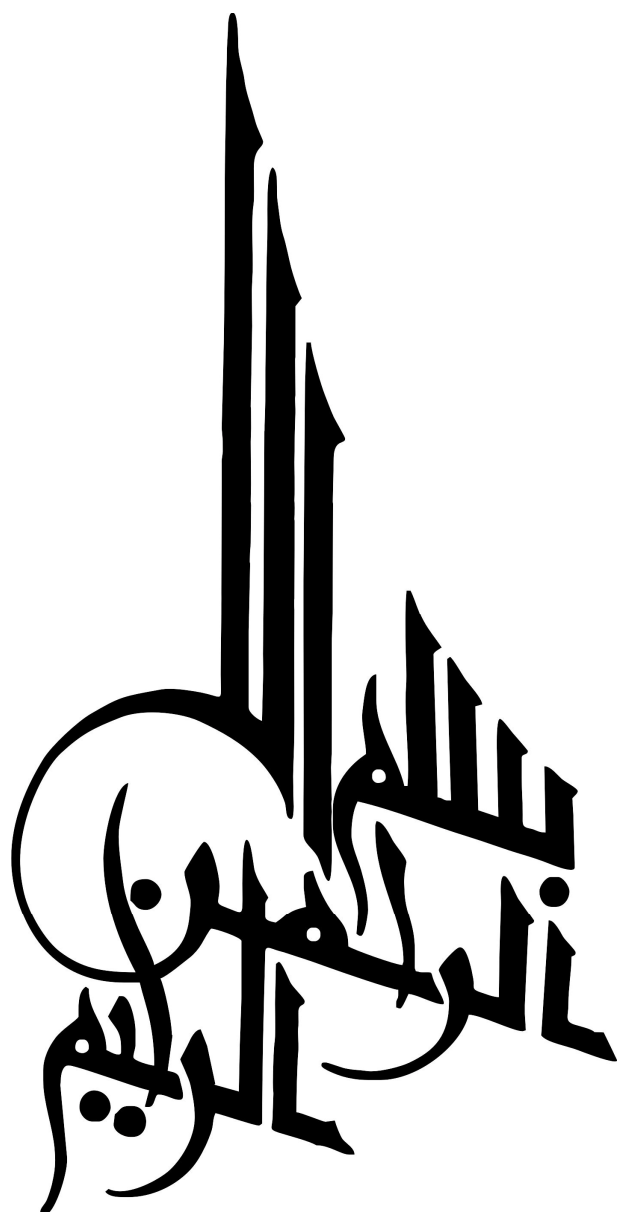




نشریه علمی دانشجویی دانش پژوهان

سال نهم - دهم، شماره 23 - 25

زمستان 1390 - تابستان 1391



مشاوران علمی:

گروه اقتصاد: دکتر ناصر الهی، دکتر مجتبی باقری، سیدضیاءالدین کیاءالحسینی، دکتر محمدنقی نظریور، دکتر محمدرضا یوسفی.

گروه حقوق: قدرت الله ابراهیمی، سیدعبدالمطلب احمدزاده، دکتر نعمت الله الفت، حسین جعفری فرانی، دکتر محمد حبیبی مجنده، دکتر سعید رهایی، دکتر ناصر قربان نیا، دکتر مرتضی محمدی، دکتر محمد مهدی مقدادی، دکتر سید مصطفی میرمحمدی.

گروه علوم سیاسی: دکتر سید محمدعلی حسینی زاده، دکتر سید صادق حقیقت، دکتر یوسف خان محمدی، دکتر محمود شفیعی، دکتر سید علی میرموسوی.

گروه فلسفه: مسعود ادیب، دکتر سید محمد انتظام، دکتر امیر دیوانی، حسینعلی رحمتی، دکتر محمدصادق کامران، دکتر سید ابراهیم موسوی، دکتر سید مسعود موسوی.

گروه معارف: مجید رضایی، دکتر حامد شیواپور، محمدحسن موحدی ساوجی، دکتر سید ابوالفضل موسویان.

مدیر مسئول:

حسینعلی رحمتی

ha.rahmati@gmail.com

سر دبیر: امیر معصوم خانی

amirmasoomkhani@gmail.com

دبیر اقتصاد: مونا حاجی زاده

دبیر حقوق: افشین طهماسبی

دبیر فلسفه: محدثه جنت آبادی

دبیر علوم سیاسی: فاطمه اسدی فرد

دبیر معارف قرآن: مریم غفاری راد

روابط عمومی: سید فواد حسینی

چکیده های انگلیسی: ساناز اکبری

طرح جلد: مائده عزیزالله پور

آدرس: قم، انتهای بلوار شهید صدوقی،

دانشگاه مفید

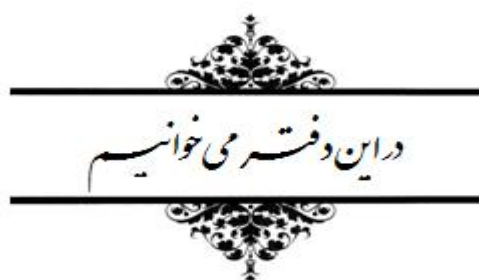
ایمیل:

daneshpj@yahoo.com

تلفن: 0251_2130208

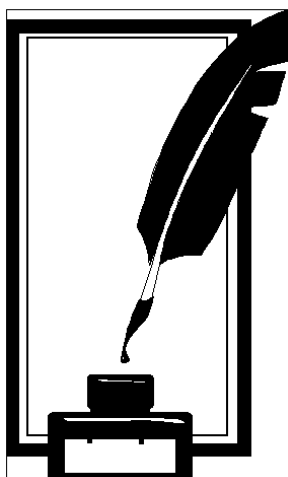
نمبر: 0251_2903554

(تصاویر متن: برگرفته از اینترنت)



اول دفتر	شاید پژوهش ... /	5
	فاطمه اسدی فرد	
	مفهوم مصلحت در دو دوره فقهی صفویه و ماقبل صفویه /	9
	محسن آل نبی	
	بازسازی هابرماس از عقلانیت وبری /	27
	اسدالله حسانی	
	مفهوم حاکمیت در افغانستان، از منظر حقوق بین الملل /	43
	زهرا احمدی	
	نقش اسلام در آسیای مرکزی، و بررسی سیاست خارجی	
	جمهوری اسلامی ایران در این زمینه /	65
	حیدر بابانسیب	
	موانع هم گرایی در کشورهای فارسی زبان /	85
	اسدالله زائری	
	تحلیل گفتمانی دموکراسی در افغانستان پساطالبان /	113
	محمّدقیوم عرفانی	
	نگاه تشیع سنتی و تشیع سیاسی به فلسفه عاشورا /	143
	ابوالفضل غفاری	
	رویش دموکراسی در کشورهای عربی خاورمیانه /	157
	نبیب الله محمودی	

173	دموکراسی و رسانه / زینب مرادی	اندیشه ها
185	بررسی جواز یا عدم جواز جهاد ابتدایی در عصر غیبت / محمدحسین مظفری	اندیشه ها
208	میزان علاقه دانشجویان علوم سیاسی دانشگاه مفید به رشته تحصیلی خود / الیه قاسمی	موضوع ویژه
226	گفت و گو با سیدمهدی طاهری و قربان علی هادی، دانش آموختگان پژوهشگر علوم سیاسی دانشگاه مفید	طریق تحقیق کوشندگان
238	معرفی آثار منتشر شده دانشگاه مفید در حوزه علوم سیاسی	معرفی ها
260	معرفی چند پایگاه اینترنتی درباره علوم سیاسی / فاطمه اسدی فرد	معرفی ها
264	فهرست پایان نامه های علوم سیاسی دانشگاه مفید / کوثر رحمتی	نماینه
288	چکیده های انگلیسی / ساناز اکبری	چکیده ها
298	راهنمای نگارش مقاله برای دانش پژوهان	راهنما
300	فرم اشتراک نشریه دانش پژوهان	اشتراک



شاید پژوهش ...

فاطمه اسدی فرد

دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه مفید

پژوهش را می‌توان سکان هدایت کشتی دانشجویی دانست؛ آنجا که در دریای خروشان علم، بارزترین ویژگی یک دانشجو به عنوان سکاندار این کشتی نمود می‌یابد.

دریایی که پر است از گوهرهای دست نیافتنی و کمیاب...

دریایی که پر است از گنجینه‌های ناب معرفت...

و این دانشجوست که مسافر کشتی دانش است و مسافت‌های طولانی و طاقت‌فرسا را برای کسب دانش می‌پیماید.

و نمی‌هراسد از سختی راه...

و نمی‌هراسد از ناشناخته بودن مسیر...

بلکه می‌راند به دوردست‌ها، می‌تازد به نقطه‌های دور؛ آنجا که عطش علم‌اندوزی‌اش فروکش کند! هرچند این عطش تمام شدنی نیست.

آری...

چه زیباست کنار هم نشستن پژوهش و دانشجو و خلق عبارتی چون «پژوهش

دانشجویی!»!

چه زیباست عجین شدن روح دانشجویی با عنصری مهم چون کاویدن، چون تحقیق و چون پژوهش...

پژوهش در لغت نامه دهخدا به معنی پی جوئی، جویائی، بازجستن، جستجو، بازجوئی، بازجست، فحص، تفحص، بحث، تجسس، رسیدگی، بررسیدن، تحقیق، استفسار، تتبع، تنقیب، تَفَقُّه، تَعَرُّف، تَفَقُّد است.

در قرآن و احادیث معصومین (ع) نیز به اهمیت امر پژوهش اشاره شده است. چنانکه می‌دانیم پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «اطلبوا العلم و لو بالصین فان طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه» (علم را فراگیرید حتی اگر در کشور چین باشد که یادگیری علم بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است).

در دفتر پژوهشی این شماره که ویژه علوم سیاسی است شما را میهمان مطالب متنوعی خواهیم کرد با این امید که بیش از پیش روحیه پژوهش را در شما تقویت کند. اما قبل از هر چیز خوب است نگاهی داشته باشیم به سه اصطلاح مطرح در باب موضوع این شماره مجله، یعنی: سیاست، علم سیاست و... علوم سیاسی:

هر چند به ظاهر این سه واژه شبیه به هم هستند اما هر کدام معنای متفاوتی را به دوش می‌کشند و موضوع جداگانه‌ای دارند.

در تعریف علم سیاست گفته‌اند:

1. مطالعه علمی و آکادمیک تئوری و عمل سیاست و توصیف و تحلیل نظام-

های سیاسی و رفتار سیاسی.

2. بررسی حکومت یا دولت، و شکل‌ها، سازمان و وظایف آنها.

3. مطالعه و بررسی ماهیت حکومت و دولت و انواع آن و پدیده‌ها و نهادهای

سیاسی.

4. بررسی تمام اشکال قدرت در جامعه انسانی.

5. علم کسب و حفظ قدرت.

6. علم و هنر راهبری یک دولت و هر نوع روش اداره یا بهبود امور شخصی و

اجتماعی.

7. هنر حکومت بر نوع بشر از طریق فریفتن و گول زدن آنان.

8. علم فرمانروایی دولت‌ها.

9. اخذ تصمیم در باره مسائل ناهمگون.

10. تدابیر حکومت به منظور اداره امور کشور.

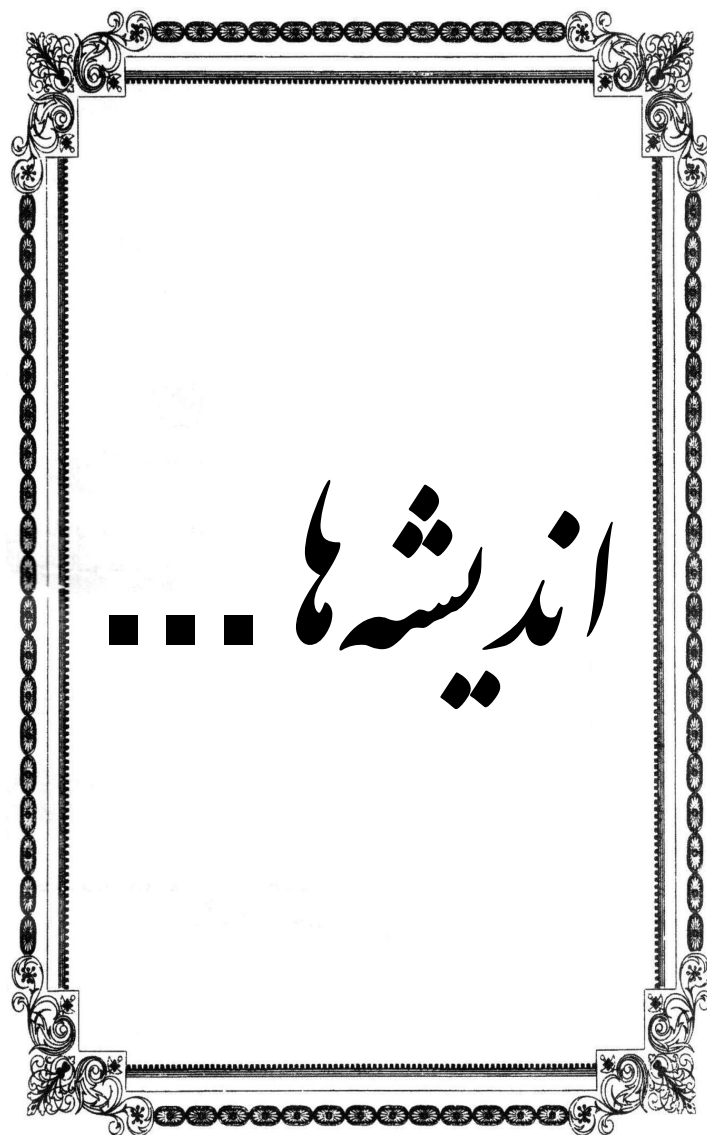
در رابطه با تعریف علوم سیاسی نیز می‌توان گفت:

دانش بررسی رفتار سیاسی و پژوهش در مورد کاربرد قدرت است. روش‌های کسب، حفظ و بسط قدرت از موضوعات اصلی این علم به شمار می‌روند. این علم نیز پدیده‌های سیاسی را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

با این اوصاف، به نقطه تلاقی پژوهش و علوم سیاسی می‌رسیم؛ نقطه‌ای که تاکید پژوهش بر علم سیاست بیشترنمایان می‌شود و آثاری پدید می‌آید که حاصل پیمودن راه پر پیچ و خم علوم سیاسی است اما این بار با در دست داشتن چراغ پژوهش.

علوم سیاسی که زیر مجموعه علوم انسانی است تداعی‌کننده فضایی است که با روح و افکار انسانی آمیخته شده و همین امر پژوهش در این زمینه را دشوارتر می‌سازد و دانشجو را وادار می‌دارد تا با دقت و جدیت بیشتری در این مسیر گام بردارد و تمام همت خود را صرف رسیدن به نتیجه کند. نتیجه‌ای که از دل تلاشی سخت بر می‌خیزد و با اراده‌ای پولادین به بار می‌نشیند!

در پایان سخن جا دارد تشکر کنیم از همه کسانی که در فراهم آمدن این شماره از مجله و انتشار آن ما را یاری کردند؛ از نویسندگان و ارزیابان مقالات گرفته تا مسوولان دانشگاه، به ویژه آقایان دکتر سیدمسعود موسوی، قائم مقام و حجت الاسلام حسین جعفری، معاون محترم دانشجویی و فرهنگی، و همکاران بخش‌های اداری و فنی مجله که برای هر چه بهتر شدن این نشریه علمی از هیچ تلاش و همراهی فروگذار نکردند.

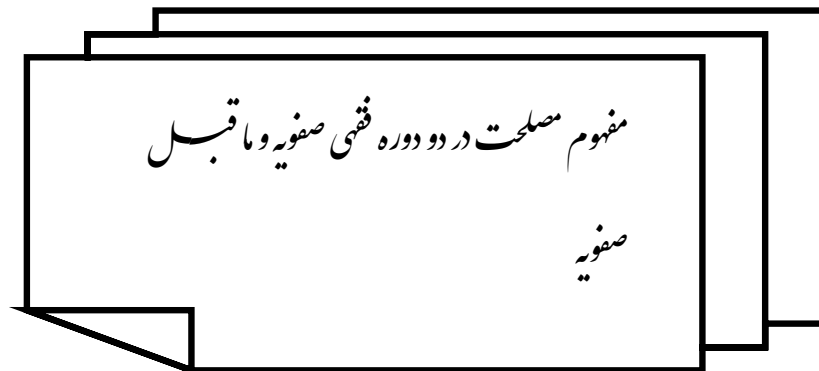


تاریخ دریافت: 20 اسفند 1390

تاریخ تایید: 21 مرداد 1391

دانش پژوهان، س 9-10، ش 23-25

زمستان 1390 - تابستان 1391، ص 9-26



چکیده:

در مقاله حاضر سعی بر آن است که مفهوم مصلحت در دو دوره فقهی صفویه و قبل از آن تبیین شده و از این دیدگاه که این مفهوم در هر دو دوره به یک معنا است دفاع شود. از این رو نویسنده در ابتدا انواع مصلحت را برشمرده و سپس به بررسی مفهوم مصلحت در متون فقهی دوره صفویه و مفاهیمی چون مشروعیت همکاری با سلاطین که در این دوره مطرح بوده، پرداخته می‌شود. روی‌کرد فقهی علما به حکومت و سیاست، انواع مصلحت، مشروعیت همکاری با سلطان، و مشروعیت خراج، از دیگر موضوع‌هایی است که به آنها اشاره شده است.

واژگان کلیدی: فقه شیعه؛ اجتهاد؛ مشروعیت حکومت؛ دوره صفویه.

مقدمه

این مقاله معنا و مفهوم مصلحت در دو دوره ما قبل صفویه و صفویه تبیین می‌شود. به نظر نگارنده مفهوم مصلحت در هر دو دوره فقهی از یک جنس و در قالب گفتمان عدم مشروعیت حکومت‌های موجود معنا می‌یابد و تغییری در دوره صفویه نسبت به گذشته به وجود نیامده است.

به دلیل عدم مشروعیت حکومت‌های موجود، گفتمان حاکم بر اندیشه فقهی دوره اول، تقیه و دوری گزیدن از حکومت بود. بنابراین، طرح مصلحت در این دوره با یک رویکرد سلبی و در قالب پاسخ به این سوال که آیا می‌توان با فرمانروای ظالم و غیر شیعه همکاری کرد یا نه مطرح شد. به عبارت دیگر، در اقلیت بودن شیعه و لزوم تقیه در حکومت حاکمان جور، زمینه شکل‌گیری رویکرد همکاری با حاکمان عادل را عملاً در اندیشه رهبران شیعه پس از عصر غیبت فراهم آورد. دلیل توجه به این مقوله و بحث و بررسی پیرامون آن تامین مصلحت مومنان بوده است.

در دوره صفویه نیز به رغم شکل‌گیری یک حکومت شیعی و سازگار با اصول مذهبی شیعه، گفتمان اصلی اندیشه فقهی، عدم مشروعیت حکومت صفویه بود. در همین چارچوب برخی مثل محقق کرکی با تکیه بر عنوان مصلحت شیعیان، حکم به جواز همکاری و پرداختن خراج به سلاطین صفویه دادند. به طور کلی در این دوره با

تشکیل یک نظام شیعی، علما سعی کردند حکومت را تشویق به رعایت مصالح عمومی و رسیدگی به امور مردم نمایند. طرح مصلحت در این دوره فقهی، بیش از هر چیز، موضع توصیه و خیرخواهی علما نسبت به مسلمین و حکومت بود و خود، صاحب عنوانی مستقل و دارای معنای فقهی خاصی نشد ولی زمینه را برای بحث و بررسی پیرامون آن در دوره‌های بعدی فقه فراهم کرد.

رویکرد فقهی علما تا قبل از صفویه

از آغاز شکل‌گیری فقه شیعه تا اوایل قرن دهم مرحله رشد فقه فردی است. در این مرحله به دلایل مختلفی بحث دولت و احکام آن به جز در مواردی خاص مطرح نشده است. در این مقطع زمانی شیعیان چون با تکیه بر انتظار فرج و ظهور امام زمان (عج)، عملاً حکومت‌های معاصر خود را دولت مستأجل و موقت می‌دانستند، و چون قائل به دولت قائم برای امام قائم (عج) بودند، منطقاً ابراز نظر در مسائل حقوق اساسی و سیاست عمومی را نوعی تعیین تکلیف برای امام معصوم و از نظر اخلاقی، بی‌ادبی تلقی می‌کردند. بنا بر این، تلقی شیعه از حکومت تا مدت‌ها پس از غیبت امام زمان (عج) معطوف به حاکم معصوم بود، و شرط حکومت را عصمت می‌دانسته است و به روایاتی چون روایات مربوط به این که قیام در زمان غیبت و قبل از قیام قائم در حکم برافراشتن پرچم ضلالت است تمسک می‌شده است، (عاملی، 1414ق: 50-56).

به همین دلیل فقهای امامیه اشتغال به خدمت سلاطین را از مکاسب محرمه می‌دانستند و خود تن به مشاغل رسمی قضا و فتوا نمی‌دادند.

با چنین نگرشی تبعاً معنا و مفهوم مصلحت در این دوره زمانی متأثر از دو عامل است:

1. مساله غیبت امام معصوم و انتظار ظهور ایشان: مساله غیبت باعث شد که علمای شیعه به صورت انفعالی با مسائل اجتماعی و سیاسی برخورد نمایند. این تلقی که امکان دارد امام معصوم هر لحظه ظهور کند و مسائل مختلف جامعه اسلامی و

خصوصاً شیعه را مرتفع نماید، علمای شیعه را در حالتی از انتظار و تردید نسبت به مسائل مهم جامعه دینی قرار داد.

2. در اقلیت بودن شیعه و موضع مخالف آنان نسبت به حکومت‌ها: موضع مخالف علما نسبت به حکومت‌های موجود منطقی نمی‌توانست زمینه را برای ورود به مباحث سیاسی و بالتبع طرح مصلحت در ابواب اجتماعی و سیاسی فراهم آورد. در حالی که از عوامل مهمی که در تحول اجتهاد و استنباط هم در فقه شیعی و هم در فقه سنی قابل توجه بود، پیوند یافتن فقه با قدرت سیاسی و تصدی شئون حکومتی توسط فقها بوده است. از این رو فقهای که فارغ از تحولات سیاسی جاری روزگار خود به اجتهاد پرداختند و سهمی در اداره امور اجتماع نداشتند، نیازی به تحول در شیوه اجتهادی و استنباطی خود و تعمیم دامنه فقه به مسائل اجتماعی و سیاسی را احساس نمی‌کردند.

با توجه به آنچه گفته شد، روی کرد علما این دوره نسبت به مصلحت رویکردی سلبی و از موضع نفی و نقد وضع موجود بود. بنابراین، مفهوم مصلحت را باید متناسب با فضای غالب بر دستگاه اجتهاد و رویکرد فقها به فقه و نوع نگاه آنها نسبت به سیاست و حکومت‌های موجود زمان خود مورد تحلیل و بررسی قرار داد. رویکرد فقهی این دوره نامشروع دانستن حکومت‌ها بود بنا بر این حکم اولیه آن عدم جواز همکاری با آنها در امور مختلف بود، اما در صورتی که این همکاری به تامین مصالح مومنین بینجامد و بخشی از نابسامانیهای اجتماعی شیعیان را تقلیل دهد در این صورت همکاری با آنها جایز شمرده می‌شود. بر این اساس مصلحت به عنوان دلیلی تجویزی در فقه سیاسی شیعه ورود پیدا می‌کند. در عین حال در مقام

به دلیل عدم مشروعیت حکومت‌های موجود، گفتمان حاکم بر اندیشه فقهی دوره اول، تقیه و دوری گزیدن از حکومت بود. بنابراین، طرح مصلحت در این دوره با یک رویکرد سلبی و در قالب پاسخ به این سوال که آیا می‌توان با فرمانروای ظالم و غیر شیعه همکاری کرد یا نه مطرح شد.

فتوا و بیان احکام شرعی نیز مورد توجه قرار می‌گیرد و در مواردی که مربوط به امور شخصی و در راستای گسترش فقه فردی بود نیز به آن توجه شد. در این نوشته ابتدا به آن جنبه‌هایی از مفهوم مصلحت که مربوط به شخص مکلف و در جهت تامین مصالح اوست اشاره می‌شود. و در نهایت بعد سلبی و مرتبط با اجتماع و امور سیاسی مصلحت که در این دو دوره مطرح شد مورد توجه قرار می‌گیرد.

چگونگی طرح مصلحت در فقه شیعه

به طور کلی در آثار فقهی دوره ما قبل صفویه، بحث مستقلی در باب سیاست و حکومت وجود ندارد، و فقط در ابواب مختلف فقهی از جمله باب قضا، اقامه حدود، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، و نماز جمعه مطالبی در این باره یافت می‌شود و این ناشی از وضعیت خاص این دوران و تقیه بود. اولین بار، ابو عبدالله محمد ابن نعمان معروف به شیخ مفید با طرح عقل در کشف احکام و مخالفت با استاد نص‌گرای خویش، یعنی شیخ صدوق، مصلحت را در فقه شیعه مطرح کرد. شیخ مفید بر خلاف محدثین نقل‌گرای زمان خود، جمود بر احادیث و ظاهر اخبار شرعی نداشت، و نخستین فقهی بود که در فقه شیعه عنوان کلی و فراگیر «مصلحت» را در غالب مسائل فقهی بیان می‌کرد. این اقدام شیخ، در واقع فتح بابی بود در فقه شیعه که از طرفی جایگاه عقل را در تفسیر نصوص تبیین کرد و از طرفی توجه به مقتضیات زمان و واقع‌نگری را در صدور فتاوی مطرح نمود. «نخستین کسی که به عقل صریحا اشاره کرده است شیخ مفید است، که در باب عقل می‌فرماید عقل، راهی است برای معرفت پیدا کردن نسبت به قرآن و روایات» (بجنوردی، 1371: 46). بر همین اساس او به رغم پای‌بندی به اصول شیعی و فتوا به عدم مشروعیت حکومت غیر معصوم، به جواز همکاری با سلاطین وقت فتوا داد.

بعد از شیخ مفید، شاگرد وی، سید مرتضی علم‌الهدی، در کتاب الذریعه علی اصول الشریعه با طرح بحث «عبادت در شرع تابع مصالح است هر چند نمی‌توان این مصالح را جز از طریق سند نقلی شناخت» به بخشی از مباحث مربوط به مصلحت اشاره کرد. محمد ابن مکی عاملی نیز در کتاب القواعد و الفوائد افعال خداوند را هدفدار دانسته و با تفصیل بیشتر مقاصد شارع، را در پنج امر، یعنی حفظ نفس، دین، عقل،

نسب و مال مطرح کرد و بابتی جدید را در فقه شیعه پایه گذاری کرد. شهید اول با محدود کردن مقاصد شرع در حفظ نفس، دین، عقل، نسل و مال اولین فقهی است که مقاصد شرع را احصا کرد و تبعا به کارگیری مصلحت را ضابطه مند ساخت. نکته قابل توجه این است که در ادامه همان سنت فقهی فرد محوری، نه شهید اول و نه هیچ یک از فقهای بعد از ایشان از مصادیق فردی این موارد تجاوز نکردند و هیچ گاه از مرحله فقه فردی به فقه اجتماعی نرسیدند. به عبارت دیگر، در نفس احصای اهداف شارع این ظرفیت وجود داشت که مصالح عامه و اجتماع اهمیت پیدا کند و حتی در جهت تامین این مصالح احکام شرعی صادر شود (همانطور که آخوند خراسانی و نائینی طرح کردند)، ولی از این ظرفیت استفاده ای نشد.

انواع مصلحت

نظر به کثرت مواردی که به مفهوم مصلحت در آرای فقهی قبل از صفویه اشاره شده است، در این نوشته به صورت موردی برخی از موضوعات و عناوینی را که بر اساس مصلحت و تامین منافع عمومی شیعیان و مومنین در کلمات فقهای این دوره یافت می شود بیان می شود. مصلحت در حوزه فقه که مورد بحث اصلی ماست، مربوط به مقام اجرا و تحقق می باشد. یعنی مصلحت اجرائیه در مقام اجرا و تحقق گاه توسط مکلف انجام می گیرد و به عبارت دیگر مخاطب هر فرد مکلف است و گاه مخاطب حاکم اسلامی می باشد. برای موردی که مخاطب فرد مکلف است و اوست که باید بر اساس مصلح عمل نماید، موارد زیادی در فقه وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می شود.

1. در باب وقف آمده است: «متولی وقف باید رعایت مصلحت وقف را بنماید و در جهت تامین اهداف واقف عمل نماید. بنابراین اگر مصلحت وقف یا موقوف علیهم اقتضا کرد می تواند آن را بفروشد» (نجفی، 1367: 257).
2. در فقه آمده است، که ولی یتیم باید بر طبق مصالح یتیم عمل کند و یا اموال او را مصرف نماید. به برخی از این موارد اشاره می شود: «ولی طفل می تواند مال او را با رعایت مصلحت طفل، به کسی قرض بدهد. مثل این که اگر قرض ندهد، آن مال تلف شود یا دزدیده شود و یا دچار حریق شود.» (حلی، 1416ق: 86).

3. در ارتباط با وقف و لزوم رعایت مصلحت وقف آمده است: «اگر مصلحت در موقوفه ادامه نیافت وقف نیز باطل می شود» (حلی، 1368: 164).
4. وکیل نیز در امر وکالت موظف است که بر اساس مصالح موکل خود عمل نماید و تصرفات او منوط به این امر است. «تصرفات وکیل در ملک موکل در صورتی نافذ است که مصلحت موکلش را رعایت کند» (حلی، پیشین: 47).
5. مصلحت حفظ جان یا مال و یا عرض مومن موجب می شود که حتی در برخی موارد کذب جایز شمرده شود؛ «اگر مصلحت اقتضا کند که دروغ گفته شود، باید توریه کند. یعنی کلام دو پهلوی بزند» (کرکی، 1408 ق: 27).
6. در باب وصیت و لزوم رعایت مصالح ورثه آمده است: «اگر انسانی بدون این که وصیت کند، بمیرد، بر حاکم شرع است که ناظری را انتخاب نماید که مصلحت ورثه را در خرج اموال، رعایت کند» (حلی، 1407 ق: 118).

مصلحت اجرایی

نوع دیگری از مصلحت فقهی مصلحت اجرایی است، که مخاطب در آن نه هر فرد مکلف و بلکه حاکم اسلامی و امام مسلمین است. این مربوط به حوزه اجتماع و مدیریت امور سیاسی و اجتماعی مسلمین است؛ یعنی کسی که به عنوان حاکم اسلامی مسوولیت اداره امور مسلمین را به عهده گرفته است، باید در حوزه های مختلف رعایت مصالح مسلمین را بنماید و آن چه که بر خلاف مصلحت افراد باشد را ترک نماید. به نظر نویسنده، این بخش از مباحث مربوط به مصلحت، در فضای سیاسی و اجتماعی آن دوره که تلقی عمومی فقها جائر دانستن حکومت موجود بود، کارایی لازم را نیافت و عملاً در مقام اجرا موفقیتی کسب نکرد. بنابراین، طرح آن صرفاً از دیدگاه علمی و نظری قابل توجه می باشد. اما در دوره معاصر و با تشکیل حکومت اسلامی، بویژه در اندیشه امام خمینی، از اهمیت بالایی برخوردار شد. به برخی از موارد این نوع مصلحت اشاره می شود.

1. «اگر مصلحت اقتضا کند که فردی که فاقد شرایط قضاوت است، مثل این که علم کافی ندارد یا فاسق است، به قضاوت پردازد، قضاوت او، ثابت است، مشروط به این که مصلحتی که مد نظر امام (ع) است رعایت شود. همان طور که در زمان

امام علی (ع) شریح قاضی فاقد بعضی از شرایط قضاوت بود و در عین حال، امام او را عزل نکرد» (نجفی، پیشین: 68 - 69).

2. در مورد مهاده و آتش بس با دشمن گفته شده است: «اگر مصلحت اقتضا کرد که با دشمن، صلح شود، جایز است، ولی امر صلح را کسی جز امام، یا کسی که از طرف امام اذن دارد، عهده‌دار نمی‌شود» (حلی، 1410ق: 112).

3. حاکم و امام مسلمین در صورت صلاح دید و تحقق مصلحت جامعه مسلمین می‌تواند به مشرکین امان دهد: «اگر مشرکین، امان خواستند برای امام جایز است که در صورت مصلحت به آن‌ها امان دهد» (حلی، پیشین: 152). در این نوع از مصلحت مخاطب حاکم اسلامی و یا ولی مسلمین است. مصدر تشخیص دهنده در این نوع از مصلحت کسی می‌تواند باشد که آگاهی کامل به همه ابعاد انسان و مصالح و مفاسد او را دارد و چنین کسی باالاصاله خداوند متعال است اما این مصدر در مرحله اجرای احکام و خواسته‌های اسلام انسان‌های عادی و در سطح جامعه حکومت اسلامی است. در این نوع از مصلحت، خواسته‌ها و مقاصد به دست حاکم پیاده می‌گردد و در واقع حاکم اسلامی است که در جامعه مامور و مسئول اجرای احکام و اهداف کلی و جزئی اسلام است.

4. علامه حلی در باره شرائط حاکم اسلامی به مواردی اشاره می‌کند از جمله می‌نویسد: «حاکم باید مسلمان باشد و مصلحت اسلام و مسلمین را رعایت کند» (همان: 393-394).

برخی از محققین این نوع از مصلحت را مصلحت اجراییه نامیده‌اند. (صرامی، 1380).

اولین بار، ابو عبدالله محمد ابن نعمان معروف به
شیخ مفید با طرح عقل در کشف احکام و مخالفت با
استاد نص‌گرای خویش، یعنی شیخ صدوق، مصلحت را
در فقه شیعه مطرح کرد.

نوع دیگر از مصلحت که مرتبط با زندگی عمومی و سیاسی شیعیان بود و در

فضای تقیه و از سر ناچاری در تعامل با حکومت‌های موجود اتخاذ شده، مصلحت سلبی و با رویکرد نامشروع دانستن حکومت‌های زمانه بوده و در واقع این معنای از مصلحت است که در دو دوره صفویه و ما قبل صفویه تحقق یافته است. به دو مورد آن اشاره می‌شود.

1: مصلحت همکاری با سلطان

شیعه در دوره پس از غیبت، به رغم اصرار بر اصل حق انحصاری و الاهی حاکمیت معصوم و نامشروع شمردن ذاتی حاکمیت‌های غیر معصوم، در ادامه خط اعتدالی و مبارزات فرهنگی - سیاسی دوره امامت حرکت کرد و از ستیزه‌گری سیاسی و رویارویی مستقیم با حاکمان و بویژه خلفای عباسی دوری گزید و حتی با نظریات فقهی شیخ مفید، شیخ طوسی و سید مرتضی به همکاری نسبی با خلفا و سلاطین وقت پرداخت. و این سوال اهمیت یافت که آیا می‌توان با فرمانروای ظالم و غیر شیعه همکاری کرد یا نه؟ (سید جواد، 1372: 353-355).

در اقلیت بودن شیعه و لزوم تقیه در حکومت حاکمان جور، زمینه شکل‌گیری رویکرد همکاری با حاکمان عادل را عملاً در اندیشه رهبران شیعه پس از عصر غیبت فراهم آورده است. این امر که حتی در مبانی تئوریک توجیه فقها نیز وجود دارد. دلیل توجه به این مقوله و بحث و بررسی پیرامون آن تامین مصلحت مومنان بوده است. در این زمینه به آرای برخی از فقها این دوره اشاره می‌شود.

شیخ مفید، در زمینه همکاری با فاسقان و ظالمان، در شرایطی که مردم در حال صلح و آرامش تحت فرمان حکومتی غیر عادل زندگی می‌کنند، می‌نویسد: «یاری کردن به ستمکاران در راه حق و به انجام رسیدن آنچه برایشان واجب است، جایز و گاه واجب می‌شود اما کمک کردن به آن‌ها بر ستمگری و دشمنی ممنوع است [...]». متابعت و پیروی از آن‌ها هم ایرادی ندارد به شرط آنکه ظاهر آن باعث ضرر اهل ایمان و سبب معصیت نشود» (مفید، 1403ق: 120-121) و در واقع لزوم مصالح و منافع مومنین را متذکر می‌شود، و در جایی دیگر همراهی با حکومت ظالم را به شرط اجرای احکام خداوند که موجب اطاعت خداوند شود، جایز می‌شمارد (همان: 812). شاگرد او، سید مرتضی علم‌الهدی، به نحو مبسوط‌تری به این سوال که آیا با

فرمانروایان موجود می‌توان همکاری کرد، جواب مثبت می‌دهد و همکاری با سلطان جائر را برای مصلحت و نفع مسلمانان جائز می‌شمارد. سید مرتضی در رساله ای با عنوان «فی العمل مع السلطان» نحوه این همکاری را مشخص می‌کند و کار برای چنین حکومتی را برای امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حق و رفع باطل جایز و حتی گاه واجب می‌شمارد. سید مرتضی در زمینه چگونگی رابطه با سلاطین متغلب می‌گوید گاهی ولایت از جانب سلطان متغلب واجب است و آن وقتی است که شخصی بداند با این تولی می‌تواند اقامه حق، دفع باطل و... داشته باشد و اگر این ولایت نباشد چیزی از این امور را نمی‌تواند انجام دهد و اما مباح این است، که مالی که دارد، بترسد یا ضرر دیگری به او برسد، که مثل ضرر مالی باشد. به این ترتیب، ولایت بر او مباح می‌شود و قبح دخول در آن از او ساقط می‌شود (شریف، 1405ق: 96-98). سید مرتضی خود در این جهت همکاری با سلطان پیش قدم شده و در درون حکومت عباسیان مسوولیت طلاب، امیری حجاج و ولایت مظالم و غیره را می‌پذیرد.

شیخ طوسی، به‌مانند استادش، سیدمرتضی، از جمله فقهای است که پذیرش مقام قضاوت را از جانب فرمانروایان، با همان استدلال سید مرتضی می‌پذیرد و به همین دلیل نیز خود منصب قضاوت و مقام تدریس کلام را در بغداد از سوی خلیفه می‌پذیرد (بی نام، بی تا: 63). شیخ طوسی در باب «عمل السلطان و اخذ جوائز» هم می‌گوید: «کار کردن برای سلطان عادل که آمر به معروف و ناهی از منکر است و هر چیزی را در موضع خود قرار می‌دهد نه تنها مباح است، بلکه به آن سفارش و ترغیب شده است و گاهی به حد وجوب می‌رسد، زیرا در این صورت تأمین مصالح می‌شود» (شیخ طوسی، بی تا: 356). البته دستیابی به مصلحت، همیشه در همکاری با حکام ظالم نیست و گاهی تأمین مصلحت مومنان به عزل حاکم و برکنار ساختن اوست که در این صورت عزل او جایز است.

شهید اول، در باب جواز برکناری و عزل حاکم در برخی از موارد می‌نویسد: «گر مردم و رعیت از کار حاکم ناخشنود باشند و از غیر او فرمان برند، هرچند فرد دوم از اهلیت لازم برخوردار نباشد، عزل او جایز است، زیرا نصب و قرار دادن دومی به مصلحت بیشتر مردم است و اگر این صلاح و مصلحت کامل باشد رعایت آن اولی و

ارجح است» (عاملی، بی تا: 405-406). بنابراین آنچه که از این فتاوی استفاده می‌شود، اهمیت داشتن سود و مصلحت شیعیان بوده است و این مصلحت است که به عنوان مقیاسی برای همکاری یا عدم همکاری بیان شده است.

2: تقیه

از موارد دیگری که فقها براساس مصلحت به صدور احکام پرداخته‌اند بحث تقیه است. شیخ مفید می‌فرماید: «افراد حکیم همواره براساس مصلحت‌اندیشی عمل می‌کنند و این مصلحت‌ها، در تغییر احوال و خصوصیات خارجی نیز تغییر می‌کنند. حالا اگر بندگان خدا به خاطر ترس از خطر و حفظ خونشان مجبور شوند کلمات کفرآمیز بگویند و یا رسالت پیامبر را انکار کنند هیچ گناهی انجام نداده‌اند، بلکه عین ثواب است و حتی مصلحت آن‌ها در گفتن همین کلمات کفرآمیز است. این تغییر مصلحت، بسته به تغییر احوال و روش بندگان بوده است و تفاوت دو فرمان در این دو حالت مختلف نیز بر پایه مصلحت بندگان انجام می‌گیرد» (مفید، 1361: 82-85).

در *اوائل المقالات*، شیخ مفید می‌فرماید: «تقیه، زمانی که ترس از دست رفتن جان باشد، جایز است و نیز در حالت بیم داشتن بر مال یا گونه‌های دیگر از مصلحت-اندیشی جایز است و گاهی تقیه لازم است و گاهی اوقات جایز است و واجب نیست. گاهی اوقات تقیه برتر از ترک آن است و ترک آن، بهتر است. خلاصه براساس مصلحت و تغییر شرایط احکام تقیه هم متفاوت می‌شود» (شیخ مفید، پیشین: 118-119). به نظر می‌رسد که فتوا به لزوم تقیه در چارچوب صیانت از نفس و جان معنا پیدا می‌کند و این که مصلحت حفظ جان اقتضا می‌کند که فرد در صورت ضرورت تظاهر به خلاف کند.

با بررسی متون فقهی این دوره به این نتایج می‌رسیم:

1. برای اولین بار، پس از غیبت عنوان «مصلحت» در کلمات شیخ مفید مطرح شد و قبل از ایشان مطرح نبوده است.

2. با توجه به اینکه گفتمان حاکم بر این دوره، تقیه و دور ماندن شیعه از حکومت بوده، فقه فردی غالب شده و در چنین شرایطی زمینه برای طرح مصلحت در ابعاد اجتماعی و سیاسی و به تعبیری بعد اثباتی آن فراهم

نشده است.

3. بررسی متون فقهی این دوره در باب مصلحت، تغییر مفهومی و ماهوی از مصلحت نشان نمی‌دهد، جز اینکه همان معنای از مصلحت فردی و مصلحت همکاری با سلطان و مصلحت تقیه در مصادیق بیشتری بسط و توسعه یافته است.

مصلحت در متون فقهی دوره صفویه

دوره حکومت صفویان در ایران در روند تحول اندیشه سیاسی شیعه، دوره‌ای مهم تلقی می‌شود، زیرا در تاریخ شیعه برای نخستین بار دولتی نیرومند با قدرت سیاسی گسترده و با قبول اعتقادات اصیل و اساسی شیعه چون امامت، مهدویت، ولایت حاکمیت یافت و پادشاهان صفوی با انتساب خود به اهل بیت (ع) و آل علی (ع) مشروعیت دینی خود را تثبیت کردند. علمای شیعه نیز از شرایط جدید پیش آمده استقبال کردند و تعاملی دوسویه بین صفویه و علما به وجود آمد. «تشویق سلاطین صفوی به رونق فلسفه و فقه تشیع، مرجعیت علما و مشروعیت دولت را تقویت کرد. در واقع نوعی رابطه بین قدرت مذهبی و قدرت دنیوی یعنی زعامت سیاسی و زعامت دینی پدید آمد که یکی از نتایج آن اداره برخی از تشکیلات دولتی مانند امور قضایی، اوقاف و امور مالکیت توسط روحانیان بود که از سنن قدیمی نشأت می‌گرفت» (میر احمدی، 1363: 62).

مراجعه به متون فقهی و نظریات علما در دوره مشروطه، نشان می‌دهد که تحول چندانی در این دوره نسبت به مفهوم مصلحت صورت نگرفت و این مفهوم هم‌چنان بر طبق سنت گذشته و با همان رویکرد سلبی گذشته تداوم یافت. در این دوره نیز هم‌چنان مشروعیت همکاری یا عدم همکاری با سلطان مطرح بود و این مساله مشغله اصلی ذهن فقها بود. بحث جدیدی که در این دوره مطرح شد مساله «خراج» و چگونگی مصرف آن بود که در گذشته زمینه طرح آن فراهم نشده بود. این دو موضوع تا حدودی مرتبط با مفهوم مصلحت است و ما نیز به آنها اشاره می‌کنیم.

مشروعیت همکاری با سلطان

برخی از محققین معتقدند در دوره قبل از صفویه، پرسش اصلی در ارتباط با جواز یا عدم همکاری با سلاطین وقت بود، ولی دوره صفویه دوره مشروعیت دادن به سلطان عادل بود و در این دوره علمای شیعه در برابر این سوال قرار گرفتند که آیا می‌توان حکومت غیر معصوم، هرچند شیعه و سید و عادل، را حکومت شرعی دانست؟ در این باب بین علما جدال در گرفت (سید جوادی، پیشین: 355). اما به نظر نگارنده در دوره صفویه نیز سوال اصلی جواز و یا عدم همکاری با سلطان بود و در عدم مشروعیت داشتن پادشاهان صفوی، حتی کسی مثل محقق کرکی نیز با دیگران متفق القول بود.

در باب همکاری، رفتار سیاسی عالمان شیعه در این عصر یکسان نبود. بعضی عزلت‌نشینی را برگزیده و اعتقاد داشتند همکاری با چنین حکومتی حرام است، بعضی دیگر با حکومت همکاری کامل کردند، چنان‌که شاه سلیمان صفوی از آقا حسین خوانساری، مجتهد برجسته آن روزگار، خواست که در غیبت او از اصفهان، جانشین وی در کار سلطنت باشد و هرگونه بخواهد در کار مملکت دخل و تصرف کند و او نیز چنان کرد (موسوی خوانساری اصفهانی، 1390: 341)، و یا علامه مجلسی به مقام وزارت و محقق کرکی به مقام ولایت امور شرعیه و احوالات شخصیه مملکت و شیخ الاسلامی رسیدند. در حالی که شیخ ابراهیم قطفی، از علمای برجسته عهد شاه طهماسب، این‌گونه همکاری را نپذیرفت (افندی اصفهانی، بی تا، 14). بدین ترتیب در دوران صفویه اغلب علمای شیعه این واقع‌نگری سیاسی را در اندیشه‌های خویش بیان نمودند و نگرش کلی آنها، بیان‌گر نوع نگرش اندیشه فعال فقهی در برابر مقتضیات زمانه خود بود.

در مورد مبانی مشروعیت این همکاری مثل دوره ماقبل صفویه، می‌توان به تامین مصالح مومنین در غالب این همکاری اشاره کرد. «بدین معنا که اصل اولی آن است که همکاری جایز نیست، اما بنا به ضرورت و مصلحت جایز بلکه لازم است» (جعفریان، 1379: 115). یعنی با وجود این که به عدم مشروعیت سلطنت صفویه معتقد بودند، ولی در عمل به همکاری با آنان تمایل یافتند. اعتقاد به عدم مشروعیت حکومت سلاطین صفوی و مقبولیت همکاری با ایشان در دوره غیبت با رعایت ضوابط

شرعیه در رساله قاطعه اللجاج فی حل الخراج کرکی و نوشته‌های دیگر فقها و علمای این عصر به وضوح مشهود است. کرکی در توجیه همکاری خود با صفویه می‌گوید: «پادشاهان و امرا مروج علما هستند و رواج کار علما با توجهات آنان میسر می‌شود. اگر علماء مورد بی‌مهری حکومت قرار گیرند، موقعیت اجتماعی علما تنزل پیدا می‌کند، و مراکز علمی خالی و بی‌رونق می‌ماند» (کرکی، بی‌تا: 41).

در همین دوره، محقق اردبیلی نیز ضمن آنکه حکومت شاهان را ملک عاریه تلقی کرده است در زمینه همکاری و ارتباط با حکام ستم، پس از نقل احادیثی که افراد را از همکاری با حکام ستم باز داشته است بر این نکته تأکید می‌ورزد که اگر فردی که اقدام به همکاری می‌کند، به پادشاه ستم کار گرایش داشته باشد تا از دنیای آنان به او چیزی برسد صحیح نیست، ولی اگر شخص با حاکم شیعی ستم‌پیشه یا غیر ستم‌پیشه به خاطر مصالح اسلام و مسلمانان همکاری کند اشکالی بر او وارد نیست (محقق اردبیلی، 1405ق: 68).

مشروعیت خراج

مساله دیگری که در این دوره مورد بحث و بررسی قرار گرفت و در مورد آن رساله‌ها و مقالات زیادی نوشته شد، مساله «خراج» و مسائل مربوط به آن بود. در این مورد نیز نظریات فقها مختلف و متعارض بود. موارد اختلافی یکی در مورد جواز اخذ آن توسط حکومت و دیگری در مورد چگونگی مصرف آن بود. خراج مالیاتی صرفاً حکومتی بود که بنابر نظر موافقان آن باید در مصالح عامه مسلمین مصرف می‌شد.

دوره حکومت صفویان در ایران در روند تحول اندیشه سیاسی شیعه، دوره‌ای مهم تلقی می‌شود، زیرا در تاریخ شیعه برای نخستین بار دولتی نیرومند با قدرت سیاسی گسترده و با قبول اعتقادات اصیل و اساسی شیعه چون امامت، مهدویت، ولایت حاکمیت یافت و پادشاهان صفوی با انتساب خود به اهل‌بیت(ع) و آل علی(ع) مشروعیت دینی خود را تثبیت کردند.

کرکی، در باب خراج نظریه جدیدی را مطرح کرد، که بنا به شرایط روز و به اقتضای زمان بود. وی پرداخت خراج به حاکمان جور را جایز، و اخذ جوائز و هدایای آنان را که از پول خراج صورت می گرفت، حلال می شمرد و خود نیز آن را می پذیرفت. ولی قطیفی در مقابل، پرداخت خراج و اخذ جوائز و هدایا از سلطان را حرام می شمرد و خود نیز آن را نمی پذیرفت (حسینی زاده، 1387: 76). محقق کرکی، اخذ خراج، توسط دولت را به علت عهده داری امور عامه مسلمین جایز، و بلکه واجب می شمرد و به رغم این که صفویان را جائز می دانست، ولی به منظور تامین مصالح جامعه پرداخت خراج را به آنها جایز می دانست. «کرکی مورد مصرف خراج را همان موارد مصرف بیت المال یعنی مصالح عمومی جامعه اسلامی تعیین کرده است» (مدرسی طباطبایی، 1362: 48). چنان که گفته شد نظر محقق کرکی در مورد جواز و حتی لزوم پرداخت خراج به حکومت به منظور صرف در مصالح مسلمین بی سابقه بود، ولی موفقیت دولت در انجام وظایف و کار ویژه هایی که داشت در گرو جواز اخذ خراج و مالیات از مردم بود و کرکی نیز آن را جایز اعلام نمود. نکته قابل توجه این است که «مدرک اعتبار شرعی خراج به نظر کرکی، قاعده کلی برگرفته از اصول عقلی یا مستقالات عقلیه است و این قاعده عقلی حفظ نظام است» (حسینی زاده، پیشین: 111).

در برخی موارد، نیز علما به لزوم تامین مصالح مردم از جانب پادشاهان صفویه پرداخته اند که به نظر نگارنده، این مطالب نه از موضع فقهی و بلکه متناسب با شأن اجتماعی که علما داشته اند ابراز می شده است. مثلاً در مورد وظایف متقابل والی و مردم محقق کرکی می فرماید: کمک، مساعدت و یاری به او، هم چنین اطاعت احکام صادره از جانب وی و همین طور ارجاع مسائل به او اعلام می شد. مهم ترین وظیفه والی و حاکم را رعایت مصلحت مردم چه در بعد کلی و چه در ابعاد جزئی تر می داند (ستایش، 1375: 36-37). شهید ثانی، مهم ترین وظیفه والی و حاکم را رعایت مصالح مسلمین دانسته و اصولاً نصب حاکم را به جهت اجرای مصالح عامه می دانست و اموری چون امر به معروف و نهی از منکر، گرفتن حقوق مظلومین از ظالمان، ایجاد نظام صالح برای رسیدگی نوع مردم را از وظایف حاکم می داند (همان: 76).

در این مقاله معنا و مفهوم مصلحت در دو دوره ما قبل صفویه و صفویه تبیین شد و تاکید گردید که در زمان ماقبل صفویه به دلیل وجود حکومت جور و سيطرة یافتن فضای تقیه، عملاً زمینه‌ای برای ورود به مباحث اجتماعی و سیاسی فراهم نشد. و به دنبال آن، مصلحت در بعد اثباتی آن (چنانکه در دوره جمهوری اسلامی در بعد اثباتی و به تعبیری عنوان مصلحت خود موجد احکام شد و بر اساس آن احکامی صادر شده و می‌شود) نیز از حدود فرد مکلف تجاوز نکرد. گفتمان حاکم بر اندیشه فقهی این دوره، تقیه و دوری گزیدن از حکومت بود، ولی به دلیل مشکلاتی که در عمل به وجود آمد بحث همکاری و تعامل با سلاطین وقت مطرح شد. در واقع آنچه که مصلحت را به نوعی با مباحث اجتماعی پیوند زد، مباحثی چون مصلحت در اصل وجود حکومت، تقیه، مصلحت اجرای حدود و نیز مصلحت همکاری با سلطان جور بود، که به آن‌ها اشاره شد.

در دوره صفویه نیز بحث مصلحت در سیاق و سنت فقهی گذشته دنبال شد و بدلیل مشروع ندانستن سلاطین صفوی همچنان بحث مصلحت همکاری با آنان تداوم یافت ولی به دلیل روی کرد مذهبی صفویه، علما بیشتر از موضع توصیه و خیرخواهی، پادشاهان صفوی را توصیه به تامین مصالح مومنین می‌نمودند. (بر خلاف دوره مشروطه که تامین مصالح عامه در منظومه فقهی فقها این دوره جای گاهی ویژه یافت و از منظرگاه فقهی به تشریح و تبیین آن پرداختند.) خلاصه این که هر چند در آن دوره‌ها مفهوم مصلحت خود صاحب عنوانی مستقل و دارای معنای فقهی خاصی نشد ولی زمینه را برای بحث و بررسی پیرامون آن در دوره‌های بعدی فقه فراهم کرد.

منابع:

1. افندی اصفهانی، میرزا عبد الله، (بی تا)، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج 1، قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی.
2. جعفریان، رسول (1379)، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، قم:

پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

3. حاج سید جوادى، احمد (1372)، *دایره المعارف تشیع*، ج 4، تهران: بنیاد خیریه و فرهنگی شط.
4. حر عاملی، محمد بن حسن (1414ق)، *وسائل الشیعه*، ج 15، قم: موسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث.
5. حسینی زاده، سید محمدعلی (1387)، *اندیشه سیاسی محقق کرکی*، قم: بوستان کتاب، چاپ دوم.
6. حلی، احمد بن محمد بن فهد (1407ق)، *المهذب البارع فی شرح المختصر النافع*، تحقیق: مجتبی عراقی، قم: موسسه نشر اسلامی.
7. حلی، احمد بن محمد بن فهد (1410)، *المختصر النافع فی فقه الامامیه*، قم: الدراسات الاسلامیه فی موسسه البعثه، طهران، چاپ سوم.
8. حلی، احمد بن محمد بن فهد، (1416)، *تذکره الفقهاء*، ج 9، قم: موسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث.
9. حلی، احمد بن محمد بن فهد (بی تا)، *تبصره المتعلمین*، تحقیق: سید احمد حسینی و هادی یوسفی، تهران: انتشارات فقیه.
10. رحمان ستایش، محمد کاظم (1375)، *حکومت اسلامی در اندیشه فقیهان شیعه*، ج 2، قم: معاونت اندیشه اسلامی مرکز تحقیقات استراتژیک.
11. شریف، مرتضی (1405)، *رسائل*، ج 2، تقدیم: سید احمد حسینی، قم: نشر دار القرآن الکریم.
12. صرامی، سیف الله (1380)، *احکام حکومتی و مصلحت*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
13. طوسی، محمد بن حسن، (بی تا)، *النهایه فی مجرد الفقه والفتاوی*، قم: قدس محمدی.
14. عاملی (شهید اول)، ابی عبدالله محمد بن مکی، (بی تا)، *القواعد والفوائد*، تحقیق: سید عبدالهادی حکیم، قم: منشورات مکتبه المفید.
15. محقق اردبیلی، (بی تا)، *مجمع الفایده والبرهان فی شرح*

ارشاد/الاذهان، تصحیح و تعلیق: مجتبی عراقی و علی پناه اشتهاوردی و آقا حسین یزدی اصفهانی، ج 8، قم: موسسه النشر الاسلامی.

16. محقق کرکی، علی بن حسین (1408ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج 4، قم: موسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث.
17. مدرسی طباطبایی، سید حسین (1362)، زمین در فقه اسلامی، ج 2، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
18. مفید، محمد بن نعمان (1403)، اوائل المقالات، بیروت: دار الکتب الاسلامیه.
19. موسوی بجنوردی، سید محمد (1371)، مقالات اصولی، تهران: امیر کبیر.
20. موسوی خوانساری اصفهانی، محمد باقر (1390)، روضات الجنات، ج 2، قم: مکتبه اسماعیلیان.
21. میر احمدی، مریم (1363)، دین و مذهب در عصر صفوی، چاپ اول، تهران: انتشارات امیر کبیر.
22. نجفی، محمد حسن (بی تا)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج 27، تحقیق: عباس قوچانی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم.

تاریخ دریافت: 18 اسفند 1389

دانش پژوهان، س 9-10، ش 23-25

تاریخ تایید: 23 تیر 1390

زمستان 1390 - تابستان 1391، ص 27-42

بازسازی هابرماس از عقلانیت وبر

اسد الله احسانی

دانشیار و استادیار فلسفه و اخلاق، گروه فلسفه، دانشگاه تهران

چکیده:

با این که نام «وبر» به طور جدانشدنی با عقلانیت و عقلانی کردن پیوند خورده است ولی از نظر «هابرماس» بدون ایجاد تغییرات مهمی در نظریه وبر، امکان دستیابی به پدیده‌هایی که وبر امیدش را داشت، وجود ندارد. بنابراین، وظیفه ای که هابرماس به عهده می‌گیرد، کاربرد منابع مدل ارتباطی برای چیره شدن بر دشواری‌های باز اندیشی در نظریه وبر است برای رسیدن به برداشت غنی‌تر از آن چه وبر هزینه‌های نوسازی و عقلانی کردن می‌داند؛ فقدان آزادی در جامعه ای که به طور فزاینده ای دیوانسالارانه می‌شود و فقدان معنی یا وحدت، در دنیایی که به طور کامل افسون‌زدایی می‌شود، هابرماس بر آن است که نشان دهد چگونه خرد ابزاری یا عقلانیت راهبردی محض، تاحدی ناکافی است و بدان جهت روند عقلانی کردن وبری فزاینده جهان، برای نوع بشر تهدید به شمار می‌آید.

واژگان کلیدی: عقلانیت ابزاری؛ عقلانیت ارتباطی؛ هابرماس؛

ماکس وبر؛ عقلانیت وبری.

مقدمه



جامع گوناگون، بدون توجه به ویژگی های خاص خود، پاره ای از اصول خردمندی را بسط و توسعه داده و فرهنگ های گوناگون هر کدام پاسخ ویژه ای خود را به نحوه ای «بسط عقلانیت» ارائه می دهند. بنابراین، فرهنگ و تمدن ملت ها آکنده و سرشار از خرد گرایی و خرد باوری است و هر کدام بخشی از فضای معنایی عقلانیت را رشد و توسعه داده اند. چنانچه در تمدن شرق اسلامی، عقل نظری که دارای سرچشمه های دینی است در قالب های گوناگون فلسفی و کلامی به رشد و فرهی بیش از اندازه رسیده است ولی در فرهنگ و تمدن غرب عقلانیت رسمی و ابزاری که دارای مبانی عرفی و عملی است نمایان شده و توانسته در نهادها و ساختارهای جامعه نفوذ کرده و خود را باز تولید کند.

از نظر هابرماس، موقعیت ناموزون تمدن غربی در آزاد سازی خویش از فشارهای دنیای طبیعی به وسیله توسعه فزاینده علم و تکنولوژی، نه تنها آزادی را به ارمغان نیاورد بلکه هوشمندانه ترین و موثرترین شکل های سلطه را به همراه آورد. بنابراین، هابرماس خرد ارتباطی را به عنوان کلید بازسازی نظام مند توسعه ساختارهای آگاهی نوین، مطرح نموده و فکر می کند که این توسعه می تواند به مثابه دستاورد های

خردمندانه برای نوع بشر شناخته شود. هابرماس برای تشریح نقطه نظر خود ابتدا به برداشت وبر از عقلانی کردن رو می آورد و سپس الگوی وبری از عقلانیت را براساس مدل ارتباطی تغییر داده و به این نتیجه می رسد که «زیست جهان» ضرورتاً بایستی در نظریه کنش ارتباطی ادغام شود، تا بتوانیم از درک وبر از عقلانی کردن و تناقض های آن فراتر برویم.

تعریف عقلانیت

به طور خلاصه، عقلانیت در واقع: «یک فرایند یا پروسه مداومی است که در اثر یک تحول اساسی در «آگاهی»، «عقیده» و «کنش» پدید می آید. تحول عقیده و شناخت به تحول جهان شناسی و تفسیر مجدد از پدیده های پیرامونی انسان منجر می شود و سرانجام آثار تحولات عقیده و شناخت در کنش ها متجلی می گردد» (محمدی، 1382: 59).

گفتار اول: عقلانیت هدفمند وبر

آن چه ذهن وبر را به خود مشغول داشته و در صدد تبیین علی آن بر آمده، خردگرایی جدید غربی است که به نظر او در هیچ تمدن دیگری نظیر آن را نمی توان یافت. «از این رو جامعه شناسی وبر نظریه ای است درباره تحول تمدن غرب و کوششی است برای درک تاریخ چند هزارساله فرهنگ غرب» (تدین، 1384: 1).

«جامعه شناسی وبر تحلیلی است از تمدن های اصلی جهان، و تکامل و تطور متفاوت آن ها در خلال زمان. دقیق تر بگوییم، توجه وبر بر تکامل و تطور منحصر به فرد تمدن غرب متمرکز شده است که او به دنبال تعریف و توضیح و تشریح آن بود. آنچه در این تحلیل او جایگاه کانونی دارد مفهوم عقلانی کردن و افسون زدایی است که ربط تنگاتنگی به هم دارند» (لسناف، 1385: 21).

وبر ابتدا بین دوسنخ از عقلانیت تفکیک قایل می شود: عقلانیت جامعه شناختی و عقلانیت فلسفی که می توان آن را با عقلانیت نظری مترادف دانست. در واقع «حاصل صیورورت انسانی در فرایند ترقی جهانی است که فرجام آن پیروزی عقل بر همه قوای وهمی و غیر عقلی است» (محمدی، 1382: 92).

منظور وبر از عقلانیت فلسفی دید گاه هایی است که از مبانی انتزاعی و متافیزیک جدا نشده اند. بنابر این، نمی توان آن را با نوع خاصی از عقلانیت جامعه شناختی که در پی تفسیر کنش گران فردی و نهادهای اجتماعی است، یکی دانست. برداشت وبر از عقلانیت، از تعبیر ارائه شده در فلسفه و کلام متفاوت و بیگانه است، برداشت وبر از عقلانیت، زهد دنیوی و سازماندهی عقلانی شیوه های زندگی است و هدف آن کنترل آگاهانه بر زندگی شخصی و رفتاری در این جهان است.

وبر چهار نوع کنش را از همدیگر متمایز کرده است: کنش عقلانی معطوف به هدف، کنش عقلانی معطوف به ارزش، کنش عاطفی یا انفعالی و کنش سنتی. کنش عقلانی هر نوع کنشی است که کنش گر معنایی یا جهتی را برای کنش و اقدام خود پذیرفته باشد. معنی داری کنش عبارت از آن است که محاسبه ای میان هدف و وسیله صورت گرفته باشد و ضمن این که کار آیی و بازدهی بیشتر هروسیله برای نائل شدن به هدف مورد سنجش قرار می گیرد، به تبعات و پیامدهای کنش نیز به اندازه کافی عنایت شده باشد.

هر چند عقلانیت از کنش ها آغاز می شود، ولی به تدریج عقلانیت از سطح کنش ها به سطح ساختار و نظام رخنه می کند و همه بخش های جامعه را تحت تاثیر قرار می دهد. نهایتاً «قفس آهنین» عقلانیت همه بخش های ریز و درشت جامعه را تحت پوشش قرار خواهد داد. «استعاره قفس آهنین یکی از برجسته ترین انگاره های وبر برای توصیف شرایط انسان در جهانی بوروکراتیزه شده است، یا اگر بخواهیم به شکلی انتزاعی تر بگوئیم، شرایط انسان را در محدودیت امکانات و موقعیت ها،

هابرماس برای تشریح نقطه نظر خود ابتدا به برداشت وبر از عقلانی کردن رو می آورد و سپس الگوی وبری از عقلانیت را براساس مدل ارتباطی تغییر داده و به این نتیجه می رسد که «زیست جهان» ضرورتاً بایستی در نظریه کنش ارتباطی ادغام شود، تا بتوانیم از درک وبر از عقلانی کردن و تناقض های آن فراتر برویم.

درجهانی که تحت سلطه «هدف‌مندی» یا «عقلانیت ابزاری» است، توصیف می‌کند» (استونز، 1385:62). این مرحله از عقلانیت است که موجبات نگرانی وبر را باعث می‌شود. «اگر چه وبر معتقد بود که با استفاده از دموکراسی می‌توان قدرت بوروکراسی را کنترل کرد و کاهش داد اما از آن بیمناک بود که رشد بوروکراسی که ویژگی جوامع مدرن است آزادی‌های فردی را نابود کند» (صبوری، 1381: 56).

بنابراین، وبر شناخت عصر جدید را از مجرای شناخت کنش‌های کنش‌گران میسر می‌داند و معتقد است که عصر جدید با گسترش کنش‌های عقلانی معطوف به هدف، یا به طور کلی، بر اساس کنش‌های عقلانی بازسازی شده است. پس، گذر از کنش سنتی به کنش‌های عقلانی از ویژگی مهم تمدن جدید است.

«روند عقلانی شدن جهان عام‌ترین مفهوم در اندیشه وبر است. به نظر او جهان همواره در فرایند عقلانی شدن به پیش می‌رود. مفهوم عقلانیت در دیدگاه وبر به معنای گسترش عقلانیت نهادی یا ابزاری در حوزه زندگی خارجی یا اجتماعی است و پدیده‌هایی چون گسترش پیچیدگی نظام اجتماعی، گسترش سازمان یافتگی، انضباط پذیر شدن و قابلیت پیش‌بینی و کنترل زندگی، تسلط انسان بر محیط از طریق گسترش علایق ابزاری انسان نسبت به طبیعت، از میان رفتن قدرت اسرار آمیز و غیر عقلانی در زندگی اجتماعی را در بر می‌گیرد. فرایند عقلانی شدن گرچه ضروری است ولی موجب از خود بیگانگی و ناخرسندی فراینده انسان نیز می‌گردد. زیرا با افسون زدایی از جهان، شیرینی زندگی سنتی از میان می‌رود» (بشیریه، 1377: 57).

وبر در روند عقلانی شدن جهان غرب، علاقه زیادی میان اقتصاد سرمایه‌داری و دولت قانونی - بوروکراتیک می‌دید، علت این امر آن است که چنین دولتی تلفیق بهینه‌ای از انعطاف و پیش‌بینی‌پذیری در محیط سیاسی اقتصاد به دست می‌دهد. برنامه‌ریزی عقلانی دراز مدت در جهت افزایش و به حد اکثر رساندن سود، نیازمند محیطی پایدار و پیش‌بینی‌پذیر است، و این را قواعد قانون و بوروکراسی تامین می‌کنند. سیاست مبتنی بر سنت احتمالاً پایدار تر است، ولی این سیاست غالباً پیش‌بینی‌ناپذیر است، زیرا اختیارات حاکمان سنتی بسیار زیاد است و با ضرورت‌ها و

نیازهای سرمایه‌داری کم‌تر جور در می‌آید.

گفتار دوم: عقلانیت ارتباطی هابرماس

هابرماس نظریه اجتماعی جدیدی را ارائه می‌دهد که آشکارا انتقادی است. او در آثار خود بیشتر بر دو دسته از مخاطبان خود انتقاد می‌کند: پوزیتیویست‌ها و مارکسیست‌های ارتدوکس. ولی اصیل‌ترین ویژگی هابرماس و مجموعه آثار او، تلاش او در این زمینه است که مطالعه و بررسی جامعه را در قالب نظریه ارتباطات مطرح کند. هدف او ارائه الگویی است که نشان دهد عقلانیت چگونه در تعامل اجتماعی عادی، یعنی ارتباطات عادی و اذهان متکلم کنش‌گر، جلوه‌گر می‌شود. هابرماس سعی می‌کند که عقلانیت و ارتباط را در مرکز توجه خود قرار دهد و از این طریق به واژگون‌سازی فردگرایی تک‌گویانه نظریه‌های لیبرالی و فایده‌گرایانه در باب جامعه، اقدام می‌کند.

دیدگاه هابرماس درباره نظریه‌های ماکس وبر این است که دیدگاه وبر نسبت به مدرنیته بسیار یک‌سویه است. زیرا عقلانی شدن جامعه ضرورتاً به «قفس آهنین» به معنای عقلانی شدن به مثابه از دست دادن آزادی و عقلانی شدن به مثابه ازدست دادن معنی، منتهی نمی‌شود زیرا عقلانیتی در سطوح بالاتر نیز مطرح است که عقلانیت ارتباطی است.

پیش از پرداختن به عقلانیت ارتباطی هابرماس، لازم است دو مفهوم از عقلانیت عملی که بدیل‌هایی برای مفهوم عقلانیت ارتباطی هابرماس هستند، مورد بررسی قرار گیرد.

1. عقلانیت راهبردی: عقلانیت راهبردی مفهوم آشنای هدف‌ها - وسیله‌ها است. امروزه مفهوم خرد عملی در علوم اجتماعی، همان خرد راهبردی است که توسط نظریه پردازان گزینش عقلانی مطرح شده است. این نظریه پردازان در پی ترسیم مدلی هستند که در آن، مفهوم کنش و عقلانیت کنش به مثابه رفتار افراد با نیت قبلی و نفع شخصی، مفهوم‌بندی شده که در دنیای مشهود و قابل اثبات صورت می‌پذیرد. بنابراین، مفهوم‌بندی عقلانیت عملی عبارت است از: ربط دادن کارآمد کنش‌ها به مثابه وسیله، برای حصول به هدف‌های ضروری.

2. عقلانیت زمینه‌ای: عقلانیت زمینه‌ای به معنی «همنوایی با هنجارها» تلقی می‌شود. عقلانیت زمینه‌ای عبارت است از جهت دادن کنش‌های فرد، نه تنها به سوی خویشتن، بلکه به سوی ایجاد یا حفظ نهادها و سنت‌هایی که در آنها مفهومی از رفتار درست و زندگی خوب با دیگران، تبیین می‌شود. عقلانیت زمینه‌ای یعنی عقلانیت شناختن کنش‌های معطوف به هنجارهای اجتماعی که به نفع شخصی برتری می‌یابند.

تفاوت عقلانیت راهبردی و زمینه‌ای در این است که عقلانیت راهبردی به طور یک جانبه غرض‌مند و نتیجه‌گرا است. اما عقلانیت زمینه‌ای تا حدی قراردادی یا معطوف به هنجار است. نقص نگرش راهبردی - عقلانی این است که یک‌سونگر است و صرفاً جنبه مثبت‌نوسازی را می‌بیند ولی از دیدن جنبه منفی‌نوسازی، یعنی فقدان معنی، نا بینا است. اما نقص عقلانیت زمینه‌ای این است که نگرش وجدانی جهان‌شمول را انکار می‌کند. زیرا در کنش عقلانیت زمینه‌گرا، کنش یا نهاد، فعالیتی است که با ایجاد ارتباطات میان کنش و نهاد و زمینه اجتماعی باورها و هنجارها، برقرار می‌شود.

در نتیجه می‌توان گفت «نگرش زمینه‌گرا که مکمل تبیینی لازم برای نگرش راهبردی را عرضه می‌دارد، خود نیز نگرشی است که به نظر می‌رسد امکان ایجاد نوعی خاصی از داعیه عدالت، یعنی عدالت جهانی را کنار می‌زند. چون عقلانیت زمینه‌گرا، وابسته به هنجارهای جامعه خاص است نه جهان‌شمول» (همان: 42). از این رو، هابرماس موضع جهان‌شمول‌گرایی را عرضه می‌دارد که داعیه‌های بسیار قوی دارد. هابرماس بحث می‌کند که معیارهای حداقل عدالت می‌توانند از مفاهیم کنش ارتباطی و عقلانیت ارتباطی وی نشأت بگیرند.

کنش ارتباطی و عقلانیت ارتباطی

هابرماس فکر می‌کند که کنش و عقلانیت ارتباطی، هم نگرش جهان‌شمول‌گرایانه درباره مشروعیت هنجاری و هم هسته برنامه پژوهشی بدیل را به وجود می‌آورد. با این همه، ساخته و پرداخته شدن رسمی نظریه کنش و عقلانیت در تفکر هابرماس تنها با «دگرگونی زبانی» پدیدار می‌گردد.

هدف هابرماس از جابه جا ساختن کانون توجه خود از معرفت شناسی به نظریه زبان و کنش، روشن ساختن این موضوع است که چگونه کنش متقابل زبانی، عقلانیتی را می‌سازد که قابل فروکاستن به ساحت‌های عقلانیت راهبردی یا زمینه‌ای نیست. هابرماس ادعا می‌کند که کنش‌های گفتاری کنش‌گرانی که از لحاظ ارتباطی کارآمد هستند، با سلسله‌ای از مقررات هم‌نوا می‌شود که برخی از آن‌ها معیارهای عقلانیت ارتباطی را برقرار می‌سازند. آنچه را هابرماس «بازسازی عقلانی» می‌نامد، کنش رسیدن به توانش جهان شمول است.

به نظر هابرماس، وقتی گوینده‌ای در کنش ارتباطی درگیر می‌شود، کنش‌های گفتاری او باید سه گونه عقلانیت یا داعیه‌های اعتبار را به وجود آورد: حقیقت، مشروعیت هنجاری و صداقت و درستی. و گوینده باید مسئول این‌ها باشد. تنها زمانی «توافق عقلانی انگیزشی» یا اتفاق آرا در هماهنگ کردن کنش‌های متعدد پیش می‌آید که گوینده‌ای بتواند شنوندگانش را متقاعد سازد که داعیه‌هایش عقلانی هستند و بدین‌سان ارزش شناخته شدن را دارند.

مدل‌های کنش و عقلانیت

هابرماس روی زبان به عنوان یک میانجی برای هماهنگ کردن کنش، متمرکز می‌شود. با این همه، کنش با بیش از یک شیوه می‌تواند هماهنگ گردد. ولی آن چه هابرماس به آن علاقه مند است، تنها زمانی است که کنش‌گران «برای نیل به تفاهم» جهت‌گیری کرده باشند. همین جهت‌گیری است که مقوله «کنش ارتباطی» را به وجود می‌آورد.

دیدگاه هابرماس درباره نظریه‌های ماکس وبر این است که دیدگاه وبر نسبت به مدرنیته بسیار یک‌سویه است. زیرا عقلانی شدن جامعه ضرورتاً به «قفس آهنین» به معنای عقلانی شدن به مثابه از دست دادن آزادی و عقلانی شدن به مثابه ازدست دادن معنی، منتهی نمی‌شود زیرا عقلانیتی در سطوح بالاتر نیز مطرح است که عقلانیت ارتباطی است.

هابرماس بین مفاهیم عقلانیت و مفاهیم مربوط به کنش ارتباطی، ارتباط برقرار می‌کند و می‌گوید: وقتی دانشمند علم اجتماعی مفهومی از کنش را برمی‌گزیند، ضرورتاً چارچوبی برای مفهوم عقلانیت را هم اتخاذ می‌کند. هابرماس از سه مفهوم متفاوت از کنش و چارچوب‌های مربوطی که برای عقلانیت به وجود می‌آورند، بحث می‌کند و معتقد است که دو مفهوم (فرجام‌گرایانه و معطوف به هنجار) ناکافی است و فقط مدل ارتباطی او است که به اندازه کافی از صلابت برخوردار است.

مدل فرجام‌گرایانه

در این مدل از کنش، بین کنش‌گر و جهانی از «اوضاع امور» رابطه‌ای عرضه می‌شود که یا هم اکنون وجود دارد یا از راه کنش قابل فراهم آمدن است. کنش‌گر، هم به طور شناختی از خلال عقایدش در باره جهان و هم به طور ارادی از خلال مقاصدش و با مداخله در کار جهان با آن مربوط می‌شود. این دو رابطه ممکن است با جهان عینی، بر مبنای معیارهای «حقیقت» و «اثر بخشی» یا توفیق، عقلانی گردد. معیارهای حقیقت، عقلانیت معرفتی را مرزبندی می‌کند، در حالی که معیارهای اثربخشی، عقلانیت عملی به مفهوم هدف‌مندی را معین می‌سازد.

مدل معطوف به هنجار

در این مدل کنش‌گر نه تنها می‌تواند به چیز و شی، بلکه به دنیای اجتماعی مربوط شود. دنیای اجتماعی شامل زمینه‌های هنجاری است که تعیین می‌کند کدام کنش‌ها ی متقابل به روابط بینافردی موجه تعلق دارد. تا زمانی که کنش‌گران در چنین زمینه‌ای شریک باشند، در دنیای اجتماعی نیز شریک‌اند. و اگر توسط کنش‌گران این زمینه‌های هنجاری معتبر تشخیص داده نشود، در این صورت چنین زمینه‌ای به چهره دیگری از دنیای عینی تبدیل شده و ارزش هنجاری خود را از دست می‌دهند.

مدل ارتباطی

آن‌چه مدل ارتباطی کنش را مشخص می‌کند این است که توانش زبانی معمولی به کنش‌گر ظرفیتی می‌دهد تا تمامی سیستم روابط جهانی و داعیه‌های اعتبار را به گونه‌ای ممتاز به کنش هماهنگ‌کننده به کار گیرند. کنش ارتباطی کنشی است

که برای نیل به تفاهم جهت گیری کرده و علاقه خاص هابرماس توانایی عمل کرد زبان به عنوان «میانجی تفاهم بدون مانع» است.

در این مدل، کنش گران به عنوان رابط توانمند هم‌زمان هر سه دنیای یاد شده عینی، اجتماعی و فردی، تصور می‌شوند. علاوه بر این، کنش گران، کاوشگرانه با این سه دنیا مربوط می‌گردند، به این معنی که توانش متمایز ساختن این سه گونه رابطه را دارند و این یا آن را به مثابه مناسب ترین تعبیر موقعیت خاصی برگزیده و برای نیل به توافق در باره تعریف مشترکی از آن، کار می‌کنند. بدین ترتیب، سه گونه رابطه با همدیگر سیستم مشترک معتبر هماهنگی‌ها را به وجود می‌آورند. سیستمی که کنش گران در اختیار دارند تا در تفهیم هم دیگر به آنان کمک کند.

کنش گران در مدل ارتباطی نه تنها توان می‌یابند تا سه رابطه جهانی را عرضه کنند، بلکه توان ارزیابی عقلانیت یا فقدان عقلانیت کنش های یکدیگر را به انطباق با تمامی سه مجموعه از معیارهای مربوط: (حقیقت، مشروعیت هنجاری و حقانیت)، به دست می‌آورند. در مدل ارتباطی امکانات بالقوه ای وجود دارد که تا اندازه در سایر مدل‌ها وجود دارد، چون هر کدام از آن‌ها تنها روی یک داعیه اعتبار و یک جهان رابطه، متمرکز می‌شود. از سوی دیگر، مدل ارتباطی به طور کامل می‌تواند «ساختار درونی عقلانی» روند نیل به توافق را تکمیل کند. این توافق در مدل ارتباطی قابل فروکاستن به محاسبات راهبردی و تناسب داشتن با ساختارهای هنجاری (عقلانیت زمینه ای) نمی‌باشد.

کنش ارتباطی و کنش راهبردی

وجهی از مدل ارتباطی که تاکنون مورد تاکید بوده و توانایی آن در محاسبه نوعی از هماهنگی کنش است که به گمان هابرماس «برای حیات اجتماعی جنبه مرکزی دارد. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد مدل راهبردی فاقد ظرفیت هماهنگی یا هم‌نواخت کردنی از این دست است. بدین ترتیب، برای پروژه هابرماس توانایی ترسیم تمایز نمایان میان این دو مدل ضروری است» (همان: 92).

هابرماس معتقد است که نظریه عقلانی شدن و بر برای درک مدرنیته که مسئله ای بنیادین است، از اهمیت برخوردار است. ما مسئله مدرنیته را از طریق آثار ماکس وبر

دنبال می‌کنیم زیرا «خطاهای» او تجسم درماندگی فکری و عملی ما در مواجهه با زمانه خودمان است. از سویی کاملاً مطمئنیم که گذار از جامعه‌های سنتی به جامعه‌های کنونی‌مان، به مثابه رهایی از سحر، جادو و افسون، و از انواع فراوان وحشت مقدس بوده است که موجبات تفتیش عقاید، فرجام نامیمون گاليله بینوا، و جادوگران سلیم را فراهم آورد، این پیشرفت در کنار تحول علوم... پیشرفتی عقلانی است. و بر این پیشرفت را فرآیند «افسون و توهم زدایی» می‌نامد.

از سوی دیگر، وقتی که با تیزبینی به زمان خودمان می‌نگریم بی شک همه چیز را کاملاً متفاوت می‌بینیم. ناگهان پیشرفت به رشد نیمه مستقل علوم و تکنولوژی تبدیل می‌شود، عنان مارا به دست می‌گیرد و مارا از مسیری عبور می‌دهد که هابرماس آن را در بازسازی «عقلانی شدن به مثابه از دست دادن معنی» و «عقلانی شدن به مثابه از دست دادن آزادی» می‌نامد؛ روندی که ما را یک راست به «قفس آهنین» سرمایه‌داری اخیر می‌کشاند.

مسئله این جاست. هابرماس می‌کوشد دو فرآیند افسون و توهم‌زدایی، و عقلانی شدن را در نظریه واحد مدرنیته و مدرن‌سازی آشتی دهد. برای انجام این کار به نحو مناسب، لازم است نظریه وبر بازسازی شود، بازسازی که «نظریه را به عناصر مجزا تجزیه کند و دیگر بار آن را در شکلی جدید جمع آورد تا به هدفی که نظریه برای خود قائل شده است، به نحو کاملتری نائل گردد» (پیوزی، 1384: 59).

قفس آهنین به نماد مدرنیته، نماد سرمایه‌داری متاخر و نماد عقلانی شدن تبدیل می‌گردد که در این جا وبر به شیوه ای کاملاً منفی آن را متصور می‌شود. هابرماس می‌خواهد تا ما نگاه دیگری هم به این نمایشنامه بیندازیم: او می‌خواهد به ما نشان دهد که در مقایسه با تحلیل وبر از این نخستین مرحله فرایند عقلانی شدن، جابه‌جایی و تحدید منظر در چشم‌انداز وبر به وجود آمده است.

هابرماس می‌خواهد بر این نکته تاکید کند که این دیدگاه تغییر یافته دیدگاهی محدود نیز هست زیرا وبر از این به بعد به فرآیند عقلانی شدن تنها در قالب نهادینه کردن یک‌سویه کنش عقلانی - هدفمند می‌نگرد: یک‌سویه است زیرا فرض را بر این می‌گذارد که کنش ارزشی عقلانی در حال محو و فنا شدن است. خلاصه، آن‌طور که

هابرماس می‌گوید، از این رو نقطه مرجعی که وبر از آن نقطه عقلانی شدن اجتماعی را بررسی می‌کند، همان عقلانیت هدفمند فعالیت تجاری بازرگانی است.

«در جامعه شناسی جدید با الگو قرار دادن نظریه ماکس وبر چهار سنخ از عقلانیت معرفی شده است. این چهار گونه، به تبع کالبرگ، عبارت اند از: عقلانیت نظری، عملی، ذاتی و صوری (ساختاری).

در مقابل، هابرماس با انتقاد از نظریه وبر طبقه بندی جدیدی از عقلانیت ارائه داد. به نظر وی، ما با دو سنخ از عقلانیت مواجه ایم، یکی عقلانیت ابزاری که به زعم او تمام تلاش وبر در توضیح این نوع عقلانیت گذشته است. دیگری، عقلانیت ارزشی - فرهنگی که معطوف به اهداف کنش هاست. عقلانیت ارزشی - فرهنگی به تصحیح کنش های ارتباطی ناظر است که این فرایند از طریق گفتمان آزاد و خردمندانه امکان پذیر می‌گردد» (محمدی، 1382: 54).

هابرماس معتقد است که نظریه عقلانی شدن وبر برای درک مدرنیته که مسئله ای بنیادین است، از اهمیت برخوردار است. ما مسئله مدرنیته را از طریق آثار ماکس وبر دنبال می‌کنیم زیرا «خطاهای» او تجسم درماندگی فکری و عملی ما در مواجهه با زمانه خودمان است.

در جامعه شناسی ماکس وبر، از فرآیند عقلانی شدن وسایل و ابزارها که به معقول شدن کنش ها و کردارها می‌انجامد سخن گفته می‌شود، ولی هابرماس عقلانی شدن وسایل و ابزارها را کافی و وافی به مقصود تشخیص نمی‌دهد و بر آن است که اولاً روش ها و ابزارهای معقول در خدمت ارزش ها و اهدافی قرار گیرند که محتوای آنها غیر عقلانی و موهوم است. ثانياً بسط و گسترش عقلانیت ابزاری جامعه جدید را در قفس آهنین فروبرده است.

راه اصلاح و چاره ای که هابرماس پیشنهاد می‌کند این است که بشر جدید باید ارزش ها و اهداف خود را عقلانی نماید به دیگر سخن، بایستی ارزشمندی و خوبی و بدی را هم جمعی تعیین کند. به اعتقاد هابرماس، معیارهای کنونی خوبی و بدی

در جهان متجدد معیارهای معقولی نیستند. بنابراین، باید با استعانت از مفاهیم عقلی و جمعی که از آن به «گفتمان» تعبیر می‌کند به صورت آزادانه و به دور از انواع سلطه، خوبی و بدی، و زشتی و زیبایی را تعیین نمود. بدین گونه، ارزش های جامعه جدید باید توافقی و تفاهمی باشد، چنان که حقیقت هم توافقی است. آنچه که از آن به حقیقت مطلق و ثابت تعبیر می‌شود باید به کنار نهاده شود تا راه برای هر نوع سلطه جدید که با تمسک به حقیقت مطلق پدید می‌آید بسته شود. «درواقع درست خواهد بود اگر بگوییم که در نظر هابرماس عقلانیت ارتباطی صورت جامع تر و بنیادی تر عقلانیت است» (لسناف، 1385: 397).

نتیجه گیری

هابرماس دو نوع عقلانیت را در آثار وبر تشخیص داده بود: یکی عقلانیت ارزشی - فرهنگی و دیگری عقلانیت ابزاری یا رسمی. به اعتقاد هابرماس، عقلانیت ارزشی - فرهنگی در اندیشه وبر نیمه کاره مانده ولی عقلانیت ابزاری در نظریه های دولت، اقتصاد و بوروکراسی به اندازه کافی بسط یافته است. هابرماس درصدد توضیح فرایند اول عقلانیت است و در عین حال، میان این دو فرایند عقلانیت رابطه دیالکتیکی می‌بیند. عقلانیت فرهنگی - ارزشی، در کانون نوع خاصی از کنش واقع شده که هابرماس از آن به «کنش ارتباطی» تعبیر می‌کند. در کنش ارتباطی گفتمان یا ارتباط کلامی که به وسیله زبان انجام می‌پذیرد، مشخصه مفاهیم عقلانی در میان کنش گران شناخته می‌شود.

هابرماس پیش از معرفی کنش ارتباطی، دو نوع کنش یعنی «کنش وسیله ای» و «کنش استراتژیک» را به اندازه ای که به تبیین کنش ارتباطی کمک کند تشریح می‌کند. این دو کنش در زیر چتر عقلانیت ابزاری قرار دارند که وسیله ای معقول جهت رسیدن به هدفی معین را تعقیب می‌کند. کنش وسیله ای با آن که عقلانی است ولی فردی محسوب می‌شود و شبیه «عقلانیت عملی» است. برعکس، کنش استراتژیک جمعی است که به وسیله ساخت اجتماعی یا سازمان دنبال می‌شود. بوروکراسی یا ساختار جامعه نوین براساس کنش استراتژیک اداره می‌شود که همان مثال اعلای عقلانیت ابزاری است. هابرماس در مقابل این دو، «کنش ارتباطی» را قرار می‌دهد که

اولا اجتماعی است، ثانيا از جهت هدف و غایت نیز عقلانی است. زیرا هدف‌گزینی در این کنش براساس مباحثه و گفت‌وگو آزاد و خردمندانه صورت می‌گیرد که از هر نوع سلطه ساختاری و سیاسی رها شده است.

برخلاف کنش معقول و هدفدار که نایل شدن به موفقیت خودخواهانه، جهت‌گیری اصلی آن را تشکیل می‌دهد، کنش ارتباطی و عقلانیت ارتباطی دارای جهت‌گیری مفاهمه‌ای است. بنابراین، کنش‌های افراد مرتبط، نه از طریق حساب‌گری‌های خودخواهانه موفقیت، بلکه از طریق کنش‌های تفاهم‌آمیز هماهنگ می‌شود. پس، افراد درگیر در کنش ارتباطی در بند موفقیت شخصی نیستند بلکه اهدافشان را در شرایطی تعقیب می‌کنند که بتوانند برنامه‌های کنشی‌شان را بر مبنای

هدف هابرماس از جابه‌جا ساختن کانون توجه خود از معرفت‌شناسی به نظریه زبان و کنش، روشن ساختن این موضوع است که چگونه کنش متقابل زبانی، عقلانیت را می‌سازد که قابل فروکاستن به ساحت‌های عقلانیت راهبردی یا زمینه‌ای نیست. هابرماس ادعا می‌کند که کنش‌های گفتاری کنش‌گرانی که از لحاظ ارتباطی کارآمد هستند، با سلسله‌ای از مقررات هم‌نوا می‌شود که برخی از آنها معیارهای عقلانیت ارتباطی را برقرار می‌سازند.

تعریفی از «موفقیت مشترک» هماهنگ سازند.

به طور کلی در باره دیدگاه‌های وبر و هابرماس می‌توان گفت که: وبر به تاثیر عوامل مذهبی، فرهنگی و فکری بر اعمال کنش‌گران پی برده بود و مهم‌ترین کارهای او نیز در همین زمینه است. عقلانیت به شکل عام یکی از حوزه‌های اصلی است که توجه وبر معطوف بررسی و تبیین آن بود. هابرماس با تکیه بر همین بُعد از عقلانیت وبری به نقد و ارزیابی آن می‌پردازد. او با وضع عقلانیت ارزشی در مقابل عقلانیت وبری، خردگرایی وبری را عقلانیت ابزاری نام می‌نهد. در مورد تفاوت دیدگاه‌های هابرماس و وبر می‌توان گفت که:

1. عقلانیت ارزشی هابرماس معطوف به تصحیح و نوسازی اهداف و ارزش های جامعه معطوف است در حالی که عقلانیت ابزاری بر بهینه کردن روش ها و وسایل معطوف است.
 2. نظریه عقلانیت ارزشی، ارزش های جامعه را نیز تکاملی و تحول پذیر می داند و بر آن است که در اثر گفتمان و توافق جمعی ارزش ها تغییر و تکامل می یابند در حالی که در نظریه وبر ارزش ها ایستا و غیر تکاملی اند.
 3. عقلانیت وبری غالباً به کنش گران فردی و عمل هشیارانه آن ها توجه دارد، در صورتی که عقلانیت ارزشی بر بُعد اجتماعی و ساختاری هم تاکید دارد.
 4. در عقلانیت ابزاری صرفاً معقول و هدفدار بودن کنش و وسایل کنش دارای اهمیت است در حالی که در عقلانیت ارزشی، کنش ارتباطی و عامل تحریف گر و سالم ساز ارتباطات نیز مد نظر است.
 5. به زعم هابرماس عقلانیت ابزاری خصوصاً در شکل عقلانیت رسمی، هنجاربخش، الزام آور و منبعث از نظام اجتماعی است که بر کنش گران تحمیل می شود. در حالی که عقلانیت ارزشی مبتنی بر گفتمان آزاد و به دور از سلطه و نتیجه آن توافق مشترک جمعی است.
- کار وبر در قلمرو «تفهم اجتماعی» است در حالی که حوزه کار هابرماس در سنت عمومی «انتقاد اجتماعی» است. بنابراین، نقد درمانی یکی از وظایف اصلی جامعه شناسی او محسوب می شود. جامعه به این وسیله راه اصلاح و تکامل را طی می کند و به رهایی آرمانی دست می یازد. در حالی که وبر چنین وظیفه ای را پیامبرانه می دانست و از آن احتراز می کرد.
- در مجموع می توان اظهار نظر کرد که: هابرماس به مشغله محوری ماکس وبر، یعنی فرایند عقلانی شدن و توهّم زدایی می پردازد. بازسازی هابرماس از آثار وبر به صورت هرم سه وجهی است که قاعده آن بر پیوندهای بازنگری شده سه مفهوم وبری، (کنش اجتماعی، عقلانیت و عقلانی شدن)، نهاده شده است. هدف هابرماس، تثبیت این سه شالوده است به گونه ای که در رأس هرم، مفهوم محوری مورد نظر هابرماس یعنی «عقلانیت ارتباطی» را اثبات کند.

منابع:

1. استونز، راب (1385)، متفکران بزرگ جامعه شناسی، ترجمه مهرداد میردامادی، تهران: نشر مرکز.
2. ایچ، لسناف، مایکل (1385)، فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، مترجم خشایار دیهیمی، تهران: نشر ماهی.
3. بشیریه، حسین (1377)، جامعه شناسی سیاسی، تهران: نشر نی.
4. پیوزی، مایکل (1384)، یورگن هابرماس، ترجمه احمد تدین، تهران: هرمس.
5. صبوری، منوچهر (1381)، جامعه شناسی سیاسی، تهران: انتشارات سخن.
6. محمدی، رحیم (1382)، در آمدی بر جامعه شناسی عقلانیت، تهران: انتشارات باز.
7. وبر، ماکس (1384)، عقلانیت و آزادی، ترجمه موفق و احمد تدین، تهران: هرمس.

تاریخ دریافت: 25 مرداد 1391
تاریخ تایید: 9 بهمن 1391

دانش پژوهان، س 9-10، ش 23-25
زمستان 1390 - تابستان 1391، ص 43-64

نموم حاکمیت در افغانستان، از منظر حقوق بین الملل

زهره احمدی

دانش آموخته کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه مفید

چکیده:

در طول تاریخ همواره کشورهای جهان سوم و به عبارتی دیگر کشورهای آسیایی و خاورمیانه مورد تهاجم و عرصه تاخت و تاز ملل گوناگون بوده‌اند. افغانستان نیز یکی از این کشورها بوده که در طی سال‌ها به طور مستقیم یا غیر مستقیم مورد حمله کشورهایی مثل آمریکا، شوروی، و پاکستان قرار گرفته است و هر کدام از این کشورها به نحوی از انحا سعی در تخریب و یا لاقابل ایجاد ناامنی در این کشور و بهره بردن از این وضعیت را داشته‌اند. با این حال، تا زمانی که افغانستان یک ملت متحد نشود و نتواند با عزم و اراده ای فراگیر دست ییگانگان را از دخالت در کشورش کوتاه نماید باز این دخالت‌ها استمرار خواهد یافت و هیچ توفیقی به دست نخواهد آورد. در این مقاله سعی شده تا بر اساس واقعیت‌های عینی، با استفاده از منابع متنوع و با شیوه تحلیلی، مفهوم حاکمیت در افغانستان از منظر حقوق بین‌الملل مورد بررسی قرار بگیرد که به معنای «آزادی سیاسی و حقوقی هر دولت از کنترل و مداخله خارجی» است.

واژگان کلیدی: مفهوم حاکمیت؛ حقوق بین الملل؛ افغانستان؛ آزادی سیاسی؛

نیروهای فراملی و فرو ملی.

مقدمه:

فغانستان سرزمینی کوهستانی و محاط بر خشکی است. این کشور در محدوده آسیای میانه واقع است. مساحت آن 647000 کیلومتر مربع می باشد. نزدیک ترین نقاط آن به آب های آزاد، مرزهای جنوبی آن و از طریق پاکستان است که 500 کیلومتر فاصله دارد. آب و هوای افغانستان خشک و نیمه خشک با زمستانی سرد (تا 20 درجه زیر صفر) و تابستانی گرم (تا 40 درجه بالای صفر) می باشد. آب و هوا از یک استان تا استان دیگر تفاوت دارد.

افغانستان در طول تاریخ، گذرگاه تهاجم به هند بوده است، علاوه بر این، تا قبل از کشف راه های آبی در قرون جدید و سپس توسعه راه های هوایی، خط سیر بازرگانی شرق و غرب از افغانستان عبور می کرده اما پس از کشف راه های آبی و سپس توسعه راه های هوایی، افغانستان نیز مانند سایر ممالک آسیای مرکزی تبدیل به منطقه ای بن بست شده است (افغانستان، 1386: 1-4). اما افغانستان در طول سال ها به رغم تاخت و تازهای همسایگان و یا کشورهای غربی همواره سعی بر آن داشته که با این دخالت ها و تاخت و تازها به مبارزه برخیزد، همان طور که در قضیه خروج اجباری نیروهای شوروی دیده شده بود، اما مشکلاتی بر اثر دخالت های کشورهای

بیگانه پیش آمده پیش از این که باعث ایجاد ثبات و امنیت شود باعث ناامنی و کشتار در این کشور شده و حاکمیت افغانستان را تحت شعاع قراردادده است.

مفهوم حاکمیت

تعاریف متعددی از حاکمیت وجود دارد. تعریف حاکمیت در حقوق بین الملل همان «آزادی سیاسی و حقوقی هر دولت از کنترل و مداخله ی خارجی» است (بشیریه، 1382: 28). حاکمیت عبارت است از قدرت برتر فرماندهی، یا امکان اعمال ارادی فوق اراده های دیگر است» (قاضی، 1371: 187). تنها بازیگران اصلی سیاست بین الملل یعنی دولت ها می توانند از حاکمیت برخوردار گردند. زیرا که فقط دولت ها امکان آن را دارند که در قلمرو معینی قانون وضع کرده و آن ها را به مورد اجرا بگذارند.

حاکمیت دارای دو بعد است، بعد داخلی و بعد خارجی. از نظر داخلی وقتی می توان گفت که دولتی دارای حاکمیت است که بتواند امور کشور خود را بدون دخالت اداره کند. در بعد خارجی هنگامی یک کشور حاکمیت دارد که در روابط خارجی اش از استقلال و آزادی عمل برخوردار باشد و به عبارتی در اداره روابط خارجی فقط منافع کشور را مدنظر قرار دهد واز دولت های دیگر دستور نگیرد (میرزایی ینگجه، 1373: 5-6).

افغانستان نیز کشوری است که باید از این حق در هر دو عرصه خاجی و داخلی برخوردار باشد لیکن با وجود دخالت های سابق و دخالت های موجود که در طی مقاله به آن اشاره می شود این حق به طور مستقیم و غیر مستقیم از افغانستان سلب شده است.

حفظ حاکمیت و استقلال کشور به عنوان بالاترین ارزش

از نظر داخلی وقتی می توان گفت که دولتی دارای حاکمیت است که بتواند امور کشور خود را بدون دخالت اداره کند. در بعد خارجی هنگامی یک کشور حاکمیت دارد که در روابط خارجی اش از استقلال و آزادی عمل برخوردار باشد و به عبارتی در اداره روابط خارجی فقط منافع کشور را مدنظر قرار دهد واز دولت های دیگر دستور نگیرد.

حاکمیت دولت را غالباً به صورت قدرت عالیه مطلق و غیر مشروط تعبیر نموده‌اند که مستقل از هر گونه قدرت مافوقی در داخل کشور اعمال می‌شود. البته حاکمیت مطلق، بویژه در عصر جدید، وجود خارجی ندارد، چرا که دولت‌ها دیگر نمی‌توانند تمامی شهروندان خود را تحت کنترل درآورند و اصولاً یکی از ویژگی‌های اصلی عصر حاضر را فرسایش حاکمیت دولت - ملتها دانسته‌اند. مسایلی هم‌چون دخالت نهادهای بین‌المللی و مداخله بشر دوستانه نیز مفهوم حاکمیت را با چالش مواجه ساخته‌اند (بعیدی نژاد، 1384: 60 و 61). بنابراین، رعایت حقوق بشر بیش از آنکه یک مقوله مربوط به مناسبات بین‌المللی دولت‌ها قلمداد شود یک امر کاملاً ملی و پیش‌نیاز توسعه همه‌جانبه کشور به شمار می‌رود. رعایت حقوق بشر موجب می‌شود مداخله کشورهای خارجی در امر داخلی به حداقل آن تنزیل پیدا کند. ضرورت همکاری و تصمیم‌گیری‌های مشترک در عرصه جهانی و تبعیت از حقوق بین‌الملل موجب شده است مفهوم حاکمیت در ادبیات بین‌المللی شکل بگیرد.

در حقیقت آنچه تحول یافته است جامعه جهانی است که به شدت کارکرد سنتی دولت‌ها را تحت تأثیر قرار داده و حاکمیت در این فرآیند هاله‌های تقدسی خود را از دست داده و به نماد احترام در مناسبات دولت‌ها تبدیل شده است. اصل برابری حاکمیت‌ها به اعتبار خود باقی مانده ولی این مفهوم انتزاعی تحت تأثیر واقعیت‌ها به شفاف‌سازی خود پراخته است تا زمانی که مرزها وجود دارند و کشورها با پرچم‌ها و نام‌های متفاوت به همزیستی با یکدیگر ادامه دهند، مفهوم حاکمیت نیز به حیات خود ادامه خواهد داد ولی هر روز متفاوت از دیروز ظاهر خواهد شد (مولایی، 1389: 359).

مفهوم حاکمیت در قرون وسطی در قالب تئوری الاهی بوده است که بعدها از دین به دولت انتقال یافت ولی بعدها تحت تأثیر ساختار نظام بین‌الملل قرن هجدهم از مطلق به نسبی نزول پیدا کرد. حاکمیت ملی در قرن بیستم با چالش مواجه شد و با آغاز قرن بیستم مفهوم حاکمیت با دو رقیب بعدی مواجه شد:

الف) رقیب خارجی: سازمان‌ها و نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی؛ نیروهای فراملی

ب) رقیب داخلی؛ نیروهای فروملی (غفاری، لعل‌علیزاده، 1390: 195).

ما در افغانستان شاهد هستیم که افغانستان در هر دو بعد ضعیف بوده و نتوانسته است حاکمیت خود را حفظ کند گرچه تلاش‌هایی صورت گرفته است که به جز در

قضیه شوروی به دلیل بحران‌هایی که وجود داشته است نافرجام مانده‌اند. حال می‌پردازیم به یک سری از چالش‌هایی که افغانستان در داخل با آن رو به رو است و باعث می‌شود نتواند حاکمیتش را اعمال کند، چرا که تا وقتی زیربنا درست نباشد (حاکمیت داخلی) از رو بنا (حاکمیت خارجی) هم انتظار نمی‌رود که کارکرد درستی داشته باشد. مهم‌ترین چالش‌ها عبارتند از بحران هویت و همبستگی، بحران ادغام اجتماعی و ثبات و امنیت، بحران ادغام اجتماعی و ثبات و امنیت، بحران مشروعیت، بحران رسوخ‌پذیری، بحران توزیع یا بحران مدیریت و کارآمدی.

1. بحران هویت و همبستگی

در افغانستان هنوز هویت ملی و ملت یکپارچه به وجود نیامده است، شهروندان امروز افغانستان حس هویت ملی ندارند و هنوز خود را با هویت قومی می‌شناسند. الیور رو آ هنگام بحث از رابطه‌ی دولت و ملت در افغانستان به «ملت نیافتن» تعبیر می‌کند و در این خصوص می‌نگارد: «افغانستان مرکز ملتی یکپارچه نداشته و تنها دولت داشته است. دولت در چیزی ظهور کرد که از ضرورت فهم و ادراک جامعه بالاتر باشد، زیرا از لحاظ تاریخی، دولت افغانستان ریشه در بخشی از جامعه یعنی کنفرانسیون قبایل داشته است» (روآ، 1369: 24).

یک ملت زمانی شکل می‌گیرد که دارای دو دسته عناصر عینی و ذهنی باشد. در افغانستان اگر چه عنصر عینی ملت و ملیت یعنی سرزمین مشترک، وجود دارد، اما عناصر ذهنی مشترک که همان اسطوره‌ها، خاطره‌ها، باورها و فرهنگ مشترک است وجود ندارد، و هر یک از اقوام خاطره‌ها و برداشت خاصی از تاریخ این کشور دارند. هنوز بر سر اموری چون نمادهای ملی، زبان، سرود ملی، و قهرمان‌های ملی اتفاق نظر وجود ندارد و اقوام متعدد در افغانستان به سان جزیره‌های جدا از هم زندگی می‌کنند که هیچ‌گاه احساس همبستگی نکرده و نسبت به همدیگر به چشم بیگانگان می‌نگرند. پس چطور می‌شود از یک کشور که هنوز شهروندان آن حس تعلق به هم ندارند انتظار داشت که حاکمیت خود را چه در داخل و چه در خارج اعمال کند.

2. بحران ادغام اجتماعی و ثبات و امنیت

ایدئولوژی‌های قبیله‌گرایی و سیاست‌های قومی سبب شده است که در طی سه قرن، افغانستان همواره در آتش جنگ‌های داخلی و جنگ با کشورهای دیگر بسوزد

و این زمینه تاخت و تاز قدرت های بیگانه را نیز در این کشور فراهم نموده است. افغانستان در تاریخ معاصر خود نیز، همواره میدان بازی قدرت های بزرگ جهانی بوده است. علاوه بر وضعیت ژئوپولیتیکی کشور، تنازع قومی و قبیله ای نیز از عوامل اساسی زمینه ساز دخالت دیگران در این کشور شده است.

یک ملت زمانی شکل می گیرد که دارای دو دسته عناصر عینی و ذهنی باشد. در افغانستان اگر چه عنصر عینی ملت و ملیت یعنی سرزمین مشترک، وجود دارد، اما عناصر ذهنی مشترک که همان اسطوره ها، خاطره ها، باورها و فرهنگ مشترک است وجود ندارد، و هر یک از اقوام خاطره ها و برداشت خاصی از تاریخ این کشور دارند.

3. بحران مشروعیت

در طی این سه قرن، هیچ یک از نظام های سیاسی کشور افغانستان از مشروعیت برخوردار نبوده است. و دولت کنونی نیز گرچند مشروع ترین نظام برای مردم افغانستان تلقی می شود، با این حال نمی توان گفت با بحران مشروعیت روبه رو نیست. دولت افغانستان زمانی فراگیر خواهد بود که به جای وابستگی های عقیدتی، وفاداری ملی به جامعه افغانی را اساس قرار دهد و در جهت مشارکت دادن و جذب همه اقشار جامعه افغانی بدون توجه به اعتقادات مذهبی، زبانی، تعلقات قومی و یا فکری آنها بکوشد. وحدت ملی و مشروعیت نظام سیاسی تنها زمانی تقویت می شود که ساکنان درون مرزهای افغانستان را به چشم شهروندان جامعه افغانستان که از حقوق برابر برای مشارکت در دولت و نهادهای وابسته به آن و نیز برخورداری از امتیازات اقتصادی عادلانه در جامعه برخوردار هستند، در نظر بگیرد.

4. بحران مشارکت

زمینه مشارکت سیاسی مردم برای اولین بار در واقع پس از سقوط رژیم طالبان فراهم شد، با این حال، دولت جدید نیز با بحران مشارکت روبرو است.

5. بحران رسوخ پذیری

هیچ نظامی در افغانستان تاکنون نفوذ تام بر ساکنان این کشور نداشته است. دولت فعلی نیز با این بحران مواجه است.

6. بحران توزیع یا بحران مدیریت و کارآمدی

دولت های افغان معمولاً از ناکارآمدترین دولت های دنیا بوده اند و دولت کنونی نیز در مدیریت کشور با بحران مواجه است. اگر نیک بنگریم بزرگترین چالش بر سر راه توسعه و بازسازی کشور همین ایدئوژلوی گرای قبیله ای و گرایش های قومی است. نخبگان این کشور بیش از پنجاه درصد از انرژی و نیروی فکری خودشان را صرف منازعات و تامین منافع قومی یا منافع شخصی می کنند و اگر بر فرض هم بخواهند در زمینه سازندگی یا توسعه کشور فکر کنند تنها درصد کمی از مشغله ذهنی شان را تفکر روی مسایل بنیادی شکل می دهد. علاوه بر این بحران ها که باعث می شود تا افغانستان نتواند حاکمیت خود را به نحو احسن اعمال کند، سیاست های ذی نفع نیز در زمان نقش حاکمیتی دولت افغانستان مؤثر بوده است (سیف زاده، 1373: 170 تا 173).

آنچه تاکنون مطرح شد پیش زمینه بحث اصلی می باشد که عبارت است از بررسی سه کشوری که به صورت مستمر در افغانستان دخالت داشته اند که اولین کشور مورد بحث آمریکا می باشد.

1. افغانستان و آمریکا

در 7 اکتبر 2001م یعنی 26 روز پس از حملات تروریستی به برج های دوقلوی تجارت جهانی در نیویورک و ساختمان پنتاگون در واشنگتن که به حق تا به حال بزرگترین حمله علیه آمریکا در خاک این کشور محسوب می شود، حملات نیروی هوایی آمریکا با پیشروی نیروی زمینی جبهه متحد اسلامی (مجاهدین) همراه بود علیه طالبان آغاز شد. پنداشت اولیه مبنی بر دست داشتن بن لادن، دشمن سرسخت آمریکا که اینک با طالبان در هم آمیخته بود موجب شد تفکرات استراتژیست های آمریکا در بدو امر متوجه افغانستان شود. انتخاب افغانستان به عنوان اولین گزینه برای پنتاگون بر دلایل زیر استوار بود:

- (1) افغانستان کشوری غیر عربی است، بنابراین فعالیت و ایجاد تحول در آنجا آسان تر است، حساسیت کمتری ایجاد می‌کند و احتمال پیروزی در آن بیشتری است.
- (2) افغانستان کشوری فاقد حکومت مرکزی مشروع است، و خصوصیات فکری و اجرایی طالبان نیز پیروان جهانی ندارد. لذا حمله به افغانستان با مخالفت جهانی چندانی رو به رو نخواهد شد. شکست دادن یک دولت ضعیف غیر مشروع نیز هزینه کمتری دارد.
- (3) فقر، جهل، میزان بالای بی سواد، عدم عدالت اجتماعی، نبود دولت پاسخ‌گو و قوی که زمینه‌های رشد تروریسم هستند به طور گسترده‌ای در افغانستان موجود است. مبارزه با تروریسم فقط با نابودی منشأ آن امکان پذیر است.
- (4) افغانستان پس از فروپاشی شوروی، با خلأ قدرت مواجه است. همسایگی این کشور با کشورهای مهم و قدرتمند منطقه ای از قبیل چین، پاکستان، ایران و همچنین موقعیت استراتژیک آن در حوزه نفوذ هند، روسیه و چین و نزدیکی آن به منابع انرژی آسیای مرکزی و حوزه خزر برای آمریکا جذابیت های خاصی داشت و زمینه بهره برداری ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک را برای این کشور فراهم می‌کرد.
- (5) بنا به دلایلی که یاد شد، احتمال موفقیت این جنگ در افغانستان بیشتر بود و در اقدامات بعدی در کشورهایی که بوش آنها را «محور شرارت» خوانده بود الزامی بر استفاده از قدرت نظامی شدید وجود نداشت، زیرا به گفته «پل برمر فرستاده آمریکا به عراق، اگر آمریکا جدیت و شدت بیشتری در واکنش به طالبان و القاعده در افغانستان نشان دهد، سایر کشورهای جهان در مذاکره مصالحه آمیز با آمریکا زودتر مجاب می‌شوند (فرشاد گهر، 1380، ج 216/12).

با توجه به این مسایل بود که آمریکا با استناد به محکومیت عملیات توریستی 11 سپتامبر از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد و سایر کشورها، عملیات نظامی خود را علیه طالبان و القاعده آغاز کرد و با استناد به اصل 51 از فصل هشتم منشور سازمان ملل متحد به این حمله مشروعیت داد. این در حالی بود که پیش از حوادث 11 سپتامبر نیز بن لادن و گروه القاعده به عنوان یکی از گروه های اصلی ضد آمریکایی شناخته شده بودند. و در همین اواخر نیز ایجاد پایگاه های نظامی از سوی آمریکا در افغانستان نه تنها باعث امنیت نشده بلکه ناامنی و عملیات های انتحاری را افزایش داده است، و این نه تنها باعث می شود حاکمیت خارجی افغانستان، بلکه حاکمیت داخلی این کشور نیز مختل شود و افغانستان را بیش از پیش به صحنه درگیری قدرت ها برای کسب منافع بیشتر تبدیل کند.

قبل از حمله مستقیم شوروی به افغانستان، حضور شوروی در افغانستان به صورت نرم بوده و آنچنان آشکار نبود ولی در زمان امان الله خان زمینه های حضور و مداخلات این کشور در افغانستان فراهم گردید؛ چراکه افغانستان در ضمن درگیری داخلی با مداخلات انگلیس روبه رو بود و عدم کمک ها و حمایت های این کشور (انگلیس) به افغانستان باعث تمایل به شوروی شد.

طرح خاورمیانه بزرگ

طرح خاورمیانه بزرگ مبنی بر ایجاد تحول در ساختار دولت های منطقه و گسترش فرآیند دموکراسی، آزادی و حقوق بشر به جهت مبارزه نهادینه با تروریسم و مظاهر آن، ایده ای است که ایالات متحده آمریکا ارائه کرده است. افغانستان شرقی ترین کشور این منطقه از کشورهای مورد نظر در طرح خاورمیانه بزرگ است که بعد از 11 سپتامبر در محور سیاست خارجی آمریکا قرار گرفته است. تطبیق طرح خاورمیانه بزرگ که در یکی از اهداف خود تحکیم قدرت دولت های منطقه را دنبال می کند، به انجام اصلاحاتی از قبیل دموکراتیزه کردن منطقه، آزادسازی اقتصادی، ارتقای حقوق بشر و حقوق زنان و رشد نهادهای مدنی که با رویکرد نئولیبرالیسم توجیه پذیر است، در صورت موفقیت، آمریکا را به اهدافش خواهد رساند. تطبیق

مسایلی که محتوا و مبانی نظری ایده خاورمیانه بزرگ را تشکیل می‌دهد در افغانستان دیده می‌شود. آنچه آمریکا در انجام این طرح در فرآیند دولت - ملت سازی و تحکیم حکومت مرکزی و رشد دموکراسی و نهادهای مدنی در افغانستان انجام می‌دهد موضوعی است که پیوند اقدامات سخت افزاری (نئورئالیستی) و نرم افزاری (نئولیبرالیستی) آمریکا را به منظور مبارزه با تروریسم در جهت اجرای طرح خاورمیانه بزرگ به تصویر می‌کشد.

باید اشاره کرد که برخی مردم افغانستان نیز به آمریکا به عنوان متجاوز و اشغال‌گر نمی‌نگرند و این بیان‌کننده رفتار نسبتاً منطقی این کشور در افغانستان بوده است. این حضور چه با رویکردی نئورئالیستی در امر مبارزه با طالبان و القاعده باشد و چه با رویکرد نئولیبرالیستی در جهت تقویت حکومت مرکزی و بازسازی سیاسی، اقتصادی و امنیتی این کشور، تا به حال به صورت نسبی مورد اقبال افغان‌ها واقع شده است.

2. افغانستان و سیاست پاکستان

دومین کشور مورد بحث پاکستان است که این کشور سهم عظیمی در ایجاد نا امنی و ایجاد گروهک طالبان در افغانستان داشته است. سیاست خارجی پاکستان در نیم قرن گذشته همواره بر محور امنیت استوار بوده است. نگرانی‌های امنیتی در جهان دو قطبی، پاکستان را به سوی پیمان سنتو و سیتو سوق داد. هدف اصلی سیاست خارجی این کشور رفع تهدید علیه امنیت ملی بود که این امنیت همواره از طرف مرزهای هند و افغانستان در خطر قرار داشت. لذا پاکستان در دوران جنگ سرد کوشید با حفظ و گسترش مناسبات خود با غرب و به ویژه آمریکا منافع حیاتی خود را حفظ نماید. اشغال افغانستان به وسیله نیروهای شوروی سابق همچنین تهدیدی جدی علیه امنیت پاکستان بود. در فضای جنگ سرد پاکستان در جبهه آمریکا قرار گرفت و از کمک‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی آن کشور برخوردار شد. اما پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان و فروپاشی اتحاد جاهیر شوروی و پایان جنگ سرد، نظام بین‌الملل تغییر یافت و آمریکا به صورت تنها ابر قدرت جلوه گر گردید و ملاحظات امنیتی جهان دگرگون شد. توجه آمریکا نسبت به افغانستان بر اساس ملاحظات امنیتی

تغییر یافت. 11 سپتامبر بعد جدیدی را در روابط پاکستان و افغانستان و تغییر سیاست پاکستان نسبت به افغانستان به وجود آورد. یکی از دلایل نگرانی پاکستان از جانب افغانستان به معاهده دیو دراند بر می گردد. در سال 1893م که پاکستان هنوز قسمتی از خاک هند و متهم به خیانت بود خط مرزی فعلی بین افغانستان و هند گردید. آنچه که تاکنون مایه نگرانی زمامداران پاکستان بوده قبایل پشتون ساکن در دو طرف نوار مرزی دو کشور است (چون در این دو مرز پشتون‌ها زندگی می کردند و به دنبال ایجاد پشتونستان بزرگ بودند).

از طرف دیگر ایده «تحکیم موقعیت سوق الجیشی» است که بر طبق آن دیدگاه چنانچه پاکستان درگیر یک جنگ طولانی با هند شود، کوه‌ها و درها و گذرگاه‌های طبیعی و صعب العبور افغانستان می تواند فضای کافی برای تدارک، تجهیز و مانور در اختیار ارتش پاکستان قرار دهد و روی کار آمدن یک دولت طرفدار پاکستان در کابل می تواند باعث تحکیم پاکستان شود. بعدها زمانی که نجیب الله سقوط کرد پاکستان جداً در صدد برآمد که گروه های جهادی دست پرورده خودش را در افغانستان روی کار آورد. به همین خاطر است که کلید گلبدین حکمیتار رهبر حزب اسلامی بنیادگرا، که سهم عمده از 2/8 میلیارد دلار کمک های نظامی و اقتصادی آمریکا را دریافت کرد. (این کمک ها از طریق آژانس های اطلاعاتی پاکستان به گروه های مقاومت افغانستان می رسید). (کوردوزو، 1379: ضمائم آخر کتاب) در این زمینه توفیقی به دست نیاورد، پاکستان تردیدی در رها کردن وی و ساختن و پرداختن یک نیروی جدید به خود راه نداد و چنین شد که ناگهان و کاملاً غافلگیر کننده یک نیروی مخرب و ویرانگر جدید به نام «طالبان» در افغانستان ظهور کرد.

البته از نظر برخی تحلیلگران ایده «تحکیم موقعیت سوق الجیشی» تصور کاملاً غلط و نادرست بوده است، چون این واقعیت اساسی را نادیده گرفت که ثبات سیاسی داخلی، توسعه و رشد اقتصادی و گسترش رابطه دوستانه با همسایگان امنیت ملی را بیشتر تضمین می کند تا تحکیم موقعیت سوق الجیشی در کوه های افغانستان (فرزین نیا، 1383: 69 - 72).

طالبان را عمدتاً شبه نظامیان پشتون تحت حمایت پاکستان تشکیل می دادند و زمانی که کابل را تصرف کردند به نمایندگان طالبان در اسلام آباد اجازه داده شد تا

به عنوان رئیس نمایندگی افغانستان، پس از خلع ید ربانی، انجام وظیفه کند. پس از سقوط کابل توسط طالبان، پاکستان تلاش های بی امانی را به نفع طالبان انجام داد (فرزین نیا، 1383: 74).

پاکستان: 11 سپتامبر و سقوط طالبان

بنیادگرایی اسلامی طالبان و ازدواج دختر ملا عمر با پسر اسامه بن لادن، میلیاردی سعودی که سوگند خورده بود آمریکا را از عربستان سعودی اخراج کند، امیدهای آمریکا را نقش بر آب کرد. بن لادن تا پیش از واقعه 11 سپتامبر برای طرح ریزی هواپیما ربایی و حمله به مرکز تجارت جهانی توسط آن هواپیما مورد ظن نبود. این حمله انتقاد و محکومیت جهانی را در پی داشت و تحریم های وضع شده سازمان ملل علیه افغانستان را تشدید کرد. افغانستان باید بن لادن را تحویل می داد و اردوگاه های تروریستی را تعطیل می کرد. در غیر این صورت یک حمله نظامی تلافی جویانه از تبعات این حمله بود. طالبان وجود هرگونه اردوگاه تروریستی را منکر شد و راجع به بن لادن عنوان کرد که وی منابع لازم را برای سازماندهی چنین حمله ای نداشته است. اما آمریکا و متحدان آن، انگلیس، استرالیا و سازمان ملل، القاعده و طالبان را به دلیل پناه دادن به بن لادن مقصر اعلام کردند. پنتاگون نقشه خود را برای نابودی طالبان یا بمباران کابل دنبال کرد و در عرض چند ماه کابل را اشغال کرد این امر باعث شد ملا عمر و اسامه بن لادن بگریزند. توافق بن، یک دولت انتقالی به ریاست حامد کرزای منصوب کرد، براساس توافق بن، همه احزابی که به دموکراسی معتقد نبودند مانند (طالبان و حزب کمونیست) می بایست از امور سیاسی افغانستان محروم شوند.

برخورد هند با طالبان و عکس العمل این کشور پس از سقوط طالبان برای پاکستان اهمیت داشت. هند از آغاز که کنترل کابل را در سال 1996م در دست گرفت با آنها مخالف بود. این کشور نه تنها آنها را به رسمیت نشناخت بلکه به سفارت قبلی افغانستان اجازه داد تا به کار خود ادامه دهد. دولت تحت رهبری حزب باراتیا جانتا چند روز پس از حادثه 11 سپتامبر به سرعت اعلام کرد که در صورت نیاز دولت آمریکا آماده ارائه مساعدت نظامی می باشد. هند که طالبان را متعلق به عصر حجر می دانست، بسرعت از توافقنامه بن استقبال به عمل آورد. حمله به مرکز تجارت جهانی

متعاقب آن واکنش جهان علیه طالبان وضعیت فوق العاده ای بود که سیاست پاکستان و افغانستان را زیر و رو کرد.

شاید بیش از هر چیزی واکنش مثبت و سریع هند در پیشنهاد کمک به آمریکا، پاکستان را وادار کرد که صدو هشتاد درجه تغییر موضع بدهد و از یک حامی اصلی طالبان تبدیل به آنچه که در بیانیه رئیس جمهور، پرویز مشرف، به عنوان وفادارترین متحد آمریکا در جنگ جهانی این کشور علیه تروریسم عنوان شد. در پی این مسایل پاکستان 100 میلیون دلار آمریکا برای کمک به آموزش زنان، توسعه سیستم اطلاعات و مبارزه با مواد مخدر به این کشور اعطا کرد و افغانستان و پاکستان موافقت کردند که سازمان همکار اقتصادی (اكو) را احیا کنند و افغانستان یک بیانیه عدم تجاوز با شش کشور همسایه خود بمنظور تضمین اینکه دولت‌های آنها اجازه ندارند که اقدامات نظامی خصمانه از درون خاک آنها ظهور پیدا کند، امضا کردند. این کشورها عبارتند از: ایران، پاکستان، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان و چین (فرزین نیا، 1383: 76 تا 80).

این وقایع همگی حکایت از آن دارد که حاکمیت افغانستان همواره از سوی پاکستان تهدید می‌شده است و مداخله مستقیم این کشور در ایجاد گروهک‌های تروریستی و طالبان باعث شده که نه تنها برای افغانستان بلکه برای خود این کشور نیز به عامل دردسر و عامل ایجاد نا امنی و آشوب تبدیل شوند.

سومین کشور مورد بحث که ابتدا به لحاظ ایدئولوژیکی حضور خود را در افغانستان مستحکم نمود و بعد در این کشور حضور فیزیکی یافت شوروی بود.

3. شوروی و افغانستان

قبل از حمله مستقیم شوروی به افغانستان، حضور شوروی در افغانستان به صورت نرم بوده و آنچنان آشکار نبود ولی در زمان امان الله خان زمینه‌های حضور و مداخلات این کشور در افغانستان فراهم گردید؛ چراکه افغانستان در ضمن درگیری داخلی با مداخلات انگلیس روبه‌رو بود و عدم کمک‌ها و حمایت‌های این کشور (انگلیس) به افغانستان باعث تمایل به شوروی شد.

افغانستان نخستین کشوری بود که دولت سوسیالیستی شوروی را به رسمیت شناخت و با آن روابط دوستانه برقرار کرد. امان الله خان در اوایل سلطنت خود در سال «1919م» چند نامه به لنین نوشت و طی آن اظهار داشت مایل به برقراری روابط خوب

و دوستانه با شوروی است. لنین در جواب نوشت بهترین ضمانت برای برقراری روابط خوب و دوستانه این است که افغانستان، شوروی را الگو قرار داده، و برای سوسیالیستی نمودن کشور تلاش نماید. لنین چنان راه سختی در مقابل او گذاشت که پذیرش آن برای دولت افغانستان غیر ممکن بود. البته جواب لنین برای برقراری روابط دوستانه مثبت بود فقط شرایطش سنگین بود. با این حال، شوروی با ارسال اسلحه به افغانستان و پرداخت سوبسید هایی جهت مقابله با محدودیت های کمک های انگلیس اقداماتی انجام داد. توسعه روابط افغانستان و شوروی از همین زمان آغاز گردید و با گذشت زمان و اعمال محدودیتهای دیگر از سوی انگلستان و سپس آمریکا و سایر دول غربی، توسعه یافت.

در ابتدای سال 1929م بر اثر فشار عمومی، امان الله خان ناگزیر از کناره گیری شد. روس ها بر آن شدند تا از اوضاع افغانستان و موقعیتی که برای امان الله خان پیش آمده بود، بهره برداری نمایند. آنها به بهانه حمایت از امان الله خان، ارتشی به قدرت 800 یا 1000 سرباز قرقیز در اختیار غلام نبی، سفیر افغانستان در مسکو، قرار دادند تا امان الله خان را به سلطنت باز گردانند؛ اما در این هنگام محمد نادر خان سفیر پیشین افغانستان در پاریس، از اروپا حرکت کرد و وارد هند شد و در آنجا با حمایت حکومت انگلیسی هند به افغانستان وارد شد و در اکتبر 1929م کابل را تصرف نمود. با روی کار آمدن محمد نادرشاه، نفوذ انگلیس در افغانستان افزایش یافت و نفوذ شوروی که از زمان امان الله خان افزایش یافته بود رو به کاهش نهاد. مع ذلک نادرشاه سعی کرد بین انگلستان و روسیه موازنه را مراعات نماید. بر این اساس به تقسیم امتیازات بین شوروی و انگلیس پرداخت و هر امتیازی به انگلیس می داد حتی المقدور مشابه آن را در اختیار روسیه قرار می داد.

محمد نادر شاه در 8 نوامبر 1933م توسط یک محصل که فرزند خوانده غلام نبی بود به قتل رسید. پس از مرگ محمد نادرشاه، یگانه فرزند نوزده ساله اش با نام محمد ظاهر شاه به سلطنت رسید. ظاهر شاه در سال 1953م با کمک داود خان یک حرکت شبه کودتا ترتیب داد و در اثر آن ظاهر شاه دست عموهای خود را از سلطنت و قدرت کوتاه نمود و در ضمن داود خان هم که پسر عمو و شوهر خواهر وی بود، نخست وزیر گردید. از سال 1953م تا 1963م فقط یک نخست وزیر، یعنی داود خان، به اداره

امور پرداخت ولی از سال 1963م تا 1973م پنج نخست وزیر عوض شدند که عبارتند از: دکتر یوسف، میوندال، اعتمادی، ظاهر، و موسی شفیق. کابینه های این عده همگی با شکست مواجه گردید. و اگر در سال 1973م داود خان موفق به انجام کودتا علیه ظاهرشاه گردید یکی به این دلیل بود که اوضاع نا آرام و به ریخته بود و کابینه ها عموماً شکست خورده و به نتیجه نرسیده بودند (افغانستان، 1386: 158-163).

زمانی که داوود، ظاهرشاه را از سلطنت خلع و جمهوری بی ثبات خود را تاسیس کرد، کابل به سرعت به صحنه کشمکش های سیاسی جنگ سرد تبدیل شد. در

حضور و دخالت های کشورهای بیگانه در افغانستان

خود عامل ناامنی و ناتوانی دولت حاکم در اعمال حاکمیت است.

شرایطی که چند دستگی، فساد و بی ثباتی رو به افزایش بود، نیروهای مورد حمایت خارجی، با هوشیاری در صدد کسب موقعیتی برای شرکت در این تنازع قدرت برآمدند؛ طوری که انتظار می رفت داوود به زودی سقوط نماید (کوردوزو، 1379: 12و13). «داوود خان پس از رسیدن به قدرت اهداف زیر را تعقیب می کرد: اقتصاد برنامه ریزی شده، توسعه سریع، و پیشرفت در مسئله پشتونستان. گرایش نزدیک به شوروی هم وسیله ای بود برای رسیدن به این اهداف» (کوردوزو، 1379: 167).

کودتای داوود خان را نمی توان به مداخله و اقدام شوروی در افغانستان نسبت داد، بلکه این امر ناشی از رقابت های خانوادگی داوود خان و رژیم سلطنتی بود (کوردوزو، 1379: 166). تا قبل از سال 1973م، مسکو با حکومت های محافظه کار غیر متعهد افغانستان مادامی که تمایل به شوروی در موضع گیری آنها محسوس بود، روابط خوبی داشت. با این همه، اتحاد شوروی به رغم تقویت نیروهای طرفدارش، هدف ایجاد یک حکومت کمونیستی در افغانستان را زود می دانست. (کوردوزو، 1379: 13).

به رغم همه این مسائل، روابط افغانستان و شوروی پس از کودتای م 1973 افزایش بیشتری یافت و دو کشور به یکدیگر نزدیک تر شدند. اما از سال 1975م به بعد، داوود خان در صدد کاهش نفوذ و حضور شوروی در افغانستان بود.

حکومت کمونیستی و دوران ترکی و امین

حزب دموکراتیک خلق افغانستان در ژانویه 1965م به طور غیر رسمی با هدف به وجود آوردن یک جامعه سوسیالیستی بر پایه افکار مارکسیسم لنینیسم بنیان گذاری شد. موسسین اصلی این حزب کسانی چون نور محمد تره کی، ببرک کارمل، حفیظ الله امین، و سلطان علی کشتمند بودند. وحدت میان رهبران حزب دموکراتیک خلق دوامی نیافت و حزب کمونیست نتوانست به اهداف خود جامه عمل بپوشاند. این حزب در سال 1967م دچار انشعاب گردید و به دو شاخه حزب خلق و حزب پرچم تقسیم گردید (افغانستان، 1386:170 - 170). از نظر ایدئولوژیک هر دو جناح خلق و پرچم در موضوع رقابت چین با شوروی، شدیداً طرفدار شوروی بودند. اما به قول «یوری گانکفسکی» کارشناس افغانستان در «موسسه مطالعات شرق»، ک.گ.ب، کارمل و پرچمی ها را «معقول تر» و «حرف شنوتر» از رقیبشان یافت (کوردوزو، 1379:17). در جبهه چپ، مسکو حمایتش را از کمونیست های پرچم به رهبری ببرک کارمل افزایش داد. مهم تر این که خلقی های حریف به رهبری نورمحمد ترکی و حفیظ الله امین از رژیم جدید حمایت نکرده، مدعی بودند که سیاست های داخلی داوود محافظه کارانه تر از آن است که شایستگی پشتیبانی کمونیست ها را داشته باشد (کوردوزو، 1379:13 و 14).

داوود خان برای مبارزه با اقتدار و نفوذ احزاب خلق و پرچم، یک «حزب انقلابی ملی» تشکیل داد تا طرفداران بیشتری جلب کند و یا به طرفداران خود نظم و سازمان بیشتری بدهد. طبیعی است که در چنین شرایطی، احزاب خلق و پرچم نیز برای رهایی از سرنوشت منتهی به شکست خود، با یکدیگر متحد می گردند تا دشمن مشترک (داوود خان) را از سر راه بردارند. این اتحاد در سال 1978م تحقق یافت و کودتای مشترک احزاب متحد خلق و پرچم به نتیجه رسید (افغانستان، 1386:169). این کودتا که به «کودتای هفت ثور» معروف است و رهبری کودتا به عهده نور محمد تره کی و معاونش ببرک کارمل و دستیار نزدیک تره کی حفیظ الله امین بود (افغانستان، 1386:172). داوود خان هم اگرچه با حمایت افسران چپ ارتش در کودتای 1973م پیروز گردید ولی پنج سال بعد در 1978م توسط شماری از همان افسران چپ که وی را محاصره کرده بودند، سرنگون گردید و به قتل رسید (افغانستان، 1386:171).

کابینه ای که بعد از کودتای 1978م تشکیل گردید اعضای آن به طور نابرابر بین حزب خلق و حزب پرچم تقسیم شده بود. پس از کودتای هفت ثور، امین وزیر خارجه گردید و در ماه جولای منشی حزب شد و در 27 مارس 1979م نخست وزیر گردید و بدین ترتیب قدرت را از چنگ تره کی ربود. در اوایل سپتامبر 1979م کنفرانس سران غیر متعهدها در هاوانا (کوبا) برگزار گردید و تره کی در آن شرکت کرد. او پس از بازگشت از هاوانا، در سر راه خود در مسکو توقف کرد و با رهبران شوروی (برژنف و گرومیکو) ملاقات‌های دوستانه ای کرد. امین از این هنگام کینه شدید شوروی را به دل گرفت و در هر فرصتی در صدد ضربه زدن به آن بود اگرچه نیرو و امکانات آن را نداشت.

حمله شوروی به افغانستان

اتحاد شوروی در 27 دسامبر 1979م در افغانستان مداخله نظامی کرد. در این هنگام در شوروی گروه متحدی که مخالف حمله نظامی به افغانستان باشند وجود نداشت. شواهد تاریخی اکنون روشن می‌کند که اتحاد شوروی یک طرح بزرگ توسعه‌طلبی منطقه ای را دنبال نمی‌کرد. اما با اطمینان می‌توان گفت که شوروی در طول دوران برژنف بتدریج در افغانستان سیاستی ایده آلستی و ماجراجویانه در پیش گرفت (کوردوزو، 1379: 11).

قبل از مداخله نظامی، هیئت‌های نظامی زیادی از شوروی به افغانستان رفتند تا زمینه های حمله را آماده سازند. مسیون نظامی ژنرال آلکسی یاپیشف در آوریل 1979م همراه شش ژنرال دیگر و تعدادی از کارمندان دیپلمات شوروی وارد افغانستان گردید و طی بازدید خود به این نتیجه رسید که نیروهای مسلح افغانستان به علت ارتداد از عقاید سیاسی و نظامی حکومت کابل و تقسیم آن به گروه‌های خلقی و پرچمی توان اداره کشور و برقراری نظم را ندارند و تنها راه برقراری آرامش مداخله نظامی است و چگونگی حمله را مشخص نمود. در این باره باید گفت گرچه نا امنی در یک کشور باعث بروز نگرانی‌ها و مشکلاتی در کشور همسایه می‌شود ولی این خود دلیلی برای مداخله و زیر پا گذاشتن حق یک کشور در اعمال حاکمیت بر کشورش نیست.

پس از مداخله نظامی، در همان 27 دسامبر، تعدادی از نیروهای «ارتش شوروی به سوی قصر دارالامان حمله کردند و امین را که در آن مستقر بود دستگیر کردند و

سپس او را با همسر، برادرزاده، هفت فرزند و حدود 20 تا 30 تن از دستیارانش تیرباران کردند.» با قتل امین، ببرک کارمل که از چندی قبل روابط نزدیکتری را با اتحاد شوروی برقرار کرده بود، رئیس دولت جدید شد.

علل حمله شوروی

1. شورش سراسری افغانستان و تضعیف رژیم کمونیستی: در اواخر سال 1979م اتحاد شوروی فهمیده بود افغانستان به کلی از کنترل حکومت کابل خارج گردیده و ارتش هم قدرت آرام کردن آن را ندارد. بنابراین دیدگاه شوروی، مداخله نظامی امری ضروری بود زیرا رژیم دیر یا زود سقوط می کرد و معلوم نبود بعد از آن چه پیش می آمد. ریشه های شورش را هم می توان در اختلافات شرق و غرب، اختلافات درونی دولت و رقابت ها برای کسب بیشتر قدرت، و مهم تر از همه اینها تغییرات مارکسیستی در جامعه افغانی دانست. دولت شروع به اقدامات کمونیستی و ضد اسلامی نمود و جامعه افغانستان که عمیقاً مسلمان بود بشدت در مقابل تغییرات کمونیستی مقاومت کرد.
2. پیروزی انقلاب اسلامی ایران: وقوع انقلاب اسلامی ایران، از دو دیدگاه برای اتحاد شوروی حائز اهمیت بود:
الف) تاثیر انقلاب اسلامی در افغانستان و تاثیرات احتمالی آن در جمهوری های مسلمان نشین اتحاد شوروی.
ب) انقلاب ایران سبب به هم ریختن اوضاع خاورمیانه و درگیری آمریکا و غرب در مسائل آن گردید و اتحاد شوروی استدلال کرد چون توجه غرب معطوف به ایران و مسائل آن است توجهی به افغانستان ندارد و فرصت گران بهائی برای مداخله در افغانستان پدید آمده است.
3. گرایش نسبی امین به غرب،
4. رسیدن به آبهای گرم جنوب، 5. دفاع از ایدئولوژی مارکسیم، و 6. حفظ امنیت مرزهای شوروی را می توان از دیگر عوامل حمله شوروی به افغانستان دانست.

این احتمال هست که باز افغانستان صحنه کشمکش قدرت‌های بزرگ شود و به‌عنوان کشوری که قربانی زیاده طلبی‌های ابرقدرت‌ها باشد باقی بماند. همچنین پیش‌بینی می‌شود این وضعیت همچنان ادامه پیدا کند و حتی گروهک دیگری بر علیه طالبان و مجاهدین از سوی کشورهای مداخله‌گر ایجاد شود که در ابتدای امر به مبارزه علیه طالبان و مجاهدین و نیروهای عامل ناامنی در افغانستان بپردازد اما در انتها بعد از به دست گرفتن کامل قدرت و اقتدار همه جانبه بدتر از قبل به غارت و چپاول اقدام کند.

مقاومت مردم در برابر تجاوز

ارتش شوروی، مشهور به ارتش سرخ، وحشت‌های زیادی در دل‌ها افکنده بود. این ارتش مشهور به خشونت و سنگدلی بود و هر جا پای می‌گذاشت نیروهای مقابل، برخود می‌لرزیدند. اتحاد شوروی گمان می‌کرد حداقل به خاطر هراسی هم که ارتش سرخ در دل‌ها دارد، افغانستان ظرف چند روز آرام خواهد شد. اما ورود بیش از 110 تا 115 هزار نفر نیروی ارتش شوروی آن هم با مدرن‌ترین تسلیحات، نه تنها وضع را آرام نکرد بلکه شورش و مقاومت دامنه وسیعی یافت.

بیرک کارمل تا سال 1986م به صورت تشریفاتی و بی نفوذ رئیس جمهور افغانستان بود اما با روی کار آمدن نجیب الله زمینه سازی برای خروج نظامی شوروی فراهم شد. بر این اساس روش‌های کمونیستی به تدریج حذف شد. نجیب الله و رژیمش که تا چندی پیش به تعقیب و آزار مسلمانان می‌پرداختند و روحانیون را دستگیر و شکنجه می‌کردند تدریجاً عابد شد و جنبه ظاهری دیانت را مراعات کردند. به هر حال اینها زمینه‌هایی بود که نجیب الله فراهم می‌کرد تا بتواند موقعیت خود و حکومت افغانستان را حفظ کند و در دوران غیبت نظامی شوروی، کشور به دست مجاهدین نیفتد.

قرارداد ژنو در 14 آوریل 1988م منعقد شد. بر اساس توافقات ژنو قرار شد مسئله افغانستان از طریق سیاسی و مسالمت آمیز حل شود و شوروی نیروی خود را از

افغانستان خارج سازد و ایالات متحده نیز حمایت خود را از گروه های مخالف دولت افغانستان قطع کند و نیز اتحاد شوروی به طور آبرومندانه تر از افغانستان خارج گردد. خروج قوای شوروی از افغانستان در 15 مه 1988م آغاز گردید و قرار شد ظرف مدت ده ماه کامل گردد. بر اساس توافقات در 15 فوریه 1989م آخرین سربازان اتحاد شوروی از افغانستان بیرون رفتند (افغانستان، 1386: 180 - 190).

تمام این وقایع حاکی از آن است که حضور و دخالت های کشورهای بیگانه در افغانستان خود عامل ناامنی و ناتوانی دولت حاکم در اعمال حاکمیت است.

نتیجه گیری

همان طور که افغانستان کشوری است که عرصه درگیری ها و خونریزی های بی شمار بوده و در این درگیری ها جان هزاران بلکه میلیون ها انسان بی گناه گرفته شده است و چه حق هایی که نا حق شده و چه ناحق هایی که در این کشور به جای حق نشسته اند!

در این مقاله سعی شد تا نشان داده شود که دخالت کشورهای بیگانه در افغانستان حاکمیت افغانستان را زیر سوال برده است و افغانستان همواره عرصه زورآزمایی ابرقدرت ها و کشورهای منطقه ایی بوده چرا که هر کدام بنا به منافع خود در این کشور دخالت می کرده اند و نگذاشته اند که یک کشور مستقل و دارای حق حاکمیت از حق استقلال و حاکمیت خود استفاده کند و بتواند برای ملت تحت حاکمیت خود یک زندگی نسبتاً آرام و به دور از دغدغه بسازد. هر کدام از این کشورها به نحوی از انحاء حاکمیت این کشور را زیر سوال برده و باعث نا امنی و کشتار و غارت جان و مال و ناموس مردم شده اند. در این مقاله سعی شد بخش اندکی از این مداخلات را که باعث تضعیف حاکمیت افغانستان شده بررسی شود. با این توصیف ها، باز حجم عظیمی از اطلاعات به خاطر محدودیت های موجود ذکر نشده است و سعی شده یک متن منظم و قابل ارجاع در زمینه حاکمیت افغانستان و دخالت کشورهای بیگانه گردآوری شود.

از بررسی کتاب های مختلف در زمینه تاریخ افغانستان و سیاست های کشورهایایی مثل آمریکا، پاکستان و شوروی چنین بر می آید که به رغم تکرار مداخله در امور

داخلی و حتی امور خارجی، این احتمال هست که باز افغانستان صحنه کشمکش قدرت های بزرگ باشد و به عنوان یک کشوری که قربانی زیاده طلبی های ابر قدرت ها باشد باقی بماند و پیش بینی می شود این وضعیت همچنان ادامه پیدا کند و حتی گروهک دیگری بر علیه طالبان و مجاهدین از سوی کشورهای مداخله گر ایجاد شود که در ابتدای امر به مبارزه علیه طالبان و مجاهدین و نیروهای عامل ناامنی در افغانستان پردازد اما در انتها بعد از به دست گرفتن کامل قدرت و اقتدار همه جانبه بدتر از قبل به غارت و چپاول پردازند.

اما با این حال امید است ملت افغانستان یا اتحاد و اتفاق به جای تفرقه و قوم گرایی بتواند بر تمام مشکلات خود با دید باز و همه جانبه فائق آید.

منابع:

1. افغانستان (1386)، به سفارش: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.
2. بشیریه، حسین (1382)، آموزش دانش سیاسی و مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی، تهران: نشر نگاه معاصر، چاپ هفتم.
3. بعیدی نژاد، حمید؛ دریایی، محمد حسن؛ علی آبادی، مهدی (1384)، تحول و ساختار نظام ملل متحد، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.
4. روآ، الیور (1369)، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، مترجم: ابوالحسن سرو قد مقدم، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، چاپ اول.
5. سیف زاده، سید حسین (1373)، نظریه های مختلف درباره راه های نوسازی و دگرگونی سیاسی، تهران: نشر قومس، چاپ دوم.
6. غفاری، مسعود؛ لعل علیزاده، محمد (1390)، «تاثیر تکنولوژی های اطلاعاتی و ارتباطی بر مولفه های سیاسی حاکمیت ملی با بررسی موقعیت ایران»، فصلنامه سیاست، دوره 41، شماره 10.
7. فرزین نیا (1383)، سیاست خارجی پاکستان: تغییر و تحول، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، چاپ اول.

8. فرشاد گهر، ناصر (1380)، «سیاست خارجی آمریکا پس از 11 سپتامبر»، فصلنامه مطالعات منطقه ای.
9. قاضی، ابوالفضل (1371)، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
10. کوردوزو، دیه گو؛ هریسون، سلیگ اس. (1373)، پشت پرده افغانستان، مترجم: اسدالله شفقائی، تهران: انتشارات هدی، چاپ اول.
11. مولایی، یوسف (1389)، تحول مفهوم حاکمیت در روابط بین الملل، تحول مفاهیم در روابط بین الملل، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
12. میرزایی ینگجه، سعید (1373)، تحول مفهوم حاکمیت در سازمان ملل متحد، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.

تاریخ دریافت: 15 اسفند 1389

تاریخ تایید: 29 مرداد 1390

دانش پژوهان، س 9-10، ش 23-25

زمستان 1390 - تابستان 1391، ص 65-84

نقش اسلام در آسیای مرکزی، و بررسی سیاست

خارجی جمهوری اسلامی ایران در این زمینه

حیدر بابانسیب

چکیده:

با فروپاشی شوروی در اواخر سال 1991م و تولد دوباره ملت‌های آسیای مرکزی انتظار می‌رفت که اسلام از یک دین فردی و ایدئولوژی محدود در جوامع منطقه تبدیل به یک نیروی مولد اجتماعی شود. اما اندک زمانی پس از استقلال مشخص گردید که ساختار قدرت در این کشورها بدلیل تربیت بسیاری از رهبران جدید در حزب کمونیست شوروی و تمایلات سکولاریستی آنها و همچنین شرایط سیاسی- اجتماعی و نفوذ برخی کشورها مانع از ظهور اسلام به عنوان یک نیروی فعال در روند شکل گیری دولت- ملت و حیات اجتماعی آنها شد. در این مقاله ضمن بررسی جایگاه و نقش اسلام در این کشورها به این سوال پاسخ داده می‌شود که جایگاه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این تحولات چیست؟ و ضمن تشریح عوامل مذکور باید دید که چالش‌ها و فرصت‌ها فرا روی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران کدامند؟ مقاله به روش مطالعه کتابخانه ای با استفاده از منابع موجود به تجزیه و تحلیل موضوعات مطرح شده می‌پردازد.

واژگان کلیدی: آسیای مرکزی؛ سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛

ساختار قدرت؛ اسلام‌گرایی؛ کشورهای مسلمان.

مقدمه



سیای مرکزی همان «ورارود» و «فرارودان» ایرانی است که اعراب آن را «ماوراءالنهر» و یونانی‌ها آن را «Transoxina» نامیده و به انگلیسی «Central Asia» گفته می‌شود. منطقه آسیای مرکزی شامل پنج کشور ازبکستان، قزاقستان، تاجیکستان، قرقیزستان و ترکمنستان می‌باشد که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال 1991م، استقلال خود را از این کشور بدست آوردند. آسیای مرکزی منطقه وسیعی را در بر می‌گیرد که حدود چهار میلیون کیلومتر مربع وسعت دارد و دارای جمعیتی حدود 60 میلیون نفر است (یاری، 1379: 187).

در این کشورها مسلمانان در مقایسه با دیگر گروه‌های مذهبی و قومی اکثریت را تشکیل می‌دهند و همین موضوع آنان را در زمره جامعه و یک منطقه مسلمان نشین در جهان اسلام قرار داده است. بررسی مختصر کشورهای آسیای مرکزی از لحاظ جمعیت، اقوام و قومیت‌ها و تنوع مذاهب نشان می‌دهد که این کشورها با ساختار جمعیتی و قومی و مذهبی گوناگون، به دلیل قرار داشتن مسلمانان در اکثریت، در زمان حیات شوروی به نوعی خود را از این کشور بدلیل تبلیغ ایدئولوژی کمونیست و بی دینی جدا می‌دانستند. در ابتدا به آمار و ساختار جمعیتی، قومی و مذهبی کشورهای آسیای مرکزی اشاره می‌کنیم.

جدول شماره (1)، جمعیت: جولای 2008م

کشور	تعداد (نفر)	سال آماری
ازبکستان	28/268/440	جولای 2008
تاجیکستان	7/211/884	جولای 2008
قزاقستان	15/340/533	جولای 2008
ترکمنستان	5/179/571	جولای 2008
قرقیزستان	5/356/869	جولای 2008

جدول شماره (2): اقوام و قومیتها: (درصد)

کشور	ازبک	دوم	تاجیک	ترکمن	قزاق	تاتار	اوکراینی	قرقیز	سایر	سال آماری
ازبکستان	%۸۰	%۵/۵	%۵	—	%۳	%۱/۵	—	—	۵	۱۹۹۹
تاجیکستان	%۱۵۳	%۱/۱	%۷۹/۹	—	—	—	—	%۱/۱	%۶/۲	۲۰۰۰
قزاقستان	%۳/۵	%۳۰	—	—	%۶/۵۳	%۷/۱	%۳/۷	—	%۷/۸	۱۹۹۹
ترکمنستان	%۵	%۶	—	%۸۵	—	—	—	—	%۶	۲۰۰۳
قرقیزستان	%۸/۱۳	%۵/۱۳	—	—	—	—	%۱	%۹/۶۶	%۷/۸	۱۹۹۹

جدول شماره (3): تنوع مذهبی در جمهوری های آسیای مرکزی (درصد)

کشور	اسلام	ارتدوکس شرقی	پروتستان	بقیه
ازبکستان	88	9	—	3
تاجیکستان	85	—	-	15
قزاقستان	47	44	2	7
ترکمنستان	89	9	—	2
قرقیزستان	75	20	—	5

منابع جداول: 2003 (OIC) organization of the Islamic conference

با توجه به جداول آورده شده، می‌توان به آمارهای موجود در این کشورها در خصوص میزان جمعیت و اقوام و مذاهب دست یافت. به جز کشور قزاقستان که روس تبارها حدود 30 درصد آن را تشکیل می‌دهند، در سایر کشورها اقلیت‌ها کمتر از 10 درصد از کل جمعیت کشور هستند و قوم غالب هم حکومت را در همه کشورها بدست گرفته است. (مراجعه شود به جدول شماره 2) مذاهب اسلام و ارتدوکس مسیحی نیز بزرگترین الگوهای دینی در آسیای مرکزی می‌باشند. اکثریت با مسلمانان (سنی مذهب) بوده و سایر فرق به ترتیب شامل ارتدوکس مسیحی، شیعه، پروتستان و سایرین در کنار آنها حضور دارند. بدین ترتیب نسبت حضور مسلمانان در کشورهای آسیای مرکزی بین 47% درصد تا 89% درصد متغیر است (جدول شماره 3). فقط در کشور قزاقستان 44% از مردم ارتدوکس هستند که بدلیل وجود جمعیت روسی در این کشور می‌باشد.

پژوهشگران، مسلمانان آسیای مرکزی را به 3 دسته تقسیم کرده‌اند: دسته اول شامل اکثریت مسلمانان حنفی می‌باشد که به وجه فردی دین توجه دارند و کاری به مسایل اجتماعی آن ندارند و رسوم سنتی خود را انجام می‌دهند. دوم اسلام دولتی یعنی مورد حمایت دولت، که دولت‌ها برای رفع نیازها و کسب مشروعیت خود از آن بهره می‌برند و اسلامی را به مردم ارائه می‌دهند که ثبات رژیم‌هایشان را تقویت کند. دسته سوم، اسلام تندرو است که رهبران آن خواهان سرنگونی رژیم‌های آسیای مرکزی و برپایی حکومت اسلامی به شیوه خلفای راشدین و اجرای شریعت می‌باشند (محمودی، 1385: 21).

در واقع می‌توان گفت که، از زمانی که اسلام دین غالب آسیای مرکزی شد، مکتب جامع اسلام نقش مهم و قابل توجهی در تاریخ منطقه ایفا نموده و موجب تحولات زیر بنایی در حیات جوامع منطقه گردیده است. اسلام به ملت‌های منطقه هویت نوینی بخشید و تمدن اسلامی نویدبخش دگرگونی‌های بنیادین در رگه‌های حیات اجتماعی و روابط میان این جوامع با جوامع خارج شد. شهرهایی چون بخارا و سمرقند در ازبکستان از مراکز مهم اندیشه‌ها و تعلیم اسلامی به حساب می‌آمدند و اندیشمندان و علمای بزرگی در منطقه درخشیدند. اسلام و تعلیم آن چنان با حیات

فردی و اجتماعی منطقه عجین شده بود که اشغال منطقه توسط تزارها و چالش‌هایی که ایجاد شده تغییرات قابل توجهی در این وضعیت بوجود نیاورد (یزدانی، 1385: 197). بنابر این منطقه آسیای مرکزی در اذهان تاریخی یکی از مناطق با سابقه طولانی در توجه به اسلام بوده در اغلب تحولات تمدن اسلامی به عنوان بازوی قدرتمند دین عمل کرده است.

جایگاه و نقش اسلام در کشورهای آسیای مرکزی

مونتگمری وات مستشرق انگلیسی در دهه 60 پیش بینی کرده بود که اسلام می‌تواند به یک نیروی سیاسی مهم و سرنوشت ساز در جهان تبدیل بشود و استدلال وی این بوده که تنها مذهب توانایی آن را دارد که مریدان خود را برای دفاع از اهداف و اعتقادات شان تا سر حد مرگ بسیج کند. ریچارد نیکسون نیز در کتابی با نام *فراتر از صلح* (وصیت نامه سیاسی ایشان) نوشته است: مذهب قرن‌ها محرک انسان‌ها بوده و توانسته است قلوب پیروانش را تسخیر نماید، در حالی که دولت از چنین کاری عاجز است (فراتی، 1378: 62-63).

به عقیده ی ژیل کیپل، بازگشت به متون مقدس مذهبی به منظور بیرون کشیدن قواعد و قوانین هدایت جامعه، پدیده ای نو در ربع آخر سده بیستم است و ریشه های مشترکی در میان مسلمانان، مسیحیان و یهودیان دارد. (همان: 63).

با جرات می‌توان گفت که اسلام در دهه های اخیر از صورت یک دین الاهی صرف بیرون آمده و به عاملی سیاسی- مذهبی در عرصه روابط بین المللی تبدیل شده است.

اما باید توجه داشت که مسأله تنها مربوط به اسلام نیست، بلکه مذهب به طور کلی مورد توجه مردم قرار گرفته و نقش جدیدی در صحنه بین الملل یافته است. اما از آن جا که اسلام بیشترین توان و ظرفیت را برای عمل سیاسی دارد، توانسته است نسبت به رقبای خود آثار بیشتری بر جای گذارد.

از زمانی که ابر قدرت شوروی فروپاشید و جمهوری های مستقل سر برآوردند، اسلام در عرصه های مختلف به صورت یک عامل سیاسی فعال ظاهر شد. اگر چه برخی از صاحب نظران عقیده دارند که آسیای مرکزی دیگر محل بنیادگرایی اسلامی

و سکولاریزم، آن گونه که در بسیاری از مناطق جهان دیده می شود، نیست، بلکه صحنه نبرد رژیم های گذشته کمونیستی و دموکراسی است، و بر این امر پافشاری می کنند که محافظه کاران کمونیست توانسته اند حمایت مسکو و غرب را در مبارزه با تهدید بنیادگرایی جلب کنند (روی، 1372: 285).

استقلال پنج کشور آسیای مرکزی در سال 1991م بدون توسل به هر گونه بسیج عمومی به هوادارای از استقلال، بر خلاف آنچه که در کشورهای حوزه قفقاز روی داد، حاصل شد. در آسیای مرکزی حکومت گران تا آخرین روزها هواخواه حفظ اتحاد با شوروی بودند. دولت ها کنترل بر جامعه را همانند شوروی سابق، به دلیل اینکه رهبران در مرام کمونیستی رشد یافته بودند، حفظ کردند. در حالی که تاجیکستان در سال 1997م توانست توفیق قابل ملاحظه ای در آشتی ملی به دست آورد بقیه کشورهای آسیای میانه به سوی تمرکز قدرت مطلق در دست رهبران پیش می روند. تاکنون اندیشه استقلال ملی نتوانسته است ذهن اکثریت بزرگ مردم این کشورها را تسخیر کند و این در شرایطی است که وضعیت اقتصادی بدتر شده است. این امر سبب شده که مردم مشروعیت سیاسی پروژه های کشورهای نوپا را نپذیرند. به وجود آمدن شبکه های اجتماعی همبستگی جدیدی را تحت لوای اسلام به عنوان یک معضل پیش روی این کشورها قرار دارد. از سوی دیگر، این جنبش ها نیز با کمک های اقتصادی خود به مردم منطقه به جذب آنان می پردازند. این در حالی است که اعضای طبقه حاکمه برای اسلام جایگاهی غیر از یک خرده - فرهنگ عامیانه، در نظر نگرفته اند. حال آنکه ارزیابی مجدد نقش اسلام یک ضرورت است.

اسلامگرایان و واکنش های دولتهای آسیای مرکزی

واکنش دولت های آسیای مرکزی در قبال فعالیت های اسلام رادیکال بسیار تند بوده است. در تاشکند در آخرین تحولاتی که در این کشور بوقوع پیوست، حادثه اندیجان بود که در آن بر اساس گزارش ها 9 تن کشته و 30 تن دیگر زخمی شده اند، اما برخی گزارش ها خبر از کشته شدن 300 تن داده بودند، که سربازان مانع از دسترسی بستگان به آنها شده اند (رضایی، 1384: 144). تظاهرکنندگان خواستار

برکناری اسلام کریم‌اف شده بودند. این اقدام منجر به اعتراض محافل بین‌المللی، بویژه غرب، از کریم‌اف گردید، ولی روسیه با نظر دولت موافق بود که شورش سازماندهی شده و بر ضد دولت بوده است.

تاجیکستان بعد از استقلال، در ورطه جنگ داخلی گرفتار شد. اوج آن در سالهای 3-1992 م بود که بعد از پنج سال درگیری و جنگ بین حزب نهضت اسلامی و جنبش احیای اسلامی تاجیکستان با دولت، دو طرف به مصالحه رسیدند. افرادی چون نوری تورجان زاده بعد از پنج سال مبارزه مستقیم با دولت نهایتاً به توافق با دولت بر سر برخی اصول دست یافتند، چرا که تاجیکستان را خطر تجزیه شدن تهدید می‌کرد و به مرز بحرانی رسیده بود. با تشکیل دولت مصالحه ملی، پیشرفت‌هایی حاصل آمد. عثمان‌اف طی مصاحبه‌ای عنوان کرد که: «حکومت مصالحه ملی اقدام مفیدی است، چون تحکیم و تقویت آزادی و استقلال کشور، بیداری سیاسی مردم و از همه مهمتر پایان دادن به جنگ داخلی که مصیبت‌های زیادی را به بار آورده بود را به ارمغان آورده است».

در کشورهای قزاقستان، ترکمنستان و قرقیزستان نیز با اقدامات سرکوب‌گرایانه و قانونی، فعالیت گروه‌هایی چون جنبش اسلامی IMU و حزب التحریر را، منع کرده‌اند. به نظر می‌رسد که حکومت‌ها از فعالیت‌های اسلام‌گرایان و تلاش برای براندازی حکومت‌ها هراسیده‌اند و برای جلوگیری از فعالیت اسلام‌گراها اقداماتی صورت داده‌اند. به عنوان مثال، در قرقیزستان در انتخابات اخیر در سال 2007م در مناطق مختلف کشور ثقل در برگه‌های رای‌گیری به سود حزب اوغزال مشاهده شده بود. در سال‌های اخیر حدود 10000 نفر دین خود را در قرقیزستان تغییر داده‌اند و به اسلام گرویده‌اند. نخست وزیر پیشین قرقیزستان ضمن اظهار نگرانی از افزایش فعالیت حزب التحریر بیان کرده بود: «ما شاهد احیای حزب التحریر (پس از حمله آمریکا به افغانستان) هستیم و باید راههای نفوذ آن را سد کنیم» (قاسمی، 1385: 11).

در قزاقستان نیز نور سلطان نظربایف اعلام داشته که بین تروریسم و بنیادگرایی مذهبی رابطه مستقیم وجود دارد و چنین سیاستی برای کشورهای جوانی چون ما بسیار خطرناک است. طبق اظهارات برخی کارشناسان، نور سلطان نظربایف در موقعیت

خوبی از نظر مشروعیت سیاسی، حتی با وجود محدودیت‌های صورت گرفته از سوی وی، قرار دارد. سه دستاورد هم‌گرایی قومیت‌ها و اقلیت‌های مذهبی، اصلاحات اقتصادی و سیاست خارجی موفق دولت وی را به حدی از ثبات رسانده است.

در ترکمنستان صفر مراد نیازاف که خود را پدر ترکمن‌های جهان می‌دانست و عمل به روح‌نامه (کتابی که نیازاف آن را هم‌تراز با قرآن در مساجد قرار داده بود) را اجباری نموده بود فضای سیاسی کاملاً بسته بود. لذا جای تعجب نیست که فعالیت گروه‌های اسلامی در این کشور تحمل نشود. در زمان جانشین وی هم اقدامات خاصی برای پاسخ‌گویی به خواسته‌های اسلام‌گرایان صورت نگرفته است.

بررسی مرام سیاسی و فعالیتهای همه احزاب در حوصله و فرصت این پژوهش نمی‌گنجد، با این حال حزب التحریر و حزب نهضت اسلامی تاجیکستان به ترتیب دو حزب زیرزمینی و مصالحه‌گر معرفی شده‌اند.

روابط ایران با کشورهای آسیای مرکزی

ایران در مقایسه با کشورهای منطقه دارای نقش کمتری در آسیای مرکزی بوده است. به نظر می‌رسد عوامل متعددی در بازیگری ایران مؤثر بوده‌اند: اولاً جمعیت ایران بیشتر شیعه هستند، در حالی که بیشتر مسلمانان آسیای مرکزی و قفقاز سنی‌اند. ثانیاً هویت ایران به طور بارزی، دارای ماهیت مذهبی است، که نمی‌تواند خوش آیند رهبران سکولار کشورهای منطقه باشد. ثالثاً سیاست‌های ضدغربی ایران، مطلوب کشورهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی و قفقاز نیست، زیرا آنها نیازمند کمک‌های غرب برای توسعه اقتصادی خود هستند.

ایران در سیاست خارجی کنونی خود در منطقه، در قالب دفاعی فرو رفته است. این حالت انفعال و انزوا باعث می‌شود تا از مولفه‌های زیادی واهمه داشته باشد. یکی از دغدغه‌های ایران تحریک‌های احتمالی جمهوری‌ها نسبت به جمعیت‌های قومی آن است که می‌تواند تهدیدی امنیتی برای یکپارچگی ایران محسوب شود اما ایران به دنبال انعقاد قراردادهای لوله کشی نفت با آذربایجان و ترکمنستان است، که هم با آنها دارای مرزهای مشترک و هم دین مشترک است. تاکنون ایران قراردادهایی را با قزاقستان درباره‌ی سوآپ نفت به امضا رسانیده است. ایران روابط نزدیکی را با

روسیه حفظ کرده است و هر دو کشور فهم مشترکی را نسبت به حفظ ثبات و امنیت در مرزهای جنوبی فدراتیو روسیه دارا هستند. مضافاً این که مرزهای طولانی در آسیای مرکزی و قفقاز مزیت جغرافیایی اجتناب‌ناپذیری را برای ایران در مقابل ترکیه ایجاد می‌کند. همچنین ایران راه‌های مناسب و مختلفی را برای انتقال نفت و گاز منطقه ارائه می‌کند که جای‌گزین خوبی برای راه‌های انتقال انرژی روسیه باشد (سیمبر، 1386: 81-82).

ایران کوشیده است تا محتاطانه در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز عمل کند. در میان اقدامات آمریکا و ترکیه، ایران سعی کرده موازنه را با ارتباط نزدیک با روسیه ایجاد کند، روابطی که گاهی اوقات تحت فشار قرار می‌گیرد، کاهش حضور و نفوذ روسیه در منطقه با افزایش تدریجی نفوذ غرب همراه بوده است. تحریم‌های آمریکا علیه ایران باعث شده تا ایران سهم مناسبی در فعالیت‌های اقتصادی منطقه نداشته باشد. گسترش روابط حسنه ایران و کشورهای عرب، موقعیت بهتری برای سیاست خارجی ایران به وجود آورد است. اما ایران نیازمند طراحی یک سیاست خارجی پویاتر و حساب شده تر است. البته قابل ذکر است، منطقه خزر منطقه‌ای استراتژیک تر برای ایران در مقام مقایسه با آسیای مرکزی است. انزوای ایران مانعی مهم برای ایجاد فرصتی تاریخی برای تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای است (همان: 82).

در خلال چند سال گذشته، مخالفت غرب با هر گونه حضور پررنگ اقتصادی یا سیاسی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز، توسعه روابط ایران با این کشورها را تحت تأثیر قرار داده است، حتی زمانی که این کشورها خواهان گسترش این روابط بوده‌اند (دهقان، 1375: 113).

به طور کلی، در اینجا باید به یک مسئله خیلی مهم اشاره کنیم و آن اینکه از آنجا که ایران یک کشور شیعی است ولی اکثر جمعیت موجود آسیای مرکزی اهل سنت هستند بنابر این، عملاً امکان گسترش و اجرای مبانی فکری و سیستماتیک شیعی نظیر ولایت فقیه در جمهوری‌های آسیای مرکزی وجود ندارد. بعلاوه، موضع‌گیری‌های صریح برخی دولت‌های منطقه در قبال چنین مسایلی و نیز سیاست‌های مهارگونه

آمریکا نسبت به ایران در منطقه نیز باید مورد عنایت قرار گیرد. بنابراین، این ادعا که جمهوری اسلامی ایران با انگیزه صدور اسلام انقلابی و الگوی جمهوری اسلامی به گسترش نفوذ خود در منطقه پرداخته است قابل قبول نمی‌تواند باشد و اصولاً در قیاس با کشورهای چون عربستان سعودی حتی فعالیت‌های تبلیغی ایران نیز در منطقه بسیار اندک و غیر موثر بوده است (یزدانی، 1385: 197).

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در کشورهای آسیای مرکزی

منطقه آسیای مرکزی پس از پایان سلطه اتحاد جماهیر شوروی در حوزه‌های مختلفی مانند ژئوپلیتیکی (محل تلاقی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای)، ژئواستراتژیکی، ژئواکونومیکی (منابع انرژی؛ به ویژه نفت و گاز حوزه خزر) و ژئوکالچری (به ویژه در چهارچوب نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون و بسترهای مناسب برای خیزش حرکات اسلام‌گرایی) دارای اهمیتی روزافزون در نظام بین‌المللی گردید، به گونه‌ای که برآیند این تحول را باید شکل‌گیری یک «بازی بزرگ جدید» دانست که جای‌گزین «بازی بزرگ» در چهارچوب رقابت‌های قرن 19 شده است. (علویان، 1388: 64).

بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بروز تغییرات رادیکالی در مناطق شمالی، جمهوری اسلامی ایران به دلیل داشتن موقعیت ژئوپلیتیک و همچنین قرار گرفتن در کانون یکی از مهمترین سیستم‌های تابعه سیستم بین‌الملل، یعنی خلیج فارس، و اعمال نقش ارتباطی بین چندین سیستم تابعه، همیشه تحت تأثیر رقابت قدرت در میان واحدهای عمده سیستم بین‌المللی بوده و سیستم کنترل مرکزی شکل‌دهی و ساماندهی الگوهای رفتاری آن را همیشه در دستور کار خود داشته است. از سوی دیگر، شرایط داخلی کشور نیز آسیب‌پذیری آن را در برابر چنین کنترلی دو چندان ساخته است. شرایط داخلی و موقعیت ژئوپلیتیک ایران دو متغیر عمده در آسیب‌پذیری این کشور در برابر ساختار کنترلی سیستم محسوب شده و از عوامل مهم شکل‌دهنده به امنیت ملی آن محسوب می‌شود. با توجه به مسائل اساسی فوق‌الذکر، تدوین یک سیاست خارجی سودمند و کارآمد در قبال دولت‌های تازه به استقلال رسیده این مناطق، از جمله پنج جمهوری واقع در منطقه آسیای مرکزی به یکی از علایق و

ملاحظات جدی کشورمان تبدیل شده است. قرار گرفتن منطقه آسیای مرکزی در محیط امنیتی فوری جمهوری اسلامی ایران که به معنای تاثیرپذیری مستقیم از روندها و پویش‌های جاری در این منطقه است، به تخصیص بخش عمده‌ای از ظرفیت و توان مربوط به سیاستگذاری و تعیین استراتژی کشور و طرح‌ریزی نحوه تعامل با این جمهوری‌ها منجر شده است. در شکل‌دهی سیاست خارجی ایران در قبال منطقه آسیای مرکزی دخالت و نقش‌آفرینی مجموعه‌ای از انگیزه‌ها، ملاحظات و محرکه‌های سیاسی، اقتصادی، امنیتی و فرهنگی کاملاً مشهود بوده است، به نحوی که هر یک از آن‌ها به عنوان متغیری مستقل، روند شکل‌گیری و اجرای رفتار خارجی ایران را در منطقه تحت تاثیر قرار داده است. از طرف دیگر، توجه برخی بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به موقعیت استراتژیک آسیای مرکزی و در نتیجه تلاش برای کسب نفوذ در این منطقه، خود به عنوان عامل دیگری بر روابط ایران و جمهوری‌های آسیای مرکزی تاثیر گذارده است؛ به نحوی که جمهوری اسلامی ایران در تنظیم روابط خود با این جمهوری‌ها ناگزیر به اهداف، مقاصد و فعالیت‌های سایر کشورهای علاقه‌مند به نقش‌آفرینی در این منطقه توجه کرده است. در واقع بروز خلا قدرت در منطقه آسیای مرکزی به واسطه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از یک طرف و علاقه برخی کشورها به کسب مزایای استراتژیک در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و امنیتی در این منطقه از طرفی دیگر، سبب شد تا آسیای مرکزی در سیستم بین‌المللی بعد از جنگ سرد در کانون توجه شماری از کشورهای خواهان نقش‌آفرینی فعال در این حوزه، قرار گیرد. به هر حال، جمهوری اسلامی ایران در دهه گذشته و با وجود محدودیت‌ها، در فرصت‌های مختلف سیاست ارتباط با جمهوری‌های آسیای مرکزی را به صورت دو جانبه یا چند جانبه پیگیری کرده است. اهمیت و حساسیت منطقه آسیای مرکزی در مجموعه ملاحظات فرامرزی کشور، نیاز به تثبیت تعاملات با جمهوری‌های واقع در این منطقه را به عنوان یکی از الزامات فراروی سیاست خارجی ایران مطرح کرده است. بعد از یازدهم سپتامبر 2001م، و تحولات بنیادین و تعیین‌کننده در آسیای مرکزی نیاز به ارزیابی مجدد رویه‌ها و روندهای مسلط و حاکم در این منطقه و باز تعریف نقش و جایگاه ایران و درک فرصت‌ها و چالش‌های نوین

فراروی آن، به وضوح احساس می‌شود. تلاش برای شناخت واقعیات و تحولات منطقه در طول یک سال اخیر بخش عمده‌ای از مساعی دوایر سیاستگذاری دولت‌های ذی‌نفع در امور این منطقه را به خود اختصاص داده است. (سایت پرس و جو)

ارزیابی سیاست خارجی ایران؛ بایدها و نبایدها

روابط خارجی هر کشوری هدفمند و هدف آن تامین منافع ملی است (هوشنگ، 1370: 104). منافع ملی در چارچوب قدرت تعریف و تبیین می‌شود و توانایی‌های اقتصادی، جغرافیایی، نظامی، سیاسی و ایدئولوژی از مهم‌ترین عناصر قدرت محسوب می‌شوند. روابط خارجی و منافع ملی دو مفهوم انتزاعی و ذهنی نیستند بلکه در محیط بین‌المللی تجلی پیدا می‌کنند و دارای عوامل مثبت و و پیش‌برنده و همچنین عوامل منفی و کندکننده در روابط خارجی هر کشور با سایر کشورها و سازمان‌های بین‌المللی‌اند (قوام، 1370: 57). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در منطقه آسیای مرکزی، باید به عنوان یک کشور به نمایندگی از انقلاب مردمی در محیط بین‌المللی به دنبال تامین منافع ملی باشد.

به نظر می‌رسد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در منطقه آسیای مرکزی، در چهار حوزه فرهنگی، سیاسی، امنیتی و اقتصادی با فرصت‌ها و چالش‌هایی مواجه است که ما می‌توانیم با یک شناخت صحیح از آنها یک سیاست خارجی پویا و واقع‌گرایانه داشته باشیم.

در حوزه فرهنگی، ایران با توجه به اشتراکات فرهنگی گسترده در عین توجه به تفاوت‌های فرهنگی می‌تواند از دیپلماسی عمومی در چهارچوب قدرت نرم در این منطقه بهره‌گیرد. از تمام زیرسیستم‌های منطقه‌ای و در مقایسه با مناطقی مانند قفقاز با تسلط فرهنگ اروپایی و یا زیرسیستم خلیج فارس با کنترل فرهنگ عربی، تنها منطقه آسیای مرکزی است که چنین فرصتی را می‌تواند در اختیار ایران قرار دهد. از این رو در بیش از سه حوزه دیگر، یعنی سیاسی، امنیتی و اقتصادی، باید جانب احتیاط را رعایت نمود و در ترسیم هرگونه چشم‌اندازی می‌بایست به مؤلفه‌های فرهنگی و تمدنی ایران به عنوان مهم‌ترین عامل در پیشبرد سیاست خارجی ایران در منطقه آسیای

مرکزی توجه کرد؛ چرا که «تحولات سیاسی در ایران و تأکید بر مذهب اسلام - و نه مسائل فرقه‌ای شیعی یا سنی - بستر مناسبی را برای همکاری تمدنی، ضمن شناسایی تمایزهای فرهنگی در توسعه داخلی، به وجود آورده است. مبنا قرار گرفتن اعتقادات بومی جهت فعالیت‌های سیاسی این کشور نباید با پویش‌های افراطی - انقلابی توأم باشد. تحول پیشرونده به جای تغییرات افراطی، آینده این کشور را رقم خواهد زد. چنین استراتژی انقباضی با بافت نظم نوین جهانی، هم‌آهنگی سامان‌بخشی دارد. تأکید بر فرهنگ بومی می‌تواند زمینه سالمی برای روابط متقابل در زمینه تمدنی ایجاد کند (سیف زاده، 1377: 135-136).

به طور کلی، در زمینه فرهنگی ما باید تلاش کنیم چالش‌هایی که فراروی مان وجود دارد را به فرصت تبدیل کنیم، از جمله همکاری علمی از قبیل تبادل استاد و دانشجو، برقراری کنفرانس‌های علمی مشترک و تاسیس کرسی‌های زبان فارسی در دانشگاه‌های کشورهای آسیای مرکزی را افزایش دهیم و همواره در جهت اعتمادسازی طرف مقابل و کاهش مشکلات احتمالی هر چه بیشتر اقدام کنیم و برداشت‌های نادرستی که از محتوای فرهنگ اسلامی - ایرانی داریم همواره اصلاح کنیم. به نظر می‌آید اگر ما بتوانیم راه کارهای فوق‌الذکر را عملی کنیم می‌توانم به گسترش روابط فرهنگی ایران و آسیای مرکزی کمک شایانی بکنیم و تهدیدات احتمالی به وجود آمده را به فرصت تبدیل کنیم.

در حوزه سیاسی، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جمهوری‌های آسیای مرکزی در مسیر انتقال از نظام‌های کمونیستی به نظام‌های مبتنی بر توسعه نفوذ و حضور مردم، حرکت کندی را در پیش گرفتند. روند غرب‌گرایی که از روسیه آغاز شده بود، در این منطقه نیز با تقلید از مدل‌های غربی ساختارهای سیاسی دنبال شد. اگرچه در این نظام‌ها ابتدا به حکومت‌های مبتنی بر قدرت پارلمان توجه گردید، اما با توجه به فرهنگ سیاسی نخبگان آسیای مرکزی، تعادل‌های مبتنی بر قانون اساسی و نهادهای واقعی قدرت سیاسی، در عمل دچار اختلاف شده‌اند. در این جمهوری‌ها، دموکراسی‌های پارلمانی به سرعت، جای خود را به نظام‌های اقتدارآمیز ریاست جمهوری داد» (کولایی، 1376: 72 و 81).

واقعیت این است که بعد از فروپاشی شوروی، استقلال کشورهای آسیای مرکزی همراه با بی تجربگی، عدم نهادینه شدن دولت سازی و ملت سازی و فقدان استراتژی مشخص و مستقل در سیاست خارجی همراه بوده است و همین عامل مشکلات و چالشهایی را برای جمهوری اسلامی ایران به وجود آورد.

البته به بازیگران فرامنطقه ای هم باید اشاره کرد که از مهم ترین آنها آمریکا می باشد که مهم ترین محور سیاست خارجی اش در آسیای مرکزی از بدو استقلال را می توان مهار اسلام گرایی و جلوگیری از رشد اسلام خواهی، مهار جمهوری اسلامی ایران و تکمیل محاصره ایران از دو سوی شمال و مشرق، مهار و تضعیف روسیه، مهار بال غربی چین، دستیابی به منابع انرژی دریای خزر و تقویت حضور و نفوذ اسرائیل در آسیای مرکزی دانست» (بصیری، 1383: 130-91).

به طور خلاصه در زمینه سیاسی، مهمترین موانعی که طی سالهای گذشته بر سر راه ایران برای گسترش روابط با کشورهای آسیای مرکزی وجود داشته، عبارتند از:

1. فقدان استراتژی سیاست خارجی جامع درباره آسیای مرکزی
2. عدم بهره گیری از ابزار مدرن در اعمال سیاست های منطقه ای
3. عدم حمایت دولت از فعالیت های اقتصادی بخش خصوصی در منطقه
4. وجود تصویر غلط از جمهوری اسلامی ایران در منطقه و تلاش اندک ما برای بازسازی این تصویر
5. خصومت آمریکا با جمهوری اسلامی ایران، و تلاش این کشور برای کم یابی اثر کردن کوشش های ایران برای ایجاد ائتلاف ها و پیوندها

در حوزه سیاسی، مهم ترین نقطه نزدیکی بین ایران و کشورهای آسیای مرکزی را باید تلاش کشورهای آسیای مرکزی برای رهایی از سلطه سیاسی روسیه (به عنوان میراث دار امپراطوری شوروی) و استقلال عمل در چهارچوب همکاری های منطقه ای با قدرت های منطقه ای و فرا منطقه ای دانست. از این رو دولت های منطقه آسیای مرکزی، کشورهایی چون ایران، پاکستان، هند را در چهارچوب سازمان های منطقه ای مانند «ا.ک.و» و «سازمان همکاری شانگهای» به عنوان «نیروی موازنه گر» برای تعادل بخشی به روند

سیاسی موجود و ساختار سلسله مراتبی در منطقه و کاستن از نقش بالا به پایین مسکو می‌نگرند. این امر، فرصتی است که دستگاه دیپلماسی ایران می‌تواند برای افزایش ضریب نفوذ سیاسی خود از آن بهره گیرد. در مجموع، وجود نظام‌های نوپای سیاسی علاقه‌مند به مشارکت و همکاری منطقه‌ای و بین‌المللی و تلاش آن‌ها برای رهایی از سلطه سنتی روس‌ها را می‌توان به عنوان مهم‌ترین بسترها و عوامل همگرایی سیاسی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال منطقه آسیای مرکزی به شمار آورد (علویان، 1388: 66).

در حوزه اقتصادی جا دارد اشاره کنیم به دیدگاهی که در سخنرانی دانشگاه آکسفورد که عنوانش «میزگرد آسیای مرکزی: همکاری‌های منطقه‌ای در نظام استراتژیک نوین» بوده است، مطرح شده و مهم‌ترین مشکلات داخلی و ساختاری اقتصادهای منطقه آسیای مرکزی را در موارد زیر می‌داند:

1. فقدان یک سازمان تجاری فعال و منسجم
2. ضعف بخش خصوصی و در اختیار بودن ابزارهای اقتصادی در دست دولت‌ها (به عبارتی، اقتصادهای متمرکز و دولتی)
3. وجود سیستم مالیات دوگانه
4. محدودیت‌ها و موانع مبادلات پولی و ارزی
5. وجود فساد و رشوه
6. بوروکراسی در تجارت خارجی
7. فقدان سیستم‌های مناسب بانکی (امیر احمدیان، 1382: 1141).

البته، در کنار مشکلات داخلی باید به مشکلات بیرونی هم اشاره کنیم که مهم‌ترین آن ایالات متحده آمریکا است. تأثیر منفی ایالات متحده بر حضور مؤثر ایران در آسیای مرکزی را باید کارشکنی این کشور در انتقال منابع عظیم انرژی منطقه به بازارهای جهانی دانست. «ایران از نگاه آمریکا نباید فعال بوده و نباید خطوط لوله از مسیر این کشور بگذرند؛ زیرا حضور ایران در صحنه انرژی و عبور منابع در خلیج

فارس؛ کاملاً همراه با تسلط است. اهداف آمریکا، شامل دو بخش بلندمدت و کوتاه‌مدت است که در بخش کوتاه‌مدت آن، ترجیح خطوط لوله انتقال نفت و گاز از منطقه دریای خزر به صورت شرقی-غربی در برابر خطوط لوله شمالی-جنوبی است. معنای دیگر این سخن، آن «است که هر گونه توسعه اقتصادی در منطقه، می‌بایست به نفع روش‌های غرب‌گرایانه مانند آمریکا و ترکیه بوده و به ضرر مردم کشورهای مانند روسیه و ایران می‌باشد» (ملکی، 1382: 156).

ایالات متحده آمریکا به دلیل دستیابی به منابع نفتی خزر و منزوی کردن ایران بزرگترین موانع و مشکلات را فراروی کشورمان قرار می‌دهد که در این صورت جمهوری اسلامی ایران نمی‌تواند همکاری‌های اقتصادی خود را با کشورهای آسیای مرکزی گسترش دهد.

به طور خلاصه در بخش اقتصادی، مهمترین چالش‌های ما در این عرصه عبارت است از :

1. عدم پیوند لازم بین عرصه اقتصاد و سیاست و عدم یک راهبرد مشخص برای برقراری این پیوند
 2. عدم بهره‌گیری از ژئوپلیتیک ایران در حوزه انرژی
 3. عدم شناخت ما از ساختارهای اقتصادی منطقه
- جمهوری اسلامی ایران بایستی تلاش کند با ارتقای چانه‌زنی‌ها و برگزاری سمینارها برای رفع برخی سوء تفاهات و تبلیغ‌های ضد ایرانی، به ویژه در رابطه با ناامن بودن راه‌های ایران و از همه مهم‌تر، سرمایه‌گذاری بیشتر در زمینه زیرساخت‌های ارتباطی، به ویژه در دو حوزه ریلی و جاده‌ای، روابط سالم خودش را با کشورهای منطقه آسیای مرکزی گسترش دهد.

در حوزه امنیتی، زیرسیستم آسیای مرکزی، یکی از اصلی‌ترین و امنیتی‌ترین محیط امنیت ملی ایران محسوب می‌گردد که مجموعه‌ای از تهدیدها و فرصت‌ها را در درون خود دارد. در واقع از لحاظ امنیتی، به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال 1991م و استقلال کشورهای آسیای مرکزی، کشورهای این منطقه، دچار نوعی خلأ قدرت گشتند؛ چرا که هیچ یک از کشورهای تازه استقلال یافته، قدرت و

سازمان‌دهی نظامی کافی برای دفاع از استقلال و تمامیت ارضی خود که از جمله منافع حیاتی آنها به شمار می‌رود، برخوردار نبودند و کشورهای مختلف از جمله روسیه، چین، ایران، پاکستان، ترکیه و آمریکا در صدد پر کردن این خلأ قدرت برآمدند. در همین راستا روسیه که همچنان این منطقه را از جمله منافع حیاتی و حوزه نفوذ انحصاری خود تلقی می‌کرد، تلاش نمود تا با ایجاد سازمان کشورهای مشترک المنافع و سپس پیمان امنیت دسته جمعی این خلأ را پر نماید.

به طور خلاصه می‌توانیم بگوییم که در حوزه امنیتی، شرایط به گونه‌ای است که ایران به طور همزمان با تهدیدات و فرصت‌های امنیتی در منطقه آسیای مرکزی روبه‌رو است. اموری چون ترانزیت مواد مخدر، قاچاق کالا و مهاجرت غیرقانونی از جمله تهدیدات مشترک ایران و کشورهای منطقه به حساب می‌آید که ایران می‌تواند با تقویت مکانیزم‌های دوجانبه و نیز چندجانبه در چهارچوب سازمان همکاری شانگهای به دفع و کنترل این تهدیدات بپردازد. اما در برخی از حوزه‌ها مانند تروریسم، افراط‌گرایی مذهبی، به ویژه بر سر تعریف مصادیق آن و نیز حضور نیروهای فرامنطقه‌ای، اتفاق نظر وجود ندارد. در این رابطه، ایران می‌تواند ضمن گسترش گفت‌وگوهای امنیتی با مقامات سیاسی و نظامی کشورهای آسیای مرکزی و نیز سازمان همکاری شانگهای در راستای هرچه نزدیک شدن دیدگاه‌های طرفین در حوزه‌های مختلف امنیتی، به ویژه تعیین مصادیق تهدیدات امنیتی کوشش کند. اما در عین حال، ایران باید با نگاهی واقع‌بینانه به تحولات سازمان همکاری شانگهای بنگرد و برخی جهت‌گیری‌های این سازمان به محوریت چین و روسیه را به عنوان ماهیت ضد امپریالیستی و کاملاً ضد آمریکایی این سازمان تعبیر نکند. در واقع، ایران می‌تواند در راستای دکرترین دفاعی خود و با توجه به اهداف سیاست خارجی تعیین شده از ظرفیت عادی و واقعی این سازمان بهره‌گیرد؛ بی آن که مستلزم صرف هزینه‌ها و تعهداتی غیر واقع‌بینانه شود (همان: 84-85).

نتیجه‌گیری

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تأسیس جمهوری‌های تازه استقلال یافته در آسیای مرکزی، یکی از مهم‌ترین تحولات تاریخ معاصر به شمار می‌رود بر اثر این امر،

چون ساختار قدرت عوض شده بود ایران در برخورد با کشور های تازه به استقلال رسیده با چالش ها و فرصت های ویژه ای روبه رو شد.

متأسفانه از میانه دهه 90 میلادی به بعد هم به دلیل فقدان یک تعریف روشن از نقش ایران در منطقه آسیای مرکزی، احیای قدرت روسیه و تسلط بیشتر این کشور بر تحولات این منطقه و دشمنی ژئوپولیتیک آمریکایی با ژئوپولیتیک ایرانی موجب تضعیف تدریجی جایگاه ایران در منطقه گشت. به طور کلی، «در طول سال های اخیر، سیاست ایران در اوراسیای مرکزی، متأثر از شرایط پس از جنگ و محدودیت های بین المللی باقی مانده است. ایران در این سال ها به سبب نیاز به فن آوری های نظامی و غیر نظامی و رأی روسیه در نهادهای بین المللی، از هر اقدامی که وضع موجود را به چالش بطلبد، خودداری کرده است. از این رو، نه در نقش مرکز تمدن اسلامی و یا انقلاب اسلامی و نه در نقش محور حوزه فرهنگ و تمدن ایرانی عمل کرده است. در مجموع می توان سیاست ایران را در منطقه، بیشتر تدافعی (جلوگیری از ناامنی و تهدید احتمالی)، محتاطانه، حفظ وضع موجود و حرکت در محدوده سیاست خارجی روسیه دانست و هیچ ابتکار عملی را نمی توان در آن مشاهده نمود» (کریمی، 1385: 84-85).

بدون شک درک واقعیات نوین آسیای مرکزی، امکان شناخت توانان فرصت ها و محدودیت هایی را فراهم کرده است که نقش مستقیم و اجتناب ناپذیر در تعمیق یا تحدید نفوذ ایران در منطقه دارند و از این طریق طراحی سیاستی مبتنی بر واقعیات محیطی در مورد آسیای مرکزی ممکن می شود. موضوع ایجاد ثبات سیاسی در آسیای مرکزی برای ایران، که دارای بیش از 2000 کیلومتر مرز مشترک است، برای ایران بسیار دارای اهمیت است. باید توجه داشت که موقعیت جغرافیایی ایران اکنون بسیار مهم است. اما متأسفانه ایران نتوانسته سیاست خارجی با برنامه و طولانی مدتی را در آسیای مرکزی و قفقاز شکل بدهد. یکی از دلیلهای این وضعیت عدم استفاده از کارشناسان خبره، مسایل داخلی ایران و عدم انسجام سیاست داخلی است. دلیل دوم هم روابط پر تنش ایران با کشورهای غربی است که اجازه مانور به ایران را در عرصه سیاست خارجی نمی دهد.

به طور خلاصه، جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر دو حوزه تمدن اسلامی و

ایرانی و با تکیه بر دولت مدرن می‌تواند به دنبال شکل‌دهی یک آسیای مرکزی بزرگ باشد که مبتنی بر یک ژئوکالچرگرایی، ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ایران بوده و می‌تواند یک الگوی سیاست خارجی موفق را در این چارچوب عرضه کند.

منابع

1. امیر احمدیان، بهرام، (بی‌تا)، «میزگرد آسیای مرکزی: همکاری‌های منطقه‌ای در نظام استراتژیک نوین»، فصلنامه سیاست خارجی، س 17.
2. امیراحمدیان، بهرام (1384)، امنیت ژئوپولیتیکی، ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی آسیای مرکزی.
3. بصیری، محمد علی؛ ایزدی؛ زمان آبادی، مژگان (1383)، «اهداف سیاست خارجی آمریکا در آسیای مرکزی»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش 48.
4. بی‌نام، هوشنگ، (بی‌تا) سیاست بین‌المللی و سیاست خارجی، انتشارات مفهرس.
5. دهقان طرزجانی، محمد (1375)، «اولویت‌ها و منابع تهدید منافع ملی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، س 14، ش 145-146.
6. رضایی، فرهاد (1384)، ازبکستان انقلاب مخملینی دیگر؟ گزیده تحولات جهان، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
7. روی، الیور (1372)، (عنوان ندارد)، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، س 2، ش 1.
8. سیمر، رضا (1386)، «جایگاه ایران در تحولات ژئوپلیتیک آسیای مرکزی و قفقاز»، نشریه جغرافیا و توسعه ناحیه‌ای.
9. سیف‌زاده، سیدحسین (1377)، «آسیای مرکزی: همگرایی منطقه‌ای، توسعه ملی و نقش ایران در آن»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران ش 40.
10. علویان، مرتضی (1388)، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و

آسیای مرکزی؛ بسترهای همگرایی و زمینه های واگرایی»، مقالات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، س 12، ش 46.

11. فراتی، عبدالوهاب (1378)، رهیافتی بر علم سیاست و جنبش های اسلامی معاصر، تهران: دفتر تحقیقات و تدوین متون درسی مرکز جهانی علوم اسلامی، 1378، چاپ اول.

12. قاسمی، پرویز (1385)، «آسیای مرکزی و مسئله حزب التحریر»، گاهنامه تحولات روسیه، آسیای مرکزی قفقاز (ایراس)، ش 12.

13. قوام، عبدالعلی (1370)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین المللی، تهران: انتشارات سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها (سمت) ..

14. کرمی، جهانگیر (1386)، «ایران و اوراسیای مرکزی: آشفتگی نقش و عملکرد»، دو فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، تهران: مرکز مطالعات عالی بین المللی دانشگاه تهران س 1، ش 1.

15. کولایی، الهه (1376)، سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها (سمت)، چاپ اول.

16. محمودی، یوسف (1385)، «دین و دولت در آسیای مرکزی»، ماهنامه تحولات روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز (ایراس)، ش 17.

17. ملکی، عباس (1382)، «آیا دریای خزر همچنان برای همه بازیگران مهم است؟»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش 43.

18. یاری، سیاوش؛ باقری، پرویز؛ خیری، ابوذر (1379)، «تجدید حیات اسلام در آسیای مرکزی نشریه»، دانشگاه تهران، سال 1، ش 4.

19. یزدانی، عنایت الله (1385)، «نقش اسلام در آسیای مرکزی پس از فروپاشی شوروی»، نشریه: مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز.

تاریخ دریافت: 3 خرداد 1391

دانش پژوهان، س 9-10، ش 23-25

تاریخ تایید: 5 مرداد 1391

زمستان 1390- تابستان 1391، ص 85-112

موانع هم‌گرایی در کشورهای فارسی زبان

اسدالله زائری

دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه مفید

چکیده:

مقاله حاضر در صدد تبیین موانع همگرایی در کشورهای فارسی زبان یعنی ایران، افغانستان و تاجیکستان است. همگرایی در کشورهای فارسی زبان با موانع درونی (سیاسی و اقتصادی) و بیرونی (حضور بازیگران فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای) مواجه است، در بُعد درونی، ساختارهای سیاسی ناهمگون، عدم توسعه سیاسی، فقدان کثرت‌گرایی سیاسی، مهم‌ترین عامل بازدارنده بر سر راه همگرایی محسوب می‌شود. در حوزه بیرونی نیز حضور و نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نقش منفی را ایفا می‌نمایند. نقش و تأثیر عوامل بیرونی در واگرایی کشورهای فارسی زبان قابل توجه است، اما عامل تعیین‌کننده نیست، بلکه مشکل اصلی در ساختارهای نامتجانس و فقدان اراده سیاسی، جهت‌پویاسازی زیرساخت‌هایی مشترک به سود همگرایی می‌باشد. در نوشته حاضر سعی شده زوایای گوناگون چالش‌ها و موانع همگرایی در کشورهای فارسی زبان، مورد بحث قرار گیرد.

واژگان کلیدی: کشورهای فارسی زبان؛ همگرایی؛ موانع همگرایی؛ ایران؛

افغانستان و تاجیکستان.

مقدمه

کشورهای فارسی زبان متشکل از سه کشور جمهوری اسلامی ایران، جمهوری اسلامی افغانستان و جمهوری تاجیکستان هستند که با حد اکثر زمینه همگرایی چون تاریخ مشترک، فرهنگ، دین و زبان دارای بیشترین فراوانی هستند. در تاریخ نوین سه کشور فارسی زبان ایده همگرایی، پس از فروپاشی شوروی، از سوی جمهوری اسلامی ایران مورد توجه قرار گرفت. در واقع پایان جنگ سرد موجب شد که زمینه مناسب برای طرح موضوع همگرایی با تأکید بر زبان فارسی میان سه کشور بوجود آید. بر این اساس، مقامات ایران و از جمله وزیر امور خارجه، دکتر علی اکبر ولایتی، به رایزنی و گفتگو با دو کشور مزبور پرداختند، اما شرایط نا پایدار در افغانستان و بحران در تاجیکستان باعث شده که این طرح به سرانجام نرسد (محمودی، 1386: 18). پس از ایجاد صلح در تاجیکستان و وقوع حوادث 11 سپتامبر 2001 و روی کار آمدن دولت مردمی در افغانستان، بار دیگر ایده همگرایی سه کشور مطرح شد و هم اکنون در قالب اجلاس‌ها و نشست‌ها دنبال می‌شود.

بدین ترتیب، هر چند تا کنون در محدوده و قالب زبان و فرهنگ نوروز، گام‌های

مفید و ارزنده‌ای جهت ایجاد و تکوین همگرایی در بین سه کشور بر داشته شده است ولی علی‌رغم تلاش‌های فراوان و هزینه زیاد هنوز نتایج مورد انتظار در خصوص تقویت و توسعه همگرایی حاصل نشده است. به نظر می‌رسد پروسه همگرایی در کشورهای فارسی‌زبان با موانع و چالش‌هایی رو به رو است که شناخت دقیق آنها برای توفیق در این راه پر پیچ و خم ضروری است.

نوشتار حاضر در صدد پاسخ‌گویی به این سوال اساسی است که «همگرایی در کشورهای فارسی‌زبان با چه موانع و چالش‌های مواجه است» بر این اساس، فرضیه اصلی یا گمانه پیش رو این است که «همگرایی در کشورهای فارسی‌زبان، به ترتیب با موانعی نظیر ساختار نا همگون سیاسی، اقتصادی و حضور بازیگران فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای مواجه می‌باشد».

در این مقاله برآنیم تا موانع همگرایی در کشورهای فارسی‌زبان را با بهره‌گیری از دو نوکارکردگرایی و بویژه نوکردگرایی جوزف نای مورد ارزیابی قرار دهیم. در پاسخ به سوال اصلی و به منظور ارزیابی فرضیه در این مقاله به مطالعه: 1. مفهوم و نظریه‌های همگرایی؛ 2. پیشینه همگرایی در کشورهای فارسی‌زبان؛ 3. موانع و چالش‌های درونی و ساختاری پیش‌روی همگرایی در سه کشور؛ 4. موانع بیرونی در کشورهای فارسی‌زبان، می‌پردازیم. و در نهایت با یک جمع‌بندی مباحث به پایان خواهد رسید.

همگرایی: معنا و مبنا

فرایند وحدت کشورها موضوع تازه‌ای نیست و کلیه متون مربوط به اتحادیه‌ها، فدراسیون‌ها و سازمان‌های «فرا ملی» به مسائلی کاملاً مرتبط با همگرایی اشاره دارند (فرانکل، 1371: 83). با این حال، تاکنون تعریف جامع و مانعی از همگرایی ارائه نشده است و رویکردهای موجود بر همگرایی نیز یا پروژه‌ای و یا پروسه‌ای و یا ترکیبی از آن دو است. در رویکرد پروژه‌ای همگرایی به عنوان یک وضعیت نهایی مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد و در رویکرد فرآیندی (پروسه‌ای) سیر تحول همگرایی و مراحل گوناگون آن مورد عنایت است. نظریه پردازان مختلف، همگرایی را به عنوان یک وضعیت خاص سیاسی و یا فرآیندی جهت تغییر وفاداری‌ها به سطحی

بالا تر از سطح ملی تعریف می کنند. کانتوری و اشپیگل عمدتاً تأکید خود را به همگرایی به عنوان یک وضعیت قرار می دهند و نظریه پردازان کارکردگرایی و نوکارکردگرایی همگرایی را فرایند تشکلی های جدید می دانند (سیف زاده، 1378: 302). در ادامه این رویکردها را به طور خلاصه مورد بحث قرار خواهیم داد.

1. نظریه همگرایی به عنوان یک وضعیت

امیتا اتریونی با اشاره به همگرایی به عنوان یک وضعیت، ادعا می کند که برخورداری یک جامعه سیاسی از کنترل مؤثر روی وسایل اعمال خشونت یکی از معیارهای سنجش میزان همگرایی است. چنین جامعه ای دارای یک مرکز تصمیم گیری است که به تخصیص منابع و پاداش ها پرداخته و برای اکثریت وسیعی از شهروندان دارای آگاهی سیاسی، کانون اصلی هویت سیاسی را تشکیل می دهد. به عبارت دیگر، یک جامعه سیاسی، جامعه ای است که از سه نوع همگرایی برخوردار است:

(الف) برخورداری از کنترل مؤثر بر وسایل اعمال خشونت.

(ب) برخورداری از یک مرکز تصمیم گیری که می تواند در تخصیص منابع و پاداش ها در سراسر جامعه نقش داشته باشند.

(ج) تشکیل کانون اصلی هویت سیاسی برای اکثریت وسیعی از شهروندان برخورداری از آگاهی سیاسی.

کانتوری و اشپیگل نیز از جمله نظریه پردازانی هستند که در باره همگرایی به عنوان یک وضعیت نظریه

پرداز کرده اند. اینها نظام بین الملل را متشکل از چند نظام تابعه منطقه ای می دانند که در این، نظام ها امکان همگرایی وجود دارد. از نظر آنها نظام های تابعه متشکل از یک یا چند کشور همجوار متعامل با پیوندهای مشترک

تاکنون تعریف جامع و مانعی از همگرایی ارائه نشده است و رویکردهای موجود بر همگرایی نیز یا پروژه ای و یا پروسه ای و یا ترکیبی از آن دو بوده است.

قومی، زبانی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی با یکدیگر دارند و گاه احساس همانندی و هویت آن‌ها با طرز تلقی و نوع کنش کشورهای بیرون از این نظام تابعه هستند تشدید می‌شود. از منظر این نظریه، چهار متغیر الگویی بارز می‌تواند بیان‌کننده جریان‌ات مختلف منطقه‌ای و تمایز منطقه‌ای و تفاوت آن‌ها از یکدیگر باشد که عبارتند از:

1. ماهیت و میزان همبستگی یا سطح تشابه و یا مکمل بودن ویژگی‌های موجودیت سیاسی که متمایل به همگرایی هستند و میزان مبادلات بین این واحدها
 2. ماهیت خصمانه یا دوستانه بودن ارتباط درون منطقه‌ای
 3. سطح قدرت در نظام تابعه به عبارت دیگر، لحاظ کردن قدرت در این قالب به توان بالفعل و بالقوه و نیز اراده یک کشور برای تغییر در فرایند تصمیم‌گیری داخلی سایر کشورها به منظور همسازی سیاست‌های آن دولت با سیاست خویش.
 4. ساختار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی روابط درون منطقه‌ای
- نظریه فوق‌الذکر، سطح همگرایی را معلول چهار عامل زیر می‌داند:
- (الف) عامل اجتماعی: یعنی تشابه ابعاد اجتماعی واحدها در همبستگی یا عدم همبستگی آنها نقش دارد.
- (ب) عامل سیاسی: یعنی تشابه و تجانس بین نوع نظام و رژیم سیاسی کشورها، می‌تواند مشوق تحکیم همگرایی منطقه‌ای باشد.
- (ج) عامل اقتصادی: یعنی عامل مکمل بودن اقتصادی و نوع تولید و توزیع منابع و ذخائر کشورها در همگرایی و یا همبستگی آن‌ها مؤثر است.
- (ج) عامل سازمانی: یعنی میزان سازمان یافتگی کشورها و نوع مشارکت آن‌ها در سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در همگرایی آن‌ها یا به عکس واگرایی بازیگران منطقه‌ای مؤثر است.

2. نظریه‌های همگرایی به عنوان یک فرآیند

الف) نظریه کارکردگرایی دیوید میترانی

دیوید میترانی مطمئن‌ترین راه به‌سوی همگرایی را همکاری در سطح نهادها و حوزه‌های کارکردی با ماهیت تکنیکی و اقتصادی بیان می‌کند. همو بر این اعتقاد است که همکاری کارکردی در یک حوزه باعث می‌شود ضرورت همکاری

کارکردی در حوزه دیگر نیز احساس شود و این امر به گونه‌ای خود کار اتفاق می‌افتد. میترا نی بر این باور است که حوزه سیاست و اقتصاد را می‌توان از هم تفکیک کرد. از این منظر برای ایجاد همگرایی از نقاط غیر حساس (سیاسی) به طور مشخص از حوزه اقتصادی باید شروع کرد (همان: 69). در یک چنین فضایی است، که دولت‌ها اجازه رشد و توسعه نهادهای فراملی را می‌دهند. میترا نی مساعدت‌های جهانی و همکاری‌های گسترده را از طریق سازمان دهی نهادهای فراملی با تأکید بر جنبه‌های کارکردی همانند حمل و نقل، ارتباطات و بهداشت، فعالیت‌های فرهنگی و تجاری تعقیب کند.

میترا نی بر این باور بود که همکاری مشترک در یک حوزه با ماهیت کارکردی احتمالاً زمینه را برای تشریک مساعی مشترک در حوزه‌های دیگر فراهم خواهد کرد. وی این روند را «پر و بال گرفتن»¹ نام نهاد. وی اعتقاد دارد هنگامی که حکومت‌ها مزایا و کنش‌های همگرایانه را تجربه نمایند، به توسعه آن به صورت گفتاری و رفتاری یاری خواهند رساند (سیف زاده، 1376: 304).

میترا نی همانند خلف خود، هاس، احتمال تکوین و ایجاد همگرایی را مشروط به تحقق چهار شرط می‌کند: 1. پیچیدگی و توسعه یافتگی جوامع؛ 2. ارتقایی نقش‌ها و کارکردهای غیر سیاسی و فنی؛ 3. همکاری متقابل فن‌سالاران فراملی و فرو ملی که به شکل‌گیری نهادهای غیر سیاسی بیانجامند؛ 4. هماهنگی فکری در روابط صلح آمیز سیاسی (دوئرتی؛ گراف، پیشین: 669).

ب) نظریه‌های نوکارکردگرایی از همگرایی

1. نظریه نوکارکردگرایی² ارنست هاس و اشمیتز: اینان با الهام از نظریه میترا نی، متغیر مستقل خود را منافع شخصی رهبران در نظر می‌گیرند و معتقدند چنانچه رهبران روند همگرایی را به نفع شان تشخیص ندهند از وقوع آن جلوی‌گیری می‌کنند. به این ترتیب رهبران باید به وضوح در یابند که منافع برای آنان و جامعه وجود دارد که صرفاً از طریق پیوستن به جوامع فراملی بر آورده می‌شود. در چنین وضعیتی است

1 - Ramification

2 - Neo- Functionalism

که رهبران دولت ملی به تمکین از یک مرجع بالاتر متقاعد می‌شوند (قوام، 1384: 250-249). به عبارتی، از نظر هاس همگرا شدن کشورها تابعی از میل و اقبال رهبران است.

ارنست هاس¹ استدلال‌های خود را بر مبنای مطالعات تجربی درباره وحدت اروپا استوار کرده و تصریح می‌کند که اتخاذ تصمیم همراهی و یا مخالفت کردن با همگرایی به این امر بستگی دارد که جریان‌های اصلی تشکیل دهنده واحد معطوف به همگرایی، دورنمایی همگرایی را ثمر بخش می‌بینند یا زیانبار. از منظر هاس آن چه که همگرایی را تقویت و مدد می‌رساند، فعالیت نخبگان مربوطه در بخش‌های دولتی و خصوصی است، نخبگانی که اساساً به خاطر دلایل عمل‌گرایانه و نه نوع‌دوستانه به حمایت از همگرایی اقدام می‌کنند. و احتمالاً می‌کوشند تا نخبگان همفکر خود را در ورای مرزهای ملی بیابند (دوئرتی؛ فالتر گراف، پیشین: 674).

ارنست هاس، همگرایی را به عنوان یک فرآیند تعریف می‌کند؛ و معتقد است همگرایی یک فرآیند است که حول محور آن بازیگران سیاسی و دولت مستقل در کشورهای مختلف به این ایده و واقعیت تمکین می‌کند که نفع آن‌ها در تجمع و وحدت سیاسی در تأسیس مرکز جدید است که جایگزین دولت‌های ملی می‌شود. (Hass, 1958:16)، نامبرده در دیگر آثار خود معتقد است همگرایی فرایندی است که طی آن تعامل و درهم آمیختگی میان دولت‌ها به اندازی توسعه می‌یابد که مرزهای موجود میان دولت‌ها تیره و تاره می‌گردد (Hass, 1964:29).

هاس و اشمیتز با تمرکز بر فرایند و تحولات همگرایی در جامعه اروپا طرح تعدیل شده‌ای از یافته‌های میترانی را ارائه می‌کنند.

2- نظریه همگرایی کارل دوویچ: این نظر که رویکرد ارتباطات را مبنای کار خود قرار داده تلاش دارد تا فرآیند همگرایی را بر مبنای جریان مبادلات بین‌المللی مثل تجارت، مکاتبات و مهاجرت به محک آزمایش بگذارد. بر طبق این رویکرد ممکن است در دراز مدت این مبادلات به ایجاد و پیدایش «جوامع امنیتی»² یا نظام‌های اجتماعی -

1 - Ernst B. Haas

2 - Securitiy communitiy

سیاسی همگرا و یکپارچه منجر شود (دویچ؛ کیوهن، 1375: 895). دویچ با بهره‌گیری از نظریه عمومی نظام‌های پارسونز، هدف از همگرایی را نیل به چهار غایت می‌داند.¹ حفظ صلح،² حصول ظرفیت‌های چند منظوره و وسیع‌تر³، نیل به بعضی از وظایف ویژه و سرانجام، هویت و تصویری نو از خود. وی چهار شرط لازم همگرایی را به این صورت تبیین می‌نماید: ارتباط متقابل و بالاخره نوعی هویت و یا وفاداری متقابل تعمیم یافته. به نظر دویچ این چهار شرط را می‌توان با عناوین دیگری نیز تعریف کرد: تولید ارزش‌ها، تخصیص ارزش‌ها، اجبار و هویت‌سازی (سیف‌زاده، 1376: 311). در تئوری ارتباطات، جوامع امنیتی به دو دسته تقسیم می‌شود: ادغام شده¹ و کثرت‌گرا². ویژگی این دو نوع جامعه امنیتی آن است که هر دو از بروز تنش منازعه میان خود به شدت دوری می‌کنند.

3. نظریه همگرایی جوزف نای: نای به منظور رفع اشکالات نظریه‌های قبلی درباره همگرایی و بازسازی آن‌ها کوشش دارد با تلفیق آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی موجود در نظریه‌های هاس، اشمیتر، میترانی و کارل دویچ، نظریه خود را ارائه کند. وی اشکال نظریه نوکارکردگرایی را در این شناسایی می‌کند که تئوری نوکارکردگرایی نسخه‌ای است، برای اروپا، نامبرده سعی دارد برای ارائه یک نظریه جامع طرح نو در اندازد. لذا با وجود آن که جوزف نای متعلق به این جریان نوکارکردگرایی است در دیدگاه نوکارکردگرایان و میزان توانمندی‌ها آن‌ها تردید می‌کند. وی در صدد است با ایجاد تغییر در رهیافت‌های نوکارکردگرایی، آن را برای دیگر نقاط جهان نیز قابل استفاده نماید. برای نیل به این هدف، نخست هفت سازوکار فرایند موجود در نظریه‌های نوکارکردگرایی و نوکارگرایی را بازسازی می‌کند و سپس به امکان همگرایی³ می‌پردازد. هفت سازوکار فرآیندی که مورد بازنگری نای قرار گرفته‌اند عبارتند از: پیوند کارکردی وظایف، یا مفهوم تسری افقی - عمودی، افزایش اندرکنش، ائتلاف و پیوندی‌های ارادی، جامعه‌پذیری نخبگان، تشکیل گروه‌های منطقه‌ای، زمینه‌های هویتی و فرهنگی و شرکت بازیگران خارجی در فرآیندی همگرایی

1 - amalgamated securtiy

2 - pluralistic security community

3 - Integrative Potential

(دوثرتی، گراف، پیشین: 682). از نظر نای، تقارن یا برابری اقتصادی واحدها، مکمل بودن ارزش‌های نخبگان، کثرت‌گرایی و بلاخره توانایی دولت‌های عضو برای انطباق خود با نیازهای کارکردی، در چگونگی توسعه همگرایی مؤثر است.

به طور کلی، جوزف نای سرنوشت روند همگرایی را تا حدود زیادی به کثرت‌گرایی سیاسی، تقارن و یا برابری اقتصادی و عوامل بیرون حلقه همگرایی ربط می‌دهد و تأکید می‌کند که هر چه کثرت‌گرایی سیاسی در کشورهای معطوف به همگرایی قوی‌تر باشد، شرایط مهیاتر برای واکنش همگرایانه در مقابل بازخوران سازوکارهای فرآیند همگرایی، فراهم خواهد بود.

همکاری کارکردی در یک حوزه باعث می‌شود
ضرورت همکاری کارکردی در حوزه‌های دیگر نیز
احساس شود و این امر به‌گونه‌ای خودکار اتفاق
می‌افتد.

پیشینه همگرایی در کشورهای فارسی‌زبان

در تاریخ نوین کشورهای فارسی‌زبان؛ ایران، افغانستان و تاجیکستان، مفهوم وحدت و همگرایی و دعوت به همکاری سه کشور، به عنوان موضوعی ایده‌آل از دو دهه به این طرف از سوی مقامات و پاره‌ی روشنفکران این دیار مطرح بوده و همواره آن‌ها بر همکاری نزدیک این سه کشور تأکید کرده‌اند. به بیان دیگر، تحقق همگرایی میان کشورهای فارسی‌زبان آرزوی بسیاری از مقامات و نخبگان سه کشور ایران، افغانستان و تاجیکستان بوده است که بنا به دلایل مختلف تا کنون محقق نشده است (سنایی، 1389). و ایده همگرایی سه کشور در قالب نظریه وحدت تمدنی، تشکیل فدراسیونی کشورهای فارسی‌زبان (پهلوان، 1377: 11) و نظریه همگرایی فرهنگی تیلور یافته است، که نظریه اخیر بازتاب وسیعی در سه کشور بین مقامات و نخبگان سیاسی و فرهنگی داشته است. به طور مثال حامد کرزی، رئیس‌جمهوری افغانستان، در این مورد می‌گوید: «سه کشور باید علاوه بر تقویت مبادلات اقتصادی و تجاری خود بر

محور پیوند مستحکم فرهنگی سه کشور که مظهر آن رودکی، فردوسی و سعدی هستند، هر چه بیشتر تلاش کنند.» (بهمنی قاجار، 1390).

در ریشه یابی اقدامات معطوف به پیگیری همگرایی کشورهای فارسی زبان در دو دهه اخیر، عمدتاً باید به زمان فروپاشی شوروی و حوادث پس از 11 سپتامبر 2001م پرداخت. در واقع سقوط شوروی در سال 1991م بود که منطقه را در شرایط جدیدی قرار داد و جمهوری تاجیکستان به استقلال رسید. از همین مقطع ادبیات همگرایی کشورهای فارسی زبان پا به عرصه وجود نهاد.

پس از پایان ی جنگ سرد، یکی از موضوعاتی که در ایران به آن توجه شده است، طرح همکاری و همگرایی کشورهای فارسی زبان یعنی ایران، افغانستان و تاجیکستان می باشد. حتی برخی از کارشناسان ایرانی پیشنهاد دادند که سازمانی به نام سازمانی کشورهای فارسی زبان تشکیل شود. تا این سازمان بتواند فعالیت های سه کشور را به صورت منسجم مدیریت نمایند (شیرازی، باقری، 1387: 64).

ایده همگرایی قدمتی ده ها ساله دارد؛ چرا که اولین بار ایده وحدت ایران و افغانستان توسط سید جمال الدین مطرح شد. وی در مقاله ای تحت عنوان «اتحاد افغان و ایران» پیشنهاد همگرایی دو کشور فارسی زبان را ارائه نمود (وائقی، 1348: 112). بعدها این موضوع از سوی شاه امان الله نیز تعقیب شد و ایشان طرح تشکیل اتحادیه ای را با عضویت ایران، ترکیه و افغانستان مطرح کرد (طنین، 1384: 58). در امتداد همین رویکرد موضوع ایجاد «کفدراسیون ایران و افغانستان» از سوی افغانستان مطرح می شود. و حتی سردار محمد داود، صدراعظم افغانستان، در نوروز سال 1339 (1960م)، به همین منظور به ایران آمد تا درباره این موضوع بررسی های تازه ای صورت گیرد؛ اما رژیم پهلوی، به این کنش همگرایانه دولت افغانستان برای اتحاد دو کشور فارسی زبان، واکنش مناسب از خود بروز نداد، و با این توهم که آن کشور به دنبال داشتن سهمی از درآمد نفت ایران است، آن را رد نمود (کیهان زاده، 1390).

در دوره جدید، ایده همگرایی بین کشورهای فارسی زبان ایران، افغانستان و تاجیکستان به دوران پس از استقلال تاجیکستان بر می گردد. در این مقطعی زمانی موضوع همکاری و همگرایی سه کشور از سوی ایران مورد توجه قرار گرفت و ایران

به عنوان عضو ارشد این خانواده و متصدی اصلی پیگیری همگرایی کشورهای فارسی زبان، در این روزگار به تلاش‌هایی دست یازید. کنش همگرایانه در دوره اخیر، با روی کار آمدن دولتی مردمی در افغانستان و تحکیم پایه‌های صلح در تاجیکستان، با برگزاری کنفرانس‌ها و اجلاس‌های متعدد با هدف نیل به همگرایی میان کشورهای فارسی زبان جریان یافت؛ و اکنون نیز در قالب نشست سران سه کشور و برگزاری جشن نوروزی تعقیب و پیگیری می‌شود.

3. موانع و چالش‌های درونی همگرایی در کشورهای فارسی زبان

به‌رغم آنکه کشورهای فارسی زبان با برخورداری از تاریخ، فرهنگ، دین و زبان مشترک از زمینه‌های مناسبی برای همگرا شدن برخوردارند، ولی تا کنون گام مؤثری از سوی سه کشور جهت ایجاد همگرایی بر داشته نشده است. در این جا به موانع این امر اشاره می‌کنیم:

الف) موانع سیاسی

1. ساختارهای ناهمگون سیاسی

در فرآیند تکوین و توسعه همگرایی میزان سازگاری و تشابه نظام‌های سیاسی نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای دارد. به بیانی دیگر، هر چه میزان سازگاری نظام حاکم در کشورهای معطوف به همگرایی بالا باشد، همبستگی در میان واحدهای سیاسی از قوت و استحکام بیشتر برخوردار خواهد بود. برعکس، وجود انواع رژیم‌های سیاسی متفاوت خود از موانع همگرایی محسوب می‌گردد (مجتهد شبستری، 1368: 409). در کشورهای فارسی زبان به رغم تشابهات کلی، سه ساختار متفاوت قابل شناسایی است. به عبارت دیگر، ساختار قدرت به گونه‌ای بسیار ناهم‌ساز در این کشورهای صورت‌بندی شده است، از جمهوری اسلامی تا جمهوری سکولار. به اعتقادی برخی نظریه پردازان واحدهای که به نحو متفاوت کنار هم چیده شده و گرد هم آمده باشند رفتار متفاوتی خواهند داشت و در تعامل با یکدیگر نتایج متفاوتی به وجود خواهند آورد (دوئرتی و فالتزگراف، همان: 197).

به طور کلی تفاوت ساختارهای سیاسی در سه کشور، یکی از موانع اصلی همگرایی محسوب می‌گردد. کوشش ایران مبنی بر تأسیس تلویزیون مشترک فارسی

زبان‌ها، به عنوان تلاش ایران در جهت صدور ارزش‌های فرهنگی خود به دیگر کشورهای هم‌زبان تلقی می‌شوند (Econimic, 2006, 6). طبق اظهار برخی کارشناسانی مسایل سیاسی تمایزات و تفاوت‌ها مانعی اصلی عملی شدن طرح تأسیس تلویزیون مشترک فارسی زبانان می‌باشد.

در ایران و افغانستان بر ارزش‌های اسلامی تأکید می‌شود، در حالی که تاجیکستان اصلاً رو به ارزش‌های غربی دارد. این کشور عضو جرگه کشورهای مستقل هم‌سود (مستترک المنافع) و سازمان‌های دیگری مانند اتحادیه اقتصادی اروآسیا، سازمان امنیت و همکاری اروپا، سازمان همکاری‌های شانگهای، سازمان همکاری‌های آسیای مرکزی است که ایران و افغانستان در آنها عضویت ندارند (خال بیک، 2004). همین‌طور این کشور در حال حاضر عضویت ناتو را نیز دارا می‌باشد (شیرازی و معجیدی، پیشین: 235). این سه کشور تنها در سازمان کنفرانس اسلامی و سازمان همکاری اقتصادی اکو عضویت مشترک دارند.

2. فقدان کثرت‌گرایی سیاسی

کثرت‌گرایی سیاسی¹ یکی از مؤلفه‌های تأثیر گذار در تحقق همگرایی بین کشورها تلقی شده است. از دید برخی، توسعه اقتصادی خود پیش نیاز توسعه سیاسی تلقی شد است (Lucian, 1966, 33). توسعه سیاسی به عنوان تقویت ارزش‌ها و سنت‌های دموکراتیک، تجهیز توده‌های مردم و مشارکت آنها در امور سیاسی و اجتماعی تعریف شده است (کولایی، پیشین: 13). در بحث توسعه سیاسی یک سری ایستارها، اعتقادات و عناصر وجود دارد که به نظام سیاسی معنی بخشیده و رفتار سیاسی خاصی را سبب می‌شود (قوام، 1371: 13). بر این اساس فرهنگ سیاسی سه گونه قابل تفکیک است: محدود، تبعی و مشارکتی. در این راستا اهمیت فرهنگ سیاسی به گونه‌ای مطرح می‌گردد که به نوبه خود تحت تأثیر شرایط تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی، اجتماعی و آداب گوناگون قرار می‌گیرد. به نظر برخی دیگر نیز توسعه سیاسی با درجه بالای شهرنشینی، شمار بسیار افراد باسواد، سطح بالای درآمد سرانه، تحرک گسترده جغرافیایی و اجتماعی، بالا بودن تولید صنعتی، شبکه‌های وسیع ارتباط جمعی، مشارکت کلیه افراد در امور

سیاسی - اجتماعی مردم سنجیده می‌شود (همان).

کثرت‌گرایی سیاسی در کشورهای فارسی‌زبان با موانع جدی مواجه است. در این میان ایران و افغانستان دارای نظام اسلامی می‌باشند و قوانین اساسی خود را بر مبنی اسلام استوار ساخته‌اند. ولی تاجیکستان به عنوان کشوری به جا مانده از دوران شوروی از نظام غیر مذهبی برخوردار است. در این کشورها برای تحقق کثرت‌گرایی سیاسی زمینه‌های مناسب وجود ندارد. ساختارهای اجتماعی - سیاسی در این کشورها اساساً با تحقق کثرت‌گرایی سیاسی فاصله‌ای طولانی دارد.

در ایران تا حدودی این موضوع حل شده است، ولی در افغانستان به رغم ایجاد یک جمهوری مبتنی بر ارزشهای دموکراسی و وجود تنوع سیاسی، تمرکز قدرت در نهاد ریاست جمهوری بدون پیش‌بینی تدابیر کنترل‌کننده، به شدت این کشور را به سوی سیاست‌های تبارمحور سوق داده است.

3. ضعف بورکراسی

نظام اداری، مینیاتوری از کل جامعه است که در ارتباط نزدیک با ساختارهای اجتماعی، سیاسی، حقوقی، ایدئولوژیک و اقتصادی قرار دارد (کولایی، پیشین: 19). به این ترتیب نظام اداری و کیفیت آن به جامعه و محیط نظام اداری مربوط می‌گردد. نظام اداری در فرآیند رشد و توسعه اقتصادی نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. اصولاً ظرفیت نظام‌های سیاسی برای پاسخگویی به نیازهای مختلف داخلی متفاوت می‌باشد در حالی که توزیع مجدد قدرت از ویژگی‌های نو سازی است، تمرکز اداری بیانگر عدم آن است. تمرکز اداری به صورت کاهش نوآوری، عدم مشارکت، ائتلاف نیروهای انسانی، در مجموع عدم پاسخ‌گویی اداری به خواسته‌های مردم تجلی می‌یابد و فرآیند رشد و توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را با چالش‌های جدی مواجه می‌سازد. یکی از مسائل مهم در این راستا فردگرایی در نظام سیاسی است، برتری خرد فردی بر خرد جمعی، حد اقل در برخی از این کشورها کم‌بیش وجود دارد، که در این میان کشورهای افغانستان و تاجیکستان از سهم بیشتری برخوردار می‌باشد. اساساً در این کشورها که با شاخصه‌های توسعه نیافتگی مشخص شده‌اند، دستگاه‌های اداری دارای کارآیی لازم نیستند، لذا در سطح منطقه‌ای نیز فاقد توانایی و کارآیی لازم برای اجرای

طرح‌های همگرایی منطقه‌ای می‌باشند.

از سوی دیگر، در کشورهای فارسی زبان که در شمار کشورهای در حال توسعه جهان تلقی می‌شوند، روند جامعه‌پذیری سیاسی در این کشورها با دشواری‌های کم و بیش قابل توجهی روبرو است. جامعه‌پذیری سیاسی فرایند مستمر یادگیری است که طی آن افراد ضمن آشنا شدن با نظام سیاسی از طریق کسب اطلاعات و تجربیات، به وظایف، حقوق و نقش‌های خویش در جامعه آگاه می‌شوند (همان: 74). نقش و کارکرد خانواده و مؤسسات آموزشی و احزاب و تشکل‌های صنفی در این زمینه حایز اهمیت است و در کشورهای فارسی زبان این نهاد و رسانه‌ها کارکرد هم‌سانی ندارند. به هر حال، دستگاه بورکراسی در همه این کشورها با مشکلات ناشی از عدم توسعه‌یافتگی مواجه است که خود به مانعی در مسیر همکاری و همگرایی آنان تبدیل می‌گردد.

4. تنوع قومی و فرهنگی

بافت جمعیتی و فرهنگی سه کشور یکپارچه نیست، نه به لحاظ فرهنگی و نه از نظر مذهبی، در مورد افغانستان این موضوع از شدت بیشتر بر خوردار است و در مورد ایران و تاجیکستان نیز کمابیش وجود دارد (همان). به بیانی دیگر، ترکیب جمعیتی سه کشور از گروه‌های قومی، زبانی و مذهبی متفاوت تشکیل شده است. هر یک از این کشورها دارای ترکیب‌های قومی پیچیده‌ای هستند که با شدت و ضعف، اراده شان را بر مراکز تصمیم‌گیری سیاسی اعمال می‌نمایند. مثلاً جمعیت ایران ترکیبی است از لر، کرد، عرب، آذری و بلوچ و غیره. از افغانستان به نام «موزاییک قومیت‌ها» یاد کرده‌اند (سجادی، 1380: 52). واقعیت هم چیزی غیر از این نیست. بیش از 50 قومیت با خصوصیات خاص قومی در افغانستان شناسایی شده‌اند، در این میان چهار قومیت عمده به ترتیب وجود دارند، پشتون، هزاره، تاجیک و ازبک. تاجیکستان نیز وضعیتی مشابه دارد. ساختار جمعیتی این کشور عبارت‌اند از تاجیک، ازبک، روس، قرقیز و اقوام دیگر (کولایی؛ مؤدب، 1388: 59).

ب) موانع اقتصادی

توجه به ساختارهای اقتصادی برای امکان تحقق همگرایی بسیار مهم

است (کولایی، 1375: 53). فقدان برابری و همسانی در واحدهای همگرا به نظر بسیاری از نظریه پردازان همگرایی سبب عدم توفیق همگرایی می‌گردد. کشورهای کشورهای فارسی زبان دچار شرایطی هستند که همه کشورهای در حال توسعه نیز از آن شرایط رنج می‌برند. این کشورها برای تأمین نیازمندی‌های اساسی شان در حوزه صنعت و تکنولوژی وابسته به خارج هستند و قادر به تأمین نیازهای داخلی خود نیستند. پایین بودن تولیدات داخلی، وابستگی به خارج و ساختارهای اقتصادی، از دیگر مشکلات فرا روی همگرایی است. موانع و مشکلات اقتصادی گوناگونی در مسیر تحقق این هدف وجود دارد که اجمالاً به این شرح است:

1. نابرابری سطح توسعه اقتصادی

در توضیح مفهوم نابرابری‌ها باید این نکته را افزود که عوامل متعددی وجود دارد که کشورها را از یکدیگر متمایز می‌سازد. با این حال دو عامل برجسته در این میان حضور دارد. 1. فرصت‌هایی که یک کشور برای رشد اقتصادی خود دارد؛ 2. توان آن کشور برای استفاده از فرصت‌ها. بر این اساس، کشورهای معطوف به همگرایی، فرصت‌های مختلفی برای رشد و نیز توان‌های مختلفی برای بهره‌گیری از این فرصت‌ها دارند. به همین دلیل نیز برخی کشورها بیش از دیگران توسعه می‌یابند. همگرایی حتی می‌تواند نابرابری‌های اولیه را نیز تشدید کند (همان).

هنگامی که اعضای یک اتحادیه در مراحل نابرابری از توسعه اقتصادی قرار داشته باشند، مشکل توزیع ناعادلانه هزینه‌ها و منافع ناشی از همگرایی مطرح می‌شود از مهم‌ترین مشکلات اتحادیه‌های همگرایی اقتصادی در کشورهای در حال توسعه توزیع ناعادلانه هزینه‌ها و منافع همگرایی بین اعضای آن است. در بیشتر این اتحادیه‌ها اعضای هستند که معتقدند هزینه‌هایی که در روند همگرایی باید بپردازند بیش از منافع آنهاست که نصیب آنها می‌شود و این خود سبب بروز اختلاف بین آنها و دیگر اعضا می‌گردد. در مورد کشورهای فارسی زبان بررسی‌های اقتصادهای نشان می‌دهد که هر سه کشور در مراحل از نابرابری توسعه اقتصادی قرار دارند.

2. مکمل نبودن اقتصاد سه کشور

اقتصادهای مکمل در مقابل اقتصادهای رقیب قرار دارند. کارشناسان امور بر این

اعتقادند که کشورهای در حال توسعه معمولاً به جای آن که اقتصادهای مکمل داشته باشند، اقتصاد رقیب دارند و این موضوع به عدم همگرایی می‌انجامد. ایران و افغانستان در زمینه تولید فرش، گلیم، کشت و زعفران وضعیت مشابهی دارند و در بازارهای جهانی، رقیب یکدیگر به شمار می‌آیند. از سوی دیگر، سه کشور عمدتاً صادرکننده مواد اولیه و تولیدات کشاورزی و واردکننده ماشین‌آلات و کالاهای ساخته شده مصرفی و سرمایه‌ای گوناگون هستند. این امر آن‌ها را به سمت تجارت با دیگر کشورها سوق می‌دهد و همین موضوع باعث می‌شوند آنها نتوانند با هم همکاری مؤثر داشته باشند. تنها در یک زمینه جنبه تکمیلی وجود دارد و آن هم انرژی است. تنها ایران صادرکننده نفت و گاز است که همین زمینه هم نمی‌تواند کمکی به ایجاد همگرایی باشد؛ چرا که نیاز دو کشور هم زبان به انرژی آنقدر نیست که بخش زیادی از صادرات نفت و گاز ایران را جذب کند. یکی از اقلام مهم وارداتی سه کشور را تکنولوژی پیشرفته، ماشین‌آلات و تجهیزات صنعتی تشکیل می‌دهد. لذا چرخه تجارت به سوی کشورهای با قابلیت بالای تکنولوژی می‌چرخد. البته این روند متأثر از خیزش کشورهای آسیایی و بازیگرانی چون برزیل در حال دگرگونی است و تجارت جنوب - جنوب در حال تبدیل شدن به یکی از روندهای اساسی تجارت جهانی است. بدین ترتیب، ساختار مشابهی در اقتصاد کشورهای فارسی‌زبان وجود دارد، که راه را برای توسعه تجارت در میان سه کشور دشوار می‌سازد. و ساختار اقتصادی سه کشور نشان می‌دهد که تقریباً همه آنها تولیدکننده مواد اولیه و محصولات کشاورزی و نیازمند کالاهایی با ماهیت صنعتی هستند. بنا بر این، به اقتصادهای رقیب به عنوان یک پدیده منفی در روند همگرایی نگریسته می‌شود.

3. عدم تشابه اقتصاد سیاسی

ازجمله موانع همگرایی بین کشورهای فارسی‌زبان، وجود اختلافات سیستمی میان سه کشور و تعلق داشتن آنها به دو نظام اقتصادی متمرکز و آزاد است. در واقع، همزیستی کشورهای با نظام‌های اقتصادی متفاوت در چارچوب یک گروه، مشکلات فراوانی ایجاد می‌کند. بررسی تجربه‌های همگرایی اقتصادی بین کشورهای در حال توسعه نشان می‌دهد در مواردی که اعضای یک اتحادیه همگی به نظام اقتصادی واحدی تعلق داشته‌اند

پیشرفت‌های نسبی حاصل شده است. ولی در مواردی که اعضا به نظام‌های اقتصادی متفاوتی تعلق داشته‌اند به موفقیتی دست نیافته‌اند.

4. پایین بودن میزان تجارت بین سه کشور

سه کشور تجارت عمده‌ی خود را با کشورهایی دیگر، انجام می‌دهند. تاجیکستان بر اساس ساختار تجاری بازمانده از دروان شوروی سابق، تجارت عمده‌ی خود را با روسیه و کشورهای مشترک المنافع انجام می‌دهد. آن کشور نیز صادر کننده‌ی مواد کشاورزی و معدنی و مواد اولیه و وارد کننده‌ی تجهیزات و ماشین آلات و کالا-های مختلف مصرفی است؛ یعنی چیزی که در دو کشور قابل تأمین نیست. بررسی وضعیت تجارت خارجی هر یک از این کشورهای به خوبی بیان‌گر تجارت محدود آنها با یکدیگر و در واقع فقدان توان آنها در فراهم آوردن نیازهای جدی یکدیگر می‌باشد.

موانع و چالش‌ها بیرونی همگرایی کشورهای فارسی‌زبان

مهم‌ترین مانع بیرونی همگرایی در کشورهای فارسی‌زبان در دو گروه فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای قابل شناسایی هستند. مانع فرامنطقه‌ای عبارت است از آمریکا.

الف) موانع فرامنطقه‌ای همگرایی کشورهای فارسی‌زبان

در حال حاضر آمریکا به عنوان بازیگر اصلی فرامنطقه‌ای در افغانستان و تا حدودی در تاجیکستان مطرح می‌باشد. این کشور در افغانستان هدف‌های کوتاه مدت و بلند مدت را تعقیب می‌نماید.

1. اهداف ایالات متحده در افغانستان

در مورد اهداف کوتاه مدت آمریکا در افغانستان، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

1. جلوگیری از این که افغانستان پناهگاه امنی برای تروریست‌ها باشد.
2. جلوگیری از ناامنی در افغانستان و در پی آن، بی‌ثباتی در پاکستان و منطقه.
3. ارتقاء اقتصاد با ثبات در افغانستان که فرصتی واقعی برای مردم افغانستان باشد.

4. ایجاد محدودیت شدید برای کشت خشخاش در افغانستان و منطقه.

5. حل و فصل یا حداقل، کاهش تنش‌های منطقه‌ای، به خصوص بین پاکستان و

همسایگان آن که اغلب تحت الشعاع مسئله افغانستان است.

اهداف بلند مدت آمریکا را موارد زیر تشکیل می‌دهد: کمک به ایجاد دولتی کار آمد در افغانستان که قادر به دفاع از خود در داخل و خارج باشد و بتواند نیازهای اولیه مردم خود را تأمین کند. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت امنیت پایدار و ثبات در افغانستان، هدف بلند مدت و اساسی است، زیرا در محیطی نا امن و پرهرج و مرج، نمی‌توان به اهداف سیاسی و غیر سیاسی دست یافت (americanprogress.org./2009).

2. اهداف آمریکا در تاجیکستان

در حوزه اقتصادی کمک‌های آمریکا به تاجیکستان، در سال مالی 2000 میلادی 33/90 میلیون دلار از سوی وزارت کشاورزی آمریکا برای تأمین مواد غذایی به این کشور، داده شده است (احمدی، میر رضوی، 1383: 318). گرچه فعلاً از حجم کمک‌های ایالات متحده به کشور تاجیکستان کاسته شده است. ولی در بودجه سال 2012م مبلغ 8/38 میلیون دلار برای تاجیکستان در نظر گرفته شده است که نسبت به بودجه سال‌های قبلی از آن، کاهش را نشان می‌دهد (http://strategicreview.org؛ 1390).

در بعد سیاسی آمریکا از سال 1380 به این سو، در چارچوب حمایت از آزادی و برنامه‌های مربوط به آن، مبلغ 9/93 میلیون دلار به تاجیکستان کمک مالی کرده است. همین طور، به کمک 7/5 میلیون دلاری آمریکا با هدف توسعه سیاسی، ایجاد دموکراسی، ثبات حکومت، بازسازی و اصلاحات اقتصادی در تاجیکستان می‌توان اشاره نمود. (احمدی، میر رضوی: 318). در بخش فرهنگی هدف آمریکا بیشتر جذب دانشجویان تاجیک بوده است. در اوایل سال 2003م، نشست مشورتی اعضای سفارت آمریکا با مسئولان دولتی تاجیکستان صورت گرفت. علاوه بر آن، گروه‌هایی در قالب پاسداران صلح راه‌اندازی و فعالیت‌های فرهنگی آن در تاجیکستان توسعه یافت (شمسا: 1390). کمک‌های آمریکا به منظور تقویت توان نظامی تاجیکستان بلافاصله پس از واقعه 11 سپتامبر 2001 م میلادی شروع شد. به طور نمونه کمک آمریکا به این کشور 5/33 میلیون دلار بود که از سوی وزارت دفاع پرداخت شد (همان). پذیرش عضویت

تاجیکستان به تاریخ 2002م در ناتو (همان) و قرارداد این کشور با آمریکا در اگوست 2002م مبنی بر حق مصونیت به نظامیان آمریکایی حاکی از گسترش مناسبات نظامی تاجیکستان با آمریکا می‌باشد. بخش دیگری از کمک‌های آمریکا را در 13 فوریه 2003م طی مراسمی فرانکلین هاول، سفیر آمریکا، مقدار ده هزار دست لباس و کفش نظامی به ارزش 1345000 دلار به این کشور اهدا کرد.

ساخت مرکز ملی آموزش با سرمایه‌گذاری آمریکا جهت کمک به ارتقای توان ضد تروریسم و مواد مخدر نیروهای امنیتی تاجیکستان، در ژوئن 2010م آغاز گردید. ستاد فرماندهی مرکزی آمریکا همچنین از ساخت ایستگاه‌های مرزی برای افزایش ظرفیت تاجیکستان در مبارزه با قاچاق مواد مخدر از افغانستان و نیز کمک به ایجاد ظرفیت حفظ صلح و عملیات مین‌زدایی حمایت نموده است. و تحویل یک دستگاه ماشین مین‌روبی از سوی سفارت آمریکا به وزارت دفاع تاجیکستان بخش دیگر از کمک‌های امنیتی آمریکا به این کشور است. «کنت گروس» سفیر آمریکا در تاجیکستان طی مراسمی یک ماشین مین‌روبی را که گفته می‌شود یک میلیون دلار ارزش دارد. در اول سال 1391 به وزارت دفاع تاجیکستان تحویل داد (<http://iransharghi.com>, 1391).

در واقع به نظر می‌رسد اهمیت راهبردی منطقه آسیای مرکزی برای آمریکا به حدی است که این کشور نفوذ کشورهای رقیب خود، به ویژه جمهوری اسلامی ایران، را برنمی‌تابد و می‌کوشد تا آن را به شدت محدود نماید. به هر حال، هدف آمریکا از روابط نزدیک با تاجیکستان، محدود کردن نفوذ ایران در منطقه، و جلوگیری از هر گونه ایفای نقش توسط این کشور است. چرا که از نظر آمریکا آسیا منطقه‌ای است که آینده اقتصاد جهانی و سیاست بین‌الملل در آن جا شکل می‌گیرد (شریعتی نیا، 18، 1390). لذا کمک‌های متنوع آمریکا به تاجیکستان در چهارچوب اهداف کلان آمریکا به منظور کاهش نفوذ ایران می‌باشد (بصیری؛ زمان آبادی، 1383: 91-100). بنابراین، این کشور به هر شیوه‌ای می‌کوشد تا کشوری تاجیکستان را از گرایش به ایران دور نگه دارد.

ب) موانع و چالش‌های منطقه‌ای همگرایی کشورهای فارسی زبان

موانع منطقه‌ای همگرایی کشورهای فارسی زبان عبارت‌اند از پاکستان، عربستان، روسیه و ازبکستان که در اینجا به میزان تأثیر گذاری هریک می‌پردازیم. البته با این توضیح که روسیه و ازبکستان بیشترین تأثیر را در رفتار خارجی تاجیکستان دارد.

1. پاکستان

پاکستان در ژوئن م 1992 روابط رسمی با تاجیکستان برقرار کرد (احمدی؛ میر رضوی، پیشین: 230). مذهب مشترک، شخصیت معنوی ابوالاعلی مودودی و از همه مهم تر اشعار اقبال لاهوری شاعر پارسی گوی پاکستان به توسعه نفوذ پاکستان در این کشور کمک کرده است. پاکستان مرز مشترکی با تاجیکستان ندارد، لذا باید از طریق افغانستان به این کشور متصل شود. از همین رو رقابت این کشور با ایران برای ساخت راه آهن آسیای مرکزی از طریق افغانستان و وصل آن به بندر کراچی قابل فهم است (منتظمی، 1374: 84). مهم ترین فعالیت اقتصادی این کشور در تاجیکستان احداث و ساخت نیروگاه آبی «راغون» است. پاکستان از قدیم الایام، کشگر فعال در صحنه افغانستان بوده است. در حقیقت سیاست این کشور در افغانستان متأثر از سیاست ایران بوده است (شفیعی، 1381: 35). بنابراین، پاکستان در افغانستان منافع متنوعی برای خود قائل است. از منافع سیاسی تا اقتصادی، رقابت این کشور با ایران در بُعد اقتصادی از فشرده‌گی خاصی برخوردار است. از همین رو، انگیزه‌های پاکستان برای حفظ نفوذ در افغانستان قوی تر از سایر کشورها است. سراج عزیز، وزیر دارایی پیشین پاکستان، گفته بود که افغانستان از لحاظ اقتصادی ایالت پنجم پاکستان محسوب می‌شود (شیرازی، مجیدی: 322). پاکستان از تمام این رفتارهای نا بهنجار در افغانستان اهداف ذیل را دنبال می‌کند:

1. اهداف ژئو - استراتژیک: دسترسی مستقیم به منطقه آسیای مرکزی، دادن عمق استراتژیک به پاکستان در برابر هند و بالا خره تحت تأثیر قرار دادن روابط ایران و افغانستان.

2. اهداف ژئو - کالچر: حمایت از قومیت پشتون (حمایت ابزاری) و بسط نفوذ ایدئولوژیک در افغانستان

3. اهداف ژئو-پولیتیک: ایجاد یک دولت هم سو و ضعیف در افغانستان، نادیده گرفتن مسئله مورد منازعه خط دیوراند، و تضعیف قدرت و توان ملی افغانستان

4. اهداف ژئو-اکو نومیك: گشایش راه حیاتی ترانزیت بین پاکستان و بازار آسیای مرکزی، امکان دسترسی به منافع نفت و گاز کشورهای آسیای مرکزی و تبدیل افغانستان به بازار مصرفی (شفیعی، پیشین: 36).
به هر حال، آنچه که رقابت‌های پشت پرده پاکستان با ایران را می‌تواند توضیح دهد، همان اهداف ژئو-پولیتیک و ژئو-اکونومیك این کشور است.

2. ب) عربستان سعودی

پس از پایان جنگ سرد و استقلال جمهوری تاجیکستان، عربستان به سرعت وارد عمل شد تا نفوذ خود را در این کشور توسعه بخشد. عربستان محصولات فرهنگی قابل توجهی را به تاجیکستان ارسال نمود و سالیانه تعدادی از اهالی این جمهوری با کمک عربستان به حج اعزام شدند. ارسال 200/000 جلد قرآن کریم به تاجیکستان حاکی از تلاش بی وقفه این کشور برای توسعه نفوذ در مردم تاجیکستان است. مبلغین مذهبی عربستان در سراسر تاجیکستان به تبلیغ و هایت مشغول هستند. کمک مالی عربستان به حوزه‌های علمیه از دیگر موارد نفوذ است (منتظمی، پیشین: 86). مرکز صدای سعودی نیز ضمن تغییر در برنامه‌های خود و پخش ساعت‌ها برنامه‌ی مذهبی به نام «ندای اسلامی» برای مسلمانان آسیای مرکزی و تاجیکستان روندی فزاینده از ارایه الگوها و تفاسیر اسلامی به مدل سعودی را در پیش گرفت (محمدی، 1387: 357). همین طور بنیاد رشد سعودی، به منظور ارائه تجهیزات پزشکی به اورژانس شهر دو شنبه مبلغ پنج میلیون دلار کمک بلاعوض به تاجیکستان، در سال 2006 اهدا کرد (http://news.tebyan-zn.ir 1390).

عربستان در تحولات معاصر افغانستان نیز نقش جدی داشته است. اما این تأثیرات بیشتر در استخدام منافع غرب بوده است. در مقطعی این نقش در قالب کشاندن دولت محمد داود، اولین رئیس جمهوری افغانستان، از جانب مسکو، به سوی غرب رقم خورده است (حقجو، 1380: 177). در مقاطعی دیگر نقش این کشور در سیمای

بزرگ‌ترین کمک‌کننده به جهادیون از طریق پاکستان و با حمایت آمریکا در راستای اهداف غیر جهادی بوده است. این کشور با ایجاد و حمایت از گروه طالبان زمینه‌ای اضمحلال دولت مورد شناسایی سازمان ملل در افغانستان را زمینه‌سازی کرد. در مقطعی دیگر، نقش عربستان سعودی فقط در پرتوی رقابت نفس‌گیر با جمهوری اسلامی ایران چکیده می‌شود، که این پرده از نمایش عربستان در افغانستان بسیار مخرب و ویرانگر است.

عربستان سعودی، اگر چه، به لحاظ بعد مسافت، جزو چالش‌های منطقه‌ای همگرایی کشورهای فارسی زبان به حساب نمی‌آید، اما به لحاظ تأثیر گذاری آن با واسطه گری پاکستان، این کشور را در زمره عوامل منطقه‌ای قرار داده است. عربستان طبق استدلال پاکستان به حمایت طالبان اقدام کرد که معتقد بودند که طالبان از یک طرف از نفوذ ایران در افغانستان جلوگیری خواهند نمود، از سوی دیگر با تقویت طالبان در مرزهای ایران فشار سیاسی و امنیتی بر جمهوری اسلامی ایران وارد خواهد شد (حقجو، همان: 176). به طور کلی عربستان کشوری است که در افغانستان به سیاست تمدن‌گریزی کمک می‌کند.

3. روسیه

روسیه نقش بسیار مهمی در تاجیکستان ایفا می‌کند. این جمهوری، از جمهوری‌های بازمانده شوروی سابق است؛ و مناسبات نزدیک اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی با مسکو دارد. روسیه به چند دلیل تمایل دارد که نفوذ خود را در تاجیکستان حفظ کند: نخست این کشور باز مانده از جمهوری‌های شوروی سابق است، آن را مرز سیاسی جنوبی خود به شمار می‌آورد و نیروهای نظامی روسیه حفاظت از مناطق مرزی تاجیکستان و افغانستان را برعهده دارند. دوم، وجود اقلیت روسی در این جمهوری است که برای حفظ منافع آن‌ها روسیه مایل به حفظ نفوذش در تاجیکستان است. سوم، منافع اقتصادی روسیه در منطقه است. روسیه نیاز به پنبه تاجیکستان برای مصرف کارخانجات ریسندگی خود و اورانیوم آن برای مصارف نیروگاه‌های اتمی خود دارد. همچنین وجود کارخانه‌های تولید سلاح‌های هسته‌ای در این جمهوری از دلایل روسیه برای حفظ و اعمال نفوذ بر آن است (احمدی و میررضوی، پیشین: 319).

4. ازبکستان

تاجیکستان در مرز بندی سال 1924م همانند یک جمهوری خود مختار در قلب جمهوری ازبکستان محسوب می‌شد و تنها در سال 1929 میلادی به سطح جمهوری تاجیکستان ارتقا پیدا کرد. منطقه خجند که ازبک نشین بود از جمهوری ازبکستان جدا و به تاجیکستان داده شد، همچنین دو شهر تاریخی بخارا و سمرقند که بیشتر تاجیک نشین بودند و مهد فرهنگ تاجیکی به شمار می‌آمدند در اختیار ازبکستان قرار گرفتند، و این خود موجب اختلاف میان دو کشور شد. تاجیکستان از نظر اقتصادی به ازبکستان وابسته است و خط لوله گاز ترکمنستان به تاجیکستان از خاک ازبکستان عبور می‌کند. و دولت ازبکستان از این مسئله به عنوان حربه‌ای برای اعمال نفوذ در تاجیکستان استفاده می‌کند (احمدی؛ میر رضوی، پیشین: 231). چرا که تاجیکستان بدون بهره‌گیری از خاک ازبکستان امکان ارتباط با جهان آزاد را ندارد.

از دیگر ابزارهای فشار ازبکستان بر تاجیکستان وجود اقلیت ازبک در این کشور است. اقلیتی که دارای اقتدار زیاد از نظر ثروت، منصب و قدرت در بخش سغد و خجند هستند، می‌توانند تاثیر گذار باشند و به تاجیکستان فشار آورند. ازبک‌های اهالی سغد و خجند بسیاری از پست‌های بالای اداری را در اختیار خود دارند. برای نخستین بار در تاریخ معاصر تاجیکستان فردی از اهالی کولاب به رهبری و ریاست این جمهوری برگزیده شده است؛ امام علی رحمان (کولابی، 1384: 125). انتخابی که بدون حمایت ازبکستان امکان پذیر نبود. بدین ترتیب می‌توان گفت که ازبکستان بخشی از سیاست خارجی تاجیکستان را تشکیل می‌دهد، و دولت تاجیک باید در مناسبات بیرونی ملاحظه این همسایه قدرتمند را داشته باشد.

جمع‌بندی

بر پایه مطالب ارائه شده می‌توان موانع همگرایی در کشورهای فارسی زبان را به شرح ذیل مورد توجه قرار داد:

1. ساختارهای سیاسی این کشورها که به صورت نا همگون فرم بخشیده شده است، و با هم منطبق نیست. همین موضوع ازجمله‌ترین چالش و موانع در مسیر همگرایی محسوب می‌شود از این رو، می‌توان گفت که ساختار قدرت در سه کشور فارسی

زبان، اصلی‌ترین و عمده‌ترین چالش پیش روی همگرایی است.

2. سطح توسعه اقتصادی و میزان توانمندی سه کشور دارای نا همگونی‌های است که در میان آن‌ها تفاوت‌های جدی را آشکار می‌سازد. ایران دارای اقتصادی دولتی است و افغانستان از مدل بازار آزاد پیروی می‌کند و نظام اقتصادی تاجیکستان از اشکال مختلف پیروی می‌کند.

3. محدود بودن میزان تجارت بین سه کشور و عدم توانایی سه کشور در پاسخ‌گویی به نیازهای اساسی یک‌دیگر از دیگر موانع همگرایی در میان سه کشور می‌باشد. آمار تجارت خارجی سه کشور نشان می‌دهد که فاقد جنبه‌های تکمیل‌کنندگی برای توسعه تجارت بین سه کشور هستند.

4. فقدان کثرت‌گرایی نیز یکی از دشواری‌های اساسی در مسیر تحقق همگرایی می‌باشد. بسیار از نظریه پردازانی همگرایی ضرورت توسعه سیاسی اعضای یک طرح همگرایی را مورد تأکید جدی قرار داده‌اند، ولی فرهنگ سیاسی در این کشورها اکثراً محدود و یا تبعی است و آثار فرهنگ سیاسی مشارکتی در سه کشور پایین می‌باشد، دامنه فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی نیز تعریف شده نیست. در مورد ظرفیت نظام‌های سیاسی در سه کشور نیز مشکلات مبرمی وجود دارد.

5. از دیگر موانع همگرایی در کشورهای فارسی زبان، حضور و نفوذ قدرت‌های خارجی در افغانستان و تاجیکستان است. ایران با فرض قریب به یقین حضور آمریکا را در افغانستان برای سلامت نظام سیاسی خود مضر می‌داند. اگر چه پاره‌ای از اهداف آمریکا هم چون امنیت سازی و رونق اقتصادی افغانستان فرصت‌های ارزشمندی را برای ایران فراهم می‌آورد، اما بحث این است که این امنیت و ثبات چگونه و به وسیله چه قدرتی به وجود خواهد آمد؟ ثبات درونی قطعاً به نفع ایران است ولی ثبات برون‌زا که آمریکا آن را به وجود آورد منافع ملی و امنیتی ایران را تأمین نخواهد کرد. واقعیت این است که ثبات و صلاح اگر به طور کامل در افغانستان حاکم شود برون‌زا خواهد بود و عامل آن آمریکا است که در دشمنی آن کشور با ایران تردید وجود ندارد (ملا زهی، 1383: 57). لذا ایران با اهداف آمریکا در افغانستان مخالفت می‌ورزد، و برای ناکام ماندن آن از توسل به هیچ ابزاری دریغ

نمی‌ورزد. ایران اهداف بومی آمریکا را در افغانستان به مراتب خطرناک‌تر از اهداف فرا منطقه‌ای آن می‌داند.

6. موانع تأثیر گذار منطقه‌ای نیز در دهه‌های اخیر، هر یک به تناسب اهداف و ظرفیت‌های خود، در افغانستان و تاجیکستان تأثیر گزار بوده‌اند، اگر چه در زمره علل و عوامل تامه به حساب نمی‌آید. در یک جمله می‌توان گفت که مشکل اصلی، تمایز ساختارهای حاکم در این کشورها می‌باشد. در حال حاضر قدرتهای منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای عامل بازدارنده جدی در راه همگرایی به شمار نمی‌آید. و بیشتر کشورهای به دلیل بی‌ثباتی سیاسی و نا کار آمدی سیستم بوروکراسی شان قابلیت بر نامه ریزی و یا عملی سازی بر نامه‌های همگراییانه را ندارند.

منابع:

1. آرزو، عبدالغفور، وب سایت بی بی سی؛ www.bbc.co.uk (17 ژانویه 2021م).
2. احمدی لفورکی، بهزاد میر رضوی، بهزاد (1383)، راهنمای منطقه خزر و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
3. بصیری، محمد علی، ایزدی زمان آبادی، مژگان (1383)، «اهداف سیاست خارجی آمریکا در آسیای مرکزی»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش 48.
4. بهمنی قاجار، محمد علی، «نظریه حوزه تمدن ایرانی و بازتاب‌های منطقه‌ای آن»، سایت تبریز نیوز، <http://tabriznews.ir> (20 تیر 1390).
5. حقجو، میر آقا (1380)، افغانستان و مداخلات خارجی، قم: سپهر - قم.
6. خال بیگ، فخر الدین، مثلث پارسی: آیا اتحاد سه کشور فارسی زبان ممکن است؟، سایت بی بی سی، www.bbc.co.uk (20 فروردین 1390).
7. دویچ، کارل؛ کیوهن، رابرت؛ نای، جوزف (1375)، نظریه‌های روابط بین الملل، ترجمه وحید بزرگی، تهران: ماجد.

8. «رقابت ایران و آمریکا؛ در پنج کشور آسیای مرکزی»، سایت مطالعات استراتژیک، <http://strategicreview.org> (1390 / 9 / 30).
9. سایت ایران شرقی، <http://iransharghi.com> (1391/2/3).
10. سایت تبیان نیوز، <http://news.tebyan-zn.ir> (دسترسی، 1390/10/3).
11. سایت عصر ایران، 90/10/20؛ www.asriran.com/ (1390/10/20).
12. سجادی، عبدالقیوم (1380)، جامعه شناسی سیاسی افغانستان: قوم، مذهب، حکومت، قم: بوستان کتاب.
13. سحر خیز، علی اصغر (1383)، «آسیا مرکزی و قدرت‌های بزرگ؛ تحول سپر شمالی»، در مجموعه مقالات دهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.
14. سنایی، مهدی، «همگرایی کشورهای فارسی‌زبان»، سایت دیپلماسی ایران <http://irdiplomacy.ir> (23 اسفند، 1390).
15. سیف زاده، حسن (1376)، نظریه پردازی در روابط بین‌الملل مبانی و قالب‌های فکری، تهران: انتشارات سمت.
16. شریعتی‌نیا، محسن، «به نام چین در کام ایران»، سایت دیپلماسی ایرانی، <http://irdiplomacy.ir> (18 دی 1390).
17. شفیع، نوذر (1381)، «بازی قدرت در صحنه افغانستان: اهداف و الگوی-های رفتاری»، مجله سیاست دفاعی، ش 40-41.
18. شیرازی، حبیب‌الله؛ مجیدی، محمد رضا (1387)، تحولات تاریخی و فرهنگی در آسیای مرکزی، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی واحد تهران.
19. طنین، ظاهر (1384)، افغانستان در قرن بیستم، تهران: نشر عرفان.
20. فرانکل، جوزف (1371) نظریه معاصر روابط بین‌الملل، ترجمه وحید بزرگی، تهران: انتشارات اطلاعات.

21. قوام، عبدالعلی (1384)، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*، تهران: انتشارات سمت.
22. کولایی، الهه (1375)، «موانع همگرایی در اکو»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ش 16، دوره دوم.
23. کولایی، الهه (1379) *اکو و همگرایی منطقه‌ای*، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاور میانه.
24. کولایی، الهه (1384)، *بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
25. کولایی، الهه؛ مؤدب، محمد (1388)، *سازمان همکاری اقتصادی (اکو) دستاوردها و چشم‌اندازها*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
26. کیهان زاده، انوشیروان، «تاریخ ایران در این روز»؛ www.iranianshistoryonthisday.com (25 مرداد، 1390).
27. مجتهد شبستری، محمد (1368)، «اسلام و مسیحیت - اروپایی»، *مجله سیاست خارجی*، س 3، ش 2.
28. محمدی، منوچهر (1387)، *بازتاب جهانی انقلاب اسلامی*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
29. محمدی، یدالله (1383)، *همگرایی در خلیج فارس، مجموعه مقالات پانزدهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
30. محمودی، مرتضی (1386)، «آسیای مرکزی و رشد همکاری‌های چند جانبه ایران و تاجیکستان»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، دوره 4، ش 58.
31. ملازهی، پیر محمد (1383)، «ثبات در افغانستان و نقش آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، *مجموعه مقالات کتاب آسیا، ویژه افغانستان*، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

32. منتظمی، رویا (1374)، تاجیکستان، تهران: دفتر سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.

33. واثقی، صدر (1348)، سید جمال الدین حسینی، پایه گذار نهضت های اسلامی، تهران: انتشار شرکت سهامی انتشار.

34. "Afghanistan, Iran and Tajikistan Pribe Closer Econimic Ties", (August. 6, (2006) www.eurasianet.org/departments/insight/articles/eav080706.shtml.

35. Hass, Ernest B., Beyond the nation state, Stanford: Stanford University Press, 1954.

36. Hass, Ernest B., *The uniting of Europoe*, Stanford: Stanford University Press, 1958.

37. korp, lowrence; caroline; wadhams; colin, cookman and sean duggan, «Sustainable Security in Afghanistan.» www.americanprogress.org/issues/2009.

38. pye. Lucian W., Aspects of political Development, Boston: little Brown and Company, 1966.

مجله دانش پژوهان

پذیرای مقالات و مطالب

علمی و پژوهشی طلاب و

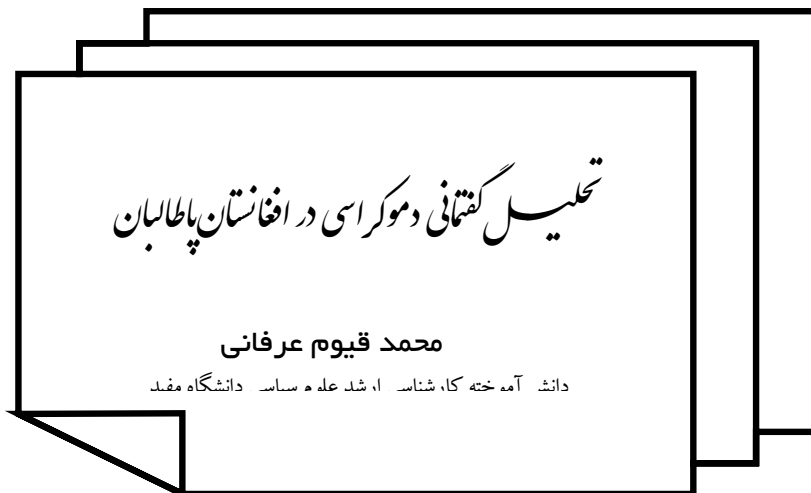
دانشجویان است.

تاریخ دریافت: 23 خرداد 1391

دانش پژوهان، س 9-10، ش 23-25

تاریخ تایید: 25 مهر 1391

زمستان 1390 - تابستان 1391، ص 113 - 142



چکیده:

این پژوهش بر آن است که دموکراسی در افغانستان پسا طالبان را با استفاده از روش گفتگومان لاکلا و موف تحلیل نماید. لذا در ابتدا، عوامل موفقیت و استقبال اکثریت مردم افغانستان از این گفتگومان را مورد کنکاش قرار می‌دهد. سپس فرایند استقرار، فضای استعاری، غیریت‌سازی، هژمونیک شدن و نحوه مفصل‌بندی شاخصه‌ها و نشانه‌های حول دال مرکزی گفتگومان دموکراسی را تبیین می‌کند و در نهایت، نتایجی را از این مباحث به دست می‌دهد.

واژگان کلیدی: گفتگومان دموکراسی؛ افغانستان پسا طالبان؛ ارنست لاکلا؛ شنتال موف؛ نوسازی.

مقدمه

نوسازی و توسعه دموکراسی سازی در افغانستان، بیش از یک دهه است که به این کشور وارد شده و حیات خود را آغاز کرده است. پیش از این، نظام معنایی استبدادی و سنتی این مرزوبوم اجازه ورود نشانه‌ها و مفاهیم مدرن را در راستای نوسازی نمی‌داد و این نظام، مفاهیم و عناصر سنتی را تولید و باز تولید می‌کرد. لیکن این بار، تروریست‌ها، ناخواسته، زمینه ورود مفاهیم مدرن در جهت نوسازی در این کشور را فراهم کردند. به این ترتیب، دموکراسی در این کشور وارد شد و مورد اقبال اکثریت مردم قرار گرفت. در این پژوهش، با بهره‌گیری از مهم‌ترین مفاهیم گفتمان لاکلا و موف، دموکراسی در افغانستان به مثابه یک گفتمان، مورد تحلیل گفتمانی قرار می‌گیرد و برای همین، این جستار از عمده‌ترین عوامل موفقیت این گفتمان آغاز نموده، سپس به فرایند استقرار، غیریت‌سازی، هژمونیک شدن و چگونگی مفصل‌بندی این گفتمان می‌پردازد. به این ترتیب، هدف از این نوشتار آن است که عوامل موفقیت این گفتمان و اقبال مردم افغانستان از آن را بازکاوی نماید و صورت‌بندی این گفتمان را به مثابه گفتمان هژمون بازنمایی نموده و نشان دهد.

عوامل موفقیت گفتمان دموکراسی در افغانستان پسا طالبان

این پرسش جدی در این جا مطرح است که چرا مردم افغانستان با جمعیتی 99 درصد مسلمان و به شدت سنتی و مذهبی از یک کالای غربی به نام «دموکراسی» استقبال نمود و با آغوش باز آن را پذیرفت؟ نه تنها مردم این کار را کردند بلکه حتی اسلام گرایانی که پیش از این به هیچ قیمتی حاضر نبودند عناصری از گفتمان‌های غربی را در گفتمان خود ترکیب و مفصل‌بندی کنند حاضر به پذیرش شدند و دیگر از سرسختی‌های پیشین خبری نبود و بسیار منعطف و تکت‌پذیر شده بودند. به بیان دیگر، چه عواملی موجبات موفقیت گفتمان دموکراسی را فراهم نمود و این گفتمان به سهولت مورد پذیرش اکثریت مردم افغانستان قرار گرفت.

پاسخ این پرسش از اهمیت جدی برخوردار است. به این لحاظ، بررسی آن از اهمیت بهره‌مند است. در حقیقت، جواب‌های پرسش بالا عوامل پیروزی و موفقیت گفتمان دموکراسی در افغانستان را بازنمایی می‌کنند. به نظر می‌رسد، در شرایط سیاسی - اجتماعی افغانستان پسا طالبان تجربه ناکام اسلام سیاسی رادیکال، به طور کلی، عوامل موفقیت گفتمان دموکراسی در افغانستان را بر ساخته و شکل دادند. به هر روی، این عوامل عبارتند از:

1. شکست اسلام سیاسی رادیکال در کشورهای اهل سنت

اسلام‌گرایی، در گذشته که با نقد و وضع موجود و ترسیم وضع مطلوب همراه بود، از جذابیت برخوردار بود و به مثابه محور اجتماع جوانان مسلمان عمل می‌کرد. گفتمان اسلام‌گرایی تازمانی که رویکرد سلبی داشت از اعتبار برخوردار بود؛ اما همین که وارد عرصه عمل می‌شد و رویکرد ایجابی پیدا می‌کرد و می‌خواست نظم و نظام مورد نظر خود را تأسیس نماید با چالش‌های عمده‌ای روبه‌رو می‌شد. بدین سان، گفتمان اسلام سیاسی هم در ایجاد نظم مطلوب و هم در تحقق آموزه‌های اسلامی همانند عدالت اجتماعی، حقوق انسانی، آزادی‌های مدنی، و اصل کرامت ناموفق بود. به این ترتیب، گفتمان اسلام سیاسی در کشورهای اهل سنت تجربه ناکام و ناموفقی داشت. این تجربه را نابسامانی‌ها، عقب‌ماندگی‌ها و حاکمیت استبداد در کشورهای اسلامی نشان می‌داد. بنابراین، یکی از عوامل و انگیزه‌های عمده در تمایل مردم و نخبگان افغانستان

به سوی گفتمان دموکراسی، ناکارآمدی و تجربه ناموفق گفتمان اسلام‌گرایی در کشورهای اسلامی سنی به مثابه رقیب گفتمان دموکراسی بود.

2. فقر تئوریک اسلام سیاسی رادیکال

اسلام‌گرایان همواره بر نشانه‌های اسلامی جهت بازنمایی سیاست زندگی تکیه و تأکید داشته‌اند. در این راستا، می‌توان از رویکرد حداکثری اسلام‌گرایان به شریعت یاد کرد. این رویکرد به آنان اجازه می‌داد تا ادعا کنند که می‌توانند به همه نیازها و خواست‌های جوامع بشری پاسخ مثبت دهند و قابلیت مدیریت زندگی سیاسی و اجتماعی جوامع بشری به طور کلی و جوامع اسلامی به طور خاص را دارا هستند. اما برخلاف این گفته‌ها، آن‌گاه که در عرصه عمل ورود پیدا می‌کردند با چالش‌های بسیاری روبه‌رو می‌شد. این چالش‌ها نشان می‌داد که هنوز چارچوب‌های نظری ادعاهای آن‌ها از ظرفیت لازم برخوردار نیست و نمی‌توانند در عرصه عمل پاسخ‌گو باشند.

به این ترتیب، می‌توان فقر تئوریک و نظری گفتمان اسلام سیاسی را یکی دیگر از عوامل موفقیت گفتمان دموکراسی در افغانستان به شمار آورد. در افغانستان، نه تنها مردم این کشور، بلکه حتی رهبران و کارگزاران گفتمان اسلام سیاسی از توضیح ساختار حکومت اسلامی، نهادهای آن، وظایف حکومت و حقوق مردم ناتوان بودند.

3. تجربه‌ی تلخ اسلام سیاسی رادیکال در افغانستان

تجربه دردناک و بسیار تلخ مردم افغانستان از تسلط اسلام‌گرایان مجاهد و طالب، عامل عمده و بسیار جدی و مهم در گرایش و تمایل مردم و نخبگان این کشور به سوی گفتمان دموکراسی بود. مردم بر اثر تجاوز و تعدی سلاح‌به‌دوش‌های مجاهدین در دوره دولت اسلامی مجاهدین، در یک گریز ناگزیر از ناامنی همه‌جانبه، به حکومت اسلامی طالبان پناه بردند. این حکومت نیز، برخلاف تصور اولیه مردم، به جان مردم افتادند و خون آنان را مکیدند، اموال‌شان را دزدیدند و آبرو و عزت اسلام و مردم مسلمان افغانستان را لگدمال کردند. بدین‌سان، گفتمان سیاسی طالبان نشان داد که از گفتمان سیاسی رقیب خود درنده‌تر است. گفتمان سیاسی طالبان به زعم خود در پوشش و قامت اسلام ناب به پا خاست، اما رفتارهایی از خود به اجرا و نمایش گذاشت

که اگر نقطه‌های مثبتی از اسلام در ذهن‌های مردم وجود داشت به کلی پاک کرد و روی بدکاران و مفسدان پیش از خود را سفید نمود و آبروی رفته آنان را بازخرید. رفتارهای شرم‌آور طالبان به نام اسلام ناب به گونه‌ای بود که اسلام گرایان رادیکال و سرسختان پیش از آن، توانستند با تغییر موضع و تحمل انعطاف در گفتمان جدید جایی پیداکنند و برخی از نشانه‌های گفتمان‌شان در گفتمان جدید مفصل بندی شود. «اسلام گرایان رادیکال و سنتی افغانستان برای رهایی از فشار افکار عمومی و همراه شدن با فضای جدید کشور، ناباورانه به مدافعان حقوق بشر، پلورالیسم، دموکراسی و حقوق زن تبدیل گردیدند» (سجادی، 1388: 383-384). بی اعتبار و بی معنی شدن نشانه‌های اسلام سیاسی در افغانستان و درک این واقعیت از سوی اسلام گرایان، آنان را واداشت که به تحول و بازنمایی گفتمان خود به صورت جدی بیندیشند.

فضای سیاسی و اجتماعی جامعه افغانستان پس‌اطالبان نیز به روشنی نشان می‌دهد که گفتمان دموکراسی به مثابه رقیب جدی اسلام سیاسی از موفقیت شگفت انگیزی برخوردار شده است؛ چرا که گفتمان سیاسی طالبان، به‌ویژه، زمینه‌های جامعه‌شناختی مسلط شدن گفتمان اسلام سیاسی رادیکال در آینده جامعه دینی افغانستان را با دشواری مواجه نمود. اگر گفتمان سیاسی طالبان یک پروژه خارجی و غربی با هدف بدنام کردن اسلام سیاسی تلقی گردد، بی شک آنان در پی طراحی نمونه عینی از امارت اسلامی طالبان، ناکارآمدی حکومت اسلامی را به صورت کمال و تمام بازنمایی نمودند. بر این اساس، آنان در این راستا آن‌چنان موفق عمل کردند که مردم به شدت دینی و سنتی افغانستان هم اینک از یاد نام حکومت اسلامی همچون طالبان آزرده خاطر می‌شوند.

بنابراین، پیشینه گفتمان‌های رقیب گفتمان دموکراسی به گونه‌ای نبود که دیگر بار مردم افغانستان به آن‌ها رو آورد و سرنوشت و آینده خودشان را به شکل روشن در آن‌ها می‌دیدند. به این ترتیب، مردم افغانستان گرانیگاه و نقطه مستحکم اتکای خود را دموکراسی قرار دادند و این بار بر سر سفره رایگانی که از سوی غربی‌ها پهن شده بود نشستند و از حقوقی برخوردار شدند که مردمان غربی برای دستیابی به هر کدام شان در طول زمان خون‌های داده و جان‌های نثار کرده بودند.

فرایند شکل‌گیری و استقرار گفتمان دموکراسی در افغانستان پساتالبان

1. قرارداد بُن

اجلاس بُن، برای تأسیس یک نظام سیاسی و معنایی جدید در افغانستان و مشروعیت‌بخشی به آن، در 14 دسامبر 2001 م / 23 آذر 1380 برگزار گردید. در این اجلاس، که با حضور رهبران و نمایندگان حزب‌های جهادی، شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی، عالمان و منتقدان محلی و با نظارت سازمان ملل متحد برگزار شد، در نهایت سندی را امضا کردند که تمام تحولات بعدی افغانستان بر پایه آن شکل می‌گرفت. شرکت‌کنندگان در این اجلاس، بر سر تشکیل یک دولت موقت شش ماهه با عنوان «اداره موقت افغانستان» به ریاست حامد کرزی به توافق رسیدند. در مورد اعضای کابینه سی نفره نیز توافق کردند. اعضای کابینه از بین گروه‌ها و اقوام مختلف انتخاب شدند. به این ترتیب، برای اولین بار در این کشور بنیان دولت فراگیر و متشکل از تمام قوم‌های افغانستان ساخته شد و بر همین اساس نظام سیاسی جدید شکل پیدا کرد. از جمله توافقات مهم دیگر در آن اجلاس، تشکیل لویه جرگه اضطراری از طریق انتخابات عمومی به منظور انتخاب رئیس دولت بعدی به مدت یک و نیم سال آینده بود. همچنین در باره سایر مسائل عمده افغانستان از جمله قانون اساسی، ارتش، پلیس و غیره تصمیم‌ها و توافقات لازم اتخاذ شد و بدین سان راه را برای طی گام‌های دیگر هموار کرد.

2. انتقال قدرت

بر اساس قرارداد بُن، چنان که بیان شد، قرار بر این بود که دولت بعدی به عنوان «اداره موقت افغانستان» به مدت شش ماه اداره امور را به عهده بگیرد. برپایه همین

گام‌هایی را که کارگزاران گفتمان دموکراسی برداشتند، همه در راستای مشروعیت‌بخشی به نظامی بود که در آن انتخاب و رضایت مردم از اهمیت برخوردار باشد.

قرار، مراسم انتقال قدرت از دولت اسلامی افغانستان به رهبری برهان الدین ربانی به اداره موقت افغانستان به رهبری حامد کرزی در تاریخ 1 دی 1380 / 22 دسامبر 2001 با حضور اخضر ابراهیمی، نماینده ویژه سازمان ملل متحد، و نمایندگان از کشورهای مختلف در کابل انجام شد. به این ترتیب، «برای نخستین بار در تاریخ معاصر افغانستان انتقال قدرت به صورت مسالمت آمیز انجام گرفت» (دولت آبادی، 1382: 444). این مراسم که در وزارت کشور افغانستان برگزار شد، به گونه‌ای بود که ترکیب همه قوم‌های این کشور را بازنمایی کرد. در این مراسم، کرزی، به عنوان رئیس اداره موقت افغانستان، گفت: «کشور ما در نتیجه جنگ طولانی گرفتار آشفته‌گی شده است. ما به کار سخت تمام افغان‌ها نیاز داریم. ما باید دوستانه و برادروار دست به دست هم دهیم و گذشته دردناکمان را به فراموشی بسپاریم» (کورنا، 1383: 95). کورنا در ادامه می‌نویسد که اعضای اقوام اصلی این کشور و از هر دو مذهب شیعی و سنی و از هر دو جنس زن و مرد در این جشن حضور داشتند و «در لحظه‌ای که دوربین‌های تلویزیونی ثبت کردند، چشم تمام سران قبایل پر از اشک شد. در آن روز، در آن محل، میل به تغییر آینده افغانستان جدی و مشترک بود» (همان).

کرزی، در همان روز به درستی اشاره کرد و گفت: «اهمیت این روز در تاریخ افغانستان واقعاً به آنچه در آینده رخ خواهد داد بستگی دارد. اگر ما بتوانیم آنچه را به ملت وعده داده‌ایم انجام دهیم، این روز، روز بزرگی خواهد بود. اما اگر موفق نگردیم، به دست فراموشی سپرده می‌شویم» (همان، 111). گفتنی است که دوره شش ماهه «اداره موقت افغانستان» در آخر خرداد 1381 / ژوئن 2002 م به پایان رسید.

3. لویه جرگه اضطراری

در قرارداد بُن، توافق شده بود که برای تعیین رئیس دولت بعدی لویه جرگه نام برده تشکیل گردد. لویه جرگه اضطراری، 1501 عضو داشت که بنا شده بود از طریق انتخابات سراسری انتخاب شوند. 160 کرسی این لویه جرگه به زنان اختصاص پیدا کرد. انتخابات سراسری لویه جرگه اضطراری به سرپرستی کمیسیون 21 نفره و تحت نظارت سازمان ملل متحد از نیمه دوم فروردین 1381 به بعد به نوبت در کلیه مناطق افغانستان و بیرون از آن برگزار شد. انتخابات لویه جرگه برای مهاجرین مقیم ج. ا.

ایران و پاکستان نیز راه یافت و کرسی‌هایی برای مهاجرین دو کشور مزبور و کشورهای دیگر اختصاص یافته بود.

لویه جرگه اضطراری افغانستان در مورخه 21 خرداد 1381 / 11 ژوئن 2002م تشکیل شد و پس از سه روز گفت‌وگو، رئیس و کابینه دولت بعدی افغانستان را به مدت یک و نیم سال آینده تعیین کردند. عنوان رسمی دولت از «اداره موقت افغانستان» به «دولت انتقالی اسلامی افغانستان» تغییر پیدا کرد و حامد کرزی به عنوان رئیس جمهور تعیین شد. این دولت نیز همانند دولت قبلی فراگیر بود (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ایران، 1386: 209-210).

براساس ماده 110 قانون اساسی جدید، «لویه جرگه، عالی‌ترین مظهر اراده مردم افغانستان می‌باشد. لویه جرگه متشکل از اعضای شورای ملی؛ رؤسای شوراهای ولایات و ولسوالی‌ها» می‌باشد. این جرگه، برای اتخاذ تصمیم‌های بسیار مهم، برای مثال در باره حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، مصالح غلای کشور، تعدیل احکام قانون اساسی، محاکمه رئیس جمهور، تصویب قانون اساسی و غیره تشکیل می‌گردد.

باتوجه به آنچه گفته شد، گفتمان دموکراسی با حمایت قوی جهانی، پس از چند دهه هرج و مرج، ناامنی و سرکوب، اولین گام‌ها را برای رساندن کشور به وضعیت پایدار سیاسی، اجتماعی و غیره برداشت. گام‌هایی را که کارگزاران گفتمان دموکراسی برداشتند، همه در راستای مشروعیت بخشی به نظامی بود که در آن انتخاب و رضایت مردم از اهمیت برخوردار باشد.

4. نخستین انتخابات ریاست جمهوری

اولین انتخابات ریاست جمهوری افغانستان، در 18 مهر 1383 / 10 اکتبر 2004م با موفقیت برگزار گردید. در این انتخابات 23 نفر برای احراز کرسی ریاست جمهوری ثبت نام کرده بودند. که از جمله آن‌ها، هجده نفر دارای صلاحیت شرکت در انتخابات بودند و دیگران فاقد صلاحیت‌های لازم تلقی شدند. در این انتخابات برای نخستین بار کسی از شیعه‌ها و هزاره‌های افغانستان توانست خود را نامزد سیمت و پست ریاست جمهوری کند. محمد محقق، کسی بود که در برابر نمایندگان سه قوم دیگر، حامد کرزی، یونس قانونی و دوستم عرض اندام نمود و از قوم اقلی شیعه نمایندگی کرد.

پس از انتخابات و برشماری آرای مردم داخل و خارج از کشور، حامد کرزی با کسب حدود 55 درصد آرا به پیروزی رسید. یونس قانونی با 16 درصد و محمد محقق با 12 درصد و دوستم با 10 درصد در ردیف‌های بعدی قرار گرفتند (ر.ک: رحیمی و نظری، 1384: 193؛ وبسایت گروه بحران بین المللی، 2004م: گزارش شماره 88 آسیا). پس از نخستین انتخابات ریاست جمهوری افغانستان، گروه بحران بین المللی، در باره مردم این کشور چنین نوشت: «مشارکت بالا و رفتار منظم رأی‌دهندگان وعدم وقوع خشونت‌هایی که پیش‌بینی شده بود عزم قوی مردم افغانستان را برای مشارکت در پروسه سیاسی به نمایش گذاشت» (گروه بحران بین المللی، همان).

نتیجه انتخابات برای قوم‌های اقلی افغانستان بسیار مهم بود، اما مهم‌تر از آن، هم برای این قوم‌ها و هم برای روشنفکران، نخبگان و حامیان گفتمان دموکراسی در افغانستان این بود که «حاکمیت مردم» و تعمیق باورهای مردم به نظام دموکراسی، تحقق یابد؛ چرا که افراد پس از گذشت دوره‌ی معین خواهند رفت اما آنچه باقی خواهد ماند نظامی باید باشد که بر مردم استبداد روا ندارد، و حقوق و آزادی‌های مشروع اقوام گونه‌گون را به رسمیت شناخته و از آن‌ها پاسداری کند. محمد محقق در این باره بیان کرده است: «رفتن ما در انتخابات مصلحت سلوکیه داشت. ما می‌خواستیم حقی که در قانون اساسی برای مردم ما داده شده است، آن را تثبیت کنیم و آن را عملی کنیم و در رقابت انتخاباتی برویم یا انتخابات را می‌بریم یا نفس این رفتن ما در پروسه انتخابات برای جامعه ما مصلحت است» (رحیمی، 1388: 153-154).

5. انتخابات شورای ملی

در نظام سیاسی پسا طالبان قرار بر این بود که انتخابات شورای ملی همگام و همراه با انتخابات ریاست جمهوری برگزار گردد، اما این امر به دلایلی، به تعویق افتاد و در 27 شهریور 1384/ 18 سپتامبر 2005م برگزار شد. براساس قرارداد بُن، انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی، آخرین مرحله دوره انتقالی و ختم اقدامات مندرج در آن موافقت‌نامه بود که پس از آن همه امور کشور باید بر مبنای روال عادی و متکی به قانون اساسی جدید به پیش برده می‌شد.

نهاد شورای ملی دولت جمهوری اسلامی افغانستان، بر اساس ماده 81 قانون اساسی جدید، به مثابه عالی‌ترین نهاد تقنینی کشور، مظهر اراده ملت و مردم آن است و از قاطبه‌ی ملت نمایندگی می‌کند. در ماده بعدی این قانون اساسی آمده است که شورای ملی متشکل از دو مجلس است. یکی، ولسی جرگه و دیگری، مشرانو جرگه. به تصریح همین قانون، هیچ شخص نمی‌تواند در یک وقت عضو هر دو مجلس باشد. تمام اعضای ولسی جرگه یا همان پارلمان، توسط مردم از طریق انتخابات آزاد، عمومی، سری و مستقیم انتخاب می‌گردند و 249 عضو دارد (www.iec.org.af) و دوره کارشان به تاریخ اول سرطان (تیر) سال پنجم، بعد از اعلام نتایج انتخابات به پایان می‌رسد. اعضای مشرانو جرگه هم انتخابی و هم انتصابی از سوی رئیس دولت‌اند و این مجلس 102 نماینده دارد.

بنابراین، به این صورت که در بالا توضیح داده شد، گفتمان دموکراسی در افغانستان پساطالبان شکل پیدا کرد و فرایند استقرار خودش را به تکامل رساند و تا اینک، بیش از یک دهه در افغانستان مستقر بوده است.

6. غیریت‌سازی گفتمان دموکراسی

این گفتمان در برابر گفتمان سیاسی طالبان، سازمان القاعده و تروریسم شکل گرفت و به غیریت‌سازی پرداخت. از این میان، بن‌لادن و همراهانش، از نظر سازمان سیای آمریکا، خطر عظیم و فوری تلقی شد (Ewans, 2005: 164). از آن روی که مقر و مرکز این تهدیدات، کشور افغانستان بود و القاعده به طالبان کمک می‌کرد و طالبان نیز از آن‌ها حمایت می‌نمود، این مجموعه، علیه دنیای پیشرفته غرب و جامعه جهانی به حساب آمدند و به عنوان «دشمن» و «غیر» برشمرده شدند. این نکته آشکار است که در دوره جنگ سرد، «کمونیسم» به عنوان دشمن مطرح بود و از هنگام فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دهه آخر قرن بیستم، جایش را به «تروریسم» داده بود. لیکن، این بار، تروریسم، مصداق‌های عینی بارز پیدا کرد و به دخالت و ورود آمریکا در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی منطقه‌ی خاورمیانه مشروعیت داد.

هویت گفتمان دموکراسی در افغانستان، همانند هر گفتمان دیگری، محتمل و مشروط است. گفتمان دموکراسی، هویت خود را از طریق ایجاد غیریت و تمایز با گفتمان

سیاسی طالبان و تروریسم بازنمایی کرد. بدین سان، هویت این گفتمان منوط و همبسته به وجود غیر، یعنی گفتمان سیاسی طالبان و تروریسم می‌باشد. در نتیجه، گفتمان دموکراسی همانند هر گفتمان دیگری، دارای هویت موقتی و مشروط به وجود دیگری و غیر است. به این ترتیب، می‌توان گفت که نابودی کلی گفتمان غیر، برای گفتمان مسلط یک خطر است؛ چرا که هویت‌شان به غیر بستگی داشت و در این صورت «غیری» وجود ندارد. پس، با نابودی کلی گفتمان «غیر»، ابهام در هویت و معنای گفتمان هژمون ایجاد می‌گردد. بر این اساس، وجود «غیر» همواره برای یک گفتمان لازم و ضروری می‌نماید. با این تحلیل می‌توان گفت در افغانستان هیچ‌گاه تروریسم و نیروهای رقیب گفتمان دموکراسی به طور کامل از بین نروهند رفت و بدین سان، حضور کارگزاران غربی گفتمان دموکراسی نیز همواره توجیه می‌گردد.

7. فضای استعاری گفتمان دموکراسی

گفتمان دموکراسی که بر اساس قرارداد بُن شکل پیدا کرد، برای ایجاد فضای استعاری و عام از نشانه‌هایی استفاده کرد که کلی و عام بوده و در ضمن از جذابیت عمومی برخوردار بودند. در قرارداد بُن بر مفهوم «امنیت فراگیر»، «حقوق بشر»، «حاکمیت مردم»، «پلورالیسم»، «عدالت اجتماعی»، «استقلال سیاسی» و امثال این‌ها بسیار تکیه و تأکید شد. افزون بر این که بر نابودی تروریسم و تروریست‌ها و از بین بردن نظام دهشت‌افکن طالبان تأکید می‌شد. همه این موارد، جزو خواست‌های بنیادین جامعه افغانستان بوده و نزد مردم از جذابیت و مقبولیت فراگیر برخوردار بودند.

8. هژمونیک شدن گفتمان دموکراسی

موفقیت و هژمونیک شدن یک گفتمان از طریق دو مفهوم «قابلیت دسترسی» و «قابلیت اعتبار» تحلیل و تبیین می‌شود. در نظریه گفتمان، رفتارهای هژمونیک، نوع خاص فعالیت سیاسی‌اند که شامل مفصل‌بندی هویت‌ها و سوژه‌های مختلف در یک پروژه مشترک می‌شود. اما صورت‌بندی‌های هژمونیک، پیامد این گونه پروژه‌ها هستند؛ پروژه‌هایی که به شدت تلاش می‌کنند از عناصر پراکنده یا ازجاشده مختلفی، شکل‌های نوین نظم اجتماعی را بسازند (Howarth, Norval).

(14: 2000 and Stavrakakis بر اساس این آموزه گفتمانی، گفتمان دموکراسی در افغانستان تلاش کرد تا از طریق رفتارهای هژمونیک، نظم اجتماعی جدیدی را در افغانستان صورت‌بندی نماید و در زمینه‌ای تصمیم‌ناپذیر، تصمیم‌هایی را اتخاذ نماید. اساساً، به تعبیر لاکلا، هژمونی نظریه‌ای درباره تصمیم‌هایی است که در زمینه تصمیم‌ناپذیری اتخاذ می‌شود (laclau, 1995: 435).

گفتمان دموکراسی، در شرایط خلاء قدرت و وضعیت پساطالبان تنها گفتمانی بود که در فضای بی‌تصمیمی ناشی از افول طالبان و سرخوردگی مردم از گفتمان اسلام سیاسی به تصمیم‌سازی پرداخت. و نظم نوینی را وارد عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی این کشور نمود. بدین صورت، به تولید و بازتولید امنیت، رضایت، آزادی و برابری همت گماشت و نظم گفتمانی جدیدی را صورت‌بندی و بازنمایی کرد. در نتیجه، قابلیت دسترسی خود را به این شکل نشان داد. و در پی آن از جذابیت فزاینده نزد افکار عمومی مردم برخوردار شد. افزون بر این، گفتمان دموکراسی با کارگزاری نیروهای خارجی به رهبری آمریکا توانسته بود رژیم دیکتاتوری و توتالیتار طالبان را سرنگون سازد. سرنگونی طالبان در شرایطی به وقوع پیوست که به اعتقاد همه تحلیل‌گران مسائل افغانستان و مردم این کشور، اگر حمله نیروهای خارجی نبود، هیچ قدرتی در داخل افغانستان قادر به فروپاشی و شکست طالبان، که از انواع حمایت‌های بی‌دریغ پاکستان و وهابی‌های خاورمیانه بهره‌مند بودند و نزدیک بر کل افغانستان مسلط شده بودند، نبود. مردم افغانستان که از استبداد مذهبی، قومی، سیاسی و گروهی طالبان به‌سُتوه آمده بودند و قوم‌های اقلی این کشور که در معرض نابودی، کوچ اجباری و اخراج از افغانستان قرار گرفته بودند، سقوط طالبان را جشن گرفتند. فروپاشی و افول طالبان که توسط کارگزاران گفتمان دموکراسی به انجام رسیده بود، قابلیت دسترسی این گفتمان را در معرض نمایش قرار داد.

بنابراین، وقتی که قلمرو تحت سلطه رژیم طالبان به دست نیروهای گفتمان بدیل یکی پس از دیگری آزاد می‌شدند، فرایند هژمونیک شدن آغاز شد. تا این که «سلطه طالبان در اواخر ماه عقرب (آبان) 1380 از سراسر افغانستان برچیده شد» (دولت‌آبادی، 1382: 444). تحت این وضعیت، گفتمان سیاسی طالبان به حاشیه رفت.

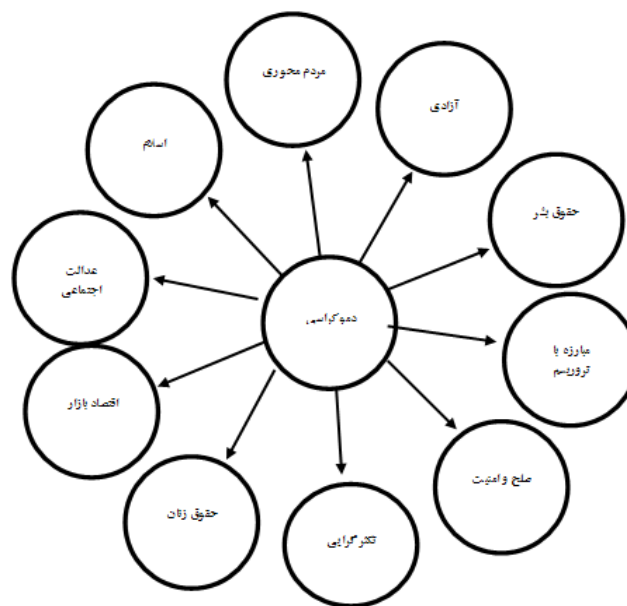
گفتمان دموکراسی، از قابلیت اعتبار نیز برخوردار بود؛ چرا که هژمونیک شدن یک گفتمان صرفاً با قابلیت دسترسی روی نخواهد داد. قرارداد بُن، که بُن‌مایه گفتمان سیاسی پسا طالبان است، با عطف نظر به خواسته‌های بنیادین جامعه افغانستان و ماهیت این جامعه طراحی گردیده و منعقد شده است. متن این قرارداد به مثابه یک سند گفتمانی، به گونه‌ای است که نشانه‌های لیبرال دموکراسی و حقوق بشر را در کنار نشانه اسلام می‌نشانند. بدین طریق، نوعی همنشینی میان نشانه‌ها ایجاد می‌کند. همنشینی از این دست، برای آن است که قابلیت اعتبار گفتمان دموکراسی را تحصیل کند؛ چرا که مردم افغانستان، مردمی به‌طور کامل سنتی و مذهبی هستند. ورود یک مفهوم تمام عیار بیگانه و سکولار به فضای زندگی این مردم، بی هیچ انعطاف، بی تردید روبه‌رو با مقاومت سرسختانه مردم می‌شد. از همین رو، کارگزاران گفتمان دموکراسی، با کیاست و هوشیاری تمام، اصول و قواعدی را مطرح کردند و در قرارداد پیش گفته گنجانند که هیچ گونه حساسیت دینی، مذهبی و حتی سنتی را برنیا نگیزند. برای نمونه، احترام به سنت لویه جرگه در این کشور به همین دلیل است.

بنابراین، اصول و قواعد پیشنهادی گفتمان دموکراسی با آموزه‌های اساسی مردم افغانستان در تعارض قرار نگرفتند و این امر به قابلیت اعتبار گفتمان دموکراسی افزود و فرایند هژمونیک شدن گفتمان دموکراسی را به سرانجام رساند.

9. مفصل‌بندی گفتمان دموکراسی

گفتمان و مفصل‌بندی، به‌طور کلی، درهم‌تنیده‌اند. مفصل‌بندی‌های گونه‌گون، گفتمان‌های گونه‌گون را بر ساخته و بازنمایی می‌کند. مفصل‌بندی، عملی است که به ترکیب نشانه‌ها در یک زنجیره هم‌ارزی حول دال مرکزی یا نشانه گره می‌پردازد. این نشانه‌ها معنای خود را در ارتباط با نشانه مرکزی و در تفاوت با سایر نشانه‌ها کسب می‌کنند. اگر نشانه‌ای از گفتمان پیشین در گفتمان نوین راه بیابد، بی تردید هویت جدید و معنای نوی پیدا کرده است؛ به گونه‌ای که در برابر گفتمان پیشین و نشانه‌های آن قرار گرفته است. لاکلا و موف، استدلال می‌کنند که همه هویت‌ها از طریق مفصل‌بندی یا باز مفصل‌بندی عناصر معنی‌دار پدیدار می‌شوند (Howarth, Norval and Stavrakakis, 2000: 7).

خصایصی برخوردار است. این گفتمان از مفاهیم و نشانه‌های معنی‌داری شکل یافته است که هم اینک مورد بررسی و تبیین قرار می‌گیرند. مفصل‌بندی گفتمان دموکراسی در افغانستان پساطالبان به صورت زیر است:



مفصل‌بندی گفتمان دموکراسی در افغانستان پساطالبان

10. دموکراسی به مثابه دال مرکزی

در گفتمان‌های اسلام سیاسی در افغانستان، نشانه دموکراسی از نشانه‌های غیر و خصم تلقی می‌شد و هیچ‌گاه در مفصل‌بندی‌های گفتمانی و سیاسی وارد نشد. همان‌گونه که پیش از این توضیح داده شد، وضعیت و شرایط سیاسی و اجتماعی پساطالبان به گونه‌ای بود که هم زمینه و هم عوامل شکل‌گیری و موفقیت گفتمان دموکراسی آماده بود. دال دموکراسی، تحت هژمونی گفتمان مسلط لیبرال دموکراسی، به رهبری آمریکا و هم‌پیمانان او وارد کشور افغانستان شد. مفهوم دموکراسی در افغانستان به گونه‌ای مطرح است که بیشتر مفاهیم و نشانه‌های دیگر در ارتباط با آن معنی پیدا می‌کنند. این مفهوم

هم در متن قرارداد بُن و هم در متن قانون اساسی نوین افغانستان از جایگاه برجسته و ممتازی برخوردار است.

جایگاه دموکراسی در قانون اساسی جدید افغانستان، دست کم از دو زاویه قابل توجه است. یکی، روند شکل‌گیری دموکراتیک این قانون است. دیگری، محتوای دموکراتیک آن می‌باشد. در بُعد اخیر، هم دفاع و حمایت از اصل دموکراسی صورت گرفته است، هم دفاع و حمایت از ارزش‌های دموکراتیک و نیز نهادهای دموکراتیک تحقق یافته است. چنان‌که پس از این توضیح داده می‌شود، دفاع از اصل دموکراسی، در بندهایی از مقدمه قانون اساسی جدید و نیز شماری از مواد قانون اساسی وجود دارند. در بُعد ارزش‌های دموکراتیک، «این ارزش‌ها در این قانون چنان پررنگ است که کمتر ماده‌ای از آن را می‌توان پیدا کرد که ناظر به یک یا چند ارزش، از ارزش‌های دموکراسی نباشد» (علیزاده، 1386: 214-215). نهادهای دموکراتیک نیز، در واقع ریشه در همان اصول و ارزش‌های دموکراسی دارد. مهم‌ترین این نهادها، نهاد قوه مجریه و قوهی مقننه‌اند. ریاست قوه مجریه، توسط مردم انتخاب می‌شود. نیز اعضای قوه مقننه، با مراجعه به آرای مردم برگزیده می‌شوند. در کنار این‌ها، نهادهای دیگری همچون لویه جرگه پیش‌بینی شده و تشکیل یافته‌اند که کمتر در دنیا وجود دارند (همان). عنوان دولت افغانستان نیز «جمهوری اسلامی افغانستان» است.

پیوند میان نظام جمهوری و نظام دموکراتیک در این است که از نظر حقوقی، نظام جمهوری همان نظام نمایندگی مستقیم یا غیر مستقیم یا به نوعی تفکیک قوا است. از لحاظ تئوریک، رئیس جمهور تا آن‌گاه که پاسخ‌گوی خواسته‌های مردم است، از حمایت مردم برخوردار بوده و در پناه مشروعیتی به دست آمده فعالیت می‌کند. بدین‌سان، مشارکت، رضایت و رقابت، سه مؤلفه‌ای هستند که نظام جمهوری را به دموکراسی گره می‌زنند (بینش، 1388: 189). برخی، دموکراسی و جمهوری را از لحاظ ماهوی و ذاتی در پیوند ناگسستنی می‌بینند. به طور کلی، نظام جمهوری نظامی است که در آن به اصل حاکمیت مردم و محدودیت قدرت حاکم در چارچوب قانون توجه می‌شود. همین منظر و نگاه، در نظام‌های لیبرال دموکراسی تعقیب و دنبال

می‌شود. لیبرال دموکرات‌ها، از گسترش حق رأی به همگان و مشارکت همه شهروندان در زندگی سیاسی دفاع می‌کنند.

شاخصه‌ها و نشانه‌های گفتمان دموکراسی

1. مردم محوری

گفتمان دموکراسی، بر نشانه «مردم» بسیار تأکید کرد. این طرز تفکر و رویکرد به انسان، از اندیشه «اومانیسم» ناشی می‌شود. انسان محوری مرسوم در غرب، به طور عمده ریشه در اندیشه‌های فلسفی کانت دارد. از منظر کانت، انسان موجودی است که خود غایت خویش و دارای ارزش ذاتی و فی نفسه است. از دیدگاه وی، انسان به هیچ وجه ابزار نیست که از آن بتوان به مثابه ابزاری برای نیل به هدف‌هایی همانند یک شیء (ابژه) استفاده کرد (محمودی، 1386: 128). جان راولز، مکانیسم و سازوکار رفتار با انسان به مثابه غایت ذاتی را در نظریه عدالت خود توضیح داده است. وی تحقق این رفتار را در اجرای حداقلی اصل‌های برگزیده از سوی افراد آزاد و خردمند در موقعیت نخستین یا اولیه می‌داند بنابراین، انسانی که خود هدف و غایت است، دارای حقوقی بنیادین و غیر قابل سلب است. دموکراسی، عدالت اجتماعی و غیره نیز میسر نخواهد شد، جز از رهگذر حفظ حقوق و امتیازات مردم. نظام دموکراتیک واقعی، وظیفه خود می‌داند که از حقوق اولیه مردم نگهداری و پاسداری نماید. در مواد 23 و 24 قانون اساسی جدید، از حق طبیعی حیات و حق طبیعی آزادی مردم دفاع شده است. حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برای اتباع افغانستان، حق آزادی بیان، حق تشکیل احزاب و غیره در مواد 33، 34 و 35 همان قانون تحت عنوان حقوق اساسی اتباع افغانستان به طور شفاف آمده است.

در گذشته، همه تبعیض‌ها و نادیده گرفتن حقوق مردم در این طرز تفکر حُکام خودکامه ریشه داشت که آنان اکثریت مردم را «آدم» حساب نمی‌کردند. اما قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، تأکید می‌کند که «هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است» (قانون اساسی افغانستان، مصوب بهمن 1382، ماده 22).

2. آزادی

در گفتمان لیبرال دموکراسی برپایه نظام جمهوری در افغانستان، بر خلاف گذشته، آزادی‌های گونه‌گون از اهمیت جدی برخوردار شده است. آزادی‌های افراد در مواد متعدد قانون اساسی جدید پیش‌بینی شده و به رسمیت شناخته شده‌اند. در ماده‌ی 24 قانون اساسی دولت جمهوری اسلامی افغانستان در این باره آمده است:

«آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز از آزادی دیگران و مصالح عامه که توسط قانون تنظیم می‌گردد، حدودی ندارد. آزادی و کرامت انسان از تعرض مصون است. دولت به احترام و حمایت آزادی و کرامت انسان مکلف می‌باشد».

تحلیل این ماده از قانون اساسی، نشان می‌دهد که این قانون به چه میزانی تحت تأثیر لیبرال دموکراسی جهانی تدوین شده است. به بیان دیگر، این ماده ژرفای تأثیرپذیری مواد قانون اساسی پسا طالبان از مفهومی‌های غربی را آشکار می‌سازد. در این ماده، عدم مغایرت با آموزه‌های اسلامی به مثابه چارچوب آزادی در نظر گرفته نشده است. هرچند در ماده‌ی سوم قانون اساسی جدید آمده است: «در افغانستان هیچ قانونی نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد».

فیلسوفان کلاسیک غربی در این نکته هم‌سو و هم‌گرا بودند که قلمرو آزادی نمی‌تواند غیر محدود باشد، چرا که در این صورت وضعی رخ خواهد نمود که هرکسی تا هر کجا دستش برسد در زندگی دیگران مداخله می‌کند و آزادی طبیعی از این سنخ، به هرج و مرج اجتماعی می‌انجامد؛ به گونه‌ای که تأمین کم‌ترین نیازهای بشری را نامقدور می‌سازد (برلین، 1380: 239). به این ترتیب، آنان مرز قلمرو آزادی را تا آن‌جا محسوب کردند که به آزادی دیگران آسیب و لطمه وارد نسازد. به بیان دیگر، نظم و قانون، محدوده آزادی فردی را معین می‌کند (موحد، 1381: 221).

آزادی در حوزه رفتارهای فردی، هیچ مرز و محدوده‌ای ندارد، لیکن، در حوزه اجتماعی محدود است. علت اصلی تفکیک حوزه فردی و اجتماعی آن است که در حوزه نخست، عدم محدودیت آزادی به نابودی آزادی منتهی نمی‌شود؛ در حالی که در حوزه اجتماعی به نابودی آن ختم می‌شود. به این ترتیب، می‌توان گفت که در فلسفه سیاسی غرب، مهمترین معیار محدودیت آزادی، اصل آزادی است. آزادی فقط

به خاطر خود آزادی می‌تواند محدود گردد (میراحمدی، 1381: 171) ماده سی و سوم قانون اساسی، مربوط به آزادی سیاسی و به صورت مشخص مربوط به مشارکت مردم در انتخابات و حق تصدی مناصب می‌شود. در این ماده آمده است: «تابع افغانستان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا می‌باشند». در ماده پنجاهم قانون اساسی، تصریح شده است که: «تابع افغانستان بر اساس اهلیت و بدون هیچگونه تبعیض و به موجب احکام قانون به خدمت دولت پذیرفته می‌شوند».

3. حقوق بشر

بحثی که امروزه درباره حقوق بشر مطرح است، در بحث فلسفی جان لاک و توماس هابز در باره وجود «حقوقی» برای افراد جامعه ریشه دارد. یکی از اندیشه‌های اصلی این بود که انسان‌ها، به دلیل توانایی منحصر به فردشان از عقل، با «حقوق طبیعی» آفریده شده‌اند که برای تضمین کرامت آنان است. در اواخر سده نوزدهم، استدلال مسلط این بود که مردان و زنان با حقوق جهانی زاده نمی‌شوند و هر حقی نتیجه اقدامات تاریخی است که تنها در جامعه آنان کاربرد داشته است. اما پس از جنگ جهانی دوم، هنگامی که مردم از جنایات آلمان نازی در قتل عام‌ها آگاه شدند، استدلال‌های هیجان‌انگیزی در دفاع از حقوق جهانی بشر شکل گرفت. در برابر کشوری که قوانینی را تصویب کرده بود که نابودی یهودیان و دیگر گروه‌های قومی را وظیفه اخلاقی آلمانی‌ها می‌دانست، بسیاری اعلام کردند که سیاست دولت نازی آلمان باید «جنایت بر ضد بشریت» تلقی شود. به این ترتیب، حتی نظریه پردازانی که نسبت به مفهوم حقوق جهانی انتقاد داشتند این نکته را پذیرا شدند که تلاش همگانی برای تدوین «حقوق بشر» در نظام بین‌المللی برای جلوگیری از رنج انسان‌ها ممکن است سودمند باشد (ماتیل، 1387: 3/ 1149؛ لیپست، 1387: 2/ 611). بنابراین، حقوق بشر عبارت است از: «مطالباتی که همه انسان‌ها صرفاً به موجب انسان بودن خود به گونه‌ای منصفانه استحقاق دارند که آن‌ها را بخواهند» (لیپست، 1387: 2/ 611). این خواست‌ها و مطالبات، حقوق طبیعی خوانده شدند و گفته شد که از طبیعت ذاتی یکایک انسان‌ها ناشی می‌شوند. در گفتمان‌های دولت اسلامی مجاهدین و گفتمان سیاسی طالبان، از مفصل‌بندی مفهوم حقوق بشر اثری نبود. در این گفتمان‌ها، آشکارا حقوق انسانی نقض می‌شدند.

در قانون‌های اساسی پیشین افغانستان نیز نشانه حقوق بشر، یک نشانه محذوف و غایب بود. این نشانه، تنها پس از افول گفتمان سیاسی طالبان و تحت تأثیر هژمونی گفتمان لیبرال دموکراسی، به شکل جدی مطرح شد. این مفهوم، هم در قرارداد بُن و هم در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان مطرح است. قرارداد بُن، در ماده‌ی 6 بند ج، ذیل وظایف اداره موقت افغانستان مطرح کرده است که:

«اداره موقت با همکاری سازمان ملل متحد، یک کمیسیون مستقل حقوق بشر را تأسیس می‌کند که مسئولیت‌های آن شامل نظارت بر حقوق بشر، تحقیق تخطی‌های حقوق بشر، ایجاد، رشد و توسعه سازمان‌های محلی حقوق بشر خواهد بود».

در مواد متعدد قانون اساسی نوین نیز بر رعایت حقوق بشر، کرامت انسانی، حقوق طبیعی انسان‌ها و امثال‌شان تأکید شده است. افزون بر همه، در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، که مهمترین قسمت هر قانون اساسی است، بر حفظ کرامت و حقوق انسانی تصریح شده و یکی از دلیل‌های تصویب این قانون اساسی را حفظ حقوق بشر و کرامت انسانی تلقی کرده است. این قانون اساسی، در ماده هفتم خود، دولت را به رعایت منشور ملل متحد، معاهدات بین‌المللی که افغانستان به آن ملحق شده است و اعلامیه جهانی حقوق بشر، موظف و ملزم می‌دارد.

4. مبارزه با تروریسم و مواد مخدر

دغدغه و نگرانی مردم افغانستان، نه مبارزه با تروریسم و نه با مواد مخدر بود. روشن است که این نشانه تحت تأثیر گفتمان مسلط جهانی و در پی رویداد 11 سپتامبر، در گفتمان دموکراسی در افغانستان مفصل‌بندی گردید. به‌طور کلی، اگر این رویداد نبود، اساساً گفتمان دموکراسی در افغانستان نبود. در نتیجه، دغدغه مبارزه با تروریسم، دغدغه غربی‌ها و گفتمان لیبرال دموکراسی غربی بود. کارگزاران غربی گفتمان دموکراسی، مخالفان گفتمان سیاسی طالبان را به عنوان مبارزان ضد تروریسم در قرارداد بُن، ستود و دولت افغانستان را جهت همکاری با جامعه جهانی برای مبارزه با تروریسم، مکلف ساخت. در ماده‌ی هفتم قانون اساسی جدید، در این باره چنین آمده است: «دولت از هر نوع اعمال تروریستی، زرع و قاچاق مواد مخدر جلوگیری می‌کند».

مبارزه با تروریسم به میزانی از شدت از سوی کارگزاران غربی گفتمان دموکراسی آغاز شد که دیوید رُز به نقل از یکی از محققان محافظان حقوق بشر در افغانستان، می‌نویسد: «5000 دلار مُزد استاندارد بود که از سوی ایالات متحده امریکا برای تحویل گرفتن یک مظنون به تروریسم، پرداخت می‌شد» (رُز، 1385: 50).

هویت گفتمان دموکراسی در افغانستان، همانند هر گفتمان دیگری، محتمل و مشروط است. گفتمان دموکراسی، هویت خود را از طریق ایجاد غیریت و تمایز با گفتمان سیاسی طالبان و تروریسم بازنمایی کرد. بدین‌سان، هویت این گفتمان منوط و همبسته به وجود غیر، یعنی گفتمان سیاسی طالبان و تروریسم، می‌باشد.

5. صلح و امنیت

اهمیت نشست و قرارداد بُن، افزون بر مشخص ساختن ساختار نظام جدید افغانستان و اتخاذ تصمیم در شرایط فقدان تصمیم و گذار از یک حالت بی‌قانونی و بی‌نظمی به نظام قانونمند در این کشور، در این امر بود که جامعه جهانی و سازمان ملل با اصرار بر نهایی شدن تصمیم‌ها در باره این ملت، نشان دادند که تداوم بحران و جنگ در افغانستان نه تنها برای مردم این کشور دردناک است، بلکه برای نظام بین‌المللی نیز چالش‌زا و بحران‌برانگیز می‌باشد. در رأس جامعه جهانی، آمریکا، پس از رویداد 11 سپتامبر، امنیت ملی خود را به امنیت بین‌المللی گره زد و امنیت شهروندان خود را در گرو امنیت جهانی تلقی نمود. کنفرانس بُن، با اقدامات و تصمیم‌های قاطعانه خود نه تنها اکثریت مردم افغانستان را به پایان جنگ، ایجاد امنیت و تأمین صلح و ثبات نوید و امیدواری داد؛ بلکه به حامیان حفظ هرج و مرج و جنگ‌سالاران نیز هشدار بنیادین داد که نمی‌توان با اراده جهانی و بین‌المللی مقابله و در برابرش مقاومت کرد.

6. تکثرگرایی

تکثرگرایی یا پلورالیسم، در برابر انحصارگرایی¹ قرار دارد. در میانه این دوطیف، شمول گرایی² جای دارد (برای توضیح این مفاهیم ر.ک: مجتهد شبستری، 1384: 381 و پترسون و دیگران، 1387: 414). کثرت گرایی و انحصارگرایی که مربوط به این جستار هستند، هر کدام، با افزودن پسوندی به آن، گونه‌های گونه‌گونی پیدا می‌کند. برای مثال، تکثرگرایی دینی، سیاسی، فرهنگی، مذهبی، و قومی مطرح می‌شوند. تکثرگرایان دینی معتقدند که حقیقت و سعادت ممکن است نزد همه‌ی ادیان وجود داشته باشد. این طیف از تکثرگرایان، در دوسطح بحث می‌کنند. یکی، پلورالیسم برون دینی و دیگری، پلورالیسم درون دینی. منظور از سطح اول این است که یک دین نسبت به سایر دین‌ها، به همان معنای مذکور، کثرت نگر باشد. اما منظور از دومی این است که در یک دین، انواع تفسیرهایی که از آن دین وجود دارد و در مذاهب مختلف متجلی شده است، نیز صاحب حقیقت و سعادت تلقی شود (مجتهد شبستری، همان). معمولاً این واژه بر دو پایه استوار است. نخست، تنوع فهم انسان از متون دینی، و دیگری، تنوع تفسیرها از تجربه‌های دینی (آقابخشی و افشاری راد، 1389: 580).

بنابراین، در عرصه‌های مختلف دیگر نیز چنین است. اگر در یک حوزه جغرافیایی و سیاسی، که متشکل از فرهنگ‌ها، قوم‌ها و مذاهب‌های مختلف است، همه گروه‌های

در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، که مهمترین قسمت هر قانون اساسی است، بر حفظ کرامت و حقوق انسانی تصریح شده و یکی از دلیل‌های تصویب این قانون اساسی را حفظ حقوق بشر و کرامت انسانی تلقی کرده است. این قانون اساسی، در ماده هفتم خود، دولت را به رعایت منشور ملل متحد، معاهدات بین المللی که افغانستان به آن ملحق شده است و اعلامیه جهانی حقوق بشر، موظف و ملزم می‌دارد.

1 -Exclusivism

2 -Inclusivism

اجتماعی صاحب حق تلقی شدند، کثرت‌گرایی تحقق پیدا کرده است. اگرچه، انحصارگرایی حاکم می‌شود. فرهنگ علوم سیاسی، در یک معنی، پلورالیسم سیاسی را چنین معنا کرده است: «وجود و پذیرش تنوع و تعدد عقاید و گروه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در کشور یا هر موقعیتی که در آن، هیچ گروه سیاسی، فرهنگی، عقیدتی و قومی ویژه‌ای حاکم نباشد» (همان، 523).

در گفتمان دموکراسی، با توجه به تجربه‌های انحصارگرایی خوف‌ناک گذشته، انواع تکثرگرایی پذیرفته شد و نمایندگان همه گروه‌های قومی و مذهبی در عرصه‌های سیاست و تصمیم‌گیری حضور داشتند و وجودشان و در پی آن سهم و حقوق‌شان به رسمیت شناخته شد. هیچ گروه سیاسی، قومی، فرهنگی، اقتصادی، مذهبی و غیره ادعای حاکمیت انحصاری را نداشت و نمی‌توانست داشته باشد. به جای انحصار و تبعیض، مسأله شایسته‌سالاری در ماده پنجاهم قانون اساسی مطرح شد.

7. حقوق زنان

در گفتمان دموکراسی، انواع حقوق زنان از اهمیت برخوردار شدند. حقوق سیاسی زنان در قانون اساسی جدید افغانستان به گونه‌ای پیش‌بینی شده است که زنان می‌توانند نامزد مقام ریاست جمهوری، پست‌های وزارت، نماینده مجلس و غیره بشوند. این در حالی است که حتی در قانون اساسی دولت اسلامی مجاهدین، آمده بود که رئیس دولت باید مرد باشد. از همین‌رو و با توجه به حمایت قانون اساسی ج.ا. افغانستان از حقوق زنان، در دور اول انتخابات ریاست جمهوری در 1383 / 2004م. زنان این کشور حق انتخاب شدن به سمت ریاست جمهوری را پیدا کردند و تعدادی از زنان نامزد این سمت شدند. همچنین از حق انتخاب کردن برخوردار گردیدند و در این انتخابات، 40 درصد از رأی دهندگان را زنان تشکیل می‌دادند. در انتخابات دور دوم ریاست جمهوری که در سال 1388ش / 2009م برگزار گردید، در میان 32 نامزد، دو زن، شرکت نموده بودند. در این دوره، 42 درصد رأی دهندگان را زنان تشکیل می‌دادند (برای آگاهی بیشتر ر.ک: محرابی، 1389: 127 به بعد).

به طور کلی، در قانون اساسی جدید، شرایط، جهت احراز مقام‌های عالی دولتی و حکومتی برای مردان و زنان افغانی به صورت یکسان پیش‌بینی شده است. به همین

دلیل، زمینه برای حضور زنان بسان مردان در عرصه‌های مختلف فراهم می‌باشد. امروزه، علاوه بر عرصه تعلیم و تربیت، بسیاری از عرصه‌های ورزشی، هنری و غیره بر روی زنان افغانستان باز شده و صبغه قانونی و نهادی به خود گرفته است.

8. اقتصاد بازار

در گفتمان دموکراسی، بر خلاف گفتمان‌های گذشته، بر اقتصاد بازار تکیه شده است. الگوی اقتصاد بازار یک الگوی لیبرالیستی و غربی است و در نظام‌های لیبرال دموکراتیک مطرح می‌باشد. همین الگو در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان نیز پذیرفته و به رسمیت شناخته شده است. در ماده دهم این قانون اساسی آمده است: «دولت، سرمایه‌گذاری‌ها و تشبثات خصوصی را مبتنی بر نظام اقتصاد بازار، مطابق با احکام قانون، تشویق، حمایت و مصونیت آن‌ها را تضمین می‌نماید».

9. عدالت اجتماعی

عدالت اجتماعی یعنی این که با هریک از افراد جامعه به گونه‌ای رفتار شود و هر کدام در جایی جای داده شود که مستحق و سزاوار آن است. به بیان دیگر، هر فرد براساس کار، امکانات فکری، ذهنی و جسمی بتواند از موقعیت‌های متناسب، نعمات و امتیازات برخوردار گردد (آقابخشی و افشاری‌راد، همان: 638). هرچند ارائه تعریف جامع و مانعی از عدالت اجتماعی، غیرممکن به نظر می‌رسد؛ اما این، سبب نمی‌شود که عدالت یک امر خیالی تلقی شود. گفته می‌شود احساس بی‌عدالتی مبتنی بر واکنش است نه مبتنی بر تفکر و تعقل. ظهور چنین واکنشی، سنّ تمیز است. فرد ممیز، می‌تواند چنین احساسی را تجربه کند. این فرد، همین قدر که کسی را مظلوم می‌داند واکنش نشان می‌دهد و چون و چرا نمی‌کند. احساس همدردی با مظلوم، واکنش در برابر بی‌عدالتی است (موحد، همان: 90).

می‌توان از عدالت اجتماعی، هم مفهومی سلبی اراده کرد هم مفهومی ایجابی. در مفهوم سلبی، عدالت در برابر بی‌عدالتی مطرح است. برپایه این مفهوم، باید نظامی (سیاسی، حقوقی و غیره) به وجود آید که از تضییع حقوق افراد جلوگیری کند. مفهوم ایجابی عدالت اجتماعی، به این معنا است که آنچه به عنوان روابط عادلانه میان افراد،

درک، تصور و پیشنهاد می‌شود، تبیین گردیده و نظام‌مند شود. در نتیجه، وقتی سخن از مفهوم سلبی عدالت اجتماعی گفته می‌شود، در این هنگام مسائلی همانند توزیع عادلانه ثروت یا توزیع مجدد منابع مالی در جامعه مطرح نیست؛ بلکه، هدف عدالت اجتماعی، جلوگیری از تجاوز به حریم خصوصی افراد، چه از سوی حکومت و چه از طرف مردم، می‌باشد. لیکن، در مفهوم ایجابی عدالت اجتماعی، می‌توان صحبت از توزیع مجدد ثروت‌ها کرد (حسینی بهشتی، 1378: 23-24). مفهوم عدالت اجتماعی، ممکن است گاهی سیاسی و زمانی اجتماعی باشد. وقتی که این مفهوم، سیاسی است به حکومت مربوط می‌شود و گاهی به گروه‌های کوچک‌تر اجتماعی مربوط است (همان: 26).

آنچه در این نوشتار اهمیت دارد این است که گفتمان سیاسی پساطالبان با درک بی‌عدالتی‌های گذشته این کشور، بر مفهوم سلبی و ایجابی عدالت اجتماعی بسیار تأکید کرده است. در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان آمده است: ما مردم افغانستان؛ با درک بی‌عدالتی‌ها و نابسامانی‌های گذشته و مصایب بی‌شماری که بر کشور ما وارد آمده است؛ به منظور ایجاد جامعه مدنی عاری از ظلم، استبداد، تبعیض و خشونت و مبتنی بر قانونمندی، عدالت اجتماعی، حفظ کرامت و حقوق انسانی و تأمین آزادی‌ها و حقوق اساسی مردم؛ این قانون اساسی را تصویب کردیم. بیش‌تر عبارات و اصطلاحات به کار گرفته شده در فرازهایی از مقدمه قانون اساسی جدید افغانستان معطوف به عدالت اجتماعی یا شرایط آن است. ماده ششم قانون اساسی، دولت را به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی بر اساس «عدالت اجتماعی» و تحقق «دموکراسی» مؤظف و مکلف ساخته است.

10. اسلام

اسلام، تنها مخرج مشترک و حلقه اتصالی است که مردم افغانستان را به هم گره می‌زند. به دلیل این که هویت مردم این کشور را بیشتر هویت دینی تشکیل داده است و مخالفت با آموزه‌های دینی از حساسیت بسیار بالایی نزد مردم برخوردار است، اسلام به عنوان یکی از منابع قانون‌گذاری، و نه تنها منبع قانون‌گذاری، مورد توجه قرار گرفته است. در کنار اسلام، هنجارها و معیارهای بین‌المللی، حقوق بشر، حقوق شهروندی،

اعلامیه‌های جهانی و غیره به‌مثابه دیگر منبع‌های قانون‌گذاری تلقی شده است (سجادی، همان: 453).

در قانون اساسی نوین افغانستان، تفسیر موسّع از اسلام پذیرفته شده است و برای همین، صرفاً عدم مغایرت پدیده‌های جدید با اسلام کفایت می‌کند و دیگر جست‌وجو برای کشف دلیل شرعی خاص برای اسلامیت یک پدیده مدرن لازم نمی‌باشد. به این ترتیب، می‌توان گفت تمام آنچه در قانون اساسی از مفاهیم غربی و مدرن آمده است (که بیشترشان چنین هستند) به نوعی با اسلام سازوار و همخوان تلقی شده است. قانون اساسی جدید، در ماده سوم، می‌گوید: «در افغانستان هیچ قانونی نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد». از این ماده، آشکارا اصل عدم مغایرت با اسلام و مبنای اسلامیت نظام سیاسی و اجتماعی درک می‌شود. لیکن، این نکته لازم به بیان است که «اکثر کشورهای خاورمیانه، اسلام را به منزله دین دولتی در قانون اساسی خود گنجانده‌اند، اما سیاست‌های رسمی پیروی از اسلام سیاست‌های حقوقی واقعی را دربر نمی‌گیرد» (سیسک، 1379: 51).

ماده نخست قانون اساسی جدید، نوع دولت افغانستان را «جمهوری اسلامی» اعلام می‌کند. اما تصویب این ماده کشمکش‌دار بود. در کشوری که گفته می‌شود 99 درصد مردم آن مسلمان است، علی‌القاعده نباید تنازع بر سر ماهیت نظام سیاسی وجود داشته باشد و مفهوم اسلام، به یک امر سیاسی تبدیل گردد، اما در فرایند تصویب قانون اساسی دیده شد که طیفی نمی‌خواستند در عنوان دولت افغانستان، کلمه اسلامی وجود داشته باشد. برای همین، نشانه اسلام که به نظر می‌رسید یک امر تثبیت‌شده و عینیت‌یافته باشد، به یک امر سیاسی و مورد منازعه تبدیل شده بود.

به هر روی، اسلام‌گرایان توانستند در لویه جرگه تصویب قانون اساسی، عنوان «جمهوری اسلامی» را به تصویب و تثبیت موقت برسانند؛ لیکن، این نکته شایان بیان است که جمهوری اسلامی در افغانستان پساطالبان به معنای «جمهوری مسلمانان» است؛ چرا که نشانه اسلام، از تفسیری بسیار موسعی برخوردار است و برای این که قاطبه‌ی اهالی این کشور مسلمان هستند، نظام سیاسی‌شان پسوند «سلامی» به خود گرفته است.

از منظر تحلیل گفتمانی، گفتمان جمهوری اسلامی افغانستان گفتمان جدیدی است که برخلاف گفتمان‌های پیشین، از انعطاف، رواداری، کثرت‌گرایی و هم‌پذیری بهره‌مند است و نشانه‌های گفتمان غیر را به راحتی می‌پذیرد. از سوی دیگر، نشانه‌هایی که از گفتمان لیبرال دموکراسی غربی وارد شده بودند نیز از انعطاف برخوردار بوده و توانستند در کنار مفهوم اسلام، یک مفصل‌بندی گفتمانی نوین را ایجاد نموده و بازنمایی کنند.

اسلام، تنها مخرج مشترک و حلقه اتصالی است که مردم افغانستان را به هم گره می‌زند. به دلیل این که هویت مردم این کشور را بیشتر هویت دینی تشکیل داده است و مخالفت با آموزه‌های دینی از حساسیت بسیار بالایی نزد مردم برخوردار است، اسلام به عنوان یکی از منابع قانون‌گذاری، و نه تنها منبع قانون‌گذاری، مورد توجه قرار گرفته است.

در باره این که دموکراسی با اسلام قابل جمع است یا نه، نظراتی مختلفی مطرح شده است. به نظر می‌رسد، در افغانستان پسا طالبان، فهم و برداشت‌های بسیار موسّع اسلام‌گرایان از آموزه‌های دین اسلام، تحت تأثیر عقل جمعی و تجربه‌های بشری صورت گرفته است. برای همین، اسلام و نشانه‌های گفتمان دموکراسی در کنار هم، یگ گفتمان سیاسی مدرن را صورت‌بندی کرده‌اند. در قانون اساسی نیز این سخن مطرح است که «قانون‌گذار، اصول دموکراسی و حقوق بشر را تا اندازه زیادی با ارزش‌های اسلام سازگار می‌داند و گرنه معنا نداشت که آن‌ها را کنار هم بیاورد» (شفایی، 1387: 106).

اسپوزیتو در پاسخ به این پرسش که نسبت میان اسلام و دموکراسی چیست جواب داده است که در گذشته اکثر متفکران و جامعه‌شناسان معتقد بودند قطعاً لازمه نخست دموکراسی در یک جامعه، سکولاریسم است، ولی ایشان معتقد است که این تئوری تا حدی زیادی دچار تحول شده است. وی، به طور مشخص به دیدگاه تحول‌یافته پتر

برگر اشاره می‌کند که او در مورد غیرسکولاریزه کردن جامعه سخن گفته و معتقد است دین و دموکراسی در تضاد نیستند. اسپوزیتو نتیجه می‌گیرد که این گونه نیست که بگوییم تا جایی سکولار نشده آن جا دموکراسی نیست و قواعد دموکراتیک حاکم نمی‌باشد. به نظر ایشان، چیزی که مهم است این است که ما چه به عنوان اقلیت در عدد و چه به عنوان اکثریت در عدد، که تابع یک دین خاصی هستیم باید پلورالیزم و تکثر را بپذیریم و در عالم سیاست بتوانیم با هم کار کنیم و در عالم اجتماع بتوانیم با هم زندگی کنیم و در عین حال، بتوانیم به اعتقادات و ارزش‌های خودمان هم پای‌بند باشیم. ایشان، به درستی اشاره می‌کند که چالش اصلی ما «پلورالیسم» است و باید به دنبال آن بود. ایشان تأکید می‌کند که اگر می‌خواهیم توسعه پیدا کنیم، نه سکولار کردن و نه دینی کردن، بلکه راهکار منطقی پلورالیزه کردن جوامع است (اسپوزیتو، 1388: 60-61).

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، نگارنده تلاش کرد که عوامل موفقیت و اقبال مردم افغانستان از گفتمان دموکراسی به مثابه رقیب و جایگزین گفتمان‌های اسلام سیاسی، پروسه شکل‌گیری، فضای استعاره‌ای، غیریت‌سازی، هژمونیک شدن و نحوه مفصل‌بندی این گفتمان را در افغانستان پسا طالبان تبیین و بازنمایی نماید. از تبیین بحث‌های فوق و بازنمایی صورت‌بند گفتمان دموکراسی، می‌توان نتیجه‌های ذیل را به دست داد:

1. گفتمان‌های اسلام سیاسی به مثابه رقیب گفتمان دموکراسی نزد مردم افغانستان از اعتبار و حیثیت گذشته برخوردار نبودند. این مردم، با عطف نظر به تجربه‌های بسیار تلخ گذشته از گفتمان‌های اسلام سیاسی رادیکال و غیره، به گفتمان دموکراسی رو آوردند و از این گفتمان به صورت شایسته استقبال کردند.
2. گفتمان دموکراسی برای تأسیس مبنای نظری مشروعیت سیاسی خود، فرایندی را سپری نمود. در طی این پروسه، تلاش بر آن بود که «مردم» بر سرنوشت خودشان حاکم گردند. به همین لحاظ، نهادهای مردمی حاکمیت بر ساخته شدند.
3. برپایه تحلیل گفتمانی، هویت گفتمان دموکراسی همواره وابسته به «دشمن» و وجود «غیر» است. به همین دلیل، گفتمان مسلط در افغانستان «دشمن» را تضعیف خواهد

کرد؛ اما به صورت کامل، از بین نخواهد برد. بر همین بنیان، حضور کارگزاران بیگانه‌ی گفتمان دموکراسی در افغانستان نیز توجیه می‌گردد.

4. مفصل‌بندی گفتمان دموکراسی، دست کم از حیث نظری، در فضای استعاری و غیر استعاری فاصله عمیقی و سطحی زیادی با هم نداشتند. بی‌تردید این امر، در ماندگاری و موفقیت یک گفتمان نقش دارد.

5. وقته‌های گفتمان دموکراسی نشان می‌دهند که این گفتمان به خواست‌های تاریخی و بنیادین اکثریت مردم و قوم‌های اقلی این کشور توجه کرده است. مفصل‌بندی گفتمان دموکراسی، به گونه‌ای است که می‌خواهد جامعه‌ی پلورالیزه‌شده افغانستان پساطالبان را به نمایش بگذارد.

6. در این گفتمان، صرفاً «اسلام» پایه و بنیاد همه چیز تلقی نشده است؛ چرا که اسلام تفسیرهای گونه‌گونی دارد. در کنار اسلام، قوانین بین‌المللی و حقوق بشر نیز به عنوان مبنا و اساس برشمرده شده‌اند و حتی در صورت تعارض، از حیث کارکردی، قوانین و حقوق بشری مقدم‌اند. لذا، می‌توان گفت که اسلامی بودن جمهوری افغانستان، به دلیل مسلمان بودن اکثریت قریب به اتفاق مردم این کشور است.

منابع:

1. آقابخشی، علی؛ افشاری راد، مینو (1389)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: چاپار، چاپ سوم.
10. رحیمی، محمد عیسی؛ نظری، عبداللطیف (به کوشش) (1384)، شکوه حضور یا افغانستان و اولین انتخابات ریاست جمهوری، ایران: کمیسیون فرهنگی حزب وحدت مردم افغانستان، چاپ اول.
11. رُز، دیوید (1385)، گوانتانامو: جنگ امریکا علیه حقوق بشر، ترجمه نجله خندق، تهران: امیر کبیر، چاپ اول.
12. سجادی، سید عبدالقیوم (1388)، گفتمان جهانی شدن و اسلام سیاسی در افغانستان پساطالبان، قم: دانشگاه علوم انسانی مفید، اول.
13. سیسک، تیموتی (1379)، اسلام و دموکراسی: دین، سیاست و قدرت در خاورمیانه، ترجمه شعبانعلی بهرامپور و حسن محدثی، تهران: نشرنی.

14. شفایی، عبدالله (1387)، *احوال شخصیه شیعیان افغانستان*، قم: جامعه المصطفی العالمیه، چاپ اول.
15. عزیزاده، احمد علی (تابستان 1386)، «قانون اساسی جدید افغانستان و دموکراسی»، در *نشریه مرکز فرهنگی - اجتماعی سراج*، ش 28.
16. *قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان*، مصوب 6 بهمن 1382.
17. کورنا، لورل (1383)، *افغانستان*، ترجمه فاطمه شاداب، تهران: ققنوس، چاپ اول.
18. لیست، سیمور مارتین (زیر نظر) (1387)، *دائرة المعارف دموکراسی*، ج 2، ترجمه کامران فانی و نورالله مرادی (به سرپرستی)، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
19. ماتیل، الکساندر (زیر نظر) (1387)، *دایره المعارف ناسیونالیسم*، ج 3، ترجمه گروه مترجمان به سرپرستی کامران فانی و نورالله مرادی، تهران: وزارت امور خارجه.
2. اسپوزیتو، جان، «دین و دموکراسی» در محمد صادقی (مصاحبه گر) (1388)، *گفت و گو در باره عقلانیت و نوگرایی*، تهران: پایان، چاپ اول.
20. مجتهد شبستری، محمد، (1384) *نقدی بر قرائت رسمی از دین*، تهران: طرح نو، چاپ سوم.
21. محرابی، سکینه (1389)، *مشارکت سیاسی زنان افغانستان؛ مقایسه دوران طالبان و پس از طالبان*، پایان نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه مفید.
22. محمودی، سید علی (1386)، *فلسفه سیاسی کانت: اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق*، تهران: نگاه معاصر، چاپ دوم.
23. موحد، محمد علی (1381)، *در هوای حق و عدالت، از حقوق طبیعی تا حقوق بشر*، تهران: نشر کارنامه، چاپ اول.
24. میراحمدی، منصور (1381)، *آزادی در فلسفه سیاسی اسلام*، قم: بوستان کتاب.
3. برلین، آیزایا (1380)، *چهار مقاله در باره آزادی*، ترجمه محمد علی موحد، تهران: خوارزمی.
4. ینش، محمد وحید (1388)، *افغانستان معاصر و چالش سامان سیاسی*، کابل: مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان، چاپ اول.

5. پترسون، مایکل (و دیگران) (1387)، *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران: طرح نو، چاپ پنجم.
6. حسینی بهشتی، سید علیرضا (1378)، *مبانی معرفت شناختی نظریه عدالت اجتماعی*، تهران: بقیه.
7. دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه ایران (به سفارش)، (1386)، *افغانستان*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ سوم.
8. دولت آبادی، بصیر احمد (1382)، *شناسنامه افغانستان*، تهران: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی، چاپ اول.
9. رحیمی، محمد عیسی (به کوشش) (1388)، *سوگنامه خورشید (مجموعه سخنرانی‌های استاد محقق در سوگ چهاردهمین سالگرد شهید مزارعی همراه با مسائل سیاسی افغانستان)*، تهران: موسسه فرهنگی راه فردای افغانستان، چاپ اول.
25. Ewans, Martin (2005), *Conflict in Afghanistan: Studies in Asymmetric Warfare*, London and Newyork: Routledge.
26. Howarth, David; Aletta J. Norval and Yannis Stavrakakis (eds.) (2000), *Discourse Theory and Political Analysis: Identities, Hegemonies and Social Change*, Manchester and NewYork: Manchester University Press.
27. Laclau, Ernesto (1995), *Discourse*, in Robert E. Goodin and Philip pettit (eds.), *A Companion to Contemporary Political Philosophy*, UK: Blackwell Publishers.
28. www.iec.org.af.
29. www.InternationalCrisisgroop.org

دانش پژوهان، س 9-10، ش 23-25 تاریخ دریافت: 3 تیر 1391
زمستان 1390 - تابستان 1391، ص 143-156 تاریخ تایید: 16 مهر 1391

نگاه تشیع سنتی و تشیع سیاسی به فلسفه عاشورا

ابوالفضل غفاری

دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه مفید

چکیده:

یکی از حوادث مهمی که در سال 61 هجری قمری اتفاق افتاد و تأثیر مهمی بر جامعه شیعی گذاشت حادثه عظیم کربلا بود. تحلیل ماهیت و اهداف قیام امام حسین(ع) از منظر فقهای سیاسی و فقهای غیر سیاسی متفاوت است. علما در پاسخ به سؤالاتی از این قبیل که قیام امام حسین(ع) چه ماهیتی داشته و اساساً اهداف آن چه بوده است دیدگاه‌های متفاوتی دارند. دیدگاه سیاسی معتقد است هدف قیام تشکیل حکومت اسلامی بوده است، در حالی که دیدگاه مقابل چنین هدفی را برای قیام امام حسین(ع) نمی‌پذیرد.

واژگان کلیدی: تشیع؛ تشیع سنتی؛ تشیع سیاسی؛ فلسفه عاشورا؛ قیام عاشورا.

مقدمه

! گر ما تشیع را به مثابه یک نظام عقیدتی به حساب آوریم بینش و کنش یا تئوری و عمل متفاوت تشیع سیاسی و تشیع سنتی را به عنوان دو برداشت از تشیع می-توان معرفی کرد. تشیع سیاسی با تاکید بر تقویت جایگاه عالمان دینی و مجتهدین زمینه‌های نظری اسلام سیاسی را فراهم آورد. اسلام سیاسی با اعتقاد به اینکه برای اجرای احکام اسلام واجب است حکومت اسلامی تشکیل شود و گرنه هدف از ابلاغ لغو خواهد بود به پیوند ذاتی بین اسلام به عنوان برنامه‌ای جامع برای تنظیم زندگی انسان و سیاست به عنوان ابزار لازم جهت تحقق این برنامه عقیده دارد. در مقابل، تشیع سنتی اعتقادی به تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت ندارد و عموماً از دخالت در سیاست پرهیز می‌کند. اصول حاکم بر تفکر تشیع سنتی عبارت است از: 1. هویت و اقتدار سنت. پیروان این نظریه معتقدند روایات و منقولاتی که سینه به سینه و یا دست به دست در اختیار آنها قرار گرفته و تکلیف عملی آنها را در مواجهه با مسائل فردی و اجتماعی روشن ساخته است. 2. اصالت عصر جغرافیای معصوم، یعنی همان مکانی

که روایات و آیات اسلامی نزول یافته جایگاه رفیعی نزدشان دارد. 3. اصالت تعیینات تاریخی، به این معنا که احکام و گزاره‌های دینی بر تعین تاریخی آنچه در عصر معصوم رخ داده است دلالت می‌کند.

با این مقدمه در این مقاله برداشت این دو نوع نگرش را نسبت به فلسفه عاشورا بررسی می‌کنیم:

الف) تشیع سیاسی و مسئله عاشورا

حادثه ای که در سال 61 هجری قمری اتفاق افتاد تأثیر ماندگاری بر جامعه شیعی گذاشت. از آنجا که این حادثه در مراحل مختلف پیروزی انقلاب اسلامی تأثیرگذار بوده است و برداشت امام خمینی (ره) به عنوان نماینده برجسته تشیع سیاسی از این حادثه عظیم در راه پیشبرد و تشکیل حکومت اسلامی تأثیر داشته حائز اهمیت فراوانی است. امام خمینی (ره) از احیای تفکر عاشورا و کاربردی کردن آن و تجهیز مفاهیم جهاد و شهادت برای تبیین تنوریک مبارزه با حکومت کمال استفاده را کردند.

امام خمینی (ره) از واقعه عاشورا این گونه الگوسازی می‌نمایند: «این کلمه «کُلُّ یَوْمٍ عَاشُورًا وَ کُلُّ أَرْضٍ کَرْبَلَاء» یک کلمه بزرگی است که اشتباهی می‌فهمند. آنها خیال می‌کنند که یعنی هر روز باید گریه کرد! لکن این محتوایش غیر از این است. کربلا چه کرد، ارض کربلا در روز عاشورا چه نقشی را بازی کرد، همه زمین‌ها باید آن‌طور باشند. نقش کربلا این بود که سید الشهداء (سلام الله علیه) با چند نفر جمعیت و عدد محدود، آمدند کربلا و ایستادند در مقابل ظلم یزید و در مقابل دولت جبار. در مقابل امپراتور زمان ایستادند و فداکاری کردند و کشته شدند، لکن ظلم را قبول نکردند، و شکست دادند یزید را. همه جا باید این طور باشد. همه روز هم باید این طور باشد. همه روز باید ملت ما این معنا را داشته باشد که امروز روز عاشورا است و ما باید مقابل ظلم بایستیم؛ و همین جا هم کربلاست و باید نقش کربلا را ما پیاده کنیم، انحصار به یک زمین نداشته؛ انحصار به یک افراد نداشته. قضیه کربلا منحصر به یک جمعیت هفتاد و چند نفری و یک زمین کربلا نبوده. همه زمین‌ها باید این نقشه را اجرا کنند» (موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1381: 58).

این بیان امام به خوبی تفاوت دیدگاه ایشان با برداشت‌های سنتی را نشان می‌دهد. این دیدگاه برداشت حماسی را اصل می‌داند. در این نگاه امام حسین (ع) نه نماد مصیبت که نماد آزادی شده است. این نگاه حماسه را اصل و کانون توجه خود قرار داده و نتیجه اسلام حماسی و حسینی شهادت است. لیلاً عشقی در کتاب زمانی غیر زمان‌ها به این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید ایران نوزایی خود در تشیع می‌دید. تشیع به مانند چهره امام حسین (ع) خود قسمتی از هستی ما محسوب می‌شد. امام حسین (ع) ترجمان ایران مثله شده است. مردمی که می‌خواهند به مبدأ و سرچشمه اولیه برگردند در کربلا متوقف می‌شوند. سرچشمه برای مردم امام حسین (ع) بود. باطن و سرایران زمان شاه کربلا بود.

امام خمینی (ره) در بیانات مختلف علل و عوامل قیام عاشورا را در چند محور مختلف مورد ارزیابی قرار می‌دهد که می‌توان به مواردی چون مقابله با سلطان جائز و قیام برای تشکیل حکومت دانست. یزید چون ملت را استثمار می‌کرد و حاکم ظالم بود عهد خود را شکسته بود و عدالت را زیر پا گذاشته بود و خطر برای وجهه اسلام بود و اسلام را وارونه جلوه می‌داد و به اسم خلیفه رسول خدا (ص) مثل چنگیز رفتار می‌کرد.

امام حسین (ع) برای براندازی حکومت فاسد اموی قیام کردند. امام حسین (ع) نیروی چندانی نداشت و قیام کرد. او هم اگر نعوذ بالله تنبل بود می‌توانست بنشیند و بگوید تکلیف شرعی من نیست که قیام کنم. دربار اموی خیلی خوشحال می‌شدند که سید الشهداء (ع) بنشیند و حرف نزنند و آنها بر خر مراد سوار باشند امام مسلم بن عقیل را فرستاد تا مردم را دعوت کند به بیعت تا حکومت اسلامی تشکیل دهد و این حکومت فاسد را از بین ببرد. اگر او هم در مدینه سر جایش می‌نشست و وقتی آن مردک آمد بیعت خواست نعوذ بالله می‌گفت بسیار خوب! خوشحال می‌شدند و دستش را هم می‌بوسیدند (موسسه تنظیم و نشر آثار امام، 1375).

امام خمینی (ره) هدف قیام امام حسین (ع) را تشکیل حکومت عدل می‌داند و می‌گویند «سیدالشهدا (سلام الله علیه) که همه عمرش را و همه زندگی اش را برای رفع منکر و جلوگیری از حکومت ظلم و جلوگیری از مفاسدی که حکومت‌ها در دنیا

ایجاد کردند، تمام عمرش را صرف این کرد و تمام زندگی اش را صرف این کرد که این حکومت، حکومت جور بسته بشود و از بین برود؛ معروف در کار باشد، منکرات از بین بروند. سیدالشهدا (سلام الله علیه) تمام حیثیت خودش، جان خودش را و بچه هایش را، همه چیز را در صورتی که می دانست قضیه این طور می شود، کسی که فرمایشات ایشان را از وقتی که از مدینه بیرون آمدند و به مکه آمدند و از مکه آمدند بیرون حرف های ایشان را می شنود همه را می بیند که ایشان متوجه بوده است که چه دارد می کند، این جور نبود که آمده است ببیند که، بلکه آمده بود حکومت را هم بگیرد اصلاً برای این معنا آمده بود و این یک فخری است و آنهایی که خیال می کنند که حضرت سیدالشهدا (ع) برای حکومت نیامده، خیر؛ اینها برای حکومت آمدند، برای اینکه باید حکومت دست مثل سیدالشهدا (ع) باشد، مثل کسانی که شیعه سیدالشهدا (ع) هستند باشد» (همان: 216).

از آنچه ذکر شد می توان دیدگاه امام خمینی (ره) را درباره حادثه کربلا به این صورت جمع بندی کرد:

1. حرکت امام (ع) یک اقدام کاملاً سیاسی بود که حضرت (ع) شرعاً خود را مکلف به آن می دانست.
 2. هدف نهایی و فلسفه وجودی این قیام، تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی بود.
 3. این حرکت یک اقدام کاملاً انتخابی و به تشخیص خود حضرت (ع) بود.
 4. قیام امام (ع) یک حجت شرعی و الگوی فقهی و عملی برای همه دوره ها و تمام سرزمین ها است و نه تکلیفی مختص آن حضرت.
 5. امام (ع) در هر حال خود را پیروز می دانست، چرا که ملاک پیروزی انجام تکلیف مبارزه با ظلم و تلاش برای برپایی حکومت عدل بود.
- امام خمینی (ره) درباره جنبه سیاسی عزاداری نیز چنین می فرماید:
- شما انگیزه این گریه و این اجتماع در مجالس روضه را خیال نکنید که فقط این است که ما گریه کنیم برای سیدالشهداء، نه سیدالشهداء احتیاج به این گریه ها دارد و نه

این گریه خودش فی نفسه یک کاری از آن می آید، لکن این مجلس‌ها مردم را همچو مجتمع می‌کنند و یک وجهه می‌دهند، این جنبه سیاسی این مجالس بالاتر از همه جنبه‌های دیگر است. بیخود بعضی از ائمه ما نمی‌فرمایند که برای من در منابر روضه بخوانند. بیخود نمی‌گویند ائمه ما به اینکه هر کس که بگرید، بگریاند یا صورت گریه بگیرد اجرش فلان است. مسأله مسأله گریه نیست، مسأله مسأله تباهی نیست، مسأله مسأله سیاسی است که ائمه ما با همان دید الهی که داشتند، می‌خواستند که این ملت‌ها را با هم بسیج کنند و یک‌پارچه کنند، از راه‌های مختلف، تا آسیب‌پذیر نباشند» (موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1385: 64).

پس همانگونه که اشاره شد امام خمینی (ره) با استفاده از تحلیلی که از فلسفه عاشورا ارائه می‌دهد و این که فرمودند امام (ع) مسلم بن عقیل را فرستاد تا مردم را دعوت کند به بیعت تا حکومت اسلامی تشکیل دهد و این حکومت فاسد را از بین ببرد برداشتی سیاسی ارائه می‌دهند.

امام خمینی (ره) هدف قیام امام حسین (ع) را تشکیل حکومت عدل‌دانته و می‌گوید: «سیدالشهدا (سلام الله علیه) که همه عمرش را و همه زندگی‌اش را برای رفع منکر و جلوگیری از حکومت ظلم و جلوگیری از مفاسدی که حکومت با دنیا ایجاد کردند، تمام عمرش را صرف این کرد و تمام زندگی‌اش را صرف این کرد که این حکومت،

ب) تشیع سنتی و مسئله عاشورا

امام خمینی (ره) توانست از حادثه عاشورا و نمادهای آن برای مبارزه با حکومت شاه بهره‌برداری کرده و در راه پیروزی انقلاب اسلامی کمال استفاده را ببرد. امام خمینی (ره) بیش از هر متکلم شیعی واقعی کربلا را با ضروریات سیاسی جامعه پیوند زد و از سنت‌های دینی برای مبارزه سود جست (عنایت، 1362: 32). اما در مقابل برداشت سیاسی، تشیع سنتی، تشکیل حکومت را از اهداف قیام امام حسین (ع)

نمی‌داند و از جنبه‌های دیگری هم به این حادثه نظر نموده است که به آنها اشاره می‌کنیم:

1. شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی قیام امام حسین (ع) را برای امتناع بیعت با یزید بن معاویه می‌دانند امام از مدینه به سمت مکه حرکت نمود و باتوجه به اینکه مسلم بن عقیل گزارش مردم کوفه را برای حمایت از امام داد به قصد تشکیل حکومت برای احیای اسلام به سوی کوفه حرکت کرد و پس از آنکه در محاصره نظامی واقع شد کوشش کرد برای جلوگیری از خونریزی به حجاز برگردد ولی دشمن نپذیرفت و از وی خواست که تسلیم شود ولی دشمن مغرور نپذیرفت و جنگ را بر امام تحمیل کرد که وی به حکم اضطرار به دفاع پرداخت و در راه دفاع شهید شد (صالحی نجف آبادی، 1349).

2. سید بن طاوس صاحب کتاب لهوف می‌گوید امام از اول به قصد کشته شدن حرکت کرد و تا پایان کار همین قصد را دنبال کرد تا به هدفش رسید.

3. شهید مطهری است که تلفیقی از دو نظر سابق است. از نظر وی امام حسین (ع) وقتی از مکه حرکت کرد قصد تشکیل حکومت در کوفه داشت ولی از وقتی که خبر قتل نماینده‌اش مسلم بن عقیل به وی رسید تصمیم گرفت خود را به کشتن بدهد و علاوه بر این کوشش کرد افراد دیگری را نیز جذب کند، نه برای این که یاری‌اش کنند بلکه برای این که کشته شوند و با ریختن خون بیشتری نهضت امام انعکاس و گسترش بیشتری پیدا کند (صالحی نجف آبادی، 1379: 23 و 24).

شهید مطهری در کتاب حماسه حسینی می‌نویسد امام حسین (ع) در مدینه وصیت‌نامه‌ای خطاب به محمد حنفیه می‌نویسد که من نه از سر فتنه بلکه برای اصلاح امت جدم قیام می‌کنم تا به سیره حضرت محمد (ص) و پدرم علی (ع) عمل نمایم. اراده کرده‌ام تا امر به معروف و نهی از منکر کنم و بزرگترین منکر را حکومت فاسد یزید و عدم لیاقت او عنوان می‌دارد. شهید مطهری نظرات کاشفی سبزواری و محتشم کاشانی را نیز به شدت نقد می‌کند و بیان می‌دارد حادثه کربلا دو چهره دارد، سیمای حماسی و سیمای تراژیک، که البته باید بر جنبه حماسی آن بیشتر تأکید کرد. شهید مطهری حرکت امام از مدینه به مکه را نه به

جهت امنیت بلکه به واسطه‌ی اعلام مخالفت با بنی امینه و یکک حرکت تبلیغاتی می‌داند. ایشان عقیده دارد که امام حسین (ع) خونین شدن این صحنه را می-خواست و خودش آن را رنگ آمیزی می‌کرد، اهل بیت خود را برد تا صحنه کربلا را داغ‌تر کنند و آنها را با دست دشمن تا قلب حکومت شام فرستاد تا این صدا به عالم برسد.

مطهری سه عامل را در قیام عاشورا موثر می‌داند: تقوای امام در پاسخ منفی او به تقاضای نامشروع یزید در بیعت، دعوت کوفیان از امام (ع) که حجت را بر امام تمام می‌کرد، و امر به معروف و نهی از منکر.

4. علامه سید مرتضی عسکری می‌نویسند امام حسین (ع) نمی‌خواست در کوفه حکومت تشکیل دهد زیرا اگر قدرت حکومت را به دست می‌گرفت نمی‌توانست اسلام را زنده کند، حتی نمی‌توانست که لعن پدرش را که معاویه رواج داده بود بردارد و ناچار بود هم لعن پدر و هم بدعت‌های دیگر را باقی بگذارد. از این رو نمی‌خواست خودش حکومت را قبضه کند ولی مردم را دعوت کرد که بر ضد حکومت یزید قیام مسلحانه کنند و وضع موجود را تغییر دهند (عسکری، 1369: 484/2).

5. علامه عسکری در کتاب نقش ائمه در احیای دین این نظر را این گونه توضیح می‌دهد که در وصیت نامه امام در مدینه به محمد بن حنفیه چنین می‌گوید: «ان الحسین یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله» در اول وصیت نامه‌اش این را می‌گوید تا بعد از آن نگویند حسین بن علی (ع) یکک خارجی بود و بر امیر المومنین خروج کرد و از دین خارج شده بود. سپس چنین ادامه می‌دهد: «و انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسداً و لا ضالماً و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی»، یعنی من از راه سرکشی و سرمستی خروج نکردم. من خروج کردم تا در امت جدم اصلاح کنم. «ارید ان اسیر سیره جدی و ابی علی بن ابی طالب» یعنی من می‌خواهم به سیره جدم و پدرم علی (ع) عمل کنم و نام آن خلفای دیگر را نیاورد. «ارید ان آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر» من می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، پس اگر از من قبول کردند که کردند و اگر نپذیرفتند آنان را

به خدا واگذار می‌کنم که بهترین داوران است (مجلسی، بی تا: 329/46)

پس سبب نهضت حضرت سید الشهداء (ع) در این وصیت‌نامه بیان شده است. همچنین امام (ع) آن گاه که می‌خواست از مکه خارج شود در یک سطرنامه برای بنی هاشم نوشت:

«الی اعلا من بنی هاشم، اما بعد من لحق من منکم استشهد و من تخلف عنی لم یبلغ الفتح» یعنی هر که از شما به من ملحق شود به شهادت می‌رسد و هر کس از همراهی با من خودداری ورزد به پیروزی نمی‌رسد (کامل الزیارات، 75). پس از این بیانات استفاده می‌شود که آن حضرت پیروزی را در شهادت می‌دید. بنابراین می‌دانست یا باید بیعت کند یا کشته شود. چیزی جز این نبود اگر بیعت نمی‌کرد خلافت یزید متزلزل بود و او را رها نمی‌کرد تا کشته شود حتی اگر زیر کعبه بود. چنانچه بیعت می‌کرد با توجه به این اعتقاد مسلمانان که می‌گفتند خلیفه یزید هر چه بگوید دین است دیگر اصلاحی باقی نمی‌ماند و اگر بیعت می‌کرد مسلمانان حق داشتند بگویند پسر دختر پیامبر (ص) با یزید بیعت کرده و همه گناهان بر گردن آن حضرت بود. این با پیشگویی‌های پیامبر (ص) که مسلمانان را برای این قیام آماده کرده بود، نیز منافات داشت.

به همین خاطر است که آن حضرت دعوت به قیام بر علیه سلطان جائر می‌فرماید و این که هر کس بر علیه او قیام نکند و ساکت بماند خداوند او را با آن سلطان جائر محشور می‌کند. و چنانچه می‌بینیم در این سخن و سخنان قبل و بعد از آن هیچ گاه سخنی از فتح و پیروزی نیامده است. امام (ع) در آخر نیز به حر و لشکرش فرمود: «اگر نمی‌خواهید مرا کمک کنید بگذارید به مدینه بازگردم» که حر پذیرفت و قرار بر آن شد به سمتی برود که نه به کوفه برسد و نه به مدینه و همچنان راه پیمودند تا رسیدند به سرزمین کربلا. در آنجا نامه‌ای از ابن زیاد به حر رسید که هر جا هستی حسین را همان جا نگر دار و چنین نیز شد. حضرت پرسید این سرزمین چه نام دارد، گفتند کربلا. فرمود بارهای ما را پیاده کنید این همان جایی است که جدم به من خبر داده است. پس از آنکه «عمر سعد» با لشکر به آن جا آمد، باز حضرت به ایشان خطاب نمود و فرمود شما به من نوشتید و از من

خواستید که نزد شما بیایم، اکنون اگر مرا نمی‌خواهید بگذارید باز گردم به آنجایی که آمده‌ام یا آن که بروم به یکی از مرزهای بلاد اسلامی و با کفار بجنگم. گفتند: باید با امیرالمؤمنین یزید بیعت کنی و تسلیم حکم ابن زیاد شوی. حضرت در جوابشان فرمود: نه، به خدا سوگند، من دستم را به خواری به دست ایشان نمی‌دهم و چون بندگان از میدان نبرد با زورگویان نمی‌گریزم.

امام حسین (ع) به خاطر عزت طلبی بیعت با یزید را نپذیرفت. این نشان دهنده عنصر عزت طلبی و ذلت ستیزی در قیام ایشان بود.

6. مرحوم اشتهااردی معتقد است که بیرون آمدن امام حسین (ع) از مدینه به مکه و از مکه به طرف عراق برای حفظ جان بوده نه خروج و نه قیام و نه جنگ با دشمن و نه تشکیل حکومت (استادی، 1383) ایشان می‌نویسد شیعه‌ها می‌گویند اساساً امام حسین (ع) قیام نکرد و قصد جهاد نداشته است. بر اساس این رویکرد حادثه عاشورا از منظر مرثیه خوانی و بیان حزن آمیز وقایع کربلا است و عموماً به بازنویسی رویدادهای کربلا، و بیان مظلومیت اهل بیت (ع) تأکید می‌کنند و اهداف دیگری غیر از تشکیل حکومت را مورد توجه قرار می‌دهند.

از نظر اشتهااردی توهم این که قیام انبیا یا جانشیان آنان به غرض تأسیس حکومت بوده تا مترتب شود بر او دعوت به توحید توهمی است بیجا، بلکه مطلب به عکس است و شان امام و یا پیغمبر نیست آن چیزی که دواعی مختلف در اشغال اوست قیام برای او یا بیعت برای خاطر او گردد (اشتهااردی، 1391ق: 173).

7. تحلیل صالحی نجف آبادی در کتاب شهید جاوید این است که حرکت امام حسین (ع) یک حرکت صد در صد سیاسی بوده و واقعاً تصور می‌کرد که به کمک مردم عراق می‌تواند به یک نظام موفق حکومتی دست پیدا کند و یزید را سرنگون کند ولی در راه متوجه شد که آن ادعاها که کوفیان کردند باطل است و همه از میدان بیرون رفته‌اند. از نظر ایشان امام حسین (ع) برای تشکیل حکومت اسلامی دست به قیام زدند (صالحی نجف آبادی، 1349).

به نظر ایشان امام حسین (ع) مترصد فرصت بود تا پس از مرگ معاویه به اقداماتی

در جهت اصلاح اوضاع مسلمانان دست زند، بی عدالتی و فساد همه جانبه دستگاه اموی به شکلی بود که قیام را ایجاب می کرد. چون امام جانشین پیامبر (ص) است و در آنجا که شرایط مساعد باشد باید زمامداری مردم را بپذیرد و در سایه قدرت حکومت قوانین دین را اجرا کند، زیرا گرفتن حق واجب است خصوصاً اگر جنبه اجتماعی و عمومی داشته باشد و به سعادت و شقاوت مردم مربوط شود. بنابراین از نظر صالحی قیام امام در مقابل حکومت یزید نه تنها معقول، که واجب بوده است. صالحی همچون سید مرتضی معتقد است که به حکم عقل و نقل حرام است که امام دانسته برای کشته شدن حرکت کند هدف امام حسین (ع) را مبارزه با ظلم، تشکیل حکومت و حمایت از اسلام می داند.

8. دکتر علی شریعتی معتقد است امام حسین (ع) می دانست که با حرکت خود نمی تواند حکومت بالفعل یزید یا نظام امویان را سرنگون کند. وی آن نظام را باطل می دانست و تنها چیزی که می توانست انجام دهد رسوا کردن آن منظومه و نظام حکومتی بود. امام حسین (ع) می دانست که می تواند مشروعیت آنها را بستاند. ایشان با شهادت طلبی خود حرکت زوال مشروعیت نظام اموی را تسریع و تشدید کرد. او بدنبال این نبوده که حکومت را بگیرد بلکه آگاهانه مصمم بود که شهید شود و تنها راه افشا کردن دستگاه جائر را شهادت می دانست. به نظری امام حسین (ع) نه می توانست سکوت کند و نه می توانست به نبردی همه جانبه برخیزد و از همین رو شهادت را انتخاب کرد (شریعتی، بی تا: 19).

نظر دکتر علی شریعتی را می توان از منظر جامعه شناختی مورد بررسی قرار داد. شریعتی یگانه روش را پیکار خونین و انقلابی می داند. نظرگاه انقلابی پیرامون اصلاح جامعه دینی او را وادار به تحلیل انقلابی از این حادثه می کند. او بدان قصد به عاشورا پرداخته است که آن را وسیله دمیدن روح انقلاب در کالبد مردم ایران و حتی جهان اسلام قرار دهد تا از آن طریق به دین رنگی اجتماعی بزند، آن را پویا سازد و مردم را بدان وسیله به پویایی و تحرک وادارد. شریعتی دو اصل را ارائه می دهد که مدعی است بدون توجه به آنها نمی توان درک درستی از عاشورا به

دست آورد. 1. اصل وراثت. وی امام حسین (ع) را وارث رسالتی می‌داند که خداوند برای بندگان صالح خود از آدم (ع) تا خودش در نظر گرفته است. 2. درک مفهوم شهادت. شریعتی شهادت را آمیزه‌ای از یک عشق گذرا و یک حکمت عمیق و پیچیده می‌داند و وسیله‌ای که اگر در اختیار کسی قرار گیرد و شرایط مناسب فراهم گردد می‌توان بهره‌های زیادی از آن برد. از نظر شریعتی امام حسین (ع) با شهادت خود حرکت زوال مشروعیت نظام اموی را تسریع و تشدید کرد (شریعتی، 1383: 13).

9. نظر دکتر سید جعفر شهیدی است که جزو نظریات تاریخی و قومی است و اختلاف خاندان بنی امیه و بنی هاشم را مورد توجه قرار می‌دهد. در آن صورت انگیزه و فلسفه قیام ابا عبدالله (ع) در واقع احیای حق و امحای باطل محسوب می‌شود. ایشان پایان نگرسی سیاسی را از منطلق امام (ع) به دور می‌داند و حرکت آن حضرت را بر طبق اتمام حجت بر اساس دعوت کوفیان تحلیل می‌کند. ایشان دو علت را برای قیام ذکر می‌کنند: اول دعوت کوفیان و دوم اطلاع امام از کینه یزید و خطر جانی‌ای که از جانب او احساس می‌کرد. از نظر وی امام از پیمان شکنی کوفیان آگاه بود اما نامه‌های فراوان مردم کوفه حجت را بر وی تمام کرد. امام سیاستمداری نیست که به پایان کار بیاندهد. او از کینه یزید به خود آگاه بود و می‌دانست که اگر در مکه و مدینه بماند کشته می‌شود. همچنین خاندان قریش را با خود برد، چرا که اگر در مکه می‌ماندند و کشته می‌شدند هیچ عکس العملی به دنبال نداشت و تأثیری که از سوی زینب (س) و سایر اسرا در اجتماع کوفه و شام نهاده شده رخ نمی‌داد.

شهیدی در کتاب *پس از پنجاه سال* معتقد است که آنچه باعث دعوت مردم کوفه از امام و حرکت امام به سوی کوفه شد، منازعات قبیله‌ای بود. پیش از ظهور اسلام حکومت آل لحم از قبایل عرب در منطقه‌ای به نام «حیره» در مرز ایران شکل گرفت که دست نشاندۀ ساسانیان بود و همچون پادگانی از حمله اقوام عرب به ایران محافظت می‌کرد. دولت دیگری نیز به نام «آل غسان» در شام بود که دست

نشانده امپراطوری روم شرقی بود و نقشی مشابه را در ناحیه مرزی ایفا می کرد. این دو دولت در دو کرانه بادیه الشام قرن‌ها با یکدیگر رقابت و منازعه داشتند. پس از فروپاشی امپراطوری روم شرقی و دولت ساسانیان، منازعات آل لخم و آل غسان با هجویاتی که گاهی برای یکدیگر سرورده بودند دشمنی خود را حفظ کردند. در دوره اسلام شهر کوفه در منطقه حیره بنا شد و جمعیت قدیم در کوفه مستقر شدند. امام علی (ع) مدت پنج سال کوفه را مرکز خلافت قرار داد، اما پس از حضرت علی (ع) و امام حسن مجتبی (ع) و در زمان خلافت معاویه، پایتخت به شام منتقل شد و با به کار گماردن فرمانداران سخت گیر در بادیه الشام موجب اسباب و آزار و اذیت شیعیان عراقی در آن منطقه شد. پس از مرگ معاویه شیعیان عراقی فرصت را غنیمت شمرده و از امام حسین (ع) دعوت کردند تا به کوفه بیاید و حکومت جدید را تشکیل دهد.

جمع بندی

همان طور که مشاهده شد دیدگاه‌های مختلفی در مورد فلسفه عاشورا و قیام امام حسین (ع) از طرف اندیشمندان ارائه شده است که می توان تحت دو عنوان اصلی مطرح کرد. یکی دیدگاه کسانی که قیام امام حسین (ع) را در راستای تشکیل حکومت اسلامی مورد توجه قرار می دهند و دیگری دیدگاهی است که قیام امام حسین (ع) را برای تشکیل حکومت نمی داند بلکه برای عزت طلبی، و شهادت طلبی و مشروعیت زدایی از حکومت اموی مورد بررسی قرار می دهد. این رویکرد حادثه عاشوراء را از منظر مرثیه خوانی و بیان حزن آمیز وقایع کربلا در نظر می گیرد و عموماً به بازنویسی رویدادهای کربلا و بیان مظلومیت اهل بیت (ع) تأکید می کند. خلاصه این که با نگاه اجمالی به دیدگاه‌های متفاوتی که ارائه شد تشیع سیاسی هدف قیام را تشکیل حکومت اسلامی می داند در حالی که دیدگاه مقابل چنین هدفی را برای قیام امام حسین (ع) ترسیم نمی کند.

منابع:

1. استادی، رضا (1382)، سرگذشت کتاب شهید جاوید، قم: قدس.
2. اشتهااردی، علی پناه (1391ق)، کتاب هفت ساله چرا صدا درآورد، قم: چاپخانه حوزه علمیه.
3. شریعتی، علی (بی تا)، حسین وارث آدم، مجموعه آثار ج 19، تهران: قلم.
4. شهیدی، سید جعفر (1390)، پس از پنجاه سال، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
5. صالحی نجف آبادی، نعمت الله (1379)، نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری، تهران: کویر.
6. صالحی نجف آبادی، نعمت الله (1349)، شهید جاوید، تهران: امیرکبیر.
7. عاشورا در گذار به عصر سکولار (1383)، مجموعه مقالات، تهران: کویر.
8. عسکری، سید مرتضی (1369)، مرآة العقول، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
9. عنایت، حمید (1362)، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: خوارزمی.
10. مطهری، مرتضی (1372)، مجموعه آثار جلد 4، تهران: صدرا.
11. موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (1375)، تبیان دفتر یازدهم، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
12. موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (1381)، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

دانش پژوهان، س 9-10، ش 23-25 تاریخ دریافت: 24 آذر 1390
زمستان 1390 - تابستان 1391، ص 157-172 تاریخ تایید: 8 اردیبهشت 1391

رویش دموکراسی در کشورهای عربی خاورمیانه

نجیب الله محمودی

چکیده:

کشورهای عربی خاورمیانه در آغازین سال های هزاره سوم شاهد یک دگرگونی کیفی و بنیادین هستند؛ چرا که مولفه های فرهنگی یکسان و قرائت هایی همسو در قلمرو سیاست داخلی جامعه اعراب موجب شده تا این کشورها پس از چند دهه سلطه اقتدارگرایان، شاهد حرکت های آزادی خواهانه باشند. تا کنون این اعتراضات نشان داده است که مردم خواهان حضور تمامی اقشار جامعه در ساختار قدرت سیاسی هستند، روندی که نشأت گرفته از مدل حاکمیت در اکثر کشورهای جهان است هر چند ممکن است این مطالبه به طور کامل محقق نشود اما هر چه باشد از وضعیت کنونی یعنی انحصار قدرت در اختیار عده ای محدود بهتر است، گستره اعتراضات عمومی از مراکش تا کشورهای حاشیه خلیج فارس است نگاهی به این تحولات و تاثیر این تغییرات بر معادلات منطقه ای و جهانی و سیاست هایی که قدرت های بزرگ برای شکل دهی یک نظم منطقه ای متفاوت، در نظر دارند از اهداف نگارش مقاله حاضر است.

واژگان کلیدی: جهان اسلام؛ کشورهای عربی خاورمیانه؛ دموکراسی؛ ؛ نظم منطقه ای؛ تحولات سیاسی.

مقدمه

در دوران جنگ سرد آمریکا از دولت‌های فاسد و اقتدارگرای خاورمیانه حمایت می‌کرد تا از خطر نفوذ کمونیسم جلوگیری کند اما بعد از پایان جنگ سرد منطقه خاورمیانه به گونه‌ای دیگر در نظام بین‌الملل کانون توجه قرار گرفت که ریشه‌های آن با توجه به نوع حکومت‌های اقتدارگرا و الیگارشی و عملکرد هابزگرایانه عبارتند از: استعداد پرورش افراط‌گرایی مذهبی و تروریسم برای مقابله با نظام لیبرال دموکراسی، منابع عظیم انرژی و نوع بافت فرهنگی این منطقه. از این رو ظرفیت‌های درونی و بیرونی موجود در کشورهای عربی موجب تغییر و تحولاتی در صحنه سیاسی این کشورها طی چند ماه اخیر شده که ممکن است آثار آن حیات متفاوتی در نظام جهانی ایجاد کند، به گونه‌ای که خاورمیانه از دید جامعه جهانی دیگر مهد تروریسم و افراط‌گرایی مذهبی نبوده و به سمت شکل‌گیری نظام‌های دموکراتیک حرکت کند تا جهانیان شاهد بهار دموکراتیک شدن کشورهای عربی خاورمیانه باشند.

بررسی این تحولات موجب می‌شود تا جامعه عربی را بیشتر شناخته و نشان دهیم که هیچ‌گاه دولت‌هایی که قدرتشان در اختیار تعداد اندکی از مردم است پایدار نخواهد بود و آگاهی مردم نسبت به حقوقشان موجب تغییر این حکومت‌ها خواهد

شد. امید است که متن حاضر یک تحلیل معتبر از عوامل شکل دهی این دگرگونی را ارائه دهد.

دیدگاهی که در مورد این موضوع وجود دارد موج بیداری اسلامی است و دیدگاه دیگر در مورد این تحولات نظر سخنگوی پادشاهی سعودی شاهزاده بندر بن سلطان است که می‌گوید جانشین احتمالی حکومت آل سعود دموکراسی جفرسونی نیست بلکه یک تئوکراسی طالبانی است. فرید ذکریا هم معتقد است که حکام عرب خاورمیانه، اقتدارگرا، فاسد و سرکوبگر هستند اما آنها هنوز هم لیبرال تر، متساهل تر و تكثرگرا تر از جانشینان احتمالی شان هستند. برگزاری انتخابات در بسیاری از کشورهای عربی سیاستمدارانی را بر سر کار خواهد آورد که مدافع دیدگاه‌هایی نزدیکتر به اسامه بن لادن هستند تا عبدالله پادشاه لیبرال اردن (زکریا، 1384:141) در این بررسی شاهد اثبات حرکت دموکراسی خواهی که مبتنی بر تغییراتی در قرائت از باورهای فرهنگی در این منطقه است خواهیم بود. این نوشتار به این پرسش اصلی می‌پردازد که آیا رویش دموکراسی در کشورهای عربی خاورمیانه شکل گرفته است یا خیر؟ فرضیه‌ای که مورد سنجش قرار می‌گیرد این است که این کشورها شاهد شکل‌گیری یک حرکت دموکراسی خواهی است و عواملی چون نقش بازیگران فرامنطقه‌ای (آمریکا و اتحادیه اروپا)، رژیم‌های اقتدارگرا و شرایط داخلی جامعه اعراب در بوجود آمدن آن موثر است.

چشم‌انداز تئوریک دموکراسی

در جهان عرب وضعیت دموکراسی بسیار متفاوت از غرب است چرا که دموکراسی دارای دو نحله روشی و آرمانی است. دموکراسی روشی موجب برگزاری انتخابات و شرکت نخبگان و مشروعیت رای دادن مردم برای کسب قدرت سیاسی می‌شود اما دموکراسی آرمانی خواهان این است که دموکراسی به عنوان یک ارزش در روابط اجتماعی شناخته شود و تصمیم‌گیری‌ها به صورت دموکراتیک در لایه‌های مختلف جامعه باشد. شومپتر در نظریه خود تحت عنوان تئوری دیگری درباره دموکراسی می‌گوید: روش دموکراتیک، ترتیبات سازمان یافته‌ای است برای نیل به تصمیمات سیاسی که در آن افراد از طریق انتخابات رقابت آمیز و رای مردم به قدرت

و مقام تصمیم‌گیری می‌رسند (هانتینگتون، 1373: 9).

دموکراسی روشی مناسب‌ترین شکل برای همراهی این کشورها با سیاست‌های آمریکا است زیرا تمایلات الیگارش‌ی در تمام سطوح جامعه عرب وجود دارد و زمان بسیار زیادی لازم است تا دموکراسی آرمانی در کشورهای عربی خاورمیانه عملیاتی شود. هانتینگتون معتقد است که رسیدن به دموکراسی نیاز به توسعه اقتصادی دارد (بشیریه، 1384: 47) که این فرآیند در جهان عرب موجب خواهد شد تا اصلاحات اقتصادی بوجود آید.

گفتار اول: نقش بازیگران فرامنطقه‌ای

خاورمیانه ویژگی‌های خاصی را دارا است. این بخش از گیتی در عین دارا بودن یک سری ویژگی‌های همسان با دیگر نقاط جهان تجلی‌گر تمایز هم می‌باشد. حضور بازیگران منظومه غرب به رهبری ایالات متحده آمریکا از مهم‌ترین عناصر تغییر دهنده موجود در منطقه است که نشان از اهمیت نابودی وسیع‌ترین حکومت‌های غیر دموکراتیک را دارد.

امروزه ایالات متحده میزان قابل توجهی از ظرفیت‌های خود در زمینه‌های نظامی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خود را برای افزایش نفوذ و حضور در جهان عرب به کار گرفته است. از دیدگاه آمریکا جهان عرب یک کلیت فرهنگی و سیاسی دارد این هویت متفاوت و متکثر از نقطه نظر جهانی موجب شده تا آمریکا برای حضور در جهان عرب تلاش مضاعف را به نمایش گذارد. این رویکرد پیشینه‌ای تاریخی دارد و با توجه به رهنامه بوش پدر مبنی بر نظم نوین جهانی قابل درک است، چرا که دوران تک قطبی آغاز و پروژه خاورمیانه بزرگ رقم خورده است. هر چند که در دوران قبل از تک قطبی رژیم‌های اقتدارگرا و ارزش‌های فرد محور در کشورهای عربی خاورمیانه که تا آن زمان نیازهای آمریکا را به مطلوب‌ترین شکل و با متحمل شدن بیشترین هزینه‌ها تامین می‌کردند، اما با در نظر گرفتن کیفیت نظام بین الملل و درک متفاوت از نقش آمریکا در جهان در دوران تک قطبی باید به این مسئله توجه کرد که کشورهای عربی خاورمیانه نیازمند تغییرات وسیعی در جهت تامین منافع ایالات متحده

آمریکا است. به همین دلیل بهترین روش برای مطالعه چشم‌اندازها و محدودیت‌های استراتژی ویژه ترویج دموکراسی همانا بازبینی تلاش‌های ایالات متحده در طول تاریخ است؛ چه آن دسته از فعالیت‌هایی که در جهت کشور سازی انجام شده و چه مساعی عدیده ای که در جهت ترویج گذاری‌ها دموکراتیک صورت گرفته است (فوکویاما، 1386:167).

ماهیت کنونی دولتهای منطقه در شکل سنتی آن هیچ‌گونه تطابقی با منافع آمریکا ندارد چرا که افزایش بنیادگرایی اسلامی و تروریسم با شعارهای حاکمان کاخ سفید مغایرت دارد. تروریسمی که به علت تنیدگی اهداف سیاسی و انگیزه‌های ایدئولوژیک تاثیر فراوان بر میزان هراس مردم در غرب دارد. نگاه تاریخی در عملکرد آمریکا نشان می‌دهد که این کشور برای توانمندی امروز خود دورانی را در اروپا برای مقابله با شوروی نقش رهبری را برعهده گرفته بود، امروزه نیز آمریکا این ضرورت را احساس می‌کند که در خاورمیانه که به لحاظ ویژگی‌های نظام تک قطبی با اهمیت ترین حوزه قدرت در جهان محسوب می‌شود الزاما باید نقش پیش‌تازی را بر عهده بگیرد. آنچه تفاوت کرده است ماهیت ماموریت است.

در اروپا در بستر یک درک ژئوپلیتیک از منافع ملی، مصون داشتن دموکراسی سرمشق بود. در کشورهای عربی خاورمیانه بر اساس یک فهم چند بعدی از منافع، اشاعه دموکراسی معیار قرار گرفته است. هر چند گروه‌های درونی ذی نفوذ در ساختار قدرت آمریکا وضعیت سنتی حاکم در این کشورهای خاورمیانه را رضایت‌بخش تر قلمداد کرده و تغییرات کنونی سیاست آمریکا را در منطقه متعارض با الگوهای فرهنگی سیاسی جهان عرب می‌دانند. از نظر تصمیم‌گیرندگان کاخ سفید کنار گذاشتن اقتدارگرایان عرب و ترویج دموکراسی در خاورمیانه می‌بایست اساس سیاست آمریکا در جوامع عربی خاورمیانه باشد به گونه ای که در طرح خاورمیانه بزرگ مطرح بود؛ چون محدودیت آزادی در جهان عرب، موجب نبود مشارکت مردم در شکل‌گیری قدرت می‌شود؛ فضایی که برای ساماندهی تروریسم بسیار مناسب است.

حضور و نقش وسیع آمریکا در حیات فرهنگی سیاسی این دسته از کشورهای

خاورمیانه بخش هایی از جمعیت اعراب را که سلطه آمریکا را در تعارض با باورها و منافع خود می یابند، به مقابله واداشته است. قدرت آمریکا یک واقعیت، و شاید واقعیت محوری، است. امروزه ایالات متحده، از نظر تفوق قدرت جایگاه نخست را داراست. به هر روی، این تفوق را نباید با مطلق بودن قدرت یکی دانست. آمریکا قدرت مطلق نیست، و در جهانی که به بیداری سیاسی دست یافته و برای تحقق خواسته های فردی و جمعی فعالانه تلاش می کند، هرگز نمی تواند بصورت مطلق عمل کند. در این میان موانع و مشکلات متعددی فراوی اعمال قدرت آمریکا وجود دارد و همین امر پیروزی نهایی دموکراسی را با ابهام مواجه ساخته است (پلاتنر/اسمولار، 1383: 295).

آمریکا برای ایجاد فضای مساعد برای مبارزه با تروریسم در راستای تامین منافع ملی لازم می بیند که دموکراسی در شکل حداقل آن، در کشورهای عربی ترویج یابد. بسیاری بر این اعتقاد هستند که این امر باید آهسته و بدون اجبار دنبال شود. تحول از دیدگاه آمریکا در رابطه با کشورهای عرب خاورمیانه و در مقام مقایسه با عملکرد آمریکا در دوران نظام دو قطبی حکایت از این دارد که این نظام را تنها می توان با تغییر در ایده ها دگرگون کرد. از نظر آمریکایی ها در بطن ایده دموکراسی هر چند در شکل حداقل آن می توان تروریسم را، که سلاح بازیگران ضعیف در برابر بازیگران برتر است، به سخره گرفت. این نشان می دهد که واقع گرایان لیبرال که رهنامه بوش نتیجه تفکرات آنان است به این نکته توجه کرده اند.

سیاست دموکراتیزه کردن خاورمیانه به شکل وسیعی بیانگر این است که به دنبال سقوط کمونیسم، رهبران آمریکا پیش فرض تنز پایان تاریخ فرانسیس فوکویاما را پذیرفته و آن را در ملاحظات خود در نظر گرفته اند. به هر حال، مفاهیمی که در این نظریه وجود داشت دلیل دیگری برای رویکرد آمریکا در خاورمیانه محسوب می شود. دیدگاه فوکویاما، در مورد تلاش های آمریکا در بسط دموکراسی در منطقه خاورمیانه این است: سیاست خارجی برای ایجاد دموکراسی از طریق حمله نظامی کارساز نیست، دموکراسی را باید مردم منطقه به وجود بیاورند و روند آن هم دشوار و طولانی است (فوکویاما، همان: 22). وظیفه آمریکا این است که روند کنونی دموکراسی را

حفظ کرده و تا جایی که ممکن است آن را گسترش دهد؛ با این آگاهی که دموکراسی اجتناب ناپذیر نیست، بلکه نیازمند توجه و تلاش فزاینده افراد و ملت‌هایی است که خواهان نهادینه شدن آن هستند. بدون شک در شرایط حاضر فرصت مطلوبی برای ترویج موفقیت آمیز اصول دموکراسی وجود دارد. اگر آمریکا نتواند از این فرصت استفاده کند؛ جهان بشریت با یک تراژدی همیشگی مواجه خواهد بود (پلاتنر/اسمولار، همان: 228).

راهبرد آمریکا برای خاورمیانه که بر گرفته از تلفیق نگاه هابزی به صحنه جهانی و درک لیبرالی از ماهیت روابط بین الملل است و مبتنی بر این باور است که اگر دموکراسی در خاورمیانه تحقق یابد، به لحاظ اینکه چشم‌اندازهای واحد، ارزش‌های هم سو و الگوهای یکسان در بین رهبران و مردم خاورمیانه خواهد داشت و ریشه افراط گرایی به خشکی خواهد گرایید، صلح در بین کشورهای خاورمیانه و محور تروریسم از آن جهت که به تداوم نظام بین الملل کمک می‌کند هزینه‌های حفظ نظام را در سطح جهانی و منطقه ای برای نافذترین قدرت در سیستم چه از جنبه مادی و چه از لحاظ معنوی، کاهش خواهد داد. در چارچوب این منظومه فکری است که رهبران آمریکا می‌گویند صلح همیشگی و مذبوم دانستن تروریسم در خاورمیانه تنها هنگامی حیات می‌یابد که زبان واحد و مجموعه لغات یکسان با تعاریف مشابه از واقعیات به کار گرفته شود و این نیز تنها در بستر حاکمیت دموکراسی به وجود می‌آید. دموکراتیزه کردن کشورهای عربی خاورمیانه که محور سیاست آمریکا در شرایط کنونی است، چیزی جز عملیاتی کردن اولویت بقای بین المللی با حذف تهدید امنیتی تروریسم نیست.

به طور کلی دو دیدگاه در خصوص کیفیت سیاست خاورمیانه ای آمریکا وجود دارد. گروهی از طراحان استراتژی کلان این کشور بر این باورند که تنها در صورت یک سیاست جامع و همپوشی برای تمامی کشورهای خاورمیانه می‌توان به هویت ارزشی و اعتقادی تقریباً هم‌شکل کشورهای خاورمیانه که از شمال آفریقا تا حاشیه خلیج فارس است به اهداف مورد نظر دست پیدا کرد. دیدگاه این نظریه پردازان بر این پیش فرض استوار است که با توجه به این واقعیت که استراتژی‌های ارزشی اکثر

مردم این جغرافیا واحد می‌باشد و با در نظر گرفتن این نکته که مجموعه‌های جغرافیایی در این گستره از سطح توسعه سیاسی، ساختاری و ظرفیت‌های اقتصادی، مناسبات اجتماعی و الگوهای فرهنگی تقریباً هم‌سو برخوردار هستند، کارآمدترین استراتژی همانا برخورداری از یک طرح جامع و همه‌گیر است. این دسته از طراحان اگر هم اعتقاد به واحد بودن خطر متوجه آمریکا در منطقه نداشته باشند محققاً این نکته را مطرح می‌سازند که با وقوف به شباهت‌ها و همپوش‌ها، آمریکا با خطرات هم‌سو مواجه می‌باشد که گریزی جز یک استراتژی جامع و واحد برای تمامی منطقه متصور نمی‌سازد. طرح خاورمیانه بزرگ در زمان جورج واکر بوش با تاکید بر چهار محور نوسازی (دموکراسی)، آزادسازی اقتصادی (سرمایه‌داری)، دگرگون‌سازی مناسبات اجتماعی (اعطای نقش اجتماعی در کنار نقش خانوادگی به زنان) و متحول سازی ذهنی و بینشی (گسترش آموزش و پرورش) در واقع تجلی کاملاً ملموس اعتقاد به اعتبار وجود و کارآمدی طرح جامع بود در کنار این اعتقاد، گروهی هم هستند که کلان‌نگری را مناسب نمی‌دانند و اینکه به یک اندازه‌ی مناسب همه کشورها را نفی کنند و آنها را ناکارآمد قلمداد کنند. باور بر این است که کشورهای خاورمیانه با وجود اینکه از بسیاری جهت از نظر ارزشی به یک مرکز متصل هستند و در رابطه با سطوح توسعه در حیطه متفاوت تقریباً هم تراز هستند اما به هیچ روی نباید آنها را یک کاسه نمود. پیشینه تاریخ متفاوت این کشورها، تجربه متفاوت در رابطه با هر کشور سیاست خاص و متناسبی را نیاز دارد. اتخاذ سیاست تک به تک در رابطه با کشورهای خاورمیانه مستلزم این است که سیاست خارجی آمریکا از پویایی و قابلیت بالای تطبیق برخوردار باشد که این خود ضرورت آگاهی کافی و مبسوط تصمیم گیرندگان را طلب می‌کند.

در خصوص این که دولت باراک اوباما کدام یک از این دو خط مشی را پی گرفته است تصویر روشنی را هنوز نمی‌توان ترسیم کرد، به این دلیل واضح است که باراک اوباما از عدم انسجام تئوریک و جهتگیری قوام یافته اعتقادی در مقایسه با دولت قبل از خود را دارد. به دلیل وجود این واقعیت است که نباید انتظار شفافیت نظری در خصوص اینکه کدام یک از این دو خط مشی از اعتبار برخوردار هستند را

از تیم باراک اوباما داشت. ایالات متحده ناچار است بعد از این تحولات دست به اقداماتی بزند. ایالات متحده باید توأمأً مروج توسعه سیاسی و اقتصادی باشد و نسبت به رویدادهای درون کشورهای اکناف جهان نیز نگران باشد. این وظیفه را با قرار دادن تمرکز اصلی خود بر حسن زمامداری، نظام سیاسی پاسخگو، دموکراسی و نهادهای توانمند در این کشورها انجام دهد. لکن سازوکارهای اصلی آمریکا برای تحقق چنین وضعی عمدتاً در قلمرو قدرت از نوع نرم است؛ یعنی توانایی برای الگوسازی، آموزش و پرورش، پشتیبانی به صورت ارائه مشاوره و بعضاً مالی. راز توسعه، اعم از اقتصادی یا سیاسی، در این است که فرآیند توسعه تقریباً هرگز از طریق بیگانگان به پیش نمی‌رود بلکه همیشه مردم درون کشورها هستند که بعضاً در قالب جمع کوچکی از نخبگان، برخی مواقع نیز به صورت جامعه مدنی موسع باید عطش ایجاد اصلاحات و ایجاد نهادها را در جامعه به وجود آورند، و همان‌ها هم آخر الامر از ثمرات این فرآیند بهره‌مند خواهند شد. این فرآیند به تحمل صبر فوق العاده‌ای نیاز دارد تا این که نهادها بنا شوند، سازمان‌ها تأسیس شوند، ائتلاف‌ها شکل بگیرند، هنجارها تغییر یابند و آن گاه شرایط برای ایجاد دگرگونی دموکراتیک مهیا شود (فوکویاما، همان: 221).

حال آمریکا به عنوان بزرگترین قدرت غربی مسئولیت دفاع از از نظم لیبرال حاکم بر جهان را بر عهده دارد. این وظیفه که برخاسته از جایگاه این کشور است حکم می‌کند که سیاستی تهاجمی و کنش گر در صحنه گیتی پیاده کند چنین مسوولیتی به ضرورت مداخله آمریکا در امور کشورهای منطقه را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد که خود مبنای حیات بخش بی‌ثباتی سیاسی به حساب می‌آید. ملاحظات استراتژیک، این منطقه را برای کشورهای بزرگ بسیار حیاتی نموده که همین خود عملاً به معنای آن است که این بازیگران و بالاکص آمریکا به عنوان برترین بازیگر سعی مستمر و پایان‌ناپذیری برای کنترل حوادث، منابع و کشورها در این جغرافیا را دنبال کنند. غرب ارزش‌های حاکم بر این منطقه را که ماهیتی مبتنی بر اخلاق مذهبی دارد در تعارض کامل با ارزش‌های خود که به شدت دور از مولفه‌های اخلاق مذهبی است برای خود ترسیم کرده است. آمریکا این را سیاست خود قرار داده است که

جایجایی اخلاقی را در این منطقه عملیاتی سازد؛ به همین دلیل سعی می‌کند تا از ظرفیت‌های اخلاق پروتستان هم در نوع شکل دهی حاکمیت جهان عرب و هم در میان توده مردم استفاده کند و به افزایش سطح مطالبات خود دسترسی پیدا کند. از این رو نفوذ در ساختار قدرت از سوی این ابرقدرت امری بدیهی است.

گفتار دوم: حکومت‌های اقتدارگرا

در تعاملات دولت و جامعه در دولت‌های مدرن بازار نقش مهمی را ایفا می‌کند و باعث تعامل هرچه بیشتر بین جامعه و دولت می‌شود، زیرا دولت برای تامین هزینه‌ها نیازمند تعامل با جامعه است در حالی که در جامعه اعراب به دلیل فقدان این رابطه و عدم نیاز دولت‌ها به جامعه، نوعی فاصله بین این دو ایجاد شده است، چون اقتصاد وابسته به منابع طبیعی موجب شده است که دولت‌های رانتیر شکل بگیرد. که در این دولت‌ها هیچ گاه سیاست‌های تولید سرمایه وجود ندارد بلکه تولید ثروت وجود دارد و موجب می‌شود که دولت از جامعه منزوی و بخش اندکی از جامعه که به این منابع دسترسی دارند ثروتمند شده و عده زیادی از مردم به دلیل فراهم نبودن شرایط تولید و کسب سرمایه لازم به مرور زمان ناراضی شوند و اعتراضات عمومی بوجود آید، و دولت هم سعی در سرکوب کردن اعتراضات برای حفظ موقعیت خود دست زند بدین ترتیب از سطح مشروعیت دولت کاسته شده و موقعیت نظامیان افزایش پیدا می‌کند.

مبانی هویتی در کشورهای عربی خاورمیانه مبتنی بر ارزش‌های انتسابی است که این ارزش‌ها شامل قومیت، قبیله، جغرافیا، مذهب، جنسیت، نژاد و فقدان ارزش‌هایی چون آزادی، برابری شهروندی و دموکراسی خواهی در جامعه عربی موجب چند عامل شده است از جمله: فاصله گرفتن توده مردم از دولت، عدم شکل‌گیری هویت ملی، ایجاد جنبش‌های غیر رسمی که عمدتاً با سرکوب دولت مواجه شده و به نوعی تقابل بین جامعه و دولت به صورت غیر رسمی بوجود آمده، به گونه‌ای که از این رویکرد فاصله بین مردم و دولت به مرور زمان آن قدر زیاد می‌شود که بحران در سطح نظام سیاسی به عنوان زمینه درونی فروپاشی مطرح می‌شود. بحران‌های اسن

جوامع عبارتند از 1. بحران سلطه و استیلا 2. بحران مشروعیت 3. بحران کارآمدی 4. بحران در همبستگی طبقه حاکمه (بشیریه، همان، 60) و این سیکل در طی چند دهه در کشورهای عربی خاورمیانه ادامه داشته است.

دولت‌های اقتدارگرای عربی محصول نوع فرهنگ این جوامع است که باعث شده این منطقه با اصول دموکراسی در تضاد باشد. نارسایی فرهنگی که در تمام سطح کشورهای عربی تنیده شده و دیدگاه‌های حداکثری را در حاکمیت بوجود آورده است. در جهان جدید و گسترش سطح ارتباطات با سایر کشورها سبب شده تا در بین مردم رشد فرهنگ سیاسی مدنی شکل بگیرد بنابراین، این دولت‌ها به هیچ وجه دست نشانده قدرت‌های بزرگ نیستند بلکه خود این دولت‌ها هستند که به سمت قدرتهای برتر حرکت می‌کنند چون از حمایت داخلی برخوردار نیستند و اگر چنانچه دولتی هم با حمایت مردم به قدرت می‌رسد باز با غرب روابط مسالمت آمیز برقرار می‌کرد، زیرا قدرت‌های بزرگ صاحب تکنولوژی‌های برتر و متخصصین صاحب فن می‌باشند. با این وجود، با این قابلیت‌ها نظام سلطه می‌تواند خود را بر کشورهای دیگر از جمله کشورهای عربی تحمیل کند. نکته ای که اشاره به آن ضروری است این است که نوع حکومت‌های اقتدارگرا تا زمانی که شرایط داخلی ایجاب می‌کند برای تامین منافع خود با غرب هم‌سو هستند اما زمانی که ناآرامی در سطح وسیع در این کشورها بوجود آید دیگر غرب نمی‌تواند به حمایت خود در قبال رژیم‌های عربی ادامه دهد و به همین دلیل غرب به دنبال نقش آفرینی موثر است تا در آینده بتواند همانند گذشته از منابع طبیعی و بازار مصرفی این کشورها استفاده کند.

تعداد اندکی از متفکران عرب که مخاطره ورود به فرهنگ را می‌پذیرند و خاطر نشان می‌کنند که ساختار اجتماعی اعراب عمیقاً اقتدارگرایانه است؛ چنان که بهجت قرانی، متفکر مصری تبار، می‌نویسد: گفتمان سیاسی اعراب پر است از توصیفات دیکتاتور روشنفکر، رهبر قهرمان، زعیم عالی‌قدر و رئیس خانواده. یا حلیم برکت، متفکر لبنانی، اشاره می‌کند که ظاهراً همان روابط و ارزش‌های مردسالانه ای که در خانواده عرب رایج است در سازمان‌های مذهبی، سیاسی و اجتماعی هم رایج است. در همه اینها یک پدر سالار بر دیگران حاکم است، قدرت را در انحصار خود دارد،

توقع دارد از او بی چون و چرا اطاعت شود، و در برابر دگراندیشی تساهلی از خود نشان نمی‌دهد. آنهایی که مسئولیت‌هایی دارند با ارائه یک چهره پدرانیه موقعیت خود را در راس هرم قدرت تثبیت می‌کنند و هنگامی که این شخصیت مردسالار در چنین جایگاهی قرار می‌گیرد قابل عزل یا برکناری نیست (زکریا، همان: 152).

در جهان عرب در صورتی یک فرد به قدرت می‌رسد که حاکم قبلی یا از دنیا رفته باشد یا با خشونت کنار زده شود و یا حاکم فعلی شخص بعد از خود را تعیین کرده باشد. در این حالت در کشورهای عربی خاورمیانه با حضور مردم به دشواری به حداقل‌های دموکراسی خواهند رسید و نیازمند این است که قرائتی متفاوت از باورهای مذهبی و فرهنگی ارائه شود. در تحولات فعلی شاهدیم که رهبری این حرکت‌ها در دست نخبگان سوسیالیست عرب از نوع محافظه کار یا چپ‌گرا نیست بلکه در دست نیروهای جامعه مدنی و مردمی است. مشارکت جوانان و نیروهای محروم طبقات پائین و متوسط کشورهای عربی در خیزش‌های مصر، تونس و تداوم آن در لیبی، بحرین و سوریه نشان دهنده طرح نیازها و شعارهای واقعی است، مانند نیاز به برخورداری از برابری اجتماعی اقتصادی، برخورداری از توزیع عادلانه ثروت و فرصت‌های شغلی و از همه مهمتر آزادی‌های سیاسی واقعی که می‌تواند زمینه ساز برآورده شدن نیازهای اشاره شده باشند. از نقطه نظر تاریخی این جلوه موج سوم بیداری اعراب است که عوامل متنوع و متنفذ در این رویداد اجازه تحجر را در جهان اسلام نخواهد داد و اساساً قرن حاضر سازوکارهای بسیار متفاوتی برای آگاهی و افزایش مشارکت سطوح مختلف را با خود به همراه دارد. بنابراین نمی‌توان دیدگاه فرید ذکر را که معتقد است بعد از رژیم‌های کنونی در خاورمیانه نوعی تئوکراسی طالبانی به وجود می‌آید را پذیرفت.

در کشورهای عربی شاهد هستیم که نوع حکومت‌ها از نظر مقبولیت و مشروعیت مردم از دیدگاه توده مردم و نخبگانی که در طی سال‌ها فشار، در انزوا بودند کاهش پیدا کرده و به دنبال تغییر در ساختار حاکمیت با استفاده از فضای باز سیاسی و مشارکت مردمی در تمام سطوح حاکمیت می‌باشند. امروز حکومت‌های عربی نسبت به گذشته ضعیف تر شده و برای همین تاثیر مردم در معادلات سیاسی

بیشتر و تا سر حد فروپاشی پیش رفته است. اساسا فروپاشی دارای سه مرحله است: 1. مبارزه برای برانداختن حکومت 2. سقوط حکومت 3. مبارزه پس از آن (هانتینگتون، همان: 158). مرحله فروپاشی در کشورهای مصر و تونس به وقوع پیوسته اما در سایر کشورها در مرحله اول یا مرحله دوم هستند. در رژیم‌های عربی کشورهایی که شبه اقتدارگرا هستند سقوط کردند اما رژیم‌های اقتدارگرا از این جهت به حیات خود می‌توانند ادامه دهند، چرا که حکومت از لحاظ سیاسی از مخالفان نیرومندتر است و هنگامی جایشان عوض می‌شود که حکومت از مخالفان ضعیف‌تر شود. بدینسان فروپاشی وقتی تحقق می‌یابد که مخالفان حکومت را از پای در آورند و تعادل قدرت را به سود خویش تغییر دهند (همان: 159).

در تحولات خاورمیانه به ندرت می‌توان اعمال خشونت آمیز را مشاهده کرد به طوری که، در این دگرگونی‌ها ما خشونت را نمی‌بینیم یا لااقل در شروع این حرکت‌ها خشونت نیست مگر اینکه رژیم‌های عربی خواهان برخورد فیزیکی با مردم بوده‌اند. در تحولات مصر حتی نظامیان هم وارد عمل نشدند و اعلام بی طرفی کردند. در تونس هم خشونت در کار نبود اما مواردی هم از خشونت در لیبی، بحرین، و یمن صورت گرفت که باز هم این برخورد از طرف رژیم‌ها شروع شد و گرنه مردم به هیچ وجه خواهان خشونت نبودند، به طوری که در بحرین ابتدا مردم با مشت آهنین مواجه شدند اما در ادامه متوجه شدند که باید مقداری انعطاف داشته و از ظرفیت‌های درونی برای حل این بحران استفاده کنند.

غرب ارزش‌های حاکم بر منطقه خاورمیانه را که ماهیتی مبتنی بر اخلاق مذهبی دارد در تعارض کامل با ارزش‌های خود که به شدت دور از مولفه‌های اخلاق مذهبی است برای خود ترسیم کرده است. آمریکا این را سیاست خود قرار داده است که جابجایی اخلاقی را در این منطقه عملیاتی سازد.

گفتار سوم: وضعیت داخلی جهان عرب

مفهوم جامعه مدنی در دو دهه پیش، به عنوان مقوله ای فراگیر که دموکراسی، توسعه و مدیریت مسالمت آمیز منازعات داخلی و منطقه ای را به هم مرتبط می ساخت مطرح گردید. در عین حال که تعریف های گوناگونی از این مفهوم ارائه شده است، می توان گفت که همه آنها معطوف به افزایش مشارکت سازمان یافته، گروهی، ارادی و داوطلبانه در سپهر عمومی میان افراد و دولت است. جامعه مدنی در شکل نهادی اش متشکل از عاملان و بازیگرانی مانند احزاب سیاسی، اتحادیه های تجاری، انجمن های تخصصی، سازمان های غیر دولتی یا سازمان های غیر حکومتی، انجمن های توسعه اجتماعی و دیگر گروه های موثر است. از لحاظ ارزشی جامعه مدنی متضمن اعمال ارزش های رفتاری، تسامح در مقابل دیگران و نوعی التزام و تعهد صریح یا ضمنی به مدیریت مسالمت آمیز اختلاف موجود میان افراد و گروه هایی است که در یک فضای عمومی مشترک، یعنی جامعه، به سر می برند. بنابراین، جامعه مدنی به صورت ارگانیک زاینده ساخت ها و صورت های سیاسی اجتماعی مدرن مانند طبقات، گروه های شغلی و حرفه ای و سایر گروه های موثر است. یک دولت قوی لزوماً منوط به یک جامعه مدنی ضعیف نیست و برعکس. در واقع، با ثبات ترین دموکراسی ها نمایان گر دولت و جامعه مدنی قوی توأم با هم است. به همین ترتیب چنانچه در جهان عرب مشاهده خواهیم کرد، یکی از ویژگی های مشترک این کشورها جوامع مدنی ضعیف و دولت های ضعیف است.

ارتباط فرایند توسعه دموکراسی و جامعه مدنی روشن است. دموکراسی مجموعه ای از اصول، قواعد و نهادهاست که به دولت برای مدیریت مسالمت آمیز منافع متعارض (و یا گروه های رقیب) کمک می کند، از این رو می توان گفت مولفه های ارزشی جامعه مدنی و دموکراسی یکی است. اما این فرآیند در کشورهای عربی خاورمیانه یک بحث جدی را به وجود می آورد و آن اینکه در بحث از مانع فرهنگی در راه دموکراسی، نظر این نیست که فقط یک فرهنگ به خصوص برای دموکراسی مناسب است بلکه حرف در این است که یک یا فرهنگ های به خصوصی نسبت به آن خصومت می ورزند. برخی ناظران معتقدند که وجود برخی زمینه ها و حوزه هایی

که مانع پیشرفت فرایند دموکراتیزاسیون در جهان عرب می‌شوند ناشی از فقدان یا ضعف جامعه مدنی و فرهنگ مدنی متناسب با آن است. شماری از شرق شناسان و تحلیل گران قوم - محور تا آنجا پیش می‌روند که منکر هر گونه آمادگی و استعداد برای تکوین جامعه مدنی عربی و متعاقب آن توفیق فرآیند توسعه دموکراسی می‌شوند. در تحولات کنونی شاهد هستیم که جهان عرب هم اینک در حال ساخت جامعه مدنی و تجربه پیشبرد دموکراسی است. همان‌گونه که صورت‌بندی‌های اجتماعی و اقتصادی جوانه زده و رشد می‌کنند، سازمان‌های جامعه مدنی خاص خود را که به نوبه خود مشوق حکومت مشارکتی‌اند به وجود می‌آورند.

به‌رغم ماهیت اقتدارگرایی دولت‌های جدید عربی در بخش اعظم تاریخ پس از استقلال، بذر و نطفه جامعه مدنی مدرن تقریباً در همه این کشورها جوانه زده است. تاریخ تکوین تعدادی از سازمان‌های جامعه مدنی، به ویژه در شمال جهان عرب، به نیمه دوم قرن نوزدهم بر می‌گردد ولی در دوران حکومت استعماری بسیاری از این سازمان‌ها در آزاد سازی کشورهاشان نقش سیاسی روشنی ایفا کردند و رهبران سیاسی از میان رهبران همین سازمان‌ها ظاهر شدند.

به‌رغم تمام تلاش‌هایی که جامعه مدنی جهان عرب به پیش گرفته است تا شرایط کنونی را تغییر دهد یک سری از مسائل را باید مد نظر قرار دهد که از آن جمله است سنت‌های مهم تاریخی و فرهنگی جهان در زمینه گرایش‌ها، ارزش‌ها، عقاید و الگوهای رفتاری. فرهنگی که عمیقاً ضد دموکراسی است مانع گسترش هنجارهای دمکراتیک^۱ در جامعه می‌شود، مشروعیت نهادهای دمکراتیک را انکار می‌کند، و بدین سان پیدایش و کارآئی موثر نهادهای دمکراتیک را، اگر هم مانع نشود، آنها را بسیار پیچیده و دشوار می‌سازد.

نتیجه‌گیری

با توجه با اینکه محور بحث رویش دموکراسی در کشورهای عربی منطقه خاورمیانه می‌باشد از تمام مطالب یاد شده، با نظر به اینکه چارچوب بحث و شکل دهنده‌های اصلی رویش دموکراسی با حضور بازیگران برتر نظام بین الملل در کشورهای عربی و مردم بودند می‌توان چنین نتیجه گرفت که دموکراتیک شدن در

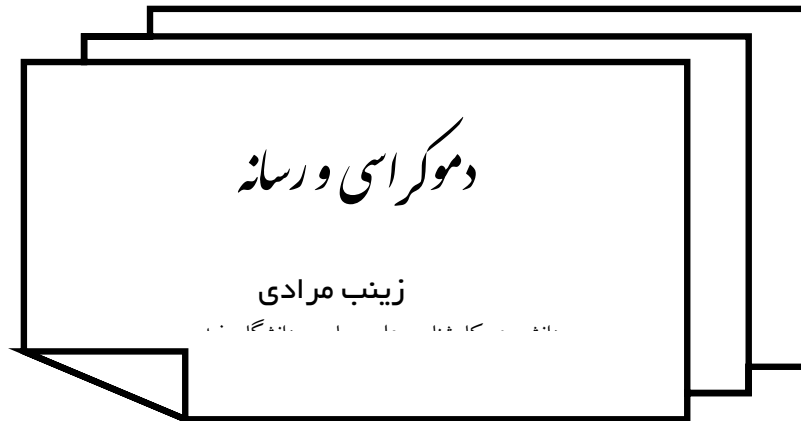
کل جهان امری است ناگزیر و در این بین کشورهای مثل آمریکا نفع منحصر به خود را از این دموکراسی که همانا رسیدن به اهداف سیاسی و اقتصادی و مانند آن می‌باشد و دولت‌ها و ملت‌های کشورهای عربی خاورمیانه نیز منافع خود را دنبال می‌کنند، اما آنچه مسلم است این است که اقتدارگرایان آن تفوق گذشته را ندارند و ملت‌ها بیدار شده و تلاش می‌کنند تا به آرمان‌های خود برسند.

منابع

1. بشیریه، حسین (1384)، گذار به دموکراسی، تهران: نشر نگاه معاصر.
2. پلاتنر، مارک؛ اسمولار، الکساندر (1383)، جهانی شدن قدرت و دموکراسی، ترجمه سیروس فیضی و احمد رشیدی، تهران: انتشارات کویر.
3. ذکریا، فرید (1384)، آینده آزادی اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی، ترجمه امیر حسین نوروزی، تهران: انتشارات طرح نو.
4. فوکویاما، فرانسیس (1386)، آمریکا بر سر تقاطع، ترجمه مجتبی امیری وحید، تهران: نشر نی.
5. هانتینگتون، ساموئل (1373)، موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، تهران: انتشارات روزنه.

دانش پژوهان، س 9-10، ش 23-25
زمستان 1390 - تابستان 1391، ص 173 - 184

تاریخ دریافت: 28 بهمن 1389
تاریخ تایید: 5 تیر 1390



چکیده:

در بسیاری از جوامع امروز، رسانه، چه دولتی و چه غیر دولتی و صرف نظر از اینکه در اختیار چه کسی باشد، به سرمایه‌گذاران خود وفادار بوده و بیش از آنکه منافع جمعی را در نظر داشته باشد و منعکس کننده دیدگاه‌های متفاوت باشد عموماً منافع صاحبان خود را در نظر دارد. هدف مقاله حاضر بررسی آسیب‌های رسانه به دموکراسی، و تاثیر آن در شکل دادن به افکار عمومی است. در این راستا به بررسی مفهوم اطلاع‌رسانی و آگاهی‌افزایی عصر جدید از طریق رسانه‌ها نیز پرداخته می‌شود.

واژگان کلیدی: رسانه؛ افکار عمومی؛ تبلیغات؛ تولید رضایت؛ دموکراسی.

مقدمه



وضع رابطه رسانه و دموکراسی از مباحثی است که در دهه اخیر به طور فزاینده‌ای مورد توجه نظریه‌پردازان و صاحب‌نظران مسائل سیاسی و اجتماعی قرار گرفته است. علت اصلی این توجه را می‌توان در متمرکز شدن طیف وسیعی از ابزارهای رسانه‌ای و کنترل آنها از سوی شرکت‌ها و موسسات تجاری و سیاسی بزرگ و نیز تغییر جهت‌گیری در الگو و نحوه عملکرد برخی از رسانه‌ها جست‌وجو کرد. اما قبل از بررسی این موضوع لازم است دیدگاه‌های مختلف را در این خصوص معرفی نماییم.

دیدگاه اول که زمینه‌ساز شروع بحث در مورد رابطه رسانه و دموکراسی نیز بوده است، معتقد است که نظام دموکراسی غربی در مسیر جهانی شدن قرار دارد و برای تسریع در این روند، نقش و کارکرد رسانه بسیار حیاتی خواهد بود. صاحب‌نظران معتقد به این دیدگاه بر این باورند که به کمک ابزار رسانه و با تزریق مفاهیم و ارزش‌های دموکراتیک به جوامع دور افتاده از این مفاهیم، می‌توان رشد دموکراسی را در این مناطق شاهد بود.

دیدگاه دوم برخلاف دیدگاه قبل با تاکید بر بعد داخلی تأثیرات رسانه، به انتقاد از ساختار رسانه‌های غربی می‌پردازد و آن را از یک سو ابزاری برای گمراه کردن افکار عمومی از مسائل اصلی اجتماعی و سیاسی و نیز وسیله‌ای برای تبلیغ و القای

آنچه قدرتمندان سیاسی و اقتصادی سودمند می‌دانند معرفی می‌کند و از سوی دیگر انحصار رسانه‌ای را در دست قدرتمندان سیاسی و اقتصادی، برخلاف اصول آزادی رسانه و دموکراسی مشارکتی می‌شمارند.

در جهانی که امروزه ما در آن زندگی می‌کنیم و در عصری که به عصر ارتباطات مشهور است، دیگر واژه‌هایی چون فناوری اطلاعات، تبلیغات و رسانه واژه‌هایی آشنا تلقی می‌شوند، واژه‌هایی که این روزها رفتارها و واکنش‌های ما نسبت به جهان اطراف‌مان را تحت تاثیر قرار داده‌اند. حضور و وجود کنونی تعداد زیادی شبکه ماهواره‌ای باعث ایجاد مشکلات و دغدغه‌های سیاسی - اجتماعی در جامعه‌ی امروز ما گشته است. در جامعه کنونی ما نوعی تضاد و تناقض حاد میان حس استقلال ملی از یکسو و ضرورت جهانی بودن از سوی دیگر باعث ایجاد تنش و تقابل در این میان گشته است و همین امر باعث شده تا عده‌ای در برابر استفاده از این امکانات بر سر دو راهی شک و تردید و حتی گاه بدبینی قرار گیرند.

گفتار نخست: اطلاع رسانی

شاید این جمله را بارها به صورت‌های گوناگون و از افراد مختلف شنیده باشیم که شهروندان یک جامعه باید از اوضاع و احوال کشور خود آگاه باشند. در دنیایی که این روزها دموکراسی و آزادی بیشترین بحث‌ها را به خود اختصاص داده است ما این جمله را به مراتب بیشتر می‌شنویم، اما آنچه مورد سوال واقع می‌شود نحوه این آگاهی است. هدف این مقاله بررسی آسیب‌های رسانه به دموکراسی و تاثیر آن در شکل دادن افکار عمومی می‌باشد و به بررسی آگاهی رساندن و مفهوم آگاهی در عصر جدید می‌پردازد.

آنچه این روزها به عنوان اخبار در رسانه‌ها و روزنامه‌ها انتشار می‌یابد بیش از آنکه در جهت آگاهی رساندن باشد. در پی متاثر کردن است، «در شیوه آگاهی رسانی رسانه‌های امروز تنها یک کیفیت مطرح است؛ در اصل همه چیز باید جالب باشد. طرز نمایش اخبار، لحن بیان و مجریان همه باید مسحور کننده باشد، در اصل مخاطب باید متاثر شود نه مطلع» (رنگه، 1362: 1-95).

همه بر این باورند که «انتخابات در دموکراسی های امروز در حقیقت مهم ترین وسیله انعکاس افکار عمومی و خواست ها و ترجیحات مردم است» (بشیریه، 1382:

409) بر همین اصل هم یکی از ارکان اساسی دموکراسی آزادی بیان است.

عده ای بر این باورند که در کشورهای اروپایی هم انتخابات به ظاهر آزاد است. ولی واقعیت ای است که حتی در پیشرفته ترین کشورها نیز امکان تبلیغ برای کاندیداها یکسان نیست؛ برای مثال وقتی یک چهره سیاسی همه جا دیده می شود و چهره محبوب و مطلوب از وی ارائه می شود آیا این خود باعث بی ارادگی مردم در تصمیم گیری شان نمی شود؟ سوال این مقاله این است که اگر این آگاهی در چهار چوبی از پیش تعیین شده بیان شود و در جهت اهداف تعیین شده سیاست گذاران باشد تکلیف دموکراسی چه می شود؟

فرضیه این تحقیق و پاسخ این است که ابزارهای اطلاع رسانی فعلی بیش از آنکه در پی اطلاع رسانی باشند در پی کنترل افکار عمومی هستند. در چنین وضعی دموکراسی، بازی واژه هاست و هر کس که بر افکار تسلط یابد قدرت را در انحصار خود می گیرد. اما راه حل این بحران در چیست؟ نوام چامسکی عقیده دارد در جوامع سرمایه داری دولتی که اسما دموکراتیک هستند، مانند جامعه آمریکا، نخبگان حاکم می دانند که باید مردم را به مرتبه بی تفاوتی و اطاعت تنزل داد و آنان را در مورد دلایل واقعی تصمیم گیری های سیاسی گمراه کرد (وینستون، 1385: 203). اما در نظام هایی که دموکراسی حاکم است نمی توان چنین تفکراتی را با توسل به زور به مردم القا نمود، بلکه برای تلقین این افکار باید به شیوه های ظریف تری متوسل شد و این در اصل نقطه تفاوت میان دو نظام دموکراتیک و توتالتر است. زیرا در نظام های توتالتر به مراتب نازل وفاداری مردم به حقایق مقتضی رضایت می دهند و فقط کافی است مردم اطاعت کنند و اینکه در سرشان چه می گذرد در مرحله دوم اهمیت قرار می گیرد اما در نظام سیاسی دموکراتیک همواره خطر تبدیل شدن افکار مستقل به اقدامات سیاسی وجود دارد. بنابراین باید تهدید را در نطفه خفه کرد.

زمانی که دستگاه چاپ اختراع شد و کم کم اعلامیه ها و نشریات احزاب گوناگون از طریق چاپ نشر یافتند مارکس به خوبی فهمید که ماشین چاپ فقط یک

دستگاه معمولی نیست، بلکه به محاورات و گفتگوهای مردمی و شعور اجتماعی را ساختاری می‌بخشد که قادر است برخی از موضوعات و معانی را حذف کند، در حالی که بر پاره‌ای دیگر از موضوعات و مطالب، آن هم برای مخاطب‌های معین تأکید و پافشاری می‌کند. وی معتقد بود تکنولوژی نوع رفتار و ارتباط انسان را با محیط مشخص می‌کند و نیز تعیین کننده کیفیت رابطه انسان‌ها با یکدیگر است (احمدی، 1387: 309). اما این تکنولوژی از صنعت چاپ فراتر رفت، شنیدن به مراتب راحت‌تر از خواندن بود پس کم‌کم رادیو وارد زندگی روزمره افراد شد، هنوز مدت زیادی از این جایگزینی نگذشته بود که تلویزیون به دنیای بشر قدم نهاد.

با شروع زندگی ماشینی واژه‌ی جدیدی به لغت نامه‌ی بشر اضافه شد که عبارت بود از «اوقات فراغت». و انسان برای پر کردن اوقات فراغت به سرگرمی روی آورد. «در همین دوران نیز گسترش شبکه‌های عظیم مخابراتی در جهان آغاز شد. این شبکه‌ها تحت نظر آمریکا آگاهی‌ها و اخبار خود و به عبارت بهتر، تبلیغات سیاسی و فرهنگی خود راجنبه جهانی دادند و به‌طور مستقیم آنها را بین المللی ساختند» (زنگه، 1362: 188). و کم‌کم برنامه‌های تلویزیونی وظیفه پر کردن قسمت اعظم اوقات فراغت به وجود آمده را بر عهده گرفتند. یکی از نتایج واضح این تغییرات انهدام سریع قدرت تفکر و زوال پرشتاب نظام شکل‌گیری رای و اندیشه انسانی است. عجیب نیست که روشنفکران بزرگ معاصر، خطر این تهدید نهفته در ذات رسانه را دریافتند و به دوران بردگی آن در نظام جدید اشاره دارند. بنگاه انتشاراتی فیشر بر نقلی که بر چاپ آلمانی کتاب زندگی در عیش، مردن در خوشی (پستمن 1375: 46) می‌نویسد: چنین می‌گوید: «زمانه‌ای است که اساسی‌ترین پایه دموکراسی و آزادی انسان مورد هجوم قرار گرفته و روبه ویرانی نهاده است، و در یک کلام: ما از خوشی برای خود مهملکه ساخته ایم.»

اگر بخواهیم رسانه را تعریف کنیم می‌توانیم بگوییم که رسانه ابزاری است که باعث شده بشر برای اولین بار به جای آنکه با جهان واقعی روبه‌رو باشد با تصاویر روبه‌رو شود. الکس دوتوکویل در کتاب خود تحت عنوان دموکراسی در آمریکا چنین می‌نویسد: «اختراع سلاح‌های آتشین تفاوت میان اشراف و فرومایگان را در میدان نبرد

از میان برد، صنعت چاپ نیز در ذات خود چنین وسیله ای است، زیرا که پستیچی، نشریات را هم به کلبه فقرا و هم به قصر بزرگان و اشراف می‌رساند» (توکویل، 1354: 7).

اگر ما رسانه های جمعی مانند تلویزیون را بخواهیم با پدیده ای چون صنعت چاپ مقایسه کنیم به نکته قابل توجهی برمی‌خوریم و آن کثرت مخاطبین تلویزیون است. تلویزیون این روزها توانسته با هر قشر و هر صنفی ارتباط برقرار کند بی آنکه هیچ مانعی سر راهش وجود داشته باشد. این پدیده به خوبی توانسته با تمامی مخاطبین خود ارتباط برقرار کند. برای او فرقی ندارد که مخاطبش چگونه باشد: فقیر یا ثروتمند، روشنفکر یا بی سواد، جوان یا پیر، سنتی یا مدرن. به هر حال او قادر است به خوبی از پس تمام سلیقه‌ها برآید، و در این راه تا جایی پیشرفت کرده که توانسته به حریم خصوصی افراد وارد شود تا آنجا که این روزها تک تک افراد خانواده‌ها بیش از آنکه با یکدیگر در تعامل باشند با تلویزیون سرگردند. کودکان با صدایش از خواب بیدار می‌شوند و شب‌ها در کنارش به خواب می‌روند. نوجوانان به طور میانگین در ایام تحصیل سه ساعت از وقت خود را در کنارش سپری می‌کنند. حتی بزرگسالان هم به نوعی درگیر این پدیده‌اند؛ البته هر چند این روزها شکایت اغلب خانم‌ها از تلویزیون دیدن همسران‌شان و کم صحبتی آنان در منزل آنقدر متداول شده که دیگر مشکل می‌توان نام درگیری بر آن نهاد.

واضح تر بگوییم ما این روزها با پدیده ای درگیریم که به مراتب صمیمی‌تر و راحت‌تر از صنعت چاپ توانسته خود را در حریم فکری و ساختاری خانواده‌ها سهیم سازد، تا آن جا که او به ما می‌گوید کدام فیلم را ببینیم، به کدام ایستگاه رادیویی گوش دهیم، و کدام مجله را بخیریم و... «مگر آگهی های تبلیغاتی وظیفه دیگری هم دارند؟» پیوسته به ما تلقین می‌شود که تلویزیون، به مثابه دریچه‌ای است که ما را از اتفاقات پیرامون خود مطلع می‌سازد؛ اما این مطلع شدن چگونه است؟ آمریکا کشوری است که مردم آن این روزها سردمدار رسانه و تبلیغات آن در سراسر جهان هستند، برای همین برای بررسی آثار رسانه بهتر است نگاهی به واکنش همین مردم در برابر رسانه بیندازیم. طبق آمار به دست آمده در یک سنجش افکار عمومی و همه‌پرسی در آمریکا در هر مقطع زمانی، بیش از 70 درصد مردم آمریکا نمی‌دانند که وزیر امور خارجه شان

کیست؟ اما درباره بعضی مسایل؛ مثلاً ایران و گروگان‌گیری، تقریباً اکثر افکار عمومی آمریکا بسیج شده است! حال آیا اغراق آمیز است اگر بگوییم از هر صد نفر، یک نفر نمی‌داند که ایرانیان به چه زبانی تکلم می‌کنند؟ یا در میان هر صد نفر شاید تنها یک نفر دقیقاً درباره اصول و کلیات مذهب ایرانیان اطلاع داشته باشد یا بداند شاه که بود و از کجا آمده بود؟ (پستمن، 1375: 233-232).

این جاست که ما در برابر این واقعیت قرار می‌گیریم که رسانه، مطلع بودن را تحت الشعاع قرار می‌دهد، آن‌هم بدین گونه که نوعی بازی با اطلاعات، یا بهتر است بگوییم ضد اطلاعات را ابداع کرده است.

گفتار دوم: کنترل افکار عمومی

پروپاگاندا یا کنترل افکار عمومی برای اولین بار در بریتانیا به کار برده شد! تلویزیون در جهان امروز این روزها رسالت یک ابر پیام آور و یک ابر رسانه تحصیل کرده را بر عهده دارد که نه تنها دانش و دانستنی‌های ما را درباره جهان تعیین می‌کند، بلکه حتی چگونه آموختن و چگونگی تصمیمات ما را نسبت به محیط اطرافمان تعیین می‌کند. رسانه‌ها وسیله مهمی برای استقرار و آزادی، بویژه آزادی عقیده و بیان هستند ولی ثروت و سرمایداری و نیروهای پنهان و آشکار آن، خطری در راه انجام رسالت رسانه است. تنها پول نیست که آزادی رسانه را تهدید می‌کند، بلکه احزاب نیز در این مورد خطری کمتر از آن ندارند.

با آنکه تلویزیون قدرت تخریب تفکر استدلالی را در افکار عامه دارد، در مقابل قدرت تهیج و تحریک عاطفی آن چندان زیاد است که توانسته افکار عمومی را علیه دیدگاه‌های نژادپرستانه و جنگ ویتنام بسیج کند و به حرکت درآورد. این ویژگی و دیگر خصلت‌های تلویزیون نباید ساده و بی‌بها انگاشته شود. شاید یکی از معاصرترین نمونه‌های این فاجعه تبلیغات قبل از جنگ آمریکا و عراق باشد. تا پیش از وقوع این جنگ مدرک قاطعی دال بر اثبات ادعاهای آمریکا در سال 1990م که عراق دارای سلاح‌های کشتار جمعی است و همچنین مشغول تعلیم نیروی نظامی خود در مرزهای عربستان است، بدست نیامد. آمریکا نیز شدیداً مخالف بازرسی بازرسان سازمان ملل از

عراق بود و برای همراه‌سازی افکار عمومی باخود، تهاجم تبلیغاتی، رادیو و تلویزیون دولتی را آغاز نمود، این تهاجم کار خود را کرد؛ «در عرض چند هفته حدود 60 در صد مردم صدام را تهدید ضروری برای آمریکا می‌دانستند که باید هر چه زودتر برای رفع خطر از قدرت خلع شود. با رسیدن ماه مارس تقریباً نصف مردم آمریکا فکر می‌کردند حملات یازدهم سپتامبر کار صدام بوده است.» (چامسکی، 1387: 31).

ایجاد این افکار موجب حمایت از جنگ گشت و بالاخره کنگره در ماه اکتبر برای دفاع از امنیت ملی آمریکا در مقابل تهدید مداومی که عراق ایجاد کرده بود، به ریس جمهور اجازه شروع جنگ را داد. در حقیقت عراق نمی‌توانست امنیت ملی آمریکا را به خطر اندازد اما احتمال آن می‌رفت که منافع آمریکا را مورد تهدید قرار دهد. هرچند آنچه روی داد در ظاهر موافق با دموکراسی به نظر می‌رسید ولی در حقیقت با مفهوم دموکراسی در تعارض قرار داشت. در واقع دولت آمریکا با نشان دادن جنایات صدام در بمباران حلبچه به مردم القا نمود که وی یک جنایتکار خطرناک است اما هیچگاه در باره ی اینکه چه کسی این سلاح‌ها را به وی داده بود سخنی به میان نیاورد! در اصل آنچه رسانه‌ها بیان کردند هرگز برابر با تمام واقعیت نبود. اغلب مردم آمریکا معتقدند که وقایع سراسر دنیا، اثرات بسیار اندکی در داخل ایالات متحده دارد! در آغاز قرن 21، آمریکایی‌ها با مداخله کشورشان در امور جهان مخالفت نورزیدند و در مورد آن بی تفاوتی پیشه کردند. در آغاز همین دوران پوشش اخبار خارجی در تلویزیون، روزنامه‌ها و مجلات به شکل چشمگیری کاهش یافت، تا جایی که مدت تخصیص داده شده به اخبار بین‌المللی توسط شبکه‌های اصلی تلویزیون از نیمه دهه 80 تا 90 حدود 50 درصد کاهش یافت (ایکنبری، 1375: 129).

اما آنچه گفته شد به هیچ وجه متضمن آن نیست که واقعا توطئه ای برای پنهان‌سازی و تحریف حقیقت وجود دارد بلکه به عقیده ی چامسکی «در محدوده ی رسانه‌های مهم و اصلی خود سانسوری به شکل نظامند و نهادینه عمل می‌کند» (وینستون، 1385: 204). به عبارت ساده‌تر، این خود سانسوری برابر است با حذف آن قسمتی از واقعیات که با آیین و شیوه عمل کرد دولت در تناقض است، و به وجود آوردن چهارچوبی تعیین شده برای افکار عمومی که وقایع را آنطور که منافع آمریکا

اقتضا می‌کند دریابند. مثلاً تجاوزگری آمریکا در آمریکای مرکزی را تدافعی می‌نامند و مخالفت آمریکا با راه حل واقعی برای درگیری اسرائیل/فلسطین را روند صلح می‌نامند. این نوع خبر رسانی گزینشی درباره اقدامات گذشته و حال دولت آمریکا سازو کار کنترلی ارزشمندی است، چون واقعا نمی‌گذارد مردم بفهمند در دنیا چه خبر است (همان: 206).

گفتار سوم: دوران بازرگانی نمایش

تا قبل از قرن 18 وقتی نام افلاطون می‌آمد آنچه در اذهان شکل می‌گرفت گفته های او بود، اما این روزها وقتی نام کسی چون انشتین را می‌شنویم قاب تصویری در ذهنمان شکل می‌گیرد که احتمالاً در تلویزیون دیده ایم! نه نظریات او. شاید این گفته درست باشد که با پایان پذیرفتن قرن 19 عصر مذاکره و مباحثه هم رو به پایان نهاد و اولین آثار دوران دیگری به جای آن پای به میدان گذاشت. در دنیای امروز تلویزیون به وسیله ای تبدیل شده که انگار وظیفه ای جز سرگرم کردن بشر ندارد و «اطلاعات را به گونه ای و در قالبی به ما عرضه می‌کند که بی نهایت ساده شده، فاقد محتوای مفید که برانگیزاننده عقل و شعور و تفکر بشر باشد و فاقد زمینه های تاریخی گذشته و عاری از نظام و چهار چوب هدف دار و سازنده باشد» (پستمن، 1375: 295).

بررسی های انجام شده نشان می‌دهد که مردم به برنامه‌های آگاه کننده اینگونه وسایل با درصد بسیار کمتری توجه می‌کنند. بدین صورت که از گوش دادن به اخبار طفره می‌روند، از توجه به تفسیرهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تن می‌زنند و سرانجام به حدی می‌رسند که این دو وسیله (رادیو و تلویزیون) را فقط برای سرگرمی می‌خواهند و به مجرد آنکه برنامه های سرگرم کننده به مناسبتی پخش نشود میزان استفاده از دستگاه های مزبور به حداقل ممکن می‌رسد (آوینی، 1379: 136). در حقیقت افراد پس از یک روز کار سخت سرگرم شدن را حق خود می‌دانند و به تلویزیون به عنوان وسیله ای برای سرگرمی نگاه می‌کنند. سرگرمی به واقع بد نیست اما اگر قرار باشد که بخودی خود هدف قرار گیرد، در این حالت حاصل انحطاط و انگیزه ی تباهی می‌شود.

همین موضوع باعث شده قضاوت درباره این پدیده مشکل شود. مارشال مک

لوهان با توجه به این واقعیت معتقد است که برای معرفت یافتن نسبت به این وسیله و رسانه ها، باید خود را از تاثیرات آنها دور نگه داشت. وی همچنین بر این باور است که رشد تکنولوژی، برخلاف آنچه تصور می شود، نه به آزادتر شدن انسان، بلکه به «سارت» بیشتر می انجامد. وسایل تکنولوژی دیوارهای نادیدنی زندانی هستند که بشر امروز در آن اسیر است (آوینی، 1379: 69).

همان طور که گفته شد مارکس معتقد بود که تکنولوژی نوع رفتار و ارتباط انسان را با طبیعت مشخص می کند، اما شاید به طور دقیق تر باید گفت که این صاحبان تکنولوژی اند که تعیین کننده کیفیت رابطه انسان ها با یکدیگرند. ساده ترین مدرک اثبات این ادعا کنترل افکار عمومی توسط رسانه هاست. در اصل رسانه های عمومی ثابت کردند که به طور موثر می توانند در کنترل افکار عمومی سهم باشند و آن را با عقاید عامیانه یا مدهای روز منطبق سازند. «دهه 90 عصر ادغام های بزرگ در میان شرکت ها بود. در این دهه تمام رسانه های جهان به زیر سلطه نه شرکت بزرگ در آمدند: سی.ان.ان، ای.بی.سی، فاکس، تی.سی.آی، ان.بی.سی، برتلزمن، وایاکام، کلمبیا پیکچرز، یونیورسال استودیوز» (چامسکی، 1387: 206).

در این میان نکته قابل توجه این بود که این شرکت های بزرگ رسانه ای دارای سهام داران مشترک می باشند، که هر یک بخش هایی از یکدیگر را در تملک دارند یا اینکه اعضای هیئت مدیره شان مشترک است. در واقع همین هیئت مدیره اند که از طریق پوشش رسانه ای اخبار و تبلیغات و حتی فیلم ها و سریال ها کیفیت روابط انسان ها را تعیین می کنند.

گفتار پایانی: تولید رضایت

دموکراسی نظامی است که هم اکنون رایج ترین نظام سیاسی در دنیا است. در دموکراسی فرض بر این است که مردم نه به حکم ترس و اجبار، بلکه از روی رضایت از حکومت پیروی می کنند. پس آنچه در کنترل افکار اهمیت می یابد تولید رضایت است. هابر ماس معتقد است که «امروزه شبکه بسیار فشرده رسانه های گروهی الکترونیکی به گونه ای سازمان یافته اند که به جای اینکه کنترل های اجتماعی و سیاسی را با ساختارهای موثر قضاوت کنند، به کنترل وفاداری یک جمعیت غیر

سیاسی می‌پردازند» (دالمایر، 1387: 354).

تولید رضایت بر اصالت عمل یا پراگماتیسم استوار است. «آمارها حاکی از این است که در آمریکا اکثر مردم از لحاظ سیاسی غیر فعال می‌باشند» (همان: 354) که دلیل آن را باید در مبنای دموکراسی آمریکا، یعنی پراگماتیسم، جستجو کرد. «اهمیت پراگماتیسم در دموکراسی‌ها در این است که مردم را از پابندی به افکار و سنن مستقر به عنوان مخزن حقایق رها می‌سازد و وقوع هر تغییر و ابداعی را که به حال زندگی انسان سودمند باشد، توجیه می‌کند» (بشیریه، 1382: 250).

به همین دلیل عده‌ای پراگماتیسم را مبنای دموکراسی آمریکا خوانده‌اند. در حقیقت با این نگاه اولویت افراد سود و منفعت قرار می‌گیرد و خوب یا بد بودن امری با چنین ملاکی سنجیده می‌شود. در این صورت می‌توان انتظار داشت بسیاری از اعمال آمریکا توجیه و قابل دفاع ارزیابی شود. این فلسفه باعث به وجود آمدن نوعی بی تفاوتی مردم نسبت به حکومت و سیاست‌های آن می‌شود. در اصل رسانه‌های گروهی با مفید و موثر نشان دادن اقدامات دولت سبب ایجاد رضایت در میان مردم می‌شوند. و وقتی که حکومت با بحرانی رو به رو می‌شود که تأثیرش بر زندگی مردم آشکار است رسانه‌ها با نقد کردن دولت در چهار چوبی مشخص باعث ایجاد اعتماد در افکار مردم می‌شوند.

نتیجه گیری

آنچه ما اکنون شاهد آن هستیم زوال آرام خلاقیت و اندیشیدن است. وقتی تمام وجود یک فرهنگ از درون با خوره خنده و تفریح رو به نابودی می‌رود و مردم به قدری در لذت و سرگرمی غرق شده‌اند که به اعمال سیاست گذاران خود بی توجه‌اند، به کدامین نهاد باید معترض بود و به چه چیز باید توسل جست؟ مقصود از نوشتن این مقاله به هیچ وجه نفی تکنولوژی نیست، بلکه اشاره به خلسه‌ای شیرین است که باعث فراموشی بشر شده است تا آنجا که فراموش کرده ایم این تکنولوژی است که باید در اختیار ما باشد نه برعکس! در اصل آنچه گفته شد نه نفی تکنولوژی بلکه تجدید نظری در نحوه و فرهنگ استفاده ما از این تکنولوژی است. در حقیقت خطر امپریالیسم رسانه که نوعی امپریالیسم سیاسی و فرهنگی است تا

بدانجا رسیده که می‌تواند حتی در امور جاری دیگر کشورها اختلال ایجاد کند. یک راه حل این مشکل آن است که وسایل ارتباط جمعی در انحصار یک قدرت خاص نباشد. راه حل دیگر آن است که رسانه‌های ملی بتوانند برنامه‌هایی در رقابت با ماهواره تولید کند که این نیازمند تخصص، فناوری و بودجه‌ی فراوان است. این برنامه‌ها باید خاصیت انتقادی، سرگرمی و فرهنگی را دارا باشند.

نکته دیگر که باید به آن توجه شود اعتماد مردم به رسانه است. در اصل مردم باید حس کنند که رسانه فارغ از هر فشاری تنها در پی آگاهی بخشی است. آنچه باعث می‌شود ملتی از استقلال خود و ملیت خود پاسداری کند فرهنگی است که شالوده نظام بر آن استوار است.

منابع:

1. آوینی، سید مرتضی (1379)، آئینه جادو، تهران: موسسه گلبان، چاپ دوم.
2. احمدی، بابک (1387)، مارکس و سیاست، تهران: نشر مرکز.
3. ایکبری، جان (1375)، تنها ابر قدرت، مترجم عظیم فضلی پور، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار.
4. بشیریه، حسین (1382)، آموزش دانش سیاسی، تهران: موسسه نگاه معاصر.
5. پستم، نیل (1375)، زندگی در عیش مردن در خوشی، مترجم صادق طباطبایی، تهران: موسسه اطلاعات.
6. توکوئل، الکسی (بی تا)، دموکراسی در آمریکا، بی جا: بی نا.
7. چامسکی، نوام (1387)، هژمونی یا بقا، مترجم آسوده نوین، تهران: موسسه اطلاعات.
8. دالمایر، فرد (1387)، سیاست مدن و عمل، مترجم مصطفی یونسی، آبادان: نشر پرسش.
9. رنگه، لویی لپرنس (1362)، گنداب غرب، مترجم علی اکبر کسمائی، تهران: موسسه مطبوعاتی عطائی.
10. وینستون، مورتون (1385)، فلسفه چامسکی، مترجم احمد رضا تقاء، تهران: طرح نو.

بررسی جواز یا عدم جواز جهاد ابتدایی در عصر

غیبت

چکیده:

موضوع این مقاله پرداختن به این سوال است که آیا جهاد ابتدایی در عصر غیبت امام زمان (عج) جایز است یا خیر؟ در پاسخ به این سوال دو نظریه مطرح است: یکی نظریه انحصار جهاد ابتدایی به عصر معصوم (ع) و دیگری نظریه عدم انحصار جهاد ابتدایی در عصر معصوم (ع) و جواز آن در عصر غیبت. از نظر مشهور فقها یکی از شرایط وجوب جهاد ابتدایی حضور امام معصوم (ع) است که چنین جهادی باید با اذن امام و یا اذن نائب خاص امام انجام شود. طرفداران این نظریه با استناد به اجماع و دسته‌ای از روایات استدلال می‌کنند که جهاد ابتدایی در عصر غیبت امام زمان (عج) مشروعیت ندارد. اما برخی از فقهای معاصر چون آیت الله خویی و علامه فضل الله جهاد ابتدایی را در زمان غیبت امام زمان (ع) با اذن مجتهد جامع الشرایط به عنوان نائب عام امام (ع) نیز مشروع دانسته و برای اثبات ادعای خود با دلایلی چون عمومات آیات جهاد، اهمیت جهاد در اسلام و ادله ولایت فقیه استدلال می‌کنند. در این مقاله به بررسی و ارزیابی این دو نظریه پرداخته می‌شود.

واژگان کلیدی: جهاد ابتدایی؛ عصر غیبت؛ فقیه؛ ولایت فقیه؛ امام زمان (عج).

مقدمه

اجتهاد در مفهوم خاص خود، به عنوان یک وظیفه و تکلیف الهی از ضروریات دین اسلام وارکان مهم این مکتب است، به طوری که ده‌ها آیه و روایت معتبر و جوب آن را با صراحت بیان و مسلمانان را به آن فرا خوانده است.

جهاد در لغت به معنای توان و سختی و در اصطلاح به معنای به کار گرفتن نهایت تلاش و توان درمقابله با دشمنان دین اسلام جهت اعتلای کلمه توحید و نشر اسلام است. جهاد ابتدایی عبارت است از جهاد با کفار و مشرکین در راه گسترش اسلام و اعتلای کلمه توحید که ابتدا از طرف مسلمین به خاطر رفع موانع دعوت شروع می شود، و بدین خاطر جهاد ابتدایی و یا جهاد دعوت نامیده شده است. این نوع از جهاد تحت شرایط خاصی انجام می شود.

جهاد ابتدایی، یکی از مباحث مهم در اندیشه سیاسی شیعه است و از نظر مشهور فقها، هنگامی واجب می شود که مسلمین در موضع اقتدار باشند و از سوی کفار مانع دعوت دیگران به سوی اسلام شوند. لذا یکی از شرایط اولیه و جوب آن این است که قبل از شروع جنگ دعوت صورت پذیرد. راجع به جهاد و ابعاد آن فقها و اندیشمندان اسلامی بحث‌های مهمی را مطرح کرده‌اند و نظریه‌های مختلفی در مورد آن مطرح شده است. و هرچند بعضی هم منکر جهاد ابتدایی شده و همه جهاد در اسلام

را دفاعی می دانند. ولی در این مساله که جهاد یکی از واجبات و فروع دین است همه اتفاق نظر دارند. و نسبت به وجوب آن در زمان حضور معصوم (ع) کمتر کسی به خود شکی راه داده است. اختلاف گسترده در این مسئله مربوط به زمان غیبت امام زمان (ع) است.

مشهور فقها معتقدند حکم جهاد ابتدایی منحصر به زمان وجود معصوم (ع) بوده و در زمان غیبت کبری مشروعیت ندارد و برخی از فقها و اندیشمندان شیعه معتقدند که جهاد ابتدایی با توجه به اهمیتی که دارد، اختصاص به زمان معصوم (ع) ندارد و در عصر غیبت نیز حاکم جامع الشرایط عهده دار امر جهاد ابتدایی با مشرکین است و جهاد دعوت به اذن مجتهد جامع الشرایط صورت می پذیرد. در این مقاله به بررسی و ارزیابی اقوال و دلایل این دو نظریه راجع به جهاد ابتدایی در عصر غیبت پرداخته می شود.

گفتار اول: نظریه انحصار جهاد ابتدایی به زمان حضور معصوم (ع)

جواز و عدم جواز جهاد ابتدایی در زمان غیبت امام عصر (عج) از مهمترین مسایل مربوط به جهاد در اندیشه سیاسی شیعه است. همه فقهای متقدم و مشهور فقهای معاصر شیعه اعتقاد دارند که جهاد ابتدایی انحصاراً در زمان حضور معصوم (ع) واجب است، و در زمان غیبت امام (ع) مشروعیت ندارد. فقهایمانند شیخ صدوق در الهدایه با الخیر، سید مرتضی در انتصار، حسن بن سلیمان طهرشتی در مصباح الشریعه، قاضی ابن براج در المذهب، محقق حلی در شرایع و علامه حلی در القواعد الاحکام و شیخ طوسی در نهایه و محمد حسن نجفی در جواهر الکلام (مرورید، 1406: 9/23) بر این شرط تصریح نموده اند. در این بحث ابتدا اقوال و سپس ادله این نظریه را مورد بررسی قرار می دهیم.

1. اقوال

جهت اختصار فقط به اقوال شیخ طوسی در نهایه و صاحب جواهر در جواهر الکلام به عنوان نمونه اشاره می شود:

شیخ طوسی در نهایه می نویسد: «و من وجب علیه الجهاد إنما يجب علیه عند شروط و هی: أن يكون الإمام العادل الذي لا يجوز لهم القتال إلا بأمرة و لا يسوغ لهم الجهاد من

دونه ظاهرا او يكون من نصبه الامام للقيام بأمر المسلمين حاضرا ثم يدعوه الى الجهاد فيجب عليهم حثثذ القيام به، و متى لم يكن الامام ظاهرا و لا من نصبه الامام حاضرا لم يجز مجاهده العدو (طوسی، بی تا: 290/1).

کسی که جهاد بر او واجب است، باید شرایطی را رعایت کند از جمله آن شرایط، وجود امام عادل و یا وجود نائب خاص است که جهاد فقط تحت امر آنها جایز است، و در صورت عدم وجود امام و یا نائب خاص آن، جهاد جایز نیست. شیخ طوسی در ادامه می‌نویسد: «کسی که بدون وجود امام و اذن آن مبادرت به جهاد نماید، معصیت کرده و گناهکار محسوب می‌شود». صاحب جواهر در رابطه با وجوب شرط وجود امام عادل در جهاد ابتدایی می‌نویسد: «و علی کل حال فلا خلاف بیننا، بل الاجماع بقسمیه علیه، فی انه انما يجب علی الوجه المزبور بشرط وجود الامام علیه السلام و بسیط یده، او من نصبه للجهاد... بل اصل مشروعیه مشروط بذلک فضلا عن وجوبه.» (نجفی، بی تا: 11/21). صاحب جواهر در این عبارت بر مشروط بودن جهاد بر وجود و اذن امام و یا نائب خاصش ادعای اجماع می‌کند، و می‌گوید جهاد بدون اذن امام نه تنها وجوب ندارد، بلکه مشروع و جایز هم نیست.

از عبارات فقهای متقدم و اکثر فقهای متأخر و معاصر به دست می‌آید که وجود امام عادل که بیشتر منظورشان از امام عادل، امام معصوم (ع) است، در جهاد ابتدایی شرط بوده و در عصر غیبت امام (ع) نه تنها جایز نیست، بلکه حرام می‌باشد، و برای فقیه جامع الشرایط دعوت به جهاد ابتدایی جایز نیست و او حق ندارد که با کفار و مشرکین برای دعوت آنان به اسلام اعلام جنگ بنماید.

2. دلایل انحصار جهاد ابتدایی در زمان حضور معصوم (ع)

پیش از پرداختن به ادله فقهای که قایل به عدم جواز جهاد ابتدایی در عصر غیبت اند، ذکر دو نکته ضروری است. نکته نخست: همه فقهای شیعه اتفاق دارند اذن کسی که امام عادل مبسوط الید او را در امر جهاد یا در امور متعدد از جمله جهاد منصوب کرده است، معتبر و در حکم اذن امام عادل است (نجفی، بی تا، 11/21). نکته دوم: در مورد اینکه مراد از امام عادل که در بیشتر روایات آمده کیست میان فقهای شیعه اختلاف

است. بیشتر آنها امام عادل را امام معصوم می‌دانند، از این رو جهاد ابتدایی را در عصر غیبت کبری (ع) مشروع نمی‌دانند. برخی دیگر معتقدند که مراد از امام عادل، تنها امام معصوم نیست، بلکه امام معصوم کامل‌ترین مصداق امام عادل است، بنابراین اگر امام معصوم حاضر باشد، نسبت به دیگران اولویت و حق تقدم دارد و جهاد بدون اذن ایشان مشروع نیست، و در زمان غیبت با اذن امام عادل غیر معصوم می‌توان جهاد ابتدایی کرد. به‌طور کلی فقهای شیعه در این باره سه تعبیر دارند. بیشتر آنان تنها به ذکر امام یا سلطان عادل بسنده کرده، ولی تصریح نکرده‌اند که منظور امام معصوم است (حلی، 1417ق: 1/199). و گروهی از امام عادل سخن به میان آورده‌اند، اما یا تصریح کرده‌اند (قاضی، 1406ق: 2/292). و یا از قرائن موجود در کلام آنان چنین استفاده می‌شود (شیخ طوسی، 1342ق: 1/292) که منظور امام معصوم (ع) است. دسته سوم امام عادل را به عنوان شرط ذکر کرده‌اند ولی یا تردید دارند که مراد از آن، امام معصوم (ع) است و یا تصریح می‌کنند که منظور، اعم از امام معصوم (ع) و یا نائب او حتی نائب عام در زمان غیبت است (خویی، 1410ق: 1/366). هر سه دسته فقها در مقام استدلال به دو دلیل عمده، یعنی اجماع و روایات با برداشت‌های گوناگون، استناد جسته‌اند. که اینک به بیان ادله کسانی می‌پردازیم که قایل به عدم جواز جهاد ابتدایی در عصر غیبت کبری هستند. این ادله به شرح ذیل است:

1. اجماع:

بسیاری از فقها ادعای اجماع کرده‌اند که اذن امام معصوم و یا نائب خاصش در وجوب جهاد ابتدایی شرط است. در برابر، گروهی دلیل اجماع را چنین پاسخ گفته‌اند: اولاً: چنین اجماعی ثابت نیست، زیرا برخی فقها بدان اشاره نکرده‌اند (خویی، پیشین: 364). ثانیاً: بر فرض وجود اجماع، کاشف از قول معصوم (ع) نیست، زیرا ممکن است ملاک آن روایات باشد، در این صورت ملاک اجماع معتبر است نه خود آن «و یشرط فی وجوب الجهاد وجود الامام او من نصبه علی المشهور بین الاصحاب و لعل مستنده اخبار لم يبلغ درجه الصحه مع معارضتها بعموم الايات. ففي الحكم به اشكال» (سبزواری، بی تا: 1/74). براساس این قول، وجود امام و یا کسی که منصوب از طرف امام است بنابر قول مشهور بین فقها، در وجوب جهاد ابتدایی شرط است. شاید

مستند قول مشهور، روایات باشند که به درجه صحت نرسیده‌اند، زیرا این روایات با عموم آیات جهاد تعارض دارند پس این حکم خالی از اشکال نیست.

2. روایات:

دلیل اصلی بر عدم جواز جهاد ابتدایی در عصر غیبت کبری روایاتی هستند که از امام معصوم (ع) رسیده‌است، در اینجا به چند روایت مهم و چگونگی استدلال فقها به اختصاص یا عدم اختصاص امام عادل به امام معصوم (ع) اشاره می‌شود.

2/1. **روایت محمد بن یعقوب:** محمد بن یعقوب عن محمد بن یحی عن سويد القلاء عن بشیر عن ابی عبدالله (ع) قال: «قلت له انی رأیت فی المنام انی قلت لک ان القتال مع غیر الامام المفترض طاعته حرام مثل الميته و الدم و لحم الخنزیر، فقلت لی: نعم هو کذاک، فقال ابو عبدالله (ع) هو کذاک»، بشیر گوید: به امام صادق (ع) گفتم: در خواب دیدم که به شما عرض کردم جنگ به همراه امامی که اطاعتش واجب نیست مانند مردار و خون و گوشت خوک حرام است و شما فرمودی: آری حکم آن چنین است. امام صادق (ع) فرمود: حکم آن همین است» (حر عاملی، بی تا 12: 34/).

طرفداران عدم جواز جهاد ابتدایی در عصر غیبت کبری، می‌گویند: در روایت فوق امام صادق (ع) جنگ را به همراه امامی که اطاعت از وی واجب نیست، حرام فرموده است. مفهوم این سخن آن است که جنگ و جهاد تنها به همراه امامی که اطاعتش واجب است مشروع است. مراد از امام مفترض الطاعه نیز امام معصوم است، زیرا علاوه بر دلالت روایات تنها امام معصوم است که عنوان مفترض الطاعه به طور مطلق بر او صدق می‌کند. از این رو شامل فقیه جامع الشرائط مبسوط الید (ولی فقیه) نمی‌شود. بنابراین جهاد ابتدایی بدون حضور امام معصوم مشروع نیست (قمی، 1415ق: 336/1).

قائلین به جواز جهاد ابتدایی در عصر غیبت کبری در پاسخ این استدلال از روایت مذکور گفته‌اند:

اولاً: این روایت چنین دلالتی ندارد، زیرا به دلیل مناسبت حکم و موضوع، آنچه در این روایت حرام شده است جنگیدن به فرمان غیر امام مفترض الطاعه و پیروی کردن از اوست، نه جنگ بدون اذن امام معصوم در زمان غیبت، در صورت که خبرگان امت جهاد ابتدایی را به مصلحت اسلام و اعلایی کلمه توحید بدانند (خویی، 1410 ق:

365/1). افزون بر این، بر فرض که این روایت تنها جنگیدن همراه با امام مفترض الطاعه را مشروع بداند عنوان امام مفترض الطاعه، در امام معصوم منحصر نیست، بلکه شامل ولی فقیه عادل نیز می‌شود، زیرا بنا بر ادله اثبات کننده ولایت فقیه اطاعت از ولی فقیه عادل نیز مانند امام معصوم (ع) واجب است (منتظری، 1409ق: 120/1).

ثانیا: اگر بپذیریم که این روایت از لحاظ دلالت تام است و به قرینه روایات دیگر منظور از امام مفترض الطاعه امام معصوم است، اما از نظر سند این روایت قابل خدشه است، زیرا معلوم نیست که مراد از «بشیر» «بشیر دهان» است یا دیگری و با توجه به اینکه در این طبقه از راویان، نام بشیر بسیار است، صرف نقل روایت «بشیر دهان» از «سويد قلا» در مواردی چند نمی‌تواند دلیل این باشد که بشیر در این روایت، بشیر دهان است. البه این روایت در کتاب شریف کافی از بشیر دهان به طریق مرسل نقل شده است و حدیث مرسل هم که معتبر نیست. وانگهی، بشیر دهان توثیق نشده است (خویی، همان).

2/2. **روایت محمد بن عبدالله از امام رضا (ع):** محمد بن عبدالله می‌گوید: «به امام رضا (ع) عرض کردم: فدایت شوم، پدرم از پدران شما برایم نقل کرده است که به یکی از آنان گفتند: در سرزمین ما، مرزی به نام قزوین و دشمنی به نام دیلم است، آیا جهاد با آنان و مرزداري از مرز مشروع است؟ آن حضرت فرمود: به طواف کعبه بپردازید و حج به جای آورید. این پرسش را سه بار تکرار کردم و هر بار آن حضرت می‌فرمود: کعبه را طواف کنید و حج به جای آورید. حضرت در سومین بار فرمود: آیا دوست ندارید که در خانه باشید و نفقه عیال خود را بدهید و منتظر امر ما (حکومت حضرت مهدی (عج) باشید که اگر آن را درک کنید، مانند کسی هستید که همراه پیامبر (ص) در جنگ بدر شرکت داشته است و اگر آن را درک نکنید مانند کسی هستید که کنار قائم ما در خیمه او این چنین، دو انگشت سبابه را کنار هم گذاشت، حاضر است؟ امام رضا (ع) در پاسخ فرمود: پدرت راست گفته است، حکم مساله همین است.» (کلینی، بی‌تا: 360/4).

در این روایت، راوی از مشروعیت جهاد و مرزداري در زمان حکومت امام جائر می‌پرسد و امام (ع) در پاسخ با توصیه به انجام حج، وی را از این کار منع می‌کند گرچه

این منع به دلالت التزامی از عبارات استفاده می‌شود، ولی بی‌گمان، بازداشتن و منع التزامی به معنای حرمت است. بنابراین، جهاد به همراه ائمه جور، غیر مشروع است و چون بخش پایانی روایت به استمرار حرمت تا حکومت حضرت مهدی (عج) دلالت دارد، معلوم می‌شود که این حرمت در زمان غیبت به قوت خود باقی است (قمی، پیشین: 141).

طرفداران جواز جهاد ابتدایی در زمان غیبت کبری در پاسخ به این استدلال می‌گویند: از ظاهر روایت استفاده می‌شود که در صدد بیان حکم موقت است نه حکم دائم و همیشگی. به این معنا که در آن زمان خاص که قدرت در دست حاکمان جور بوده نه جهاد و نه رابطه، هیچ یک مشروع نبوده‌اند. شاهد بر این مدعا این است که رابطه به دنبال جهاد ذکر شده است، با اینکه هیچ تردیدی در عدم توقف مشروعیت رابطه به اذن معصوم در زمان غیبت وجود ندارد (خویی، همان). می‌توان مشروع نبودن جهاد و حتی رابطه را در آن زمان خاص چنین تبیین کرد که در آن مقطع زمانی خاص، گرچه ائمه معصومین (ع) در جامعه اسلامی حضور داشته‌اند اما حکومت در دست ائمه جور بوده و هرگونه شرکت در جهاد یا رابطه، در حقیقت تقویت حکومت جائر و مشروعیت بخشیدن به جنگ‌های حاکمان جور تلقی می‌شده است. از این رو می‌توان گفت که این روایت، مشروع نبودن جهاد ابتدایی را به همراه ائمه جور، که امری متفق علیه است، ثابت می‌کند، نه عدم مشروعیت آن را بدون اذن امام معصوم، حتی اگر امام عادل غیر معصوم نیز اذن دهد.

2/3. **روایت سماعه از امام جعفر صادق (ع):** امام صادق (ع) می‌فرماید: عباد بصری، امام علی بن الحسین (ع) را در راه مکه زیارت کرد و به آن حضرت گفت: ای علی بن الحسین: جهاد و دشواری آن را رها ساختی و به حج و آسانی آن رو آورده‌ای، خداوند متعال می‌فرماید: خداوند از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را خریداری کرده که «در برابرش» بهشت برای آنان باشد، همان کسانی که در راه خدا پیکار می‌کنند... امام علی بن الحسین (ع) فرمود: آیه را کامل بخوان، عباد ادامه آیه را خواند که در وصف مجاهدین آمده است. همان توبه کنندگان، عبادت کنندگان

امام (ع) فرمود: هرگاه کسانی را دیدیم که چنین اند جهاد همراه آنان از حج سزاوارتر است. (حر عاملی، بی تا: 11/32).

قائلین به اختصاص جهاد ابتدایی در زمان حضور امام معصوم، چنین استدلال می کنند که در این روایت امام سجاد (ع) جهاد را همراه کسانی مشروع و از حج با فضیلت تر می دانند که دارای ویژگی های مذکور در آیه 112 سوره مبارکه توبه باشند. پس، از آنجایی که آیه شریفه «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم» در شأن ائمه معصومین (ع) نازل شده است و آیه بعد ویژگی های آنان را بر می شمارد، معلوم می شود که مصادیق آیه «112» سوره توبه، تنها ائمه معصومین (ع) اند، بنابراین بدون اذن امام معصوم، جهاد مشروع نیست (حویزی، بی تا: 2/273).

در پاسخ استدلال به این روایت آمده است: مصداق آیه شریفه «التائبون العابدون...» اعم از امام معصوم (ع) است و به ایشان منحصر نیست، هر چند ائمه معصوم، کامل ترین مصداق آیه شریفه اند. از این رو، نزول آیه «ان الله اشتری من المؤمنین...» و آیه شریفه «التائبون العابدون» در شأن ائمه معصوم، بر مصداق اتم و اکمل بودن آنان حمل می گردد، نه بر اختصاص داشتن به آنان. بنابراین جهاد همراه کسی که دارای صفات مذکور باشد، گرچه معصوم نباشد مشروع است (منتظری، پیشین: 118).

2/4. روایت اعمش: «محمد بن علی بن الحسین باسناده عن الاعمش عن جعفر بن محمد (ع) فی حدیث شرایع الدین قال: والجهاد واجب مع امام عادل و من قتل دون ماله فهو شهید (حر عاملی، بی تا: 35/11)؛ شیخ صدوق از امام جعفر صادق (ع) نقل کرده است که حضرت فرمود: «جهاد همراه امام عادل، واجب است و هر کس در دفاع از مالش کشته شود شهید است.»

2/5. روایت فضل شاذان: «محمد بن علی بن الحسین فی عیون الاخبار، باسناده عن الفضل بن شاذان عن الرضا (ع) فی کتابه الی المأمون قال: و الجهاد واجب مع الامام العادل» (همان)؛ «شیخ صدوق در عیون الاخبار نقل کرده است که امام رضا (ع) در نامه اش به مأمون مرقوم فرمود: جهاد همراه امام عادل، واجب است»

در این دو روایت، جهاد همراه امام عادل واجب دانسته شده است، و مفهوم آن این است که جهاد همراه امام جائز واجب نیست. مراد از امام عادل در این دو روایت، امام

معصوم (ع) است، زیرا تنها بر ایشان عنوان «امام عادل» به طور مطلق صدق می‌کند و افزون بر عدم وجوب جهاد، بر عدم مشروعیت آن نیز در صورت نبودن اذن امام معصوم (ع) دلالت دارد.

در پاسخ به این استدلال گفته‌اند: عنوان «امام» با مفهومی که میان شیعه مشهور است، یعنی کسی که واسطه فیض آسمان و زمین است و به دلیل جاری بودن سخن حق بر زبانش هرچه امر کند بی‌چون و چرا پذیرفته می‌شود، اصطلاحی متأخر است و نمی‌توان روایات بالا را بر آن حمل کرد، زیرا در زمان صدور این روایات بیشتر مسلمانان جامعه اسلامی برای کسی، حتی خلفای خود، مقام امامت به این معنا را قائل نبوده‌اند، چنان که اتصاف امام به عادل، شاهد بر این مدعا است (حائری، 1414ق: 70). به سخن دیگر، واژه «امام» نه در لغت و نه در سخنان ائمه (ع) تنها بر معصوم اطلاق نشده است، بلکه این واژه برای کسی که در نماز جماعت، نماز جمعه، حج و کشورداری به وی اقتدا می‌کنند وضع شده است و در این شکی نیست که معصوم در صورت حضور در جامعه اسلامی، کامل‌ترین مصداق امام عادل است. آنچه این احتمال را تقویت می‌کند، این است که در زمان صدور این روایات، خلفای جائر دست به جهاد می‌زدند صدور چنین روایاتی در این زمان، برای غیر مشروع اعلام کردن جنگهایی بوده است که به اذن و فرمان ائمه جور بر پا می‌شده است. به سخن دیگر، چون در این روایات، جنگ به همراه امام عادل در برابر امام جائر واجب و مشروع قلمداد شده است، نه امام معصوم (ع) در برابر غیر معصوم، و از آنجایی که عدالت از عصمت و عادل بودن اعم از معصوم بودن است، نمی‌توان امام عادل را در امام معصوم (ع) منحصر دانست و یا عدالت را به معنای عصمت گرفت (منتظری، پیشین: 118-119).

خلاصه:

طرفداران این نظریه بر حرمت جهاد ابتدایی در زمان غیبت کبری به ادله‌ای چون اجماع و دسته‌ای از روایات استدلال کردند و تلاش کردند تا ثابت کنند که در زمان غیبت جهاد ابتدایی نه تنها جائز نیست، بلکه حرام هم هست. همان‌طور که بررسی شد آنچه به یقین می‌توان از این ادله استفاده کرد دو چیز است:

نخست: مشروع نبودن بر پایی جهاد ابتدایی از سوی ائمه جور و حرمت شرکت در چنین جنگهایی.

دوم: مشروط بودن مشروعیت و وجوب جنگ ابتدایی به اذن امام عادل، اما نمی توان یقین کرد که این ادله بر شرط بودن اذن امام معصوم (ع) در مشروعیت و وجوب جهاد ابتدایی دلالت دارند.

گفتار دوم: نظریه جواز جهاد ابتدایی در عصر غیبت

همان طور که گفته شد، قول مشهور فقها عدم جواز جهاد ابتدایی در زمان غیبت کبری می باشد، اما در این میان تعدادی زیادی از فقها، بالاخص در عصر حاضر، به مشروعیت جهاد ابتدایی در زمان غیبت امام (ع) معتقد می باشند که در این زمینه اقوال و ادله بعضی از فقها را مورد بررسی قرار می دهیم.

1. اقوال:

1/1. آیت الله خویی: ایشان مانند بسیاری از فقهای متقدم، ابتدا بحثش را با ذکر شرایط جهاد ابتدایی آغاز می کند و پس از آن، راجع به اهمیت جهاد ابتدایی می نویسد: «ان الجهاد مع الکفار من احد ارکان الدین الاسلامی و قد تقوی الاسلام و انتشر امره فی العالم بالجهاد مع الدعوت الی التوحید فی ظل رایه النبی الاکرم (ص) و من هنا قد اهتم القرآن الکریم به...» (خویی، پیشین: 363).

در این عبارت ایشان راجع به اهمیت جهاد می نویسد: جهاد یکی از ارکان دین اسلام است. تقویت اسلام و انتشار آن در دنیا زیر پرچم رسول اکرم (ص) و دعوت به سوی یکتا پرستی به وسیله جهاد بوده است و در قرآن کریم کمال اهمیت به جهاد داده شده است و آیات مربوط به جهاد، جهاد را بر مسلمین علیه کفار واجب دانسته است. با توجه به اهمیتی که در جهاد وجود دارد نمی توان آن را به یک دوره زمانی موقت و محدود منحصر نمود، بلکه جهاد ابتدایی در تمام زمان ها، چه در زمان حضور معصوم (ع) و چه در زمان غیبت امام (ع)، واجب می باشد. همان طور که گفته شد، خویی با توجه به اهمیت جهاد در قرآن و نصوص اسلامی، از دو زاویه یا در دو مقام جهاد ابتدایی را مورد بحث قرار می دهد:

مقام اول: تحت این سؤال مطرح می‌کند که آیا در مشروعیت و جواز جهاد ابتدایی اذن امام (ع) و یا اذن نائب خاصش شرط است یا نه؟

مقام دوم: اگر اصل مشروعیت جهاد را در عصر غیبت امام زمان (ع) پذیرفتیم، آیا اذن فقیه جامع الشرایط شرط است یا نه؟

در پاسخ به سؤال اول می‌نویسد: مشهور فتاوی فقهای ما این است که جهاد ابتدایی بدون حضور و اذن امام و یا نائب خاصش جایز نمی‌باشد. ایشان به دو دلیل از ادله قول مشهور اشاره می‌کند و سپس هردو را مورد نقد قرار می‌دهد. اولین دلیل از ادله قول مشهور بر حرمت جهاد ابتدایی در عصر غیبت «اجماع» است. آقای خویی در نقد اجماع می‌نویسد: «وفیه ان الاجماع لم یثبت اذ لم یتعرض جماعه من الاصحاب للمسئله و...» یعنی در این مورد نمی‌توان اجماع را ثابت کرد، زیرا جمعی از فقها این مسأله را مورد بحث قرار نداده‌اند. بر فرض که اجماع را در این زمینه ثابت بدانیم، اما این اجماع ارزش کاشفیت از قول معصوم را ندارد، زیرا چنین اجماعی مدرکی بوده که مبتنی بر روایات می‌باشد (خویی، پیشین: 364). دومین دلیل قول مشهور دسته ای روایات هستند که ایشان دو روایت را نقل می‌کند یکی روایت «سويد القلا» و دیگری روایت «عبدالله بن مغیره» که هردو روایت در بحث قبلی در نظریه عدم جواز جهاد ابتدایی در عصر غیبت بررسی شد. ایشان در نقد روایت اول می‌نویسد: که روایت سويد القلا هم از نظر سند و هم از نظر دلالت اشکال دارد. اما از نظر سند، اشکالش این است که برای ما ثابت نشده که مراد از بشیر که در سلسله روایت آمده همان بشیرالدهان که توثیق شده است، باشد، زیرا در روایات، بشیر نام زیاد آمده است. از طرفی هم این روایت مرسله است. و روایت مرسله اعتبار ندارد.

اما از نظر دلالت این حدیث نیز ضعیف است، زیرا از باب مناسبت حکم و موضوع، حدیث گفته است: جنگ به امر امام که اطاعتش واجب نیست حرام است اما جنگ تحت امر اهل خبره از مسلمین که جنگ علیه کفار را باعث عزت و تقویت مسلمین می‌دانند حرام است یا نه؟ این حدیث چنین دلالتی ندارد. در نقد حدیث دوم (حدیث عبدالله بن مغیره) می‌نویسد: که این حدیث در مقام بیان حکم موقت است و دلالت بر

حکم دائم ندارد، یعنی جهاد و رباط در آن شرایط زمانی خاص که حکومت در دست حکام ظالم و ستمگر بود، جایز نمی‌باشد.

مرحوم خویی پس از رد ادله قول مشهور می‌نویسد: «نعم، الجهاد فی عصر الحضور يعتبر فيه باذن ولی الامر النبى الاکرم (ص) أو الامام (ع) بعده» (خویی، پیشین: 364-365). به هر حال، در زمان حضور معصوم (نبی اکرم (ص) و امام (ع)) جهاد باید به اذن آنها انجام شود.

مقام دوم: خویی در پاسخ به سؤال دوم (در صورت مشروعیت جهاد ابتدایی، در عصر غیبت آیا اذن فقیه جامع شرایط، شرط است یا نه) می‌نویسد: «ان علی الفقیه ان یشاور فی هذا الامر المهم اهل الخبره و البصیره من المسلمین حتی یطمئن بأن لد المسلمین من العده و العدد ما یکفی للغلبه علی الکفار الحربیین»؛ یعنی بر فقیه است که با اهل خبره و بصیرت در این امر مهم جهاد (که جهاد را به مصلحت مسلمین تشخیص داده‌اند) مشورت نماید، راجع به توان و قدرت و چگونگی غلبه بر دشمن و تعیین فرمانده و حصول اطمینان برای دست‌یابی به پیروزی که امر بسیار مهم است و برای جلوگیری از هرج و مرج و بی‌نظمی لازم است» (خویی، پیشین: 366).
از کلمات آیت الله خویی، نتایج زیر به دست می‌آید:

1. جواز جهاد ابتدایی در زمان حضور معصوم، مشروط به اذن امام و یا نائب خاصش می‌باشد، از باب این که معصوم (ع) فرد اکمل و اتم در این مقام در زمان حضور محسوب می‌شود.

2. جهاد ابتدایی در عصر غیبت امام زمان (ع) نیز واجب می‌باشد، اما با توجه به اهمیتی که جهاد در انتشار و تقویت دین اسلام و دعوت به توحید دارد، نمی‌توان جهاد را از امور معلقه و معطله محسوب نمود، بلکه در هر زمان که اهل خبره و بصیرت از مسلمین در هر زمانی به مصلحت مسلمین تشخیص دهند، با مشورت فقیه جامع شرایط انجام خواهد شد. آیت الله خویی در حالی که قایل به ولایت مطلقه فقیه نبوده، و برای فقیه ولایت را فقط در امور حسبه ثابت می‌داند اما با دلایلی که ذکر شد جهاد ابتدایی را در عصر غیبت جایز می‌داند.

1/2. علامه سید محمد حسین فضل الله: از جمله کسانی که جهاد ابتدایی را در عصر غیبت امام زمان (عج) جایز می‌داند، سید محمد حسین فضل الله است. او ضمن بررسی نظریه آیت الله خویی در کتاب *الجهاد در اسسه استدلالیه* می‌نویسد: «و لمزید من البیان ان الاهداف التي طرحها الاسلام لمسالة الجهاد، يمكن حصرها بثلاثة اهداف رئيسه هي،» او سه هدف عمده و یا سه اصل اساسی را به عنوان اهداف جهاد در اسلام می‌شمارد که عبارتند از:

1. رسیدن پیام دین خدا بوسیله دعوت به گوش جهانیان و برداشتن مانع این دعوت.
2. ایجاد رعب و ترس بر دل‌های کفار و مشرکین است، برای سلب قصد حمله و تجاوز بر سرزمین‌های اسلامی از سوی آنها.
3. دفاع از سرزمین مسلمین در هنگام تعدی و تجاوز دشمنان.

پرواضح است که تحقق این اهداف اختصاص به زمان خاصی ندارند، بلکه در هر زمان این اهداف باید تحقق پیدا کند، زیرا اصل اساسی در اسلام دعوت جوامع است به سوی حق و حقیقت و اعتلای کلمه توحید که مایه حیات و کمال جوامع بشری است. دین اسلام، دین جهانی است و دین رحمت برای همه انسان‌ها و در تمام زمان‌ها و قرون است «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء/107) «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ» (سباء/28) این آیات و آیات دیگر در قرآن کریم، دین اسلام را دین جهانی که مایه حیات و رحمت برای همه انسان‌ها در تمام زمان‌ها هستند، معرفی می‌کند. قدرت، امروزه یک رکن اساسی برای به دست آوردن عزت و سربلندی است که این عزت و سربلندی را می‌توان در سایه جهاد به دست آورد.

ایشان راجع به روایاتی که دلالت دارند، بر این که جهاد ابتدایی بدون اذن امام عادل جایز نیست می‌نویسد: در این رابطه باید به دو نکته توجه کرد:

الف: پیشوایان با بیان این مطالب خواست‌هاند حقانیت خود را ثابت کنند که مقام امامت و رهبری از آن ماست و جهاد که یک امر حیاتی است باید به اذن و دستور ما انجام شود.

ب: شرایط زمانی حیات ائمه (ع) بسیار خفقان آور بودند. امامان معصوم (ع) به خاطر حفظ خون شیعیان در مقام تقیه این گونه سخن می‌گفتند (فضل الله، 1416ق: 134).

نتیجه کلام این که علامه فضل الله در آخر نتیجه می گیرد همان طور که آیت الله خویی فرموده است جهاد ابتدایی، در زمان غیبت کبری نیز جایز است، هر زمان که شرایط جهاد ابتدایی محقق شود و اهل خبره و بصیرت از مسلمین تشخیص دهند که جهاد ابتدایی برای رسیدن به اهداف که ذکر شدند لازم و ضروری است می تواند با مشورت فقیه جامع الشرایط مبادرت به جهاد ابتدایی نمود، لذا جهاد ابتدایی در عصر غیبت جایز است چه بر اساس ادله کسانی که قایل به ولایت مطلقه فقیه هستند که از آن طریق حجیت آن را ثابت می کنند و چه بر اساس ادله کسانی که قایل به ولایت خاصه برای فقیه جامع الشرایط هستند مثل آیت الله خویی.. (فضل الله، پیشین: 139).

1/3. آیت الله سید کاظم حائری: ایشان نیز یکی از فقهای معاصر است که جهاد ابتدایی را در عصر غیبت جایز دانسته و می نویسد: اسلام دین هدایت عامه و آئین کلیه انسان ها است امت و دولت اسلامی مسئولیت دعوت و نشر اسلام را بر عهده دارند. دلیل وجوب قتال، بر اندازی شرک و کفر است و این وجوب به زمان معصوم (ع) مقید نشده است، بلکه در عصر غیبت امام زمان (عج) نیز واجب می باشد. بنابراین وظیفه دولت اسلامی است که جهت نشر دعوت آخرین دین الهی از ابزار جهاد ابتدایی به نحو احسن استفاده نماید (حائری، بی تا: 83-102).

1/4. آیت الله محمد مهدی آصفی: یکی از علما و فقهای معاصر که جهاد ابتدایی را در زمان غیبت کبری جایز می داند، محمد مهدی آصفی است، ایشان در کتاب *الجهاد* خود در مساله سوم راجع به اشتراط حضور امام در جهاد ابتدایی به سه نکته اشاره می کند:

1. عدم مشروعیت جهاد ابتدایی تحت لوای امام جائز و ظالم.
2. مشروعیت جهاد ابتدایی در زمان حضور امام معصوم (ع) به اذن او.
3. کافی بودن اذن فقیه جامع الشرایط در جواز جهاد ابتدایی در زمان غیبت کبری. ایشان راجع به نکته اول می نویسد: این امر اجماعی است که جهاد در تحت لوای امام جائز و ظالم جایز نیست. وی به تعدادی از روایات در این زمینه اشاره می کند که جنگ به اذن امام جائز و ظالم حرام است. راجع به نکته دوم می نویسد: در زمان حضور امام معصوم حتما جهاد باید با اذن امام و

یا نائب خاص امام انجام شود، زیرا جهاد یک امر بسیار مهم و اساسی در اسلام برای اعلای کملۀ توحید است و گفته شد که جهاد تحت لوای امام جائر جایز نیست، پس باید تحت امر امام عادل انجام شود و امام معصوم (ع) فرد اکمل امام عادل است. راجع به نکته سوم می‌نویسد: جهاد ابتدایی در زمان غیبت به امر فقیه جامع شرایط جایز است و سپس دلایل جواز راجعین می‌شمارد (آصفی، 1379: 64).

دلیل اول: این دلیل از چند مقدمه تشکیل شده است: الف: عموماً امر جهاد با کفار «وهی کثیره فی الکتاب و السنه». ب: در امر جهاد وجود یک قائد و رهبر لازم و ضروری است. ج: طبق نصوص، جهاد تحت لوای امام جائر جایز نیست. د: پس از خروج انجام جهاد از تحت لوای امام جائر و ظالم، این نکته به دست می‌آید که جهاد باید به امر امام عادل و یا نائب امام انجام شود، نائب امام اعم از نائب خاص و نائب عام است. فقها نائب عام امام محسوب می‌شوند. پس جهاد در عصر غیبت امام زمان (عج) به اذن فقیه جامع شرایط جایز است (آصفی، پیشین: 70).

دلیل دوم: ادله ولایت فقیه که فقیه جامع شرایط را نازل منزله پیامبر و امام معصوم (ع) می‌دانند دلالت دارند که جهاد ابتدایی همان‌طور که به اذن امام معصوم جایز است به امر و اذن فقیه جامع شرایط در زمان غیبت امام عصر (عج) نیز جایز است. براساس ادله، همان وظایف را که امام معصوم در مسایل سیاسی و اجتماعی دارد، فقیه جامع شرایط دارا می‌باشد، و حکم فقیه مثل حکم امام معصوم و نهی فقیه مثل نهی امام (ع) است.

بنابراین، جهاد ابتدایی که یکی از مسایل بسیار مهم در فقه سیاسی شیعه است و از جایگاه بسیار بالایی در قرآن و نصوص دینی برخوردار است، در زمان غیبت امام (ع) به اذن مجتهد جامع شرایط واجب است (همان: 71).

1/5. آیت الله سید محمد صادق حسینی روحانی:

ایشان از جمله فقهایی است که جهاد ابتدایی را در زمان غیبت کبری به اذن فقیه جامع شرایط جایز می‌داند. سید صادق روحانی در کتاب فقه الصادق می‌نویسد: «فالحق انه ليس في شيء من النصوص ما يدل على اشتراط حضور الامام الاصل ودعائه له، فعلم

المشروعیه من اذن الفقیه لا دلیل علیه ویمکن ان یستدل لوجوب الجهاد الابتدایی مع اذن الفقیه الجامع الشرایط بامور» (روحانی، 1413ق: 35/13). از این عبارت استفاده می‌شود که ایشان جهاد ابتدایی را منحصر به زمان معصوم (ع) نمی‌داند، بلکه در تمام عصور جایز می‌داند، با این شرط که در زمان غیبت کبری این جهاد باید به امر ولی فقیه انجام شود.

ادله: دلایلی که ایشان برای اثبات ادعای خود بیان می‌کند از قرار ذیل است:

1. اطلاعات و عمومات، آیات و روایاتی که بر وجوب جهاد علیه کفار و مشرکین، دلالت دارند و شامل زمان غیبت هم می‌شوند، و اختصاص به زمان حضور معصوم ندارند. در نهایت اگر گفته شود که جهاد اگر موکول به همه مکلفین گردد، موجب اختلال نظام جامعه و هرج و مرج می‌شود، در این صورت لازم است تحت امر فقیه جامع الشرایط انجام شود.
2. بر فرض قبول کنیم که نصوص دلالت دارند بر این جهاد ابتدایی تحت امر امام اصل انجام شود، می‌توان گفت که ادله ای مانند «العلماء ورثه الانبیاء» (و انهم خلفاء الرسول) «و ان مجار الامور علی ایدی العلماء بالله» و امثال ذلک، از تعبیراتی هستند که دلالت دارند هر منصبی را که معصوم (ع) دارد فقیه جامع الشرایط نیز دارد. پس یکی از مناصب امر به جهاد است و فقیه جامع الشرایط در زمان غیبت می‌تواند براساس مصلحت مسلمین به جهاد ابتدایی امر کند.
3. جهاد برای دفع فساد و تطهیر زمین از لوٹ وجود کفر و شرک که مایه هلاکت و گمراهی بشریت است تشریع شده است. این ویژگی اختصاص به زمان دون زمان ندارد، بلکه مصلحت جهان اسلام اقتضا می‌کند که این امر مهم جهاد که باعث عزت و سربلندی مسلمین و نجات بشریت از دست ظلم و فساد می‌شود برای هر زمانی واجب و جایز باشد و نمی‌توان آن را منحصر به زمان خاصی نمود. در نهایت ایشان چنین نتیجه می‌گیرد: «فالمحصل مما ذکرناه انه لا ینبغی الشک و الریب فی انه فی زمان الغیبه اذا رأى محاکم الشرعی الجهاد یکون ذالک واجبا» (روحانی، پیشین: 35-36). از آنچه ذکر شد نتیجه می‌گیریم هیچ گونه شک

و تردیدی باقی نمی‌ماند که در زمان غیبت، هرگاه حاکم شرع مصلحت ببیند جهاد واجب است.

2. ادله قائلین به جواز جهاد ابتدایی در زمان غیبت امام (ع)

با بررسی اقوال فقهای که قایل به جواز جهاد ابتدایی در زمان غیبت امام زمان (عج) هستند و دلایلی را که هریک برای اثبات ادعای خود اقامه نموده‌اند، را می‌توان به ترتیب زیر دسته‌بندی کرد:

2/1. اطلاعات و عمومات آیات نازل در مورد جهاد:

آیاتی که در تشریع جهاد نازل شده‌اند، اختصاص به زمان خاصی ندارد و هیچگونه قیدی که بیان‌گر یک دوره خاصی از زمان باشد در آیات دیده نمی‌شود. مانند «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (توبه/5) «فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ» (توبه/12) «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ» (توبه/73) «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ» (توبه/29) و امثال این آیات، که اطلاق و عمومیت این آیات شامل عصر غیبت نیز می‌شود.

2-2- دلالت ادله ولایت فقیه:

بعضی از فقها برای جواز جهاد ابتدایی در عصر غیبت، با شرط اذن فقیه جامع الشرایط، به ادله ولایت فقیه استدلال کردند مانند محمد مهدی آصفی (پیشین: 64) و همچنین سید محمد صادق روحانی. برخی روایات مورد استناد اینها عبارت است از: «العلماء ورثة الانبياء» (کلینی، 1401ق: 32/1) «لهم ارحم خلفایی، قیل یا رسول الله و من خلفاؤک؟ قال الذین یأتون من بعدی یرون حدیثی و سنتی» (مجلسی، 1403ق: 145/2) «ولان المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینه لها» (کلینی، بی تا: 38/1). «والفقهاء امناء الرسول» (کافی، پیشین: 46) و...

براساس این دسته از روایات همان مناصبی را که امام معصوم (ع) دارد، فقها دارا می‌باشند. مهمترین مناصب معصوم (ع) تدبیر امورات اعم از فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی است. پس فقها در عصر غیبت امام زمان (عج) همان مناصب را دارند، همانطور که در زمان حضور معصوم (ع) جهاد به اذن امام انجام می‌شود، در زمان غیبت نیز به اذن فقیه جامع الشرایط صورت می‌گیرد.

2/3. رد دلایل قائلین به حرمت جهاد ابتدایی در عصر غیبت

طرفداران نظریه جواز جهاد ابتدایی در عصر غیبت، دلایلی را که قائلین به جواز جهاد ابتدایی در عصر غیبت ارائه نموده‌اند مورد نقد قرار داده و مردود می‌دانند. همانطور که گذشت قائلین به حرمت جهاد ابتدایی در عصر غیبت به دو دلیل برای اثبات مدعای خود استدلال نمودند. یکی اجماع و دیگری روایات. راجع به اجماع می‌گویند: این اجماع مدرکی است و هیچ اعتباری ندارد. راجع به روایات هم می‌گویند: در روایات و کلمات و عبارات علما، اثری از لفظ معصوم (ع) وجود ندارد (خویی، پیشین: 363)، امام عادل در مقابل امام جائز و ظالم است و عدالت اعم از عصمت می‌باشد، مصداق «التائبون العابدون» که در «خبر سماعه» (والامام المفترض طاعته و...) اعم از امام معصوم است (منتظری، پیشین: 230). و لفظ امام نیز در لغت و فرهنگ اسلامی، منحصر به دوازده امام معصوم (ع) نیست، بلکه لفظ امام عام است و به هر پیشوایی که مورد پیروی قرار گیرد اطلاق می‌شود، چه در جماعت، چه در جمعه، چه در حج و چه در اداره امور سیاسی جامعه.

2/4. عمومیت و گستره دعوت در اسلام

یکی از دلایلی که از کلمات فقها برای جواز جهاد ابتدایی در عصر غیبت استفاده می‌شود، گستره دعوت اسلامی است که نمی‌تواند منحصر به زمان خاصی شود. آیت الله منتظری در این زمینه می‌نویسد: «براساس آیات شریفه قرآن، جهاد برای «دفع فتنه» و این که «آئین همه برای خدا گردد» تشریع شده، در این صورت آیا ممکن است ما بدین معنی ملتزم شویم که در عصر غیبت اگر چه هزاران سال طول بکشد خداوند رفع فتنه و گسترش دین اسلام را نخواست است؟ (منتظری، پیشین: 231).

علاوه بر این، پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «تمام نیکی‌ها در سایه شمشیر است و مردم جز به وسیله شمشیر قوام و قیام نخواهند یافت» (حر عاملی، بی‌تا: 36/11) و امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «دین و دنیا جز به وسیله جهاد اصلاح نخواهد شد.» (همان) حال آیا ممکن است که گفته شود که در زمان غیبت، خداوند صلاح و خیری را برای بشر قرار نداده و صلاح دین و دنیای آنان را نخواست است؟ آیا عقل و خرد روا می‌شمارد که مردم در عصر غیبت در مقابل خیانت‌ها و فسادها تا ظهور صاحب

الامر (عج) بلامتکلیف باقی بمانند؟ بلکه از آن جهت که مساله بسیار مهم است و به جان و مال و ناموس افراد مربوط می‌شود، لازم است مقید به ملاک و ضابطه‌ای شود، و دست افراد نا آگاه به موازین شرع و افراد ستمگر و جائز که حق تصدی موازین اسلامی را ندارند از آن کوتاه باشد و به همین جهت است که گفته شده «وجوب» این جهاد مشروط به اذن امام عادل است (منتظری، پیشین: 331).

نتیجه گیری

به طور کلی در بحث جهاد ابتدایی در زمان غیبت کبری، دو نظریه عمده مورد بررسی قرار گرفت:

الف: نظریه حرمت جهاد ابتدایی در زمان غیبت معصوم (ع). این نظری است که به اکثر بلکه مشهور فقهای امامیه منتسب است.

ب: نظریه جواز جهاد ابتدایی در عصر غیبت معصوم (ع). با بررسی ادله هردو نظریه به این نتیجه منتهی شد که دلایل نظریه جواز از پایگاه مستحکمی برخوردار است، زیرا نظریه حرمت جهاد ابتدایی که با اجماع و روایات استدلال کردند، توسط طرفداران نظریه جواز به خوبی نقد شدند. به این ترتیب: آنچه به یقین می‌توان از این ادله استفاده کرد دو چیز است:

اول: مشروع نبودن برپایی جهاد ابتدایی از سوی ائمه جور و حرمت شرکت در چنین جنگ‌هایی.

دوم: مشروط بودن مشروعیت و وجوب جنگ ابتدایی به اذن «امام عادل». اما نمی‌توان یقین کرد که این ادله بر شرط بودن اذن امام معصوم (ع) در مشروعیت و وجوب جهاد ابتدایی دلالت دارند. این سخن کسانی است که به شرط بودن وجود امام عادل نه امام معصوم قائل‌اند. نظریه این دسته از فقها را می‌توان به گونه ذیل خلاصه کرد:

1. اعتبار و دلالت اجماع و نیز روایات در صورت تمام بودن بیش از این نیست

که وجوب و مشروعیت جهاد ابتدایی، مشروط به اذن امام عادل است.

2. امام عادل، در برابر امام جائز است نه در برابر امام غیر معصوم. و از این رو،

اعم از امام معصوم (ع) است و دلیل معتبری بر انحصار امام عادل در امام

معصوم در دست نیست، البته در زمان حضور معصوم (ع) اذن وی معتبر است، بنابراین اذن امام عادل در مشروعیت جهاد ابتدایی نافذ و کافی است.

3. برفرض این که پذیرفته شود که امام عادل به معنای امام معصوم (ع) است، دلالی که ولایت مطلقه فقیه جامع شرایط و عادل را اثبات می کند بر این روایات حاکم است. بنابراین، همه شئون مربوط به حکومت امام معصوم (ع) از جمله شان اذن در جهاد ابتدایی برای ولی فقیه جامع شرایط نیز ثابت است.

4. از آنجا که براساس نصوص اسلامی است و باعث عزت و سربلندی مسلمین و نجات بشریت از دست ظلم و فساد و بدبختی است، نمی تواند، منحصر به زمان خاصی باشد. بنابراین در زمان غیبت نیز به اذن فقیه جامع شرایط جایز و ضروری است.

فهرست منابع:

1. قرآن کریم، ترجمه الهی قمشهای.
2. آصفی، محمدمهدی، (بی تا)، جهاد، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
3. ابن براج (1406ق)، المذهب، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
4. حائری، سید کاظم (1414ق)، ولایه الامر، فی عصر الغیبه، بی جا: مجمع الفکر الاسلامی، چاپ اول.
5. حائری، سید کاظم (بی تا)، الکفاح المسلح فی الاسلام، قم: فروردین.
6. حر عاملی، محمد بن الحسن (بی تا)، وسائل الشیعه، بیروت: داراحیاء التراث العربی، کتاب الجهاد، ابواب جهاد العدو، باب 12.
7. حسینی روحانی، سید محمد صادق (1413ق)، فقه الصادق، قم: موسسه دارالکتاب.
8. حلی، ابن زهره (1417ق)، غنیة النزوع الی علم الاصول و الفروع، قم: اعتماد.
9. حویزی، (بی تا)، نورالثقلین، تصحیح و تعلیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم: افست حوزه علمیه قم.
10. خویی، ابوالقاسم (1410ق)، منهاج الصالحین، قم: مدینه العلم، چاپ بیست

و هشتم.

11. طباطبائی، سید علی (1414ق)، ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل، قم: موسسه آل البيت (ع).
12. طوسی، ابن الحسن، (بی تا)، النهایه فی المجرّد الفقه الفتاوی، بیروت: دارالاندلس، افست منشورات القدس.
13. طوسی، ابن حمزه (1408ق)، الوسيله الی نیل الفضيله، قم: خیام، مکتبه السید مرعشی.
14. عاملی، محمد بن جمال الدین (1414ق)، الدروس الشرعیه، قم: موسسه النشر الاسلامی.
15. عاملی، محمد بن جمال الدین (1411ق)، اللمعه دمشقیه، بیروت: دارالفکر.
16. فضل الله، محمد حسین (1416ق)، الجهاد دراسه استدلالیه نفهمه حول موضوعات الجهاد و مسائله، بیروت: دارالملک.
17. کلینی، محمد بن یعقوب، (بی تا)، اصول کافی، ترجمه سید جواد مصطفوی، بی جا، دفتر نشر فرهنگ اهل البيت (ع)، باب فرض طاعه الائمه.
18. مجلسی، محمد باقر (1403ق)، بحار الانوار، بیروت: موسسه الوفا.
19. مروارید، علی اصغر (1406ق)، الینایع الفقہیہ الجهاد، تهران: مرکز بحوث الحج والعمره، چاپ اول.
20. منتظری، حسینعلی (1367)، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه و تقریر، محمود صلواتی، تهران: کیهان.
21. منتظری، حسینعلی (1409ق)، دراسات فی ولایه الفقیه، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه.
22. مومن سبزواری، محمد باقر، (بی تا)، کفایه الاحکام، اصفهان: انتشارات مهدوی.
23. مومن قمی، محمد (1415ق)، کلمات سدیده فی مسائل جدید، قم: موسسه النشر الاسلامی، چاپ اول.
24. نجفی، محمد حسن، بی تا، جواهر الکلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

موضوع ویژه

**میزان علاقه دانشجویان علوم سیاسی
دانشگاه مفید به رشته تحصیلی خود**

الهه قاسمی

دانش آموخته کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه مفید



فصل اول: کلیات تحقیق

1-1. مقدمه تحقیق:

نتایج به دست آمده از طریق بررسی های آماری مختلف این نکته را مشخص می کند که عدم تناسب رشته های دانشگاهی با علاقه دانشجویان، از جمله رشته علوم سیاسی، در آینده نه چندان دور مشکلات عدیده ای برای جوانان جامعه ما به وجود می آورد. از این رو نیاز به تدوین راه کارهایی که بتواند هر فرد را متخصص و علاقه مند به حرفه ای گرداند که بالاترین بهره وری و کارایی را از خود نشان دهد چه برای خویش و چه برای جامعه خویش کاملاً احساس می شود. در این تحقیق قصد آن است تا به شکلی صحیح، وضعیت تحصیلی دانشجویان رشته علوم سیاسی دانشگاه مفید بررسی گردد. این کار با تهیه نظر سنجی های مورد نظر در حجم آماری محدود به دانشگاه مفید انجام شده تا بدین وسیله بتوان کورسوی امیدی را در دل جامعه جوان کشور روشن کرد باشد که از این رهگذر در آینده

نزدیک تناسب علاقه دانشجویان به رشته تحصیلی شان به حداکثر خویش برسد و از سویی دیگر دانشجویان علوم سیاسی گامی مهم در جهت حل مشکلات کشورشان بردارند.

1-2 بیان مسأله و هدف اصلی تحقیق:

دلیل و علت اصلی این تحقیق آن است که در نگاه اول بتوان آماری از میزان علاقه دانشجویان علوم سیاسی به رشته تحصیلی شان را بدست آورد و سپس با توجه به آمار بدست آمده دلایل و عوامل مؤثر را شناسایی کرده و آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرارداد.

1-3 بیان فرضیه های تحقیق:

فرضیه اصلی:

دانشجویان رشته تحصیلی علوم سیاسی را با توجه به علاقه اصلی خود را انتخاب کرده اند. 1-3-2 فرضیه های فرعی: 1) میزان آگاهی دانشجویان پیش از ورود به دانشگاه در انتخاب رشته شان مؤثر است. 2) سطح تحصیلات خانواده و خویشاوندان در انتخاب دانشجویان نقش دارد. 3) مدرک گرایی صرف باعث انتخاب رشته دانشجویان می گردد. 4) آینده رشته و بازار کار در انتخاب رشته و علاقه دانشجویان نقش دارد. 5) شیوه تدریس اساتید و سطح عملی آنان موجب علاقه مند شدن دانشجویان می گردد. 6) رفت و آمد دانشجویان به دانشگاه با توجه به قرار گرفتن دانشگاه در شهرستان تاثیر گزار است.

1-4 بیان مسئله تحقیق و سؤالات اصلی تحقیق:

مسأله علاقه ورغبت به رشته تحصیلی مسأله ای است که به شدت مورد توجه ادامه دهندگان راه علم است. پویندگان راه دانش همواره در پی آن هستند تا راه و مقصدی را انتخاب کنند که در آن بتوانند حداکثر توانایی خود خود را به منصه ظهور برسانند و از این طریق نیز نیازهای روحی و روانی خود را پاسخگو باشند. بنابراین می توان اذعان داشت که مساله علاقه به رشته تحصیلی یکی ارکان پیشرفت در سطح شخصی و نیز در سطح کلان نیز می باشد به طوری که آثار مثبت و منفی این مقوله به طور کاملاً آشکارا قابل لمس است. اگر رشته تحصیلی از روی علاقه

و میل باطنی انتخاب شود موجب پیشرفت جامعه می‌شود و اگر از روی عدم علاقه باشد آثار سوء و مخرب به همراه خواهد داشت. لذا مقوله انتخاب رشته تحصیلی مقوله ای مهم و تأثیر گذار است که بایستی مورد توجه بیشتری از درک فرد، خانواده و جامعه قرار بگیرد.

1-4-1 سؤال اصلی تحقیق: آیا دانشجویان نسبت به رشته تحصیلی خود علاقه مند هستند؟

1-4-2 (سؤالات فرعی: 1) آیا دانشجویان رشته تحصیلی خود را با آگاهی انتخاب می‌کنند؟ (2) سطح تحصیلات خانواده خویشاندان موجب انتخاب دانشجویان می‌گردد؟ (3) اساتید در جذب و علاقه مند کردن دانشجویان به رشته نقش دارند؟ (4) آیا آینده رشته و بازار کار موجب انتخاب یک رشته از سوی دانشجویان می‌گردد؟ (5) آیا مسئله دوری از خانواده و شهر در انتخاب رشته دانشجویان مؤثر می‌باشد؟

1-5) روش تحقیق:

بهترین روش تحقیق برای این امر توصیفی از نوع پیمایشی باشد که در آن از ابزارهای جمع آوری اطلاعات همچون پرسش نامه استفاده شده است.

1-6) روش گردآوری اطلاعات:

در این روش سعی بر آن است تا نوعی از تحقیق توصیفی پیمایشی ارائه گردد و در این روش اهتمام بر آن است تا از پرسشنامه و همین طور منابع گذشته تحقیق استفاده شود بنابراین می‌توان روش گردآوری تحقیق را میدانی و پرسش نامه ای نامید که در این روش برای جمع آوری اطلاعات هریک آن پرسشنامه‌ها به افراد واجد شرایط تحویل داده شده و سپس به همراه پاسخ دریافت گردیده است.

1-7) جامعه آماری: جامعه آماری تحقیق مورد مطالعه، دانشجویان علوم سیاسی دانشگاه مفید می‌باشند.

1-8) قلمرو تحقیق: قلمرو تحقیق از لحاظ موضوعی، مکانی و زمانی به شرح زیر است: 1-8) قلمرو موضوعی: بررسی علاقه مندی دانشجویان علوم سیاسی دانشگاه مفید به رشته تحصیلی خود. 2-8) قلمرو مکانی: دانشجویان علوم سیاسی

دانشگاه مفید، 3-8) قلمرو زمانی: قلمرو زمانی این تحقیق برای دانشجویان ورودی سال‌های 1386 تا 1389 است.

9-1) موانع و محدودیت‌های احتمالی:

از آنجا که برای بدست آوردن اطلاعات نیازمند آن بودیم تا وارد مسائل شخصی افراد شویم لذا همواره احتمال ارائه اطلاعات نادرست موجب نگرانی ما بوده است. و نیز می‌توان دامنه وسیع این تحقیق و همچنین حوزه‌های پیچیده مورد بررسی را هم از جمله موانع و محدودیت‌ها در نظر گرفت.

فصل دوم: پیشینه و ادبیات تحقیق

2-1) مقدمه:

بررسی میزان انگیزه و علاقه دانشجویان به رشته تحصیلی خود همواره بخشی از دغدغه‌های اجتماعی را در بر می‌گیرد. در جامعه ما نیز این امر به خوبی مشخص است. به خصوص که اوج هرم سنی و رشد جمعیت که در طی سال‌های 64 تا 66 هم اکنون مشغول به تحصیل هستند چه به هنگام انتخاب رشته مورد نظر خود در موقع ورود به دانشگاه و چه در هنگام تدریس خود در رشته‌های پذیرفته شده و نیز پس از اتمام تحصیل همواره این مشکل وجود داشته است که چقدر و چه میزان می‌توان از تخصص این افراد استفاده کرد. افرادی که اگر با فراهم بودن شرایط لازم با آگاهی و از روی علاقه به تحصیل بپردازند قطعاً جامعه‌ای پویا و خودکفا را پدید خواهند آورد که در آن خوشبختی و رضایتمندی را می‌توان در زندگی افراد جستجو کرد. بنابراین، مسئله مورد توجه این تحقیق به لحاظ اهمیت در تحقیقات متعدد نیز مورد بحث قرار گرفته است، اگر چه همیشه به ذکر مصیبت شبیه بوده‌است اما حداقل در حد گزارش توانسته است اطلاعات درخوری را به خوانندگان خود منتقل کند، همه تلاش این تحقیق و تحقیقات گذشته در درجه اول دادن آگاهی و خبر از قصد افراد برای انتخاب خود است و در درجات بعدی به دنبال آن است تا راه حل‌های موجود را بیابد و آن‌ها را به کاربندد تا فکری به حال جامعه جوان امروزه ایرانی شود.

2-2) تحقیقات انجام شده:

افت تحصیلی در دانشگاه‌ها نگران‌کننده است. با این که وزارت علوم، تحقیقات و فناوری از رشد جایگاه علمی دانشگاه‌ها و ارتقای کیفی مراکز آموزش عالی سخن می‌گوید؛ چندی پیش سرپرست دفتر مرکزی این وزارتخانه از افت تحصیلی در دانشگاه‌ها ابراز نگرانی کرد. حمید یعقوبی با بیان این که 30 درصد دانشجویان به رشته تحصیلی خود علاقه‌مند نیستند، از اجرای طرح پیشگیری از افت تحصیلی در وزارت علوم خبر داد و البته پس از اعلام این خبر، با وجود اصرار برخی خبرنگاران، حاضر به ارائه اطلاعات بیشتر و مصاحبه با رسانه‌ها نشد. طی سال‌های اخیر، وزارت علوم، افزایش ظرفیت در دانشگاه‌ها و یکسان شدن ظرفیت با تقاضا را از نقاط قوت عملکرد نظام آموزش عالی خوانده؛ در حالی که به گفته همین مسوول، بسیاری از داوطلبان، رشته تحصیلی خود را با علاقه انتخاب نمی‌کنند و به عبارت بهتر؛ هدف، تنها ورود به دانشگاه است. با این حال نبود علاقه به رشته تحصیلی می‌تواند تنها یکی از دلایل مهم بی‌انگیزگی و افت تحصیلی دانشجویان باشد و در این پدیده می‌توان دلایل دیگری را جستجو کرد. در این زمینه، مسوولان وزارت علوم صادقانه از عللی چون مدرک‌گرایی و خدمت‌سربازی و حتی افزایش افت تحصیلی در دانشگاه‌های غیرانتفاعی و دوره‌های شبانه که دانشجویانی مجبور به پرداخت شهریه هستند، بیش از دیگر دوره‌ها خبر می‌دهند. در این زمینه حتی حسن مسلمی‌نایینی، مدیرکل دانشجویان داخل در گفتگو با یکی از روزنامه‌ها به شیوه انتخاب رشته در آزمون ورود به دانشگاه خرده می‌گیرد که تنوعی که در زمان انتخاب رشته تا 100 رشته در اختیار داوطلبان قرار می‌گیرد، از دیگر عواملی است که به نارضایتی دانشجو منجر می‌شود. چون هنگام انتخاب رشته، داوطلب تا 100 رشته را برمی‌گزیند که قطعا به بسیاری از آنها علاقه‌مند نیست.

ابهام در آینده شغلی

اما افت تحصیلی در دانشگاه‌ها دلایل دیگری هم دارد، از جمله این که جعفر توفیقی، وزیر سابق علوم و تحقیقات به خبرگزاری مهر می‌گوید: در شرایطی

هستیم که ظرفیت دانشجو افزایش یافته ولی دانشگاه‌ها زیاد نشده و استاد، کلاس و امکانات آزمایشگاهی با رشته‌های دانشجویی هماهنگ نیست. از طرفی دانشجو نسبت به قبل در کنار تحصیل بیشتر به کار می‌پردازد و به دلیل مسائل کسب درآمد، دانشجویان از حالت تحصیل تمام‌وقت خارج می‌شوند. بنابراین نیازهای اقتصادی و تلاش برای تامین هزینه تحصیل، دانشجو را به این سمت می‌برد تا کمتر به تحصیل توجه کند. توفیقی که مدت‌هاست در دانشگاه تدریس می‌کند، عقیده دارد که دانشجو، آینده شغلی روشنی نمی‌بیند، بنابراین تمایل چندانی به فارغ‌التحصیلی و کیفیت تحصیل ندارد.

علل درونی، علل بیرونی

به طور خلاصه، مرور پژوهش‌ها نشان می‌دهد که وضعیت افت تحصیلی ناشی از دو دسته عوامل درونی و بیرونی است. نبود تناسب بین ظرفیت فعلی دانشگاه‌ها و نیازهای آتی بازار کار، آشنا نبودن اعضای هیات علمی با نحوه انتقال درس و ارتباط با موقعیت رشته در بازار کار، مطرح نبودن مسائل پژوهشی و آموزش‌های کاربردی در دانشگاه از مهم‌ترین عوامل درونی دانشگاه‌ها در افت تحصیلی دانشجویان است.

نبود امید به آینده شغلی مناسب، کم بودن تعداد کارآفرینان، شهریه‌های سنگین دانشگاه‌ها، نبود ارتباط ارگانیک بین دوره‌های آموزش متوسطه و دانشگاهی و نبود روحیه رقابت و مشارکت جمعی در اجرای پروژه‌های علمی هم از جمله علل بیرونی در این پدیده است.

جذب فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور در بازار کار منوط به داشتن توانایی‌ها و ویژگی‌هایی است که بخشی از آنها می‌بایست در طول دوران تحصیل در دانشگاه ایجاد گردد. به نظر می‌رسد عدم تناسب بین فرایندها و مواد آموزشی رشته‌های تحصیلی موجود در دانشگاه‌ها با مهارت‌ها و توانایی‌های مورد نیاز بازار کار، مهم‌ترین عامل موفق نبودن فارغ‌التحصیلان در کارایی و اشتغال است. علاوه بر این مورد، برخی از عوامل بیرونی که خارج از حوزه فعالیت و کنترل نظام آموزش عالی است نیز بر اشتغال فارغ‌التحصیلان تاثیر

به‌سزایی دارند. در این مقاله چالش‌ها و فرصت‌های نظام آموزش عالی در تامین نیازهای مهارتی نیروی انسانی مورد نیاز بازار کار از دو بعد عوامل بیرونی و درونی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. عوامل درونی، فرایندها و راهبردهایی هستند که در نظام آموزش عالی به کار گرفته می‌شوند و به طور مستقیم یا غیرمستقیم با مقوله اشتغال و کارایی فارغ التحصیلان ارتباط دارند. مهمترین این عوامل عبارتند از:

1. عدم تناسب بین ظرفیت فعلی پذیرش دانشجو در دانشگاه و نیازهای آتی بازار کار.
2. عدم تناسب بین محتوای آموزش با مهارت‌های شغلی.
3. عدم توفیق دانشگاه‌ها در ایجاد و تقویت روحیه علمی و انگیزه خدمت رسانی به جامعه در دانشجویان.
4. مشخص نبودن حداقل قابلیت‌های علمی و عملی برای فارغ التحصیل شدن.
5. عدم آشنایی اعضای هیات علمی با فرایند و نحوه انجام امور در واحدهای تولیدی و خدماتی مرتبط با رشته تحصیلی فارغ التحصیلان.
6. فقدان زمینه مناسب برای آموزش‌های علمی و کاربردی.
7. ناکارآمدی اعضای هیات علمی در تربیت نیروی کار متخصص مورد نیاز جامعه.
8. مطرح نبودن مسائل علمی و پژوهشی به عنوان اولویت اول در دانشگاه‌ها.

عوامل بیرونی شامل کلیه مواردی می‌شود که بر اشتغال فارغ التحصیلان به طور مستقیم و غیرمستقیم تاثیر گذاشته و مانع از جذب آنها در بازار کار می‌گردد. این عوامل عبارتند از: 1. رواج نیافتن و مشخص نبودن پژوهش 2. عدم فضای گفتمانی 3. عدم توسعه کانون‌های فارغ التحصیلان و ناکارآمدی آنها در کارایی و هدایت شغلی دانشجویان علوم سیاسی 4. تعدد متقاضیان و رقابت شدید برای کسب مشاغل رسمی موجود برای دانشجویان علوم سیاسی.

هرچند اکثر کشورهای دنیا با مسائل و مشکلات اشتغال درگیرند ولی تعدد

عوامل مشکل آفرین و ناشناخته بودن برخی از آنها در کشورهای جهان سوم موجب پیچیده تر شدن موضوع شده است. امروزه مدیریت کلان کشور به دنبال استفاده از روش‌های علمی برای شناخت و کنترل عوامل مشکل آفرین در زمینه اشتغال و تبدیل چالش‌ها به فرصت‌ها برای شتاب دادن به حرکت توسعه است. دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی عهده دار رسالت‌هایی چون تولید دانش، تربیت نیروی متخصص مورد نیاز جامعه، گسترش فناوری، نوآوری و خلاقیت هستند و امروزه صاحب‌نظران معتقدند دستیابی به توسعه پایدار فقط در سایه به‌کارگیری دانش روز و فناوری پیشرفته حاصل می‌شود. بنابراین، برای قرارگرفتن در جاده توسعه و جلوگیری از عقب ماندگی باید شرایطی فراهم شود که دانشگاه‌ها بتوانند دانشجویان را برای به‌کارگیری فناوری جدید و پذیرش مسئولیت‌های مختلف در سطح سازمان و جامعه پرورش دهند. زمینه برای علاقه مند کردن آنان به پژوهش را فراهم کند.

فصل سوم: متدلوژی تحقیق

3-1 مقدمه:

به طور کلی در اجرای یک تحقیق می‌بایست به سمت سیستمی بودن حرکت کرد به این معنی که در فرآیند تحقیق باید از مسائل کلی شروع کرد و سپس مسائل جزئی را که همان اجزای ریز تحقیق است را بیان و تحلیل کرد. موضوع کلی در یک تحقیق باید مورد توجه قرار گیرد. نوع نگرش و دیدگاه محقق یا محققین به پدیده ای که می‌خواهند درباره آن تحقیق انجام دهند نیز مهم است. برای روش اعمال شده در تحقیق می‌بایست چهار چوب کلی و جزئی را بیان نمود تا با استفاده از الگوی ذهنی ارائه شده بتوان مراحل و گام‌های بعدی فرآیند تحقیق را شناسایی و به کار گرفت.

به طور کلی نوع تحقیق بر اساس اینکه از چه زاویه ای به آن نگاه می‌کنیم به چهار دسته تقسیم می‌شود که عبارتند از:

(الف) هدف تحقیق: دلیل اصلی که تحقیق به منظور تحقق آن انجام می‌شود.

ب) فرآیند تحقیق: مراحل و گام های اجرای تحقیق که شامل جمع آوری و تحلیل اطلاعات نیز می باشد.

ج) منطق تحقیق: روش ارزیابی و تحلیل و بررسی فرضیه ها و قضایا را نشان می دهد.

د) نتیجه تحقیق: اثر و نقشی که پس از انجام تحقیق بر جای می ماند. به طور کلی یک تحقیق با بیان یک مسئله یا مشکل آغاز می شود بدین صورت که موضوع مورد مطالعه سؤالات فراوانی را در ذهن محقق ایجاد کرده و او پس از بیان آنها و تدوین فرضیه های خود به گردآوری اطلاعات و تجزیه تحلیل مطالب بدست آمده می پردازد که نتیجه آنها منجر به تایید یا رد فرضیات مطرح شده می گردد به همین دلیل است که مرحله گردآوری و جمع آوری اطلاعات یکی از مراحل مهم تحقیق به شمار می رود.

2-3) جامعه آماری تحقیق:

به نظر محقق هر چقدر عوامل مؤثر بر متغیرهای تحقیق محدودتر باشد، متغیرهای تحقیق از قابلیت کنترل بیشتری برخوردار خواهد شد و به همین ترتیب قابلیت اتکای رابط بین این متغیرها و نتایج حاصله از آن معتبرتر خواهد بود. جامعه آماری مورد نظر این تحقیق تمامی دانشجویان مشغول به تحصیل در دانشگاه مفید می باشد. و با توجه به دامنه گسترده این جامعه آماری به ناچار از روش نمونه گیری تصادفی استفاده شده است. جامعه آماری این تحقیق دانشجویان علوم سیاسی شامل 500 نفر می باشد.

3-3) نحوه انتخاب نمونه ها:

با توجه به جامعه آماری تحقیق که در فاصله 300 تا 500 می باشد نمونه مورد نظر تحقیق می بایست یک دهم یا یک پانزدهم جامعه آماری را شامل شود که حدود 30 نفر را دربرمی گیرد.

4-3) روش گردآوری اطلاعات:

داده های مورد نیاز برای این تحقیق با توجه به پرسشنامه هایی که در اختیار دانشجویان قرار گرفته است و نیز منابع موجود در گذشته بدست آمده است.

3-5) روش آزمون فرضیه‌ها:

تجزیه و تحلیل مورد استفاده قرار گرفته در این تحقیق براساس پاسخ‌های ارائه شده در پاسخنامه‌ها می‌باشد. پاسخ نامه‌های در نظر گرفته شده برای سؤالات پرسشنامه شامل 5 گزینه (1 خیلی زیاد 2 زیاد 3 متوسط 4 کم می‌باشد. در خصوص استفاده از این مقیاس، لازم به توضیح است که از طریق این پرسش‌ها از پاسخ دهندگان خواسته شده که از میان چندین گزینه، یک پاسخ را برگزینند. دستور العمل پرسش نامه‌ها معمولاً به پاسخ دهندگان می‌گویند که بهترین گزینه را انتخاب کنند.

یک موضوع قابل توجه این است که گزینه‌های پاسخ می‌بایست یک گزینه حد وسط دارا باشند، زیرا به پاسخ دهندگانی که بی طرف هستند اجازه می‌دهد تا بی طرفی خود را بیان کنند. در مجموع محقق برای عدم استفاده از گزینه حد وسط می‌بایست دلایل و انگیزه‌های بسیار قوی داشته باشد.

3-6) بررسی روایی پرسشنامه:

به منظور بررسی و تایید روایی پرسشنامه نظرات تنی از چندان اساتید که در زمینه تهیه پرسشنامه فعالیت دارند مورد توجه قرار داده شده است که در این راستا توضیحات ایشان به منظور حذف و اضافه کردن بعضی از سؤالات و نیز جا به جایی قسمت‌های پرسشنامه اقدام شده است. و پس از ارائه نمونه‌های پرسش نامه، تقریباً تمامی سؤالات از سوی اعضای جامعه آماری پاسخ داده شده و این پاسخ‌ها به صورت تک به تک مورد بررسی قرار گرفت.

3-7) بررسی پایایی پرسشنامه:

اصلاحات و تغییراتی که در پرسشنامه بوجود آمد به دلیل ابهام در بعضی سؤالات و نیز پیچیدگی در تعدادی سؤالات بود که به توضیحات بیشتری نیاز داشتند زیرا باعث می‌شد که برداشت‌های مختلفی از آنها بدست آید.

3-8) محتویات فرم پرسشنامه:

«فرم نظرسنجی علاقه مندی به رشته تحصیلی
مخاطب عزیز!

با سلام و احترام. فرم نظر سنجی زیر حاوی سوالاتی پیرامون میزان علاقه مندی به رشته تحصیلی دانشگاهی علوم سیاسی شما است. اطلاعات بدست آمده صرفاً برای انجام تحقیق پژوهشی مورد استفاده قرار می‌گیرد. مطمئناً اطلاعات شما در نزد محقق محفوظ خواهد ماند.

لطفاً این پرسشنامه را با کمال دقت و صداقت پر نمایید.
 مشخصات زیر را در صورت تمایل تکمیل نمایید. (با تشکر)
 جنسیت: سال ورودی: سن: میزان متوسط معدل:

برخی گزینه‌ها:

1. دانشگاه مفید در میزان علاقه‌مندی یا بی‌علاقگی من به رشته علوم سیاسی موثر بوده است.
2. قبل از ورود به این رشته با محتویات درسی این رشته آشنایی کامل داشتم.
3. به عنوان یک دانشجوی علوم سیاسی خود را در این رشته موفق می‌دانم
4. آینده رشته و بازار کار پس از تحصیل برای من وجود دارد.
5. من تمایل دارم رشته تحصیلی خود را تا مقاطع بالای تحصیلی ادامه دهم.
6. واقعیت عینی این رشته تا حد زیاد با تصورات ذهنی من از رشته علوم سیاسی تطابق دارد.
7. به نظر من تحصیلات آکادمیک کمک چندانی به مشکلات جامعه می‌کند.
8. به نظر من محتوای درسی رشته علوم سیاسی با واقعیت موجود در دانشگاه و رشد دانشجویان تطابق دارد.
9. در صورت فراهم بودن شرایط حاضرم مقطع بالاتر تحصیل را در دانشگاه مفید بدون دادن کنکور ادامه دهم.

برخی سوال‌های تحقیق:

1. میزان علاقه شما به رشته علوم سیاسی جدا از پذیرفته شدن شما در این رشته چه اندازه بوده است؟
2. در صورت منفی بودن جواب دلایل خود را برای بی‌علاقگی به رشته علوم

سیاسی ذکر کنید.

3. به طور کلی چه عواملی در علاقه‌مند شدن یا بی‌علاقگی شما به این رشته موثر بوده است.

4. دانشگاه مفید تا چه حد در این زمینه موثر بوده است؟

5. اگر امکان ادامه تحصیل را داشته باشید دانشگاه مفید را برای ادامه تحصیل انتخاب می‌کنید یا خیر؟

فصل چهارم: تجزیه و تحلیل اطلاعات

4-1 مقدمه:

با توجه با این که نتایج تحقیق از بررسی و مذاقه بر روی اطلاعات بدست آمده، حاصل می‌گردد پر واضح است که این بخش از فرآیند تحقیق، بسیار مهم و حائز اهمیت می‌باشد، به طوری که تاثیر مستقیم بر روی آثار نهایی تحقیق می‌گذارد. بنابراین در این مرحله علاوه بر این که تاثیر مراحل اول (تعیین فرضیات تحقیق)، دوم (بررسی ادبیات پیش و تحقیقات گذشته) و سوم (تعیین روش تحقیق و روش آزمون مناسب) را نشان می‌دهد و بر مرحله آخر، یعنی نتیجه‌گیری محقق از فرآیند تحقیق، هم تاثیر گذار است. پس به طور قطع می‌توان بیان کرد که این مرحله مهمترین مرحله در فرآیند تحقیق است.

4-2 تجزیه و تحلیل داده‌ها:

با توجه به موضوع اصلی تحقیق که بررسی میزان علاقه دانشجویان رشته علوم سیاسی مفید به رشته تحصیلی خود می‌باشد و با توجه به اطلاعاتی که از سوی دانشجویان به دست آمده، عمل تجزیه و تحلیل داده‌ها انجام شده است.

4-3 طبقه‌بندی اطلاعات:

در بررسی سؤالات مندرج در پرسشنامه چنین می‌توان گفت که: در پاسخ به سوال اول به طور متوسط دانشجویان این رشته را با علاقه انتخاب کرده‌اند که این می‌تواند ناشی از عدم شناخت آنان نسبت به این رشته نیز باشد. در پاسخ به سوال دوم باید گفت دانشگاه تاثیر بسزایی در علاقه‌مندی یا بی‌علاقگی

دانشجویان به رشته علوم سیاسی داشته است. امتیازات پژوهشی که دانشگاه برای دانشجویان محقق خود در نظر گرفته است موید این امر است.

در پاسخ به سوال سوم باید گفت حدود بیشتر از نصف دانشجویان با بازار کاری این رشته آشنایی داشته‌اند و شاید از اولین ترم امیدی به یافتن کاری مناسب در فضای جامعه ایران نداشته‌اند.

در پاسخ به سوال چهارم باید گفت کمتر از نصف دانشجویان خود را در این رشته موفق می‌دانند. این شاید از کم کاری دانشجویان ناشی شود.

در پاسخ به سوال پنجم باید گفت که بی رونق بودن بازار کاری این رشته یکی از عللی است که دانشجویان قبل از ورود به این رشته از آن آگاهی داشته‌اند.

در پاسخ به سوال ششم باید گفت تعداد کمی از دانشجویان تمایل دارند این رشته را تا مقاطع بالاتر ادامه دهند. درواقع دانشجویان ورودی جدید به این امر، توجه و اذعان بیشتری دارند و تو هرچه دانشجویان به مقاطع بالاتری می‌رسند تمایل آنان کمتر می‌شود.

در پاسخ به سوال هفتم باید گفت که تصورات اکثر دانشجویان با محتویات این رشته تطابق ندارد.

در پاسخ به سوال هشتم باید گفت حدود تمامی دانشجویان به علت مشاهده استقبالی که مسئولین امر از دانشمندان سیاسی کشور می‌کنند تحصیلات آکادمیکی را نیز برای حل بحران‌ها کشور موثر نمی‌دانند چرا که معتقدند به نظرات آنان توجه نمی‌شود.

در پاسخ به سوال نهم باید گفت به طور متوسط دانشجویان این رشته مواد درسی این رشته را برای رشد دانشجویان کافی نمی‌دانند.

در پاسخ به سوال دهم نیز اکثر دانشجویان جامعه آماری با توجه به این که اکثرا اهل تهران هستند و از دانشگاه دور می‌باشند موافق با ادامه تحصیل در مقاطع بالاتر نیستند. اگرهم ادامه دهند به خاطر علاقه به این رشته نیست.

4-4) بررسی تأثیر یافته‌ها بر فرضیات تحقیق:

با توجه به مطالب بدست آمده از پرسشنامه و تحلیل اطلاعات می‌توان راجع به

فرضیات مطرح شده در ابتدای تحقیق این گونه گفت:

- 1) در مورد میزان آگاهی دانشجویان پیش از ورود به دانشگاه در انتخاب رشته می توان این چنین گفت که این مورد تاثیر مستقیمی بر انتخاب رشته دارد. پس این نوع فرضیه تأیید می شود.
- 2) سطح تحصیلات خانواده و نقش آنها در انتخاب رشته دانشجویان فرضیه ای است که پس از تحلیل اطلاعات مشخص گردید که این عامل تاثیر مهم و قابل توجهی در انتخاب رشته دارد و لذا این فرضیه هم تأیید می شود.
- 3) این فرضیه مدرک گرایی را باعث انتخاب رشته از سوی دانشجویان دانسته که پس از تحلیل اطلاعات بدست آمده که این فرضیه هم تأیید شد. چراکه همچنان مدرک گرایی باعث انتخاب رشته می گردد.
- 4) فرضیه دیگر بیان می داشت که آینده رشته و بازار کار آن در انتخاب رشته مؤثر است که در پایان بررسی بدست آمد که در انتخاب رشته، دانشجویان به این مورد توجه نشان داده اند. لذا این فرضیه تأیید می شود.
- 5) شیوه تدریس و سطح علمی اساتید فرض دیگری بود که در علاقه مندی دانشجویان به رشته شان مورد تجزیه و تحلیل قرا گرفت و پس از بررسی مشخص شد که این فرضیه رد می گردد. زیرا نقش اساتید و سطح علمی آنان در این انتخاب کم رنگ بررسی شد.

فصل پنجم: خلاصه، نتیجه گیری و پیشنهادات

در انجام یک فعالیت پژوهشی روند و سیر انجام به گونه ای است که در نهایت منتهی به نتیجه ای می گردد که برخاسته از تجزیه و تحلیل اطلاعات بدست آمده از تحقیق است و این نتایج با توجه به نتایج بدست آمده از تحقیقات و مبانی نظری و تعاریف موضوعات اصلی تحقیق ادامه یافته است. و به منظور تجزیه و تحلیل اطلاعات می بایست روش تحقیق و همین طور فرضیات مطرح شود و در نهایت محقق با در نظر گرفتن همه عوامل و اطلاعات آنچه را که منجر به نتیجه اصلی گشته است را بیان می دارد. به عنوان آخرین مرحله از فرآیند تحقیق می بایست

محقق، نتیجه گیری کرده و وضعیت فرضیات مطرح شده را مشخص کند و در پایان نظرات و پیشنهادات خود را ارائه نماید.

1-5) نتایج تحقیق:

بر اساس تحقیق انجام گرفته می توان این گونه نتیجه گیری کرد که:

1. آگاهی دانشجویان پیش از ورود به دانشگاه نسبت به رشته خود، تأثیر مهم و مستقیمی بر میزان علاقه مندی آنها دارد و می تواند در طول دوران تحصیل این را نشان دهد.
2. سطح تحصیلات خانواده و نقش آنها در انتخاب رشته دانشجویان نیز یکی از عوامل مهم مؤثر در انتخاب رشته دانشجویان باشد که نشان می دهد علاقه فرد در این مورد ممکن است تحت تأثیر نظر والدین قرار گیرد.
3. از جمله عوامل مهم و مؤثر در انتخاب رشته دانشجویان پیش از ورود به دانشگاه مسأله مدرک گرایی است که گاه سبب می شود موضوع علاقه در انتخاب رشته فرد کمرنگ گردد.
4. توجه به آینده و بازار کار رشته انتخاب شده از جمله عواملی است که نشان می دهد در انتخاب افراد تأثیری نداشته است.
5. شیوه تدریس و سطح علمی اساتید هم از آن دسته عواملی است که مشخص گردید در جذب و علاقه مند کردن دانشجویان به رشته خود می تواند مؤثر و مهم قلمداد شود.

2-5) خلاصه تحقیق

تحقیق حاضر، به جهت مشخص کردن میزان علاقه دانشجویان علوم سیاسی و نوع نگرش آنها به رشته تحصیلی شان است. و پس از بررسی های فراوان و تجزیه و تحلیل اطلاعات و بررسی عوامل مهم در این باره می توان اینگونه ابراز داشت که دانشجویان با آگاهی کافی وارد دانشگاه نشده اند و نیز والدین آنها در انتخاب آنها نقش مستقیمی داشته اند. هم چنین نگاه مدرک گرایی موجب آن گردیده است تا مسئله علاقه اندکی نادیده گرفته شود و همینطور عدم توجه به آینده و بازار کار رشته و نیز عدم توانایی اساتید در جذب و علاقه مند کردن دانشجویان نشان

می‌دهد که در مجموع وبه طور نسبی میزان علاقه دانشجویان نسبت به رشته تحصیلی خود در سطح پایین قرار دارد.

3-5) پیشنهاداتی برای تحقیقات آینده:

مسئله علاقه‌مندی به رشته تحصیلی علوم سیاسی و نقش این رشته در جامعه و نگرش دانشجویان به رشته خود موضوع بسیار مهمی است اما به نظر محقق می‌بایست این تحقیقات از زمان انتخاب رشته در دوره دبیرستان انجام گیرد؛ چرا که در آنجا است که دانش آموز برای آینده تحصیلی خود تصمیم می‌گیرد که چه گروه و رشته‌ای را انتخاب کند. بنابراین پیشنهاد محقق این است که برای یافتن نتایج دقیق‌تر باید ابتدا از پیش از دانشگاه اقدام کرد و دامنه فرضیات را نیز گسترش داد چرا که این موضوع و این گونه موضوعات انسانی از آن دسته موضوعاتی هستند که وابسته به یک یا چند متغیر محدود نمی‌شوند.

4-5) موانع و محدودیت‌ها:

در زمینه تحقیق پیرامون مسئله مهم و درعین حال پیچیده همچون میزان علاقه دانشجویان به رشته تحصیلی خود همواره موانعی حضور خود را نشان می‌دهند که باعث می‌شود نتیجه دقیقی از تحقیق بدست نیاید. در ذیل به چند نمونه از این موانع اشاره می‌شود.

1. با توجه به اینکه این تحقیق منحصر به دانشجویان دانشگاه مفید می‌باشد و این دانشگاه از نوع غیر انتفاعی می‌باشد شاید برخی سؤالات پرسشنامه از پیش دارای جواب‌های مشخص بودند، بنابراین بهتر بود که جامعه آماری و به طبع آن حجم نمونه در سطح و وسیع‌تری انتخاب می‌شد اما باز هم این کار تحقیق را دچار کندی، اتلاف وقت و سردرگمی و نیز پیچیدگی در نتیجه می‌کرد.

2. در طول زمان یک تحقیق که از روش پرسشنامه استفاده می‌شود همیشه بیم آن است که مبادا افراد مورد تحقیق از بیان نظرات حقیقی خود امتناع کنند و یا در آن اهمال کنند. بنابراین می‌توان این را نیز یک مانع در رسیدن به نتیجه دقیق دانست.

3. در مورد این تحقیق تلاش‌های فراوانی انجام شد تا منابع مفیدی در اختیار محقق قرار گیرد، اما متأسفانه موارد مفید یا وجود نداشت یا اندک بود و این باعث عدم داشتن اطلاعات کافی نسبت به موضوع تحقیق در زمان‌های گذشته شد.

4. با توجه به وجود برخی سؤالات که در مورد آقایان و خانم‌ها متفاوت بوده نیاز این بود که با توضیحات به آنها پاسخ داده شود. این تحقیق با شرایط ذکر شده در بندهای فوق در ابتدا بر آن بود تا تحقیق را با تفکیک جنسیت به همراه تفکیک زمان و دوره تحصیل ارائه نماید اما موانع فوق‌الذکر باعث عدم انجام این کار شد.

منابع:

1. احمدپور داریانی، محمود (1378)، کارآفرینی، تهران شرکت پردیس 57.
2. باوی، محمد، «وضعیت رشته علوم سیاسی در ایران»، فصلنامه علوم سیاسی، ش 3.
3. عاصمی‌پور، محمدجواد (1379)، «بررسی نظام آموزش‌های علمی - کاربردی و تاثیر آن بر بهره‌وری»، مجموعه مقالات دومین همایش بررسی و تحلیل آموزش‌های علمی کاربردی، ص 55.
4. مکنون، رضا (1380)، «راهبرد آموزش عالی، اشتغال و توسعه کشور»، مجموعه مقالات کنگره راهبردی توسعه علمی ایران، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ستاد پیشبرد علوم ایران 1400.
5. نصیری قیداری، حسن (1381)، «بسترسازی کارآفرینی»، ماهنامه بازاریابی، ش 22، صفحه 2.

6. www.daneshju.ir
7. www.ghaseedaknews.ir
8. www.irandiplomacy.ir
9. www.study.1000.com





کوشندگان طریق تحقیق

گفت و گو با دو تن از دانش آموختگان علوم سیاسی دانشگاه مفید

موفقیت در راه تحقیق و پژوهش مستلزم استفاده از تجربه کسانی است که در این راه قدم نهاده‌اند و با همواری‌ها و ناهمواری‌های آن آشنا هستند. به همین خاطر، و در راستای اهداف نشریه **دانش پژوهان** جهت معرفی دانشجویان پژوهش‌گر، به سراغ دو تن از دانش‌آموختگان رشته علوم سیاسی دانشگاه مفید رفتیم تا با نظرات آنها آشنا شویم.

لطفا ضمن معرفی خود، گزارشی از موفقیت‌ها و سوابق علمی خود را بیان فرمایید.



طاهری: بنده سید مهدی طاهری عضو هیأت علمی جامعه المصطفی العالمیه قم و دانشجوی ترم 8 دکتری علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی هستم که مقطع کارشناسی و ارشد علوم سیاسی را در دانشگاه مفید تحصیل کردم. با توجه به سوابق آموزشی - پژوهشی افتخاراتی کسب کردم که برخی از آن‌ها از این قرار است:

عضویت در بنیاد ملی نخبگان، کسب مقام در 30 همایش بین المللی، ملی، منطقه‌ای و استانی، دانشجوی برتر پژوهشی مقطع دکتری دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی در سال 1388، پذیرش بدون کنکور در دوره دکتری و عضو انجمن استعدادهای درخشان دانشگاه علامه طباطبائی، نخبه جوان برتر جشنواره حضرت علی اکبر^(ع) استان قم در بخش علمی - پژوهشی سال 1387، استاد و پژوهشگر برگزیده جامعه المصطفی^(ص) العالمیه در یازدهمین و دوازدهمین جشنواره بین المللی پژوهشی شیخ طوسی^(ره) سال‌های 1387 و 1388، کسب رتبه اول اعضای هیئت علمی و اساتید جامعه المصطفی^(ص) العالمیه در چهاردهمین جشنواره بین المللی پژوهشی شیخ طوسی^(ره) سال 1390، دانش آموخته رتبه اول مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی دانشگاه مفید.



هادی: بنام خداوند دانا و توانا. این جانب قربانعلی هادی فرزند مهدی اهل افغانستان هستم. کارشناسی حقوق، علوم سیاسی، فرهنگ و معارف اسلامی، کارشناسی ارشد فلسفه، سطح خارج حوزه علمیه و سطح ممتاز خوشنویسی انجمن خوشنویسان را در کارنامه علمی خود داشته و هفت جلد کتاب و تعداد 43 مقاله علمی تدوین کرده‌ام. با شرکت در سمینارها و همایش‌های علمی بین‌المللی و داخلی چهار تا از مقاله‌هایم رتبه اول، و برخی دیگر شایسته تشویق شناخته شده‌اند.

دانش پژوهان

تاکنون چه کتاب‌ها و مقالاتی از شما منتشر شده است؟

از ترم سوم مقطع کارشناسی شروع به فعالیت پژوهشی کردم که با گذشت 10 سال از آن تاریخ، تا به حال 37 مقاله در مجلات علمی - پژوهشی، و علمی - تخصصی و همچنین 7 کتاب چاپ شده / در حال چاپ از ثمرات فعالیت پژوهشی اینجانب می‌باشد. یکی از کتاب‌ها با عنوان *بازتاب انقلاب اسلامی ایران بر شیعیان لبنان*، که نتیجه تحقیقات پایان نامه کارشناسی ارشد بوده است، اثر برتر کتاب سال مقاومت از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد معرفی شده است.



به لطف و عنایت خدای مهربان و در سایه توجهات ولیعصر (عج)، یکی از کتاب‌هایم بنام *نقد مبانی هرمنوتیکی نظریه قرائت‌های مختلف از دین*، از طریق انتشارات بین‌المللی المصطفی در سال 1388 انتشار یافته و شش جلد دیگر با عنوان‌های: *نگرشی بر اعتبار امر مختوم در فقه و حقوق، قوم‌گرایی و نقض حقوق بشر در افغانستان، نقش مکتب عاشورا در وحدت مسلمانان، هرمنوتیک، نواندیشی دینی و بیداری اسلامی، پژوهشی در وحدت اسلامی در دست چاپ و امنیت ملی افغانستان*، در حال تنظیم و آماده‌سازی مطالب می‌باشد. بیش از 22 مقاله‌ام در مجلات و نشریات گوناگون تا کنون منتشر شده‌اند، که عناوین برخی از آنها در ذیل بیان می‌گردد:



«ارتباط حقوق بین الملل خصوصی و عمومی در مسأله صلاحیت»؛ فصلنامه علمی فرهنگی قلم، ش 37 و 38 سال 1387؛ «نگاهی به اعتبار امر قضاوت شده»؛ فصلنامه تخصصی فقه و اصول ش 5، 1387؛ «بررسی شروط ضمن عقد نکاح»؛ فصلنامه علمی فرهنگی روزگار، 1388؛ «تأثیرات عاشورا در وحدت میان مسلمانان»؛ فصلنامه تخصصی اندیشه تقریب، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ش 28، 1390؛ «احزاب سیاسی مدرن»؛ فصلنامه تخصصی قلم 1388؛ «نگرش تطبیقی به وحدت اسلامی و ناسیونالیسم»؛ مجله علمی پژوهشی دانش پژوهان دانشگاه مفید، تابستان 1388؛ «پژوهشی در هرمنوتیک فلسفی گادامر»؛ گاهنامه علمی پژوهشی پرتو خرد، شماره 2، تابستان 1389؛ «پیش فرض های فهم از دیدگاه اندیشمندان»؛ گاهنامه علمی پژوهشی پرتو خرد، شماره 3، زمستان 1390؛ «وحدت از نگاه قرآن و سنت»؛ فصلنامه تخصصی اندیشه تقریب، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، شماره 23، 1389؛ «عاشورا و همگرایی اسلامی»؛ فصلنامه گشایش، زمستان 1388؛ «چیستی تفسیر از دیدگاه امام خمینی (ره)»؛ مجموعه مقالات همایش سراسری «اندیشه های تفسیری امام خمینی (ره)» 1385؛ «نگرشی تطبیقی به تقریب مذاهب و ناسیونالیسم»؛ فصلنامه تخصصی اندیشه تقریب، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ش 15، 1387؛ «دموکراسی و اسلام»؛ فصلنامه گفتمان نو، ش 22، 1388 در کابل، و ماهنامه قلم؛ «سیره شناسی تطبیقی امام علی (ع)»؛ ماهنامه قلم سال 1386؛ «اندیشه سیاسی سیدجمال الدین اسدآبادی»؛ فصلنامه روزگار، 1387؛ «چیستی دین»؛ فصلنامه علمی فرهنگی قلم، زمستان 1388؛ «جایگاه وحدت و انسجام در قرآن و سنت»؛ مجله زمزم معارف و فصلنامه تخصصی علوم اسلامی سفیر مشهد، 1386.

دانش پژوهان

نظر شما درباره اهمیت پژوهش های دانشجویی، به ویژه در رشته

علوم سیاسی، چیست؟

با توجه به کاربردی بودن رشته علوم سیاسی، اگر دانشجوی این رشته را با

علاقه انتخاب کند، همواره ذهنش در گیر شبهات، مسائل و معضلات تئوری

و عمل سیاسی است که با توجه به تئوری بحران «توماس اسپریگنز» می تواند ذهن

پویای خود و تجربه اساتید را در راه انجام پژوهش به کار گیرد.





هر پژوهشی تأثیر عمیقی بر دیدگاه‌ها و رشد فکری افراد دارد. بنابراین مهم است که انسان برای حل مسایل و ارتقای سطح فکر و اندیشه خود، به پژوهش‌های روشمند و علمی بپردازد.



از دیدگاه شما مهم ترین آسیب‌های مطرح در پژوهش‌های دانشجویی علوم سیاسی چیست؟



عدم اهتمام به پژوهش‌های دانشجویی از سوی برخی اساتید و مسئولان سیاسی از یک سو و از سوی دیگر عدم تدبیر و تلاش کافی در انجام تحقیقات و راحت طلبی دانشجویان از معضلات پژوهش‌های دانشجویی می‌باشد.



سطحی نگری به مسایل پژوهشی، بی‌توجهی به روش‌های پژوهش در علوم سیاسی، تقلید و کپی برداری بدون فعال‌سازی و به کارگیری قدرت و توانایی علمی خود، توجه نکردن به متدها و روش‌های علمی و آکادمیک، وارد شدن به حل مسایل بدون طرح و چشم‌انداز معقول و منطقی را می‌توان از جمله آسیب‌های مطرح در پژوهش‌های دانشجویی علوم سیاسی دانست.



به عنوان یک دانشجوی پژوهشگر، چه راهکارهایی را برای کاستن از آسیب‌های یاد شده پیشنهاد می‌کنید؟



مهم ترین راهکارهای عملی برای کاهش این آسیب‌ها عبارتند از:
 1. اهتمام کافی به تحقیقات دانشجویی و توجه به پویایی نسل جوان به عنوان سیاستمداران آینده. 2. تلاش دانشجویان در انجام تحقیقات با انتخاب موضوعات کاربردی و معضلات جامعه. 3. کنار گذاشتن اندیشه راحت طلبی و رفع تکلیف در تحقیقات دانشجویی. 4. تغییر انگیزه در تحقیقات از کسب نمره و مدرک به پژوهشگری سیاسی.

توکل به خدا و ناظر دانستن او بر همه اعمال خود، مطالعات دقیق، اعتماد به نفس و بکارگیری تفکر و عقل معاد و معاش در زندگی.



دانش پژوهان

راه‌های ایجاد انگیزه در امر پژوهش آن هم برای دانشجویان رشته‌ای چون علوم سیاسی چیست؟

از جمله راه‌هایی که به دانشجویان در پژوهش انگیزه می‌دهد می‌توان به این موارد اشاره کرد: 1. اختصاص بخشی از مجله یا تابلوهای عمومی دانشگاه به یادداشت و تحلیل‌های سیاسی روز دانشجویان. 2. برگزاری مسابقات مقاله نویسی در سطح کلاس و دانشگاه با اولویت‌های سیاسی و موضوع روز کشور. 3. انتخاب مقالات برتر در هر شماره مجله و تشویق مقالات. 4. به کارگرفتن دانشجویان برتر پژوهشی به عنوان همکار تحقیقات پژوهشی اساتید و اعضای هیأت علمی دانشگاه با درج نام آن‌ها به عنوان همکار. 5. قدردانی ویژه از محققان برتر در هفته پژوهش و اهداء جوایزی همچون پذیرش دانشجوی برتر در مقطع تحصیلی بالاتر. 6. ایجاد کارگاه‌های دانش افزایی برای دانشجویان محقق در تدوین مقالات علمی - پژوهشی در راستای حل معضلات جامعه.



فرصت‌های پژوهشی بیشتری نسبت به آموزش برای دانشجویان ایجاد شود، یعنی مسئولین مربوط بخشی از واحدهای درسی حضوری را به غیر حضوری (پژوهشی) تبدیل کنند، سیاست تشویق مادی و معنوی را هم جدی بگیرند.



دانش پژوهان

پژوهش چه تاثیری در زندگی شخصی و علمی شما داشته است؟

در تمام زندگی‌ام پس از خداوند متعال و ائمه اطهار(ع)، برای رسیدن به موفقیت به کسی تکیه نکرده و تمامی موفقیت‌های مادی و علمی در زندگی‌ام را مدیون به کاربردن تجربه اساتید در امر پژوهش می‌دانم. تا به حال در اثر پژوهش، سفرهای علمی و زیارتی متعددی به خارج کشور داشته‌ام. و همچنین عضویت در بنیاد ملی نخبگان، پذیرش بدون کنکور در دوره دکتری نیز متأثر از سوابق



نگاه پژوهش محور به موضوعات پیرامونی و پاسخ‌گویی به سؤالات مورد

نظر، تأثیری خوبی داشته است، از جمله این که نگاه بنده به مسایل پیرامون



را عمیق‌تر کرده است.

دانش پژوهان

تحقیق را در زمره کدام بخش قرار می‌دهید: کسب علوم جدید یا

تثبیت علوم فراگرفته شده قبلی؟

تحقیق تنها در یکی از دو بخش قرار نمی‌گیرد؛ بلکه در مرحله اول

می‌تواند به مکتوب شدن علوم قبلی محقق کمک نموده و همچنین در اثر

تحقیق، برای انسان درهای جدیدی از علم باز می‌شود.

پژوهش یک موضوع، روند و راه‌های علمی زیادی را طی می‌کند تا به

پاسخ‌گویی و نتیجه منجر شود. بسیاری از تحقیقات کاربردی یا علمی

کاربردی منجر به تولید علم می‌شود و این یعنی کسب علوم جدید.



دانش پژوهان

نظر شما درباره انجام پژوهش در رشته‌های دیگر، برای دانشجویان

علوم سیاسی چیست؟

با توجه به میان رشته‌ای بودن علوم سیاسی، دانشجویان این رشته می‌توانند

در یکی از گرایش‌های مورد علاقه و مرتبط پژوهش نمایند؛ اما اگر به

صورت پراکنده در رشته‌های نامرتبط و غیر تخصصی وارد پژوهش شوند، به سرانجام

مطلوب دست نخواهند یافت.

هادی: مطالعات میان رشته‌ای و تحقیق در موضوعات و رشته‌های مختلف، پژوهشگر

علوم سیاسی را توانا می‌سازد تا تحلیل‌ها و استدلال‌های خود را بهتر، آگاهانه‌تر و

جامع‌تر مطرح نماید.



دانش پژوهان

یک پژوهش گر علوم سیاسی چگونه می تواند اطلاعات خود را به روز کند؟



به روز بودن اطلاعات منوط به مطالعه و پژوهش همیشگی پژوهشگر و همچنین آشنایی با یکی از زبان های بین المللی مرتبط با حوزه کاری محقق می باشد. لذا در دوره دانشجویی سه امر می تواند به او یاری رساند: استفاده از تجربه استاد، مطالعه منابع کتابخانه ای و استفاده از منابع اینترنتی دسته اول.



دانشجو باید تحولات جهان سیاست و همین طور تازه ترین پژوهش هایی اکادمیک و روشمند در قالب مقالات و کتاب ها را مطالعه نموده و طرح های پژوهشی خود را پی گیری کند، این امر به روز رسانی اطلاعات را در پی خواهد داشت.

دانش پژوهان

تا چه حد خود رشته علوم سیاسی در ایجاد انگیزه تحقیق برای شما موثر بوده است؟



از آن جا که بنده طلبه حوزه علمیه قم بوده و همواره دغدغه اصلی ام درک مسائل سیاسی روز بوده است، لذا در کنار تحصیل حوزه، رشته علوم سیاسی را انتخاب کردم تا بتوانم اولاً از لحاظ شخصی در مواقع حساس و سرنوشت ساز، دچار مشکل نشده و گره از کارم وا کنم و همچنین در حد توان به دیگران نیز در مسائل سیاسی یاری رسانم. در این راستا رسیدن به هدف نیازمند تدبیر، تحقیق و پژوهش بود و من هم نیز از هیچ کوششی برای تحقیق در مسائل سیاسی مبتلا به دریغ نکردم.



مطالعات در علوم سیاسی بدون توجه به مسائل حقوقی، روابط بین الملل، زمینه هایی روانی و اجتماعی جوامع و کشورها مفید و جامع نخواهد بود، لذا پرداختن به پژوهش در مسائل سیاسی، افراد را به بسیاری رشته های دیگر

می‌کشاند. بنابراین می‌توان گفت که علوم سیاسی تأثیر زیادی در انگیزه پژوهشی‌ام داشته است.

دانش پروژمان

به نظر شما نقاط قوت و ضعف تدریس علوم سیاسی در کشور ما چیست؟



بزرگترین ضعف در رشته علوم سیاسی، عدم توجه به کاربردی کردن و بومی نمودن این رشته با توجه به پتانسیل‌ها و ظرفیت‌های سیاست در اسلام و ایران می‌باشد. بزرگترین قوت نیز تلاش اساتید دلسوز و برجسته جهت انتقال علم به دانشجویان می‌باشد.



نقاط قوت وجود امکانات نسبی از نظر اماکن و فضای آموزشی و تنوع اساتید است، نقاط ضعف هم نبود امکانات علمی چون کتاب‌های مرجع در دست اساتید، عدم تدریس با ابزارهای جدید آموزشی پیشرفته و کهنه بودن اطلاعات برخی اساتید است.

دانش پروژمان

اگر هم اکنون بار دیگر بخواهید پایان نامه خود را در زمینه علوم سیاسی بنویسید برای انجام هر چه بهتر این کار، چه نکته‌هایی را در نظر می‌گیرید؟

مهم‌ترین نکاتی که باید در پایان نامه دانشجوی سیاسی در نظر گرفت عبارتند از:



انتخاب یک موضوع کاربردی سیاسی برای حل یک معضل ملی یا بین‌المللی و یا کمک به پیشرفت علمی کشور و پر کردن خلاء در عرصه سیاسی، بهره‌مندی از تجربه اساتید راهنما، مشاور و سائر اساتید دانشگاه، همکاری و همراهی بیشتر با اساتید پایان نامه و اعمال تمامی پیشنهادات علمی ایشان، استفاده از تمامی امکانات موجود در تدوین دقیق پایان نامه، تلاش وافر برای تبدیل هر فصل از پایان

نامه به یک مقاله علمی - پژوهشی، تسلط دقیق بر پایان نامه به عنوان یک فرد صاحب نظر.

دانش پژوهان

انتشار آثار شما چه تاثیری در پیشرفت علمی و پژوهشی تان داشته

است؟

پاسخ به این پرسش از خلال مطالبی که در پاسخ به سوال قبلی گفته شد مشخص می شود.



اگر روند پژوهشی را نردبانی در نظر بگیریم از این جهت با انجام پژوهش و چاپ آن چند پله صعود کرده ام. از سوی دیگر یک پژوهشگر



از این که زحماتش پس از ارزیابی به صورت چاپ شده در اختیار علاقمندان قرار گیرد روحیه خودباوری و اعتماد به نفس در او تقویت می شود.

دانش پژوهان

نظر شما درباره مجله «دانش پژوهان» چیست و سطح مقالات آن را

چگونه می بینید؟

با توجه به شناخت قدیمی بنده از مجله، زحمات زیادی از سوی مسئولان محترم دانشگاه و دانشجویان محترم برای این مجله انجام می پذیرد؛ اما برای ارتقای مجله ای با سابقه حدود یک دهه، لازم است که به رویکرد علمی و کسب مجوز حداقل علمی - ترویجی عنایت شود تا دانشجویان در کنار اساتید بتوانند مقالات خود را با کسب امتیاز برای مراحل بعدی در آن چاپ نموده و همچنین دانشجویان تحصیلات تکمیلی نیز مقالات برگرفته از پایان نامه یا رساله خود را در آن چاپ کنند.



دانش پژوهان مجله جامعی است چون پژوهش گران از گروه ها و رشته های

مختلف در آن قلم می زنند. و مقالات آن هم تنوع موضوعی و علمی دارد.



باید تلاش شود که شاخصه های یک مجله دانشگاهی استانداردهای

بین‌المللی چون ISI را داشته باشد. اگر بخواهیم تحقیق در سطح بین‌الملل داشته باشیم باید متد علمی پژوهشی را در آن راستا مراعات کنیم.

دانش پژوهان

به نظر شما نشریات دانشجویی برای محققینی که در ابتدای راه هستند تا چه میزان می‌توانند زمینه ساز پیشرفت باشند؟

این مجله روزنه امیدی برای انعکاس تحقیقات دانشجویی می‌باشد و چاپ مقاله آن‌ها در این مجله می‌تواند انگیزه ای برای تلاش بیشتر در سطوح بالاتر و انتضار مقاله در فصلنامه های دیگر گردد.



از نظر این که مراکز و منابع اندکی برای چاپ نوشته‌های دانشجویی وجود دارند، این مجلات زمینه‌های گرایش و رقابت برای چاپ در نشریات را در دانشجویان ایجاد می‌کنند. اما برخی مشکلات چون دیر شدن روند تأیید و چاپ، و همین طور عدم تشویق مالی، انگیزه دانشجو برای همکاری با مجله را تقلیل می‌دهند.



دانش پژوهان

ضمن تشکر از شما به خاطر حضور در این اقتراح، در آخر اگر نکته ناگفته ای به نظر تان می‌رسد بیان فرمایید.

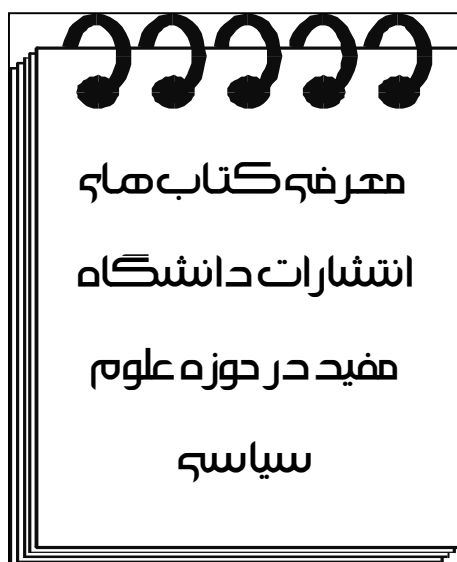
از مسئولین محترم مجله که یادی از پیشکسوتان و فارغ التحصیلان دانشگاه مفید داشتند، سپاسگزاری نموده و همچنین به تمامی دانشجویان یادآور می‌شوم که در تمام مراحل تحصیل در دانشگاه مفید، ضمن بهره گیری از تجربیات عالمانه اساتید به خصوص در رشته علوم سیاسی، آینده علمی خود را در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری تضمین نمایند.



من هم از شما سپاسگزارم که برای ارتقای معلومات و سطح علمی دانشجویان عزیز تلاش می‌کنید. موفق و اوقات بکام باشید.







انتشارات دانشگاه مفید به عنوان یک ناشر دانشگاهی تاکنون در حوزه علوم سیاسی چندین کتاب منتشر کرده است. به مناسبت موضوع این شماره دانش پژوهان، در این قسمت، آثار منتشر شده از این ناشر در حوزه علوم و اندیشه سیاسی به طور تفضیلی معرفی می‌شود. علاقه‌مندان جهت تهیه این کتاب‌ها می‌توانند با انتشارات دانشگاه تماس بگیرند.

از جناب آقای محسن ابوالفتحی، مدیر، و آقای مجید نسیمی، کارشناس انتشارات دانشگاه که در تهیه منابع حاضر همکاری کرده‌اند تشکر و قدردانی می‌شود.



روش شناسی علوم سیاسی

مؤلف: دکتر سید صادق حقیقت

تاریخ نشر: چاپ اول، زمستان 1385؛ چاپ

سوم با اضافات، 1391

تعداد صفحات: 720 صفحه

شمارگان: 1000 نسخه

قیمت: 65000 ریال

نویسنده در مقدمه کتاب گفته است: روش شناسی بخشی از فلسفه علم است که به بررسی و تحلیل روش های مورد استفاده در یک علم با نگاه درجه دوم می پردازد. هر چند دانشمندان یک علم منتظر نتیجه مباحث روش شناسان نیستند و به شکل معمول به کار خود ادامه می دهند اما نمی توان تأثیر به سزای این گونه کاوش ها را بر مباحث درجه اول نادیده انگاشت. روش شناسی به محقق قدرتی می دهد که بتواند به یک موضوع از جهات مختلف بنگرد و آن را از زوایای مختلف بررسی کند. همچنین او می تواند در تحلیل آثار دیگران به پیش فرض های روش شناسانه آنان، و کارآیی ها و محدودیت ها روش مربوطه پی برد.

نگارش کتاب در موضوعی که به شکل جامع و مستقل به آن پرداخته نشده همان قدر که ضرورت دارد، مشکل به نظر می رسد. اندک و پراکنده بودن منابع، اولین ضرورتی بوده که سبب نگارش این کتاب شده است. کتاب حاضر مجموعه ای از روش های مختلف را در خود جای داده، و از این جهت بعد آموزشی آن غلبه دارد. مسأله دیگری که به این کار ضرورت بیشتر بخشیده، نبود پارادایمی خاص در علوم انسانی، علوم اجتماعی و علوم سیاسی است. مسأله دیگری که پژوهش حاضر با آن دست به گریبان بوده، کیفیت طبقه بندی روش ها و نوع نگرش به سیاست است.

این کتاب پس از طرح کلیاتی درباره روش و روش شناسی، مباحث روش شناسانه خود را از اثبات گرایی و کارکردگرایی شروع کرده، سپس به نقد آنها در

قلب روش های تفهیمی و پسامدرن نشسته است. طبقه بندی روش ها در کتاب حاضر بر یگانگی یا تعدد روش های علوم طبیعی و علوم انسانی بنا نهاده شده است. مباحث کتاب به طور مختصر از این قرار است:

فصل اول: مفاهیم و کلیات: فصل اول در مورد مباحث ذیل بحث می نماید: مفاهیم و کلیات؛ مفهوم روش و ارتباط آن با دیگر مفاهیم؛ ارتباط روش شناسی با دیگر مفاهیم؛ کاربردهای اصطلاح روش؛ اهمیت روش شناسی در علوم سیاسی؛ اهمیت روش شناسی در طبقه بندی دانش های سیاسی؛ روش اندیشیدن سیاسی و روش فهم اندیشه سیاسی؛ روش های علوم اجتماعی و روش های علوم طبیعی؛ روش کیفی و کمی؛ کل گرایی و فردگرایی روش شناختی؛ امکان علمی بودن در دانش های سیاسی؛ امکان پیش بینی در دانش های سیاسی؛ بحران روش شناسی در علوم سیاسی؛ آشفته گی مفاهیم سیاسی در ایران معاصر.

از فصل دوم به بعد سعی بر آن بوده که تقدم و تأخر تاریخی این مفاهیم رعایت شود تا نسبت سنجی و بررسی تأثیر و تأثرات مربوط به آنها میسر گردد. نویسنده معتقد است گرچه هر مکتب علاوه بر روش، مسائل دیگری از جمله نظریه و معرفت شناسی نیز دارد؛ ولی در اینجا اگر از مکاتب مختلف بحث به میان می آید، تمرکز بر روی روش است.

فصل دوم: روش های رفتارگرایانه: نویسنده در فصل حاضر در مورد این مسائل بحث می نماید: اثبات گرایی منطقی؛ ابطال گرایی؛ رفتارگرایی.

فصل سوم: روش های کارکردگرایی: این فصل به معرفی روش های موجود در مکتب کارکردگرایی؛ نوکارکردگرایی و نظریه سیستم ها مربوط می شود. فصل چهارم: روش های جامعه شناسانه و تاریخ گرایانه: از آنجا که جامعه شناسی معرفت به ارتباط اندیشه و امر واقع می پردازد در فصل چهارم جامعه شناسی معرفت و تاریخ گرایی مورد کاوش قرار گرفته است. در این فصل در مورد جامعه شناسانی نظیر مارکس، دورکیم، وبر، مانهایم، برگر و لوکمان و نظریه های آنان بحث شده است.

فصل پنجم: روش های تفهیمی: در این فصل اثبات گرایی و رفتارگرایی، روش های علوم تجربی و علوم انسانی، پدیدارشناسی و به خصوص روش های

هرمنوتیک مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

فصل ششم: روش های ساختارگرایانه: این فصل به خودی خود اهمیت

دارد، و به روش های ساختارگرایانه و پساساختارگرایانه پرداخته، و هم جنبه مقدمه ای برای فصل آخر دارد. در این فصل به این موارد پرداخته شده است: تعریف ساختار و مفاهیم مربوط به آن؛ پیش فرض ها؛ انواع ساختارگرایی؛ اصول مشترک ساختارگرایی؛ اصول ساختارگرایی زبانی؛ کاربرد ساختارگرایی در علوم انسانی و علوم سیاسی، و پساساختارگرایی.

فصل هفتم: روش های پسامدرن: در فصل هفتم عمده ترین روش های

پسامدرن یعنی دیرینه شناسی، تبارشناسی، شالوده شکنی و گفتمان لاکلا و موف، نظریه گفتمان در زبان شناسی، دیرینه شناسی فوکو، تبارشناسی فوکو، شالوده شکنی دریدا، و نظریه گفتمان در زبان شناسی، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. از آنجا که این روش ها کاربرد وسیع و سهل تری در علوم سیاسی دارد، در سطح وسیع تری مطرح شده و مثال های کاربردی تری را به خود اختصاص داده است. سعی نویسنده آن بوده است که در راستای ارائه مصادیقی بومی برای مباحث روش شناسانه، مثال های خود را تا امکان از مسائل اسلام و ایران اتخاذ نماید. در هر بند، ابتدا به تعریف، پیش فرض ها و اصول کلی هر روش پرداخته، و سپس کاربرد آن روش را در علوم سیاسی با ذکر مثال هایی به بحث گذاشته است.

(معرفی از: افسانه برهانی، دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه مفید)



تاریخ تحول دولت در اسلام

مولف: دکتر داود فیرحی

نوبت چاپ: پنجم، 1391

شمارگان: 1500

تعداد صفحات: 476 صفحه

قیمت: 60000 ریال

کتاب حاضر همانگونه که از نامش

مشخص است به بررسی تحولاتی که در دولت‌های اسلامی رخ داده می‌پردازد و ما قصد داریم بطور مختصر و مفید نکاتی را راجع به موضوعات این کتاب برای خواننده بیان کنیم و خواننده را با محتویات کتاب آشنا نماییم. اثر حاضر از ده فصل تشکیل شده و درباره ماهیت و سیر تحول دولت در جهان اسلام است. درباره جغرافیای شبه جزیره عربستان و ویژگی ساختاری و ارزش‌های دینی آن، از چگونگی تأسیس و ساختار دولت-شهر پیامبر اسلام (ص) در مدینه و فروپاشی خلافت قریش (خلافت مدینه، امویان، و بین عباس) به اجمال بحث کرده است و سه دولت اسماعیلیان، عثمانی و صفویه نیز مورد مطالعه قرار گرفته است. این دولت‌ها که حامل میراث خلافت قریش هستند خود به پل ارتباطی گذشته و حال مسلمانان تبدیل شده و پیش در آمدی بر تحولات امروزی دولت‌ها و جریان‌های سیاسی اسلام به‌شمار می‌آیند.

فصل اول: ماهیت دولت در جهان اسلام: در این فصل نویسنده سعی دارد به معرفی تاریخ دولت اسلامی و سابقه تاریخی آن بپردازد. نویسنده به سه نکته مهم می‌پردازد: 1. تلاقی دین و سیاست. 2. نظریه دولت دینی (دولت اسلامی به مثابه دولت برآمده از نصوص دینی) 3. نظریه دولت تاریخی (دولت اسلامی به مثابه دولت در جامعه دینی).

فصل دوم: ساخت دولت - قبیله در عرب جاهلی: در این فصل به بررسی ساختار شبه جزیره عربستان و شیوه زندگی آنان پرداخته شده است. نویسنده ابتدا

جغرافیای شبه جزیره عرب را تشریح می‌نماید و بعد تقسیم‌های قومی عرب که از دو بخش جزیره عرب و قومی تشکیل شده‌اند، سپس در قسمت دوم این کتاب به ساختار اجتماعی قبیله «ساختار درونی مثل اعضای اصلی وابستگان» و رابطه‌های بین قبیله و دین می‌پردازد.

فصل سوم: مکه، دولت - قصبه جاهلی: تحول در حیات قبیله، در زندگی قبیله‌ای تغییراتی ایجاد کرد که دلیل آن تجارت بود و شیوه زندگی قبیله‌ای را تغییر داد. تحولات فرهنگی و اندیشه دینی عرب در آستانه اسلام، از دیگر مباحث این فصل است. بنا به گفته کتاب، جامعه عرب از قبیله‌ها تشکیل شده بود و هر قبیله قوانین خود را داشت، حکومت واحدی نبود که بر اینان نظارت داشته باشد. جامعه عرب از لحاظ حکومت و دین در جاهلیت به سر می‌بردند و این عوامل باعث شد که دولت اسلام گسترش یابد و حکومت واحدی تشکیل شود. قدرت به دو صورت منصب‌های سیاسی، نظامی و منصب‌های دینی بود.

فصل چهارم: دولت پیامبر (ص): در فصل‌های قبل به ویژگی‌های دولت اسلامی و ساختار عربستان و تحولاتی که در قبیله رخ داد پرداخته شد و در ادامه فصل‌ها به بررسی دولت‌ها و ساختار آنان اشاره شده است. اولین دولت اسلامی دولت پیامبر (ص) بود که با مشکلاتی که داشت توانست دولت تشکیل دهد و هدف او گسترش دین اسلام و دستورات دینی بود. پیامبر (ص) از طریق دو دعوت آشکار و سری به این امر می‌پردازد. پیامبر (ص) مردم یثرب را به خداپرستی دعوت می‌کند و آنان طی دو پیمان عقبه به خدا ایمان می‌آورند بعد از پیمان عقبه دوم پیامبر (ص) در یثرب دولت شهر ایجاد کرد. از جمله کارهای ایشان صلح حدیبیه و فتح مکه بود.

فصل پنجم: خلافت راشدین: بعد از فوت پیامبر (ص) دولتی که روی کار آمد خلافت راشدین «ابوبکر، عمر، عثمان، امام علی (ع)» بود. ابوبکر با زیرکی تمام که پیامبر گفته بود خلیفه از خاندان قریش باشد دولت را بدست گرفت. بعد از فوت پیامبر و به خلافت رسیدن ابوبکر الگوهای استقرار خلیفه به چندین صورت انجام گرفت. ساختار و نهادهای خلافت راشدین نیز از جمله مباحثی است که نویسنده در این کتاب مفصل به آن‌ها می‌پردازد.

فصل ششم: دولت امویان: افراد زیادی در این دولت حکومت کردند که در این فصل به مهم‌ترین آنان، یعنی معاویه و یزید، و این که اینان چگونه بر سر قدرت آمدند، همچنین ساختار دولت امویان پرداخته شده است. معاویه با چیره شدن بر ایران و روم به تقلید از آرمان‌ها و تمدن ایران پرداخت. ساخت دولت اموی ترکیبی از تمدن ایرانی و سنت‌های سیاسی عرب بود و شیوه حکومت آنان مانند ایران وراثتی بود. بر همین اساس وراثتی کردن شیوه حکومت معاویه با مشکلات و چالش‌هایی مواجه شد و بعد از فوت او جنبش‌هایی شکل گرفت از جمله: قیام امام حسین(ع)، شورش خوارج، و قیام عبدالله بن زبیر.

فصل هفتم: خلافت عباسیان: خلافت عباسیان برخلاف امویان که با قدرت نظامی حکومت را بدست گرفتند اینان گروه‌های شیعی بودند که قیام کردند و خلافت عباسی را ایجاد نمودند. دو شعار امامت امام رضا(ع) و اصلاحات سیاسی اقتصادی متعلق به بنی عباس بود. بنی عباس روی اصلاحات تأکید زیادی داشتند و این نشان دهنده بی‌عدالتی دولت‌های پیشین بود. عباسیان با سه عنصر (دین، سپاه قوی، بروکراسی) به خلافت رسیدند. ساخت دولت عباسی متشکل بود از: دین، سازمان اداری، و نظام امیرالامرای بود.

فصل هشتم: دولت اسماعیلیان: اسماعیلیان شاخه‌ای از شیعه هستند که پس از شهادت امام صادق(ع) بوجود آمدند. آنان نیز وجود امام برای رسیدگی به امور دین و دنیا را ضروری می‌دانستند. دولت اسماعیلیان از سه شاخه اسماعیلیان، فاطمیان، و نزاریه تشکیل شده بود. ساختار دولت فاطمی عبارت بود از: خلیفه، وزیر، دیوان مرکزی، و نظام قضایی.

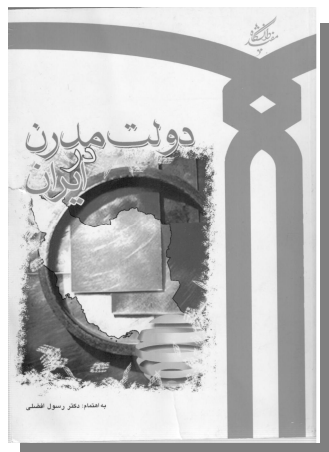
فصل نهم: دولت عثمانی: این بخش سعی دارد ما را با خلافت عثمانی از دیدگاه تاریخ تحول دولت در اسلام آشنا نماید. خلافت عثمانی نیز مانند سنت‌ها و ساختار عباسی اداره می‌شد. عثمانیان سعی داشتند ساختار اسلامی ایرانی را برای دولت خود ایجاد نمایند. اسلامی که عثمانیان داشتند با اسلام مسلمانان سایر مناطق متفاوت و ویژگی‌های خاصی داشت و این باعث تمایز آنان می‌شد. ساخت دولت در امپراتوری عثمانی عبارت بود از: طبقه‌های اجتماعی، سلطان، نهاد دربار، نهاد بیرونی دیوان، مالیه

و خزانه سلطانی، نیروهای مسلح، و نهادهای دینی.

فصل دهم: دولت صفوی و ساخت سلطنت شیعه در ایران: این فصل راجع

به دولت صفوی و نقش آن در ایران امروز بحث می‌نماید. در مورد دولت صفوی دو نظریه وجود دارد: صفویه، تشکیل دولت ملی در ایران می‌داند و دیگری صفویه را امتداد سنت‌های اسلامی در وجه شیعه می‌شناسد. صفویه از دو جهت اهمیت بسیار بالایی دارد. یکی ایجاد دولت ملی در ایران و دوم گسترش یا احیای تشیع. ساخت دولت صفوی عبارت بود: شاه، دربار و نهاد مرکزی، نهاد و سازمان دینی، نهاد و سازمان‌های اجرایی.

(معرفی از: زهرا عظیمی مفید، دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه مفید)



دولت مدرن در ایران

گردآورنده: دکتر رسول افضلی و

همکاران

نوبت چاپ: اول

تاریخ نشر: بهار 1386

شمارگان: 1500 نسخه

تعداد صفحات: 497 صفحه

قیمت: 50000 ریال

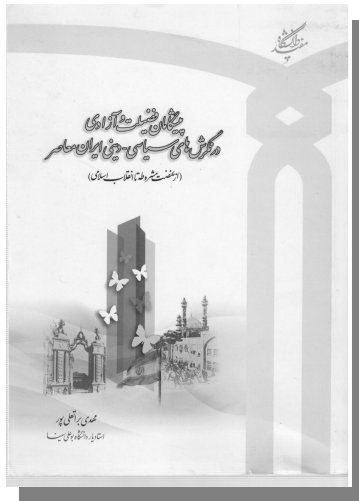
پدیده دولت چنانکه اندرو وینسنت نیز اشاره دارد، مفصل‌ترین مفهوم مطالعاتی در سیاست است. این امر تنها نتیجه تاریخ در هم پیچیده و یا اهمیت خاص دولت در اوضاع سیاسی امروزی نیست، بلکه علت، دوپهلویی و پیچیدگی مفهومی آن است که به شکل نگران کننده‌ای با بسیاری از مفاهیم، نهادها و جریان‌ات سیاسی در هم آمیخته است. مزید بر این، مطالعه دولت، در متنی غیر عربی بر پیچیدگی بحث افزوده و آن را با حوزه‌های مطالعاتی فرعی تری همچون توسعه و نوسازی درگیر می‌سازد.

به طور کلی دولت مدرن از حیث زمینه‌ها و ریشه‌های شکل‌گیری، پدیده‌ای جهان

شمول تلقی نمی شود بلکه شکل خاصی از نظام سیاسی، فرهنگی اروپاست. در جامعه شناسی تاریخی، دولت مدرن پدیده کاملاً جدید است که مقدمات نظری و عینی آن در نیمه دوم قرون وسطی فراهم شد و از قرن هفدهم ابتدا در قالب دولت‌های مطلقه و سپس در اشکال دموکراتیک تکامل یافت. اما در هر حال امروزه که چند قرن از ظهور دولت مدرن در غرب سپری می شود، نظام دولت - ملت آنچنان بر عرصه سیاسی سایر فرهنگ‌ها سایه انداخته که همچون جوامع غرب بخشی از نظام سیاسی - فرهنگی آنها محسوب می شود و صاحب نظران سیاسی در نظام‌های فرهنگی مختلف آن را به مثابه پدیده سیاسی بومی مطالعه می کنند.

وجه اشتراک مطالعات دولت مدرن در جوامع غیر غربی، تاکید بر ماهیت و شکل ناقص آن بوده است. دولت مدرن در ایران که از آغاز سلسله پهلوی بر عرصه سیاسی ایران سایه گسترده، از جنبه ماهیت و شکل آن قابل مطالعه است. این مجموعه مقاله در پی آن است تا ابعاد و جوانب ناقص زمینه‌های شکل گیری، فرایند تکوین و کارکردهای دولت مدرن در ایران را بررسی نماید. عناوین مقالات و نویسندگان آنها از این قرار است: 1. دکتر رسول افضلی، چیستی دولت مدرن، 2. دکتر عباس حاتمی، نظریه های دولت مدرن در ایران، 3. دکتر پرویز دلیرپور، ریشه ها و زمینه های شکل گیری ساخت دولت مدرن در ایران از آغاز تا ظهور رضا شاه، 4. دکتر احمد نقیب زاده، مطالعه تطبیقی تحول دولت مدرن در غرب و ایران، 5. دکتر مسعود مطلبی، تکوین دولت مطلقه مدرن در ایران، 6. دکتر حسین سیف زاده، نگاهی جامعه شناختی به ساخت دولت در جمهوری اسلامی ایران، 7. دکتر محمدحسین حافظیان، روی کردی نظری به رابطه جمهوریت و اسلامیت در نظام جمهوری اسلامی ایران، 8. دکتر خلیل الله سردارآبادی، دولت مطلقه مدرن و عدم شکل گیری توسعه سیاسی، 9. دکتر حمید احمدی، دولت مدرن و اقوام ایرانی: شالوده شکنی پارادایم های رایج، 10. دکتر محمدعلی قاسمی، آسیب شناسی فرهنگی دولت مدرن در ایران، 11. دکتر علیرضا سمیعی، دولت مطلقه مدرن و نوسازی اقتصادی - اداری در ایران (1304 - 1376).

(معرفی از: فاطمه اسدی فرد، دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه مفید)



**پیشگامان فضیلت و آزادی در
نگرش‌های سیاسی - دینی ایران
معاصر (از نهضت مشروطه تا
انقلاب اسلامی)**

نویسنده: دکتر مهدی براتعلی‌پور

نوبت چاپ: اول

تاریخ نشر: تابستان 1389

شمارگان: 1000 نسخه

تعداد صفحات: 492 صفحه

قیمت: 65000 ریال

نویسنده در مقدمه گفته است: در تاریخ اندیشه سیاسی رابطه فرد، جامعه و دولت به بیان دیگر، رابطه قدرت سیاسی همواره با ارزش‌های فرهنگی نهادینه در ارتباط بوده است. در این رابطه پرسش مهم این است که آیا می‌توان حوزه فعالیت فردی و گروهی را فارغ از آن ارزش‌ها در نظر گرفت یا این فعالیت‌ها در بسترهای فرهنگی از پیش مشخص جریان دارد؟ آیا می‌توان نقشی بیش از پذیرندگی برای افراد جامعه سیاسی و تشکلهای سازمان یافته در این فرایند فرهنگی قائل شد؟

دریک سو می‌توان به اندیشه‌ها و نظریه‌هایی اشاره کرد که حوزه عمل افراد، گروه‌ها و نهادهای قدرت را در دایره ارزش‌های مشخص شده اجتماعی تعریف کرده است و حرکت تعالی گرایانه و تکاملی جامعه را در پیمودن همان راه و مسیر تعیین شده می‌داند، در دگر سو اندیشه و نظریه‌های رقیب با تقدم بخشیدن به آزادی افراد و حقوق سیاسی و اجتماعی آنان ارزش‌های افراد و جامعه را تجدید شونده و مستلزم بازنگری‌های دائمی می‌دانند و هرگونه ازپیش تعیین شدگی را مستلزم بازنگری‌های دائمی می‌دانند.

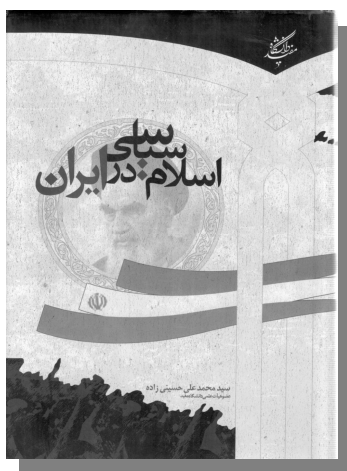
این دو نگرش مختلف تحت عنوان کلی «فضیلت مداری» و «آزادی خواهی» قابل تقسیم بندی است. در جامعه ما این دیدگاه‌ها وجود داشته، با این تفاوت که رنگ و بوی دینی به خود گرفته است. دو دیدگاه فضیلت مداری و آزادی خواهی در دو

سوی طیف دین مداران و باورمندان به ارزش‌های دینی نیز شکل گرفته است. پژوهش حاضر به دنبال برقراری پیوند بین اندیشه سیاسی - دینی معاصر ایران و تاریخ اندیشه سیاسی در قالب یکی از مهمترین جدال‌های فکری بشریت، یعنی جدال فضیلت و آزادی، می باشد. این پژوهش در صدد پاسخ به این پرسش است که محور اصلی تمایز بین نگرش‌های سیاسی و دینی معاصر ایران چیست؟ پاسخ به این پرسش، طی دو مرحله صورت می گیرد: نخست مرحله توصیف است که هر یک از نگرش‌ها را در قالب مباحث انسان شناسی - فلسفه اخلاق و دولت شناسی مورد بررسی قرار می دهد. سپس در مرحله تبیین چرایی آن در جدال بین فضیلت و آزادی جستجو می کند. هریک از ویژگی‌های جریان فکری آزادی خواهی و فضیلت مداری، ناظر به جریانی است که در یک دوره خاص با در نظر گرفتن تقابلات فکری در آن دوره و جریان مقابل، در یک سر طیف آزادی خواهی یا فضیلت مداری قرار گرفته است.

این پژوهش در پنج فصل سازمان یافته است: فصل نخست، ضمن بررسی مبانی نظری بحث، از جدال بین فضیلت و آزادی در تاریخ اندیشه سیاسی غرب و اسلام سخن می گوید. در این رابطه، ویژگی‌های اصلی دو دسته نظریه‌های سیاسی فضیلت مداری و آزادی محوری را برجسته ساخته است. دسته نخست بر غایت گرایی، اخلاق گرایی (تاکید بر منشا طبیعی و یا فوق طبیعی اخلاق فردی و جمعی) و ساختار اجتماعی و سیاسی عمودی (یا سلسله مراتبی) و دسته دوم بر انسان گرایی، حقوق گرایی (تاکید بر منشا اجتماعی اخلاق فردی و جمعی) و ساختار اجتماعی سیاسی افقی تاکید دارد. فصل‌های دوم تا چهارم به ترتیب، دو دسته از نظریه‌های رایج در فضای فکری حاکم بر کشور ایران از نهضت مشروطه تا انقلاب اسلامی را تشریح کرده و در قالب جدال فضیلت و آزادی، آنها را مورد موشکافی و رویاروی هم قرار داده است. بدین ترتیب، فصل دوم به مشروعه خواهی و مشروطه خواهی دینی، فصل سوم به احیاگری دینی و سوسیالیسم اسلامی و فصل چهارم به اصول گرایی دینی و باز خوانی متون دینی پرداخته است. در هر فصل نیز به طور جداگانه، انسان شناسی، فلسفه اخلاق و دولت شناسی هر یک از نگرش‌ها را تبیین و با یکدیگر مقایسه نموده است در نهایت در فصل پنجم، پیدایش و شکل گیری یک

نگرش ترکیبی - گزینشی را در سال‌های اخیر ایران مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

(معرفی از: فاطمه اسدی فرد، دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه مفید)



اسلام سیاسی در ایران

مؤلف: دکتر محمدعلی حسینی زاده

نوبت چاپ: اول

سال چاپ: تابستان 1386

تعداد صفحات: 572 صفحه

شمارگان: 1000 نسخه

قیمت: 110/000 ریال

هدف از نگارش کتاب: در این کتاب فرایند پیدایش و استقرار اسلام سیاسی در ایران و چالش‌های فراروی آن بررسی شده است. در این راستا کوشش شده تا با استفاده از نظریه‌های گفتمانی، روند شکل‌گیری، غیریت‌سازی‌ها، هژمونی و چالش‌های اسلام سیاسی در ایران بررسی و به امکان‌ها و محدودیت‌های آن اشاره شود.

گزارش محتوای کتاب: این کتاب شامل ده فصل و یک ضمیمه با عنوان رساله‌های اسلام سیاسی در ایران می‌باشد.

در فصل اول نویسنده در تلاش است تا اسلام سیاسی را به مثابه یک گفتمان بررسی کند و ظهور و سقوط گفتمان‌ها را در سایه اسطوره‌ها و تصورهای اجتماعی بررسی کند. فصل دوم که «مدرنیسم و منازعه‌های گفتمانی در ایران» نام دارد حاوی مطالبی در مورد گفتمان سنتی حاکم در ایران است که بر دو رکن شریعت و سلطنت استوار بوده و به بررسی ظهور نظریه‌های جدید در فضای بی‌قرار نظریه‌های گوناگون برای سامان‌دهی جامعه ایران پرداخته است. فصل سوم گفتمان مشروطه و مشروعه را مطرح می‌کند و از عناوینی همچون قانون و قانونگذاری، آزادی و برابری، شورا و رای

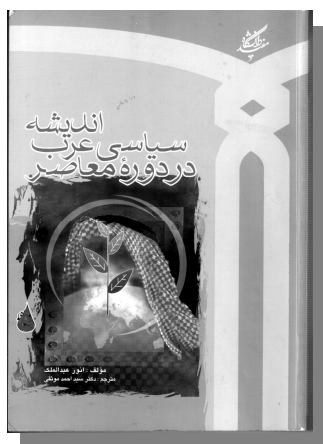
اکثریت سخن به میان می‌آورد. فصل چهارم با عنوان «پهلویسم و سکولاریسم آمرانه» حول محور هایی چون ناسیونالیسم شاهنشاهی، تداوم هژمونی شاه با استبداد و به حاشیه رانی گفتمان مذهبی و مبارزه با روحانیت و در نهایت ضدیت با باور های مذهبی و مبارزه با آنها بررسی می‌شود و در پایان فصل نویسنده روند زوال پهلویسم رضا خانی و بازگشت مشروطه و همچنین افول مشروطه ایرانی و کودتا و بازگشت پهلویسم را توضیح می‌دهد. در فصل پنجم که «پیدایش اسلام سیاسی در ایران» نام دارد، نویسنده به مباحث تجدید حیات تشیع سنتی و حوزه های علمیه، عبور از مشروطه و نفی پهلویسم و ایفای نقش فداییان اسلام سیاسی و آیت الله کاشانی می‌پردازد. فصل ششم، گفتمان های اسلام سیاسی در ایران است که اسلام سیاسی لیبرال و اسلام سیاسی چپ و اسلام سیاسی فقهاتی را معرفی می‌کند و همچنین به نظریه ولایت فقیه می‌پردازد. فصل هفتم که موضوع استقرار اسلام سیاسی در ایران را به دوش می‌کشد حاوی عناوین مهمی چون فروپاشی پهلویسم و بر آمدن اسلام سیاسی و بر آمدن اسلام سیاسی فقهاتی است. در این فصل به عوامل موفقیت اسلام سیاسی نیز اشاره می‌شود.

فصل هشتم که عنوان «سیاست و هژمونی: فرایند گسترش و تثبیت اسلام سیاسی فقهاتی در ایران» را دارد عموماً آرایش گفتمان‌ها پس از پیروزی انقلاب اسلامی را نشان می‌دهد. در بخش بعدی این فصل نویسنده سعی می‌کند روند پیدایش و تثبیت نشانه های اسلام سیاسی فقهاتی را برای مخاطب خود آشکار سازد. در این فصل بیشتر از فصول دیگر به نظریه ولایت فقیه اشاره می‌شود. همچنین مباحثی چون غیریت سازی با آمریکا و نفی غرب‌زدگی مطرح می‌شود. از جمله مباحثی که در این فصل دیده می‌شود عزل بنی صدر و تثبیت اسلام سیاسی فقهاتی است. فصل نهم با عنوان «فروپاشی اجماع و غیریت‌سازی‌های درونی در مورد گفتمان اسلام سیاسی رادیکال (1360-1368)»، از گفتمان اسلام سیاسی محافظه کار، ولایت مطلقه فقیه، دوم خرداد و منازعه اصلاح طلبی و محافظه کاری و پیدایش گفتمان محافظه کاری رادیکال صحبت می‌کند. در فصل دهم نویسنده در صدد این است که جهانی شدن لیبرال دموکراسی و اسلام سیاسی در ایران را نمایان تر سازد. در این فصل از مباحثی همچون دین حداقلی، ایدئولوژی، و حقوق بشر سخن به میان می‌آورد و در بخش روحانیت و بازسازی‌های نظری به بررسی اندیشه سیاسی افرادی چون مهدی حائری یزدی، محمد

مجتهد شبستری، محسن کدیور و آیت الله حسینعلی منتظری پرداخته شده است.

در بخش ضمیمه که عنوان «رساله های اسلام سیاسی در ایران» را دارد: در دوبخش رساله های اسلام سیاسی در دهه بیست و رساله های اسلام سیاسی پس از کودتا مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

(معرفی از: مریم دهقانی، دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه مفید)



اندیشه سیاسی عرب در دوره معاصر

نویسنده: انور عبدالملک

مترجم: دکتر سیداحمد موثقی

نوبت چاپ: اول، 1384

شمارگان: 1500 نسخه

صفحات: 455 صفحه

قیمت: 40000 ریال

انور عبدالملک یکی از برجسته ترین اندیشمندان مصر و جهان عرب در دهه های گذشته بوده است. وی اکتبر سال 1924م در قاهره به دنیا آمد و در دانشگاه عین شمس فلسفه خواند و سپس مدرک دکترای جامعه شناسی خود را از دانشگاه سوربون فرانسه دریافت کرد. او عضو هیات علمی و استاد مدعو در چند دانشگاه عربی و غیرعربی بود. وی نخستین کتاب خود را در سال 1975م با عنوان مقدمه ای بر فلسفه منتشر کرد و از آن پس مورد احترام جامعه علمی در مصر و جهان عرب قرار گرفت. ارتش و جنبش ملی، جامعه مصر و ارتش 1970-1982، اندیشه سیاسی عرب در دوره معاصر، اندیشه عربی در نبرد تجدید، باد شرقی، تغییر جهان، چین در نگاه چینی ها و شهروندی تنها راه حل از دیگر آثار وی هستند.

انور عبدالملک از همان ابتدا با دغدغه های سیاسی و اجتماعی کشورش همراه

بود و بر هویت و همبستگی امت عربی و مسلمان تاکید می‌کرد او از سیاست درهای باز به روی شرق حمایت می‌کرد و با سیاست درهای باز به روی غرب وجهانی شدن به عنوان پیش شرط نوگرایی و ارتقای تمدنی مخالف بود، وی این مقولات را تلاش‌هایی برای سلطه غرب می‌دانست که فقط وابستگی را در پی خواهند داشت.

این اندیشمند مصری در سال 1976م نشان طلایی آکادمی نظامی جمال عبدالناصر را دریافت کرد و در سال 1970م موفق به دریافت جایزه دوستی فرانسه و اعراب شد و در سال 1966م جایزه مصر در علوم اجتماعی را به دست آورد که در آن زمان از معروف‌ترین جوایز در مصر بود. او سال‌های آخر زندگی خود را در پاریس گذراند اما به هیچ وجه از مسایل مصر و جهان عرب که محور توجهات فکری اش را تشکیل می‌داد غافل نبود. وی در 19 ژوئن 2012م در بیمارستانی در پاریس به زندگی بدرود گفت.

در کتاب *اندیشه سیاسی عرب در دوره معاصر* سعی شده مضمون و محتوای اندیشه عرب معاصر شناسایی شود. به سخن دیگر مباحث مطرح شده در این مجموعه دربرگیرنده یک دوره آموزش سیاسی، حول محور مسائل اساسی در حوزه‌های مختلف از تاریخ و سیاست تا اندیشه و اقتصاد و جامعه‌شناسی و روابط بین الملل و تمام مسائل جهان عرب و اسلام است، از مزایای این کتاب آن است که مباحث و مطالب بر اساس اطلاعات کلیدی در نه فصل تنظیم و فصل‌بندی شده و ضمن دسته‌بندی جریانات فکری و سیاسی وایدئولوژیک سعی شده، شاخص‌ترین صاحب‌نظران و روشنفکران در آن موضوعات و برجسته‌ترین نمایندگان هر جریان از کشورهای مختلف عربی معرفی شود و در این معرفی علاوه بر شرح حال و زندگی نامه سیاسی کوتاه هریک از آنها، بهترین اثر از آثار و اندیشه‌های آنها انتخاب و ارائه شده که چنین کاری با این کیفیت در هیچ یک از کتاب‌های مشابه انجام نشده است. در انتخاب این اندیشمندان سه معیار در نظر گرفته شده است که نخستین و مهمترین معیار نماینده و شاخص بودن آن متفکر است، دومین معیار اهمیت و تاثیر اجتماعی آثار مربوطه بوده و معیار سوم، اصالت داشتن و بدیع بودن رهیافت یا سبک فکری بوده است. یکی دیگر از ویژگی‌های کتاب ترجمه سلیس و روان مطالب است که توسط دکتر سید احمد موثقی انجام شده است و مترجم در مواردی که نیاز بوده است، اطلاعات تکمیلی را در پاورقی آورده است.

مروری بر مطالب کتاب

نویسنده در مقدمه کتاب به مباحثی چون وحدت ملی و فرهنگی جهان عرب، دومرحله، بنیادگرایی اسلامی، مدرنیسم لیبرال، یک حوزه اجتماعی -ایدئولوژیک در تغییرات درازمدت، مرحله ملیت‌گرایی و ملی سازی، مدرنیته و مدرنیسم، وحدت عربی از آزادسازی تا انقلاب، آزادی به مثابه یک ضرورت تاریخی، و اولویت جنبه سیاسی پرداخته است.

در هر فصل به معرفی چند تن از صاحب نظران و متفکران سیاسی معاصر عرب پرداخته شده است که در اینجا به طور خلاصه گزارشی از آن‌ها ارائه می‌شود:

فصل اول: تاریخ و عصر حاضر: رفاعه رفاعی الطهطاوی، عبدالفتاح صبحی وحیده، حسین فوزی، مصطفی لاجراف.

فصل دوم: اسلام سیاسی: بنیادگرایی و تمامیت خواهی: محمد عبده، علی عبدالرزاق، حسن البناء، عبدالقادر عوده، صادق جلال العزم.

فصل سوم: مبارزه آزادیبخش ملی: محمد طلعت، خالد بکتاش، عطیه الشافی، رائف خوری، حبیب بورقیه، کلویس مقصود، عبدالله التریکی، جمال عبدالناصر، مهدی بن برکه.

فصل چهارم: بازیابی هویت: عبدالله ندیم، طه حسین، آنتوان سعاده، علل فارسی، محمود امین العالم، موه صفدی، محی الدین صابر.

فصل پنجم: مسئله قدرت: توده‌های مردم، روشنفکران و ارتش: احمد لطفی السید، محمد منظور، خالد محمد خالد، ابراهیم معامر، فتحی رضوان، احمد عربی، محمد حسنین هیکل، احمد طالب ابراهیمی.

فصل ششم: وحدت عربی: عبدالرحمن الکوکی، ساطع الحصری، مکرم عبید، عبدالرحمان عزام، محمود مصودی، میشل عفلق، موناخ الصلح.

فصل هفتم: پروبلماتیک سوسیالیسم: محمود رشید رضا، الطاهر الحداد، سلامه موسی، عزیز الحاجی، احمد بن بلا، احمد بن صالح، فواد مرسی، عبدالله لاروئی، عبدالفتاح اسماعیل، عبدالخالق محجوب.

فصل هشتم: جنگ و صلح: پروژه نوزائی یا رنسانس: احمد بهاء الدین، علی

یاتا، علی صبری، یاسر عرفات، معمر القذافی، جمال حمدان، هواری بومدین، جمال عبدالناصر.

فصل نهم: دو جامعه: منیر شفیق.

قابل ذکر است که، در هر بخش بجای آنکه براساس کشور یا تاریخ تولد باشد براساس تاریخ انتشار آثار محوری مولف، مرتب شده‌اند. هر بخش با متنی از یک پیش‌تاز بزرگ که پیشرو احیای فرهنگی معاصر بودند آغاز می‌شود. بدین ترتیب تمام مباحث این کتاب که توسط افراد متخصص و درگیر و آگاه آن هم از چشم اندازهایی متفاوت نوشته شده است، آن را تبدیل به مجموعه‌ای نفیس از بهترین آثار و اندیشه‌های متفکران سیاسی عرب در دوره معاصر نموده است.

امید است کتاب حاضر منبع ارزشمند و قابل استفاده‌ای برای تمامی علاقمندان به مباحث فکری - سیاسی و مسائل جهان عرب و اسلام، به ویژه دانشجویان علوم سیاسی، باشد.

(معرفی از: نفیسه رحیمی، دانشجوی کارشناسی مترجمی زبان انگلیسی دانشگاه مفید)



الگو و روند در سیاست خارجی ایران

نویسندگان: دکتر ابراهیم متقی

و دکتر زهره پوستین‌چی

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: بهار 1379

تعداد صفحات: 354 صفحه

شمارگان: 1000 نسخه

قیمت: 75000 ریال

در این کتاب تلاش می‌شود تا سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس «پیش فرضیه» جیمز روزنا مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. بهره‌گیری از نظریات و رهیافت‌های سیاست خارجی، اهمیت قالب‌های تحلیلی نظریه پردازان را افزایش می‌دهد. نگارنده‌گان در این کتاب تلاش می‌کنند تا برای شاخص‌های داخلی و نقش

آنها در سیاست خارجی کشورها بویژه جمهوری اسلامی ایران اصالت قائل شده و آن را به موازات عوامل بین المللی مورد توجه قرار دهند و در این مجموعه نیز از رهیافت های نظری افرادی استفاده می شود که برای ایدئولوژی سیاسی، نخبگان سیاسی، احزاب، ساختار داخلی، نشانه های هویتی و قواعد حقوقی اصالت قائلند.

در فصل اول که اهداف ملی در سیاست خارجی ایران مورد بررسی قرار می گیرد؛ اهداف سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی دوم و دوره جمهوری اسلامی ایران بررسی می شود. در بخش بعدی این فصل به تحول در اهداف سیاست خارجی ایران در دهه 1370م، ایفای نقش منطقه ای و بین المللی ایران به عنوان سنگر انقلاب رهایی بخش، ایفای نقش رهبر منطقه ای و مقابله با قدرت های بزرگ به عنوان نیروی ضد امپریالیسم اشاره می شود.

بدیهی است که در بررسی سیاست خارجی هر کشوری، بررسی منافع ملی آن کشور و تاثیر آن در تعیین خط مشی سیاست خارجی کشور مورد نظر حائز اهمیت است. چنانچه در فصل دوم این کتاب نیز به این موضوع اشاره و مورد بررسی قرار می گیرد و حوزه های جغرافیای منافع ملی ایران ذکر می شود.

در فصل سوم جهت گیری سیاست خارجی ایران در دوران قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی برای مخاطبین تبیین می شود و مانند فصل اول این بررسی به دو بخش زمان رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی تقسیم می شود و در هر بخش عناصر تشکیل دهنده سیاست خارجی یاد آور می شود. و همین به سیاست عدم تعهد جمهوری اسلامی ایران اشاره و کارکردهای این جهت گیری توسط ایران مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

فصل چهارم شاهد توجه به ایستارها و هنجارهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران هستیم که از جنبه های مختلفی چون نشانه های ادراکی این ایستارها در فرهنگ سیاست خارجی ایران، افراط گرایی نادیده گرفتن روش های بوروکراتیک در رفتار سیاست خارجی مورد بررسی قرار می گیرد.

در فصل پنجم که مولفه های ژئوپولیتیکی در سیاست خارجی ایران موضوعیت پیدا می کند؛ نویسنده در صدد است تا نقش بحران های منطقه ای را در ارتقای موقعیت ژئوپولیتیکی ایران نشان دهد و ماهیت بازیگران منطقه ای و بین المللی در

فضای ژئوپلیتیکی ایران را به نمایش بگذارد.

در فصل ششم که عنوان آن تاثیر انقلاب اسلامی بر فرایندهای سیاست خارجی ایران است مباحث مهمی چون بازسازی ایدئولوژیک تعارض با اسرائیل، حداکثرسازی تضاد های ایران - آمریکا و مقابله با قدرت های بزرگ به چشم می خورد.

فصل هفتم این کتاب مجال بررسی گفتمان های سیاست خارجی ایران است. گفتمان هایی مانند تعهد مثبت در دوره بازرگان یا گفتمان عدم تعهد رادیکال در دوران زمامدار شورای انقلاب یا گفتمان تعامل سازنده در دوره سید محمد خاتمی و یا حتی گفتمان مقاومت غیر متوازن در دوران محمود احمدی نژاد.

فصل هشتم از منظری دیگر تاثیر سیاست بین الملل بر فرایندهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مورد کنکاش قرار می گیرد و شاید مهم ترین بخش این فصل یعنی محدود سازی هسته ای ایران در سیاست بین الملل هستیم.

در فصل نهم که آخرین فصل این کتاب محسوب می شود روند های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مخصوصا در روابط با آمریکا یا با شوروی آن هم پس از جنگ جهانی دوم نشان داده می شود و از دوره هایی همچون دوران جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، دوران سیاست مهار دوجانبه در روابط ایران - آمریکا و دوران پس از جنگ سرد سخن به میان آورده می شود.

در قسمت جمع بندی هم نویسندگان تلاش می کنند نتیجه کلی مباحث ذکر شده در فصول قبل را مطرح کنند و شمای کلی موضوعات مطرح شده را به خوانندگان ارائه نمایند.

**کتاب های انتشارات دانشگاه مفید را
می توانید از کتاب فروشی های معتبر تهیه
کنید یا به دفتر انتشارات دانشگاه مراجعه
فرمایید.**



گفتمان جهانی شدن و اسلام سیاسی در افغانستان پساتالبان

نویسنده: دکتر عبدالقیوم سجادی

نوبت چاپ: اول، 1388

تعداد صفحات: 568 صفحه

قیمت: 60000 ریال

در این کتاب افغانستان پسا طالبان به عنوان یکی از نمود های آشکار تعامل دو گفتمان جهانی شدن و اسلام سیاسی مورد بررسی قرار می گیرد. و کوشش می شود تا ضمن توصیف گفتمان جهانی شدن، گفتمان های مختلف اسلام سیاسی در افغانستان در نهایت تعامل یا تقابل این دو گفتمان در افغانستان تبیین گردد. هدف اساسی بررسی نحوه مواجهه گفتمان اسلام سیاسی با گفتمان جهانی شدن و تبیین عوامل موثر بر این مواجهه در افغانستان است. این کتاب شامل 3 بخش و 12 فصل است که در نگارش آن از منابع فارسی، عربی و انگلیسی نیز استفاده شده است.

در فصل اول نویسنده به تفصیل طرح تحقیق یا به عبارتی پرسش اصلی تحقیق، فرضیه آن، پیشینه، محدوده و چارچوب نظری تحقیق پرداخته است. همچنین مدل پژوهش و سازماندهی آن را بیان کرده است. در فصل دوم مباحث نظری تحقیق بیان می شود و از مباحثی چون نظریه گفتمان فرکلاف و لاکلاو و موف یاد می شود. در ادامه نیز هویت اسلام سیاسی و نظریه گفتمان برای خوانندگان تبیین می شود. فصل سوم با عنوان گفتمان جهانی شدن به تشریح اندیشه نویسندگانی که در این مورد اظهار نظر کرده اند مثل فرکلاف، لاکلاو و موف، مارک راپرت، کت نش، آپادورای، تاجیک، قوام، رابرتسون، شولت و یان کلارک پرداخته می شود. در فصل حاضر بیشتر به مفصل بندی گفتمان جهانی اشاره می شود و در ادامه به اولویت سیاست و جهانی شدن تاکید می شود.

در فصل چهارم که «گفتمان اسلام سیاسی» نام دارد به بحث هایی هم چون نقطه کانونی گفتمان اسلام سیاسی، دقایق گفتمان اسلام سیاسی، دال امت اسلامی، سیاست

شرعی، دال شورا، دال دعوت، و دال عدالت بر می‌خوریم.

در فصل پنجم شاهد مطرح شدن مسئله هویت و منازعه سیاسی، هژمونی و مقاومت هستیم و نویسنده در این فصل صورت بندی هویت اسلام سیاسی را به مخاطب خود عرضه می‌کند.

در فصل ششم که همزمان با بخش دوم آغاز می‌شود نویسنده به طور اختصاصی به گفتمان اسلام سیاسی در افغانستان می‌پردازد و روند پیدایش این گفتمان در این کشور، غیریت‌سازی نیروهای چپ و پیدایش اسلام سیاسی، گفتمان اسلام‌گرای شیعی و گونه‌شناسی این گفتمان در افغانستان را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

فصل هفتم که بیشتر حول محور گفتمان جهاد می‌چرخد و نحوه شکل‌گیری آن، پیکره‌بندی و مفصل‌بندی آن مورد توجه قرار می‌گیرد و کارآمدی این گفتمان و مقایسه آن با سیاست جهانی در این فصل به چشم می‌خورد.

پس از ارائه مباحثی در مورد گفتمان جهاد نویسنده در صدد است تا در فصل هشتم گفتمان دولت جهادی را برای خوانندگان کتاب خود شرح دهد و طبق روال فصول پیشین به صورت‌بندی و مفصل‌بندی آن می‌پردازد. لازم به ذکر است که در این فصل به غیریت‌سازی درونی اسلام‌گرایان نیز اشاره می‌شود.

در فصل نهم گفتمان دیگری به نام گفتمان طالبانیسم مطرح می‌شود و ساخت تاریخی و ظهور این گفتمان بازنمایی می‌شود و در ادامه پس از ارائه مفصل‌بندی این گفتمان ذکر مواردی چون دال شریعت، دال قرآن و حدیث، سیاست جنسی، دال امنیت و دال قانون قابل توجه است. در پایان فصل، نویسنده وجه دیگری از این گفتمان را به مخاطبین نشان می‌دهد که در آن طالبانیسم به عنوان گفتمان موضوعیت می‌یابد و رابطه آن با جهانی شدن بررسی می‌شود.

در فصل دهم نویسنده در پی هدف خود و نزدیک شدن به عنوان اصلی کتاب، زمینه‌های پیدایش گفتمان پساطالبان را بیان می‌کند و از طرف دیگر به بررسی عوامل پیدایش این گفتمان می‌پردازد. و در این راستا او به مواردی چون تجربه ناکام اسلام سیاسی، فقر نظری گفتمان اسلام سیاسی و تجربه ناکام و درناک اسلام سیاسی در افغانستان اشاره می‌کند. در اواسط فصل شاهد طرح موضوعاتی همچون فضای ناشی از هژمونی گفتمان جهانی شدن و کارگزاران گفتمان جهانی شدن آن هم در افغانستان

هستیم. در گفتار چهارم این فصل می‌بینیم که نویسنده تلاش می‌کند قانون اساسی جدید افغانستان را مورد تحلیل قرار دهد و مبنا و معنای آن را با دقت بیشتری تبیین کند و در ادامه این فصل از جمله نکات مهمی که به چشم می‌خورد صورت‌بندی گفتمان جمهوری اسلامی در قانون اساسی افغانستان است.

فصل یازدهم این کتاب حاکی از بیان هویت سیاسی بین گفتمان جهانی شدن و اسلام سیاسی پسا طالبان می‌باشد. لازم به ذکر است که در این بحث به مواردی همچون چالش‌های گفتمان اسلام سیاسی و مقایسه آن با گفتمان جهانی شدن اشاره شده است. در آخرین فصل کتاب گفتمان جهانی شدن و اسلام سیاسی در افغانستان پسا طالبان نویسنده ترجیح می‌دهد به ذکر نتیجه و دستاورد‌های تحقیق مورد نظر خود بپردازد. و در این فصل او به این نکته اذعان می‌کند که مطالعه گفتمان اسلام سیاسی در کشور‌های اسلامی در ارتقا و پیشرفت این حوزه مطالعاتی موثر خواهد بود و مطالعه این گفتمان در کشوری مانند افغانستان به عنوان بخش مهمی از جهان اسلام که از زمینه‌های قابل توجه برای رشد و توسعه بنیاد گرایی اسلامی برخوردار است سهمی ارزشمند و مهم در مساعدت و پیشرفت ادبیات این حوزه مطالعاتی خواهد داشت.

(معرفی از: فاطمه اسدی فرد)

دانش پژوهان

از مقالات و دیگر آثار

علمی دانشجویان و طلاب

استقبال می‌کند.

مطالب خود را به
آدرس نشریه ارسال
فرماید.

معرفی چند پایگاه اینترنتی علمی

درباره علوم سیاسی

فاطمه اسدی فرد

پژوهشکده مطالعات راهبردی

www.risstudies.org/

این پژوهشکده بعنوان پیشگام فعالیتهای تحقیقاتی در حوزه مطالعات راهبردی و امنیت ملی، فعالیت رسمی خود را از سال 1376 و با اخذ موافقت اصولی از وزارت علوم، تحقیقات و فناوری آغاز کرد. و در سال 1377 موفق به اخذ موافقت قطعی از این وزارتخانه گردید. پژوهشکده مطالعات راهبردی با درک ضرورت نهادینه سازی تحقیقات راهبردی، بر آن است تا از طریق انتشارات هدفمند و فراگیر، آموزش و برگزاری سمینارها، همایش ها و نشست های علمی اهداف خود را محقق نماید.

انجمن علوم سیاسی ایران

www.ipsa.ir

انجمن علوم سیاسی ایران در سال 1382 به منظور گسترش و پیشبرد و ارتقای علمی اعضای انجمن و توسعه کیفی نیروهای متخصص و بهبود بخشیدن به امور آموزشی و پژوهشی در زمینه های علم سیاست و حوزه های مرتبط تاسیس گردید. این انجمن زیر نظر وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری به دنبال ایجاد محیطی برای اساتید رشته های علوم سیاسی و روابط بین الملل می باشد. این وب سایت به دو زبان فارسی و انگلیسی می باشد.

موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

www.ir-psri.com

موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی در سال 1367 به منظور پاسخ گویی به انبوه پرسش ها درباره علل وقوع انقلاب اسلامی و زوایای پنهان تاریخ معاصر، توسط جمعی از علاقه مندان بنیان نهاده شد. این موسسه که آثارش همواره واکنش های مختلفی را در محافل فرهنگی و تاریخ نگاری داخل و خارج برانگیخته است، اکنون می کوشد فعالیت هایش را گسترده تر سازد تا شاید بتواند نقشی هر چند اندک در صیانت تاریخ از دست تپاول و تحریف روزگار ایفا کند. اینک موسسه با تجدید ساختار و تکمیل کتابخانه تخصصی تاریخ و گسترده تر ساختن تعاملات خود با مراکز اسنادی همچون سازمان اسناد ملی ایران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مرکز اسناد ناجا، مرکز اسناد وزارت امور خارجه، و مراکز اسنادی خارج از کشور از کلیه پژوهشگران در عرصه تاریخ نگاری برای همکاری و پژوهش در مورد بخش های مغفول تاریخ معاصر به گرمی استقبال می کند. گفتنی است که این امکان برای موسسه فراهم آمده است تا مجموعه اسناد و انتشارات خود و سایر مراکز تحقیقاتی را در بایگانی رایانه ای قرار دهد. این بانک اطلاعات با تهیه برنامه پیش رفته نرم افزاری با قابلیت جستجو و تهیه لوح های فشرده، در اختیار موسسات تحقیقاتی و پژوهشگران و علاقه مندان قرار خواهد گرفت.

پژوهشنامه علوم سیاسی

www.ipsajournal.ir

این پایگاه متعلق به انجمن علوم سیاسی ایران است. انجمن علوم سیاسی ایران در سال 1382 «به منظور گسترش و پیشبرد و ارتقای علمی اعضای انجمن و توسعه کیفی نیروهای متخصص و بهبود بخشیدن به امور آموزشی و پژوهشی در زمینه های علم سیاست و حوزه های مرتبط» تاسیس گردید. این انجمن زیر نظر وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری به دنبال ایجاد محیطی برای اساتید رشته های علوم سیاسی و روابط بین الملل می باشد.

انجمن مطالعات سیاسی حوزه علمیه قم

www.psas.ir

انجمن مطالعات سیاسی حوزه به همت جمعی از اساتید و محققین علوم سیاسی در سال 1383 بنیان نهاده شد و مهمترین دغدغه هیئت مؤسس آن بیان دیدگاه های اسلامی و بررسی اندیشه سیاسی اسلام و ایجاد فضایی برای گفتگوهای علمی، تبادل نظر و تضارب آراء و بیان آخرین یافته های علمی در این حوزه از دانش بوده است. در همین راستا جهت تقویت بنیان این دانش در حوزه و تعمیق اندیشه اعضا، برنامه هایی را به انجام رسانده که از آن جمله می توان به برگزاری نشست های علمی، نقد کتاب، کرسی های نظریه پردازی، و کارگاه های علمی اشاره کرد.

پرتال جامع علوم انسانی

www.ensani.ir

این پایگاه از بخش هایی همچون حقوق، اقتصاد، علوم اسلامی، فلسفه و منطق، تاریخ، علوم اجتماعی، علوم سیاسی، مدیریت، روانشناسی، مطالعات هنر، زنان، ادبیات، زبان شناسی، جغرافیا، تربیت بدنی، کتابداری تشکیل شده که در هر بخش متن مقالات و اخبار مربوطه برای استفاده پژوهشگران و علاقمندان وجود دارد.

شبکه اطلاع رسانی حوزه

www.shareh.com

شبکه اطلاع رسانی حوزه (شارح) با همت مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی وابسته به معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم به منظور اشاعه و تبیین فرهنگ و معارف غنی و انسان ساز اسلام و بویژه مکتب تشیع و در راستای اطلاع رسانی حوزوی و نشر الکترونیکی مجلات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم در آذرماه سال 1375 همزمان با میلاد با سعادت حضرت امیرالمومنین علی (ع) به عنوان اولین شبکه اطلاع رسانی در شهر قم تشکیل و هم اینک در دو قسمت اینترنت و اینترنت فعال می باشد. معرفی مقالات و مجلات علوم سیاسی، بخشی از مطالب ارائه شده در این پایگاه است.





فهرست پایان‌نامه‌های علوم سیاسی

دانشگاه مفید (از ابتدا تا سال 1391)

کوثر رحمتی

رشته علوم سیاسی یکی از نخستین رشته‌های تحصیلی ایجاد شده در دانشگاه مفید است. در طی سال‌هایی که از ایجاد این رشته می‌گذرد تاکنون دانشجویان زیادی در مقطع کارشناسی ارشد با نگارش پایان‌نامه به بررسی موضوع‌ها و مباحث مختلف در حوزه علوم سیاسی پرداخته‌اند. در این شماره از دانش پژوهان پایان‌نامه‌هایی معرفی می‌شود که از ابتدا تا سال 1391 در دانشگاه دفاع شده و در کتابخانه به ثبت رسیده است.

پایان‌نامه‌ها بر اساس نام دانشجو تنظیم شده است. «ر.» به معنای استاد راهنما و «م.» به معنای استاد مشاور است. امید است این فهرست یاری‌گر علاقه‌مندان، به‌ویژه اساتید، دانشجویان و پژوهشگران علوم سیاسی باشد. نگارنده بر خود لازم می‌داند از مساعدت‌های جناب آقای محمد مصدق و دیگر مسوولان دانشگاه در تهیه منابع فهرست حاضر تشکر و قدردانی نماید.

1. ابراهیمی، محسن، بررسی تطبیقی حقوق ملت در قوانین اساسی جمهوری اسلامی ایران و عراق جدید، ار: محمود شفیعی، ام: گودرزی، 6 آبان 1391.
2. احسانی، اسدالله، بنیادگرایی رادیکال در افغانستان، ریشه ها و تحولات فکری، ار: سید صادق حقیقت، ام: سید محمد علی حسینی زاده، گرایش اندیشه، 17 تیر 1389، 205 ص.
3. احمد ملکی، طالب، امنیت ملی، چالش ها و تهدیدات آن در ایران «بررسی سیاست های امنیتی رژیم شاه در سال های 1357 - 1332»، ار: ابوالفضل دلاوری، ام: محمود شفیعی، گرایش مسائل ایران، 13 اسفند 1383، 149 ص.
4. احمدی، فخری السادات، دولت و جنبش زنان در جمهوری اسلامی ایران با تاکید بر دهه هشتاد، ار: سید محمد علی حسینی زاده، ام: محمود شفیعی، گرایش مسائل ایران، 2 مهر 1391، 268 ص.
5. احمدی، فخری السادات، دولت و جنبش زنان در جمهوری اسلامی ایران با تاکید بر دهه هشتاد، ار: سید محمد علی حسینی زاد، ام: محمود شفیعی، 2 مهر 1391.

6. احمدی، محمد، مصلحت در اندیشه سیاست نامه نویسان ایرانی با تاکید (خواجه نظام الملک و غزالی)، ا.ر: سید علی میر موسوی، ا.م: سید صادق حقیقت، 25 خرداد 1388، 85 ص.
7. اخلاقی نیا، مهدی، مشروعیت سیاسی و ادبیات انتقادی، ا.ر: سید رحیم ابوالحسنی، ا.م: قادری، 28 آبان 1383، 167 ص.
8. آرزومندی، وحید، مبانی فلسفی و نظری دولت مطلقه هابز، ا.ر: سید صادق حقیقت، ا.م: داود فیرحی، 18 خرداد 1385، 181 ص.
9. اسدی، مشکوه، تاثیر سازمان های چپ‌گرای اسلامی بر تحولات انقلاب اسلامی 1357 - 1361، ا.ر: سید محمدعلی حسینی زاده، ا.م: محمود شفیعی، 15 دی 1387، 137 ص.
10. اسفندیاری، اصغر، بررسی سیاسی مهندس مهدی بازرگان، ا.ر: حاتم قادری، ا.م: سید علی میرموسوی، 28 فروردین 1381.
11. اسلامی، حامد، مناقشات نظری روشنفکری دینی و غیر دینی در حوزه‌ی عمومی (1383-1376)، ا.ر: داود فیرحی، ا.م: احمد موثقی، گرایش مسائل ایران، 27 مهر 1385، 160 ص.
12. اسماعیل پور، رحمان، اقتدار و رهبری در اسماعیلیه معاصر، ا.ر: سید صادق حقیقت، ا.م: سید علی میرموسوی، گرایش اندیشه سیاسی در اسلام، 22 شهریور 1390، 158 ص.
13. افسونی، خداکرم، مشروعیت و حاکمیت در فلسفه سیاسی روسو و حایری، ا.ر: سید علی میرموسوی، ا.م: داود فیرحی، گرایش اندیشه سیاسی، 31 خرداد 1381، 167 ص.
14. اقبال یخدانی، مهدی، مقایسه مفاهیم و واژگان اندیشه سیاسی جمهور افلاطون با نهج البلاغه امام علی (ع)، ا.ر: سید صادق حقیقت، ا.م: سید علی میرموسوی، گرایش فلسفه سیاسی، 20 شهریور 1385، 105 ص.
15. آل نبی، سید محسن، تحول مفهوم مصلحت در فقه سیاسی معاصر شیعه، ا.ر: سید علی میر موسوی، ا.م: محمود شفیعی، علوم سیاسی، 21 تیر 1389، 109 ص.

16. امینی، حسن، تاثیر حوادث 11 سپتامبر بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، ار: ابراهیم متقی، ام: سید یحیی صفوی، 16 اردیبهشت 1383، 188ص.
17. بابا نسب، حیدر، تحلیل رفتار انتخاباتی (مقاله موردی دهمین دوره ریاست جمهوری حوزه انتخابیه هریس)، ار: محمود شفیعی، ام: سید محمدعلی حسینی زاده، گرایش مسائل ایران، 25 مهر 1388، 95ص.
18. باغبانها، سمیه، زبان، قدرت و جنسیت در ایران معاصر، (بررسی مقایسه ای فوکو و بیضایی)، ار: عباس منوچهری، ام: سید علی میرموسوی، گرایش اندیشه سیاسی، 24 آبان 1386، 81ص.
19. باقری خاورانی، سعید، نظریه جنگ عادلانه در ادیان ابراهیم، ار: سید صادق حقیقت، ام: داود فیرحی، 24 اسفند 1390.
20. باقری، ابوالقاسم، جایگاه مصلحت در اندیشه سیاسی شیعه، ار: سید صادق حقیقت، ام: محمود شفیعی، علوم سیاسی - اندیشه سیاسی، بهمن 1388، 129ص.
21. باقری، محمد، نقد و بررسی نظریه ی انحطاط جواد طباطبایی، ار: سید علی میرموسوی، ام: سید محمدعلی حسینی زاده، گرایش اندیشه ی سیاسی، 21 شهریور 1388، 169ص.
22. باقری، محمود، رابطه اخلاق و سیاست در اندیشه ارسطو و خواجه نصیرالدین طوسی، ار: سید علی میرموسوی، ام: صدرا، 7 آبان 1383، 170ص.
23. بانشی، محسن، جریان های فکری - سیاسی حوزه علمیه قم (با تاکید بر جامعه مدرسین)، ار: محمد علی حسینی زاده، ام: محمود شفیعی، گرایش مسائل ایران، 24 آذر 1384، 171ص.
24. بستانی، احمد، اندیشه سیاسی پل ریکور، ار: عباس منوچهری، ام: سید صادق حقیقت، گرایش اندیشه سیاسی، 16 مهر 1382، 122ص.
25. بهرام، ناصر، گرایش اندیشه پرتستانسیسم اسلامی در اندیشه متفکران ایران معاصر، ار: سید علی میرموسوی، ام: سید صادق حقیقت، 20 شهریور 1386.
26. بیگی نیا، حسینی، ناسیونالیسم در عصر مشروطه، ار: سید احمد موثقی، ام: سید علی میرموسوی، گرایش مسائل ایران، 23 مهر 1383، 148ص.

27. پارسا، حسین، بررسی رویکرد استاد مطهری به سنت و تجدد، ار: علیرضا صدرا، ا.م: محمدحسین جمشیدی، 18 اسفند 1384، 121 ص.
28. پاشایی، عباس، روان شناسی سیاسی سید محمد خاتمی، ار: محمدرضا سالاری، فر، ا.م: سید صادق حقیقت، 3 دی 1390، 106 ص.
29. پاک پرور، محمد، اسلام سیاسی و دموکراسی در ایران معاصر، ار: محمدعلی حسینی زاده، ا.م: سید علی میرموسوی، 17 اسفند 1385.
30. پاک پرور، محمد، اندیشه سیاسی و دموکراسی در ایران معاصر، ار: سید محمد علی حسینی زاده، ا.م: سید علی میرموسوی، 17 اسفند 1385، 137 ص.
31. پزشکیان، زینب، مفهوم قدرت در تبار شناسی نیچه و فوکو، ار: محمود شفیعی، ا.م: سید علی میرموسوی، 28 تیر 1392.
32. پیران نسب، محمد، تاثیر سیاست اعتمادرسانی و تنش زدایی در همکاری های متقابل ایران و شورای همکاری خلیج فارس (1383 - 1370)، ار: محمود ستوده، ا.م: سعید نائب، 5 مهر 1384، 93 ص.
33. ترابی، عبدالقیوم، ظرفیت سنجی شاخص های دموکراسی در افغانستان جدید، ار: سید صادق حقیقت، ا.م: سید علی میرموسوی، گرایش اندیشه سیاسی غرب، 20 دی 1388، 109 ص.
34. تربتی نژاد، حسن، اسلام و خشونت، ار: داود فیرحی، ا.م: علیرضا صدرا، 17 مهر 1381.
35. ترکی، حسین، سیاست خارجی آمریکا در افغانستان بعد از 11 سپتامبر و تاثیر آن بر امنیت ملی ایران، ار: ابراهیم متقی، ا.م: محمد ستوده، گرایش مسائل ایران، 26 مرداد 1390، 97 ص.
36. توفیقیان، سید ابوالحسن، محافظه کاری رادیکال در دهه 80، ار: سید محمدعلی حسینی زاده، ا.م: سید علی اصغر سلطانی، گرایش مسائل ایران، 2 اسفند 1386، 138 ص.
37. جباری مرادلو، اسلام، تاثیر انقلاب اسلامی بر رابطه ایران و آمریکا در سال های 80 - 1357، ار: ابراهیم متقی، ا.م: مصطفی ملکوتیان، 30 مهر 1383، 135 ص.

38. جدیدی، سجاد، سجاد، نظام اشتراکی مزدک، ا.ر: سید احمد موثقی، ا.م: سید صادق حقیقت، گرایش اندیشه سیاسی، 25 فروردین 1384، 139 ص.
39. جعفری سرخدهی، حسینعلی، بررسی تطبیقی انتخابات هفتم و نهم ریاست جمهوری ایران، ا.ر: سید رحیم ابوالحسنی، ا.م: محمدعلی حسین زاده، 10 اسفند 1385.
40. جعفری موحد، حسین، بررسی جریان ملی - مذهبی پس از انقلاب اسلامی ایران شکل گیری و اندیشه ها، ا.ر: نجف لک زایی، ا.م: مسعود پدرام، گرایش اندیشه سیاسی، 16 آبان 1384، 186 ص.
41. جلال پور، شیوا، بررسی فرآیند شکل گیری سلطانیسم اقتدارگرایی شخصی از نوع سستی در دوره رضا شاه، ا.ر: سید رحیم ابوالحسنی، ا.م: محمود شفیعی، گرایش مسائل ایران، 12 مهر 1384، 355 ص.
42. جمشیدیان، غلامرضا، استبداد ستیزی در اندیشه ی سیاسی معاصر اسلام با مقایسه آرا کواکبی و نائینی، ا.ر: سیدصادق حقیقت، ا.م: سید علی میرموسوی، 24 آذر 1387، 114 ص.
43. جوادی، غلام سخی، همگرایی کشورهای راه ابریشم (ازبکستان، افغانستان، و تاجیکستان)، ا.ر: حسین دهشیار، ا.م: محسن شریعتی نیا، 29 شهریور 1391.
44. چهارتنگی، ابوالقاسم، ناسازه های آرمان های اصلاح طلبی، ا.ر: مسعود پدرام، ا.م: سیدمحمدعلی حسینی زاده، گرایش اندیشه سیاسی، 12 مرداد 1387، 150 ص.
45. حسن زاده، حجت اله، علل تداوم جنگ پس از فتح خرمشهر، ا.ر: محسن رضایی، ا.م: سیدمحمدعلی حسینی زاده، گرایش مسائل ایران، 21 آذر 1386، 188 ص.
46. حسین پوردلالی نیا، حمیدرضا، مقاومت فرهنگی سیاسی سستی در برابر توسعه سیاسی در ایران، ا.ر: ابوالحسنی، ا.م: موثقی، 9 اسفند 1380، 64 ص.
47. حسین زاده، شکوفه، نقش و جایگاه (خدا) شاه، و مردم در نظام شاهی آرمانی ایران باستان، ا.ر: علی علی حسینی، ا.م: سید علی میرموسوی، 24 اسفند 1390.

48. حسین قزل ایاق، ایمان، رابطه اجماع نخبگان و توسعه سیاسی (در دهه دوم جمهوری اسلامی)، ا.ر: احمد نقیب زاده، ا.م: محمود شفیعی، گرایش مسائل ایران، 9 آذر 1385، 192 ص.

49. حسینی کیا، سید حامد، دین و دگرگونی اجتماعی در اندیشه دینی در ایران معاصر، ا.ر: محمد مهدی مجاهدی، ا.م: محمد جواد غلامرضا کاشی، اندیشه سیاسی، 21 شهریور 1387، 195 ص.

50. حسینی، سید لطیف، تحول اسلام گرایی در ترکیه (با تاکید بر سالهای 2006 - 1970)، ا.ر: سید محمد علی حسینی زاده، ا.م: سید احمد موثقی، 19 اردیبهشت 1387، 171 ص.

51. حسینیان، سید حامد، رابطه معنا و زمینه در اندیشه سیاسی آیت الله بروجردی و امام خمینی (ره)، ا.ر: سید صادق حقیقت، ا.م: سید علی میرموسوی، گرایش اندیشه سیاسی، 10 بهمن 1387، 149 ص.

52. حسینیان، سید حسن، وفاق سیاسی و مناقشات جناح های سیاسی - مذهبی در ایران در دهه 1360، ا.ر: صادق زیبا کلام، ا.م: محمود شفیعی، گرایش مسائل ایران، 23 تیر 1384، 157 ص.

53. الحلو، مشتاق، مقایسه‌ی اندیشه‌ی فمینیسم برابری طلب غربی با اندیشه‌ی برابری طلبان جنبش زنان ایران، ا.ر: حمیرا مشیرزاده، ا.م: سید صادق حقیقت، 19 آذر 1381، 305 ص.

54. حمیصی، مرتضی، بنیان های تعارض در روابط ایران و عراق، ا.ر: ابراهیم متقی، ا.م: سید محمد علی حسینی زاده، گرایش مسائل ایران، 23 آذر 1385، 169 ص.

55. حیدری، محمد امین، شکل گیری سازمان القاعده، ا.ر: سید علی میرموسوی، ا.م: سید محمد علی حسینی زاده، 30 بهمن 1390.

56. حیدری، محمد امین، مبانی فکری و زمینه های اجتماعی - سیاسی شکل گیری سازمان القاعده، ا.ر: سید علی میرموسوی، ا.م: سید محمد علی حسینی زاده، 30 بهمن 1390.

57. خاکی، حسن ناصر، وحدت جهان اسلام در گفتمان اسلام گرایی معاصر، ا.ر: سید صادق حقیقت، ا.م: سید احمد موثقی، 28 دی 1390.
58. خان بابا، محمدمراد، دین و دولت در اندیشه سیاسی شهید سید محمدباقر صدر، ا.ر: داود فیرحی، ا.م: سید علی میرموسوی، 23 خرداد 1391.
59. خداپرست، یونس، مقایسه حقوق ملت (آزادی و برابری) در قانون اساسی مشروطه و قانون اساسی جمهوری اسلامی، ا.ر: محمود شفیعی، ا.م: مصطفی میراحمدی زاده، گرایش مسائل ایران، 2 مهر 1387، 170 ص.
60. خزایی، مهدی، تحول مفهوم مصلحت عمومی (از ارسطو به مسکویه)، ا.ر: مصطفی یونسی، ا.م: داود فیرحی، گرایش اندیشه سیاسی، 24 بهمن 1385، 139 ص.
61. خوش سلوک، محمدباقر، ثبات و بی ثباتی دولت در دیدگاه سیاسی امام خمینی (ره)، ا.ر: غلامرضا بهروز لک، ا.م: سید صادق حقیقت، 25 آبان 1385، 130 ص.
62. داداشی تنکابنی، محمدعلی، سازوکار تامین منافع ملی ایران در منطقه قفقاز، ا.ر: ابراهیم متقی، ا.م: صادق زیبا کلام، 1 خرداد 1382، 135 ص.
63. درخشندی، خیرالله، موانع تاریخی - جامعه شناختی شکل گیری احزاب سیاسی در دوران مشروطیت، ا.ر: صادق زیبا کلام، ا.م: سید رحیم ابوالحسنی، گرایش مسائل ایران، 29 آبان 1381، 152 ص.
64. دهقانی، روح الله، عدالت اجتماعی؛ چالش ها و تحولات آن در نظام جمهوری اسلامی ایران، ا.ر: منصور میر احمدی، ا.م: داود فیرحی، گرایش مسائل ایران، 19 اردیبهشت 1386، 159 ص.
65. ذبیحی مقدم، شریف، بررسی گفتمان عدالت در دولت های سازندگی و اصول گرا، ا.ر: سید محمدعلی حسینی زاده، ا.م: سید علی میرموسوی، گرایش اندیشه سیاسی در اسلام، 15 مهر 1391، 167 ص.
66. ذبیحی مقدم، شریف، بررسی گفتمان عدالت در دولت های سازندگی و اصول گرا، ا.ر: محمدعلی حسینی زاده، ا.م: سیدعلی میرموسوی، 15 مهر 1391.
67. ذوالفقاریان، فاطمه، تبلور اندیشه سیاسی در دیوان حافظ، ا.ر: محمود شفیعی، ا.م: سید علی میرموسوی، 18 آذر 1389، 11 ص.

68. رئوف فانی، محمد، میزان رشد شاخص های دموکراتیک در نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران (1357 تا 1361)، ا.ر: سید احمد موثقی، ا.م: محمود شفیعی، 29 آذر 1385، 199ص.
69. راستی، مهدی، شورا و دموکراسی در اندیشه سیاسی ایران معاصر، ا.ر: سید علی میرموسوی، ا.م: سید صادق حقیقت، 25 شهریور 1391.
70. راه نجات، میترا، تاثیر ساختار قدرت بر توسعه اقتصادی ایران در سال های 1357 - 1368 / 1357 - 1342، ا.ر: ابوالفضل دلاوری، ا.م: موسی غنی نژاد، گرایش مسائل ایران، 13 اسفند 1383، 362ص.
71. راوش، آتوسا، الگوهای بازنمایی زنان در نشریات دهه 70، ا.ر: محمدجواد غلامرضا کاشی، ا.م: داوود فیرحی، گرایش اندیشه سیاسی، 22 اردیبهشت 1384، 298ص.
72. رحیمی، علیرضا، بررسی علل اجرا و تداوم سیاست های تعدیل اقتصادی در ایران 2003 - 1990، ا.ر: ابراهیم متقی، ا.م: فریرز رییس دانا، گرایش مسائل ایران، 19 فروردین 1383، 271ص.
73. رستگاری، ثمینا، جنبش دانشجویی ایران و حوزه عمومی، ا.ر: حاتم قادری، ا.م: سیدصادق حقیقت، 20 اردیبهشت 1385، 116ص.
74. رستمی، کهزاد، عوامل قومیت گرایی در کردستان ایران در دوره جمهوری اسلامی (1384 - 1357)، ا.ر: محمود شفیعی، ا.م: محمدعلی حسینی زاده، 24 مرداد 1390، 226ص.
75. رسول زاده طباطبایی، سید هادی، بررسی مقایسه ای ابعاد سیاسی انسان گرایی در غرب و اسلام معاصر، ا.ر: داود فیرحی، ا.م: سید احمد موثقی، 17 بهمن 1380، 207ص.
76. رضا پور، حسین، بررسی تطبیقی دیدگاه آیت الله خامنه ای و سید محمد خاتمی درباره اصلاحات در ایران، ا.ر: محمود سریع القلم، ا.م: محمود تقی زاده، 23 تیر 1381، 158ص.

77. رضایی حسین ابادی، مصطفی، پیدایی و تحول ایدئولوژی سوسیال دموکراسی در مشروطه ایران (1304 - 1285)، ا.ر: داود فیرحی، ا.م: محمود شفیعی، گرایش اندیشه سیاسی، 23 خرداد 1387، 205 ص.
78. رضایی، آذر، راهبرد هسته ای و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در خاور میانه «دولت نهم»، ا.ر: سعید تائب، ا.م: سید خلیل موسوی، 9 آذر 1388.
79. رضایی، نسیمه، اسلام سیاسی و اندیشه تقریب مذاهب اسلامی، ا.ر: محسن کدیور، ا.م: سید علی میر موسوی، 2 خرداد 1386، 169 ص.
80. رضایی، نسیمه، اسلام سیاسی و اندیشه مذاهب اسلامی، ا.ر: محسن کدیور، ا.م: سید علی میر موسوی، 2 خرداد 1386، 169 ص.
81. رفیع پرهیزکار، ابوالقاسم، مقایسه حکومت اسلامی از دیدگاه امام خمینی (ره) و مودودی، ا.ر: سید صادق حقیقت، ا.م: سید علی میر موسوی، 21 فروردین 1382، 238 ص.
82. رفیعی، محمدحسین، مبانی عرفی شدن سیاست در اندیشه فقهای معاصر شیعه، ا.ر: سید علی میر موسوی، ا.م: فیرحی، گرایش اندیشه های سیاسی، 30 آذر 1384، 199 ص.
83. زائری، اسدالله، موانع همگرایی در کشورهای فارسی زبان، ا.ر: محسن شریعتی نیا، ا.م: یوسف خان محمدی، گرایش اندیشه سیاسی، 8 اسفند 1390، 190 ص.
84. زارع، حامد، نسبت سنت و تجدد در تاریخ اندیشه سیاسی غرب و ایران زمین از دیدگاه سید جواد طباطبایی، ا.ر: حسین آبادیان، ا.م: سید صادق حقیقت، گرایش اندیشه سیاسی، 30 اردیبهشت 1389، 142 ص.
85. زندی، محمدعلی، نقش نیروهای سنتی در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (سال 1358)، ا.ر: داود فیرحی، ا.م: محمود شفیعی، گرایش مسائل ایران، 14 آذر 1387، 395 ص.
86. ساجدی فر، حسین، تعارضات ایران و آمریکا پس از 11 سپتامبر، ا.ر: محمد ستوده، ا.م: محمود شفیعی، 17 تیر 1390، 121 ص.

87. سالانی، بهنام، ظهور و تطور احزاب فاشیستی در تاریخ معاصر ایران (دهه بیست)، ا.ر: محمود شفیعی، ا.م: یوسف خان محمدی، گرایش مسائل ایران، 13 اردیبهشت 1391، 182ص.
88. ستوده نیا، سامان، مقایسه تطبیقی مولفه های سیاست خارجی دولت هشتم و نهم، ا.ر: محمد ستوده آرانی، ا.م: محمود شفیعی، گرایش مسائل ایران، 11 خرداد 1390، 160ص.
89. سعدی پور، محمدجواد، تحلیل رفتار انتخاباتی مطالعه موردی: هشتمین دوره مجلس شورای اسلامی در شهرستان خرم آباد، ا.ر: محمود شفیعی، ا.م: نعمت الله کرم الهی، گرایش مسائل ایران، 10 اسفند 1390، 170ص.
90. سعیدآبادی آذر، ناصر، جهانی شدن و فرآیندهای توسعه فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران، ا.ر: ابراهیم متقی، ا.م: محمد ستوده، گرایش مسائل ایران، 14 آبان 1385، 161ص.
91. سعیدی، محمود، استراتژی آمریکا در برخورد با جمهوری اسلامی ایران طی سال های 2002 - 1979، ا.ر: ابراهیم متقی، ا.م: آقایی، گرایش مسائل ایران، 27 آذر 1381، 145ص.
92. سلامت پناه، مرتضی، عوامل تاثیر گذار بر آرای مردم انتخابات با مطالعه موردی در انتخابات شورای اسلامی شهر استان مازندران در سال 1381، ا.ر: سید رحیم ابوالحسنی، ا.م: مصفا، 17 اردیبهشت 1383، 447ص.
93. سلطانپور، رمضان، تحول مفهوم انتظار در گفتمان های معاصر شیعی، ا.ر: نجف لکزایی، ا.م: محمدعلی حسینی زاده، 2 دی 1387.
94. سلیمانی، سوگند، بررسی راهکارهای همگرایی میان ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس، ا.ر: محمدرضا سالاری فر، ا.م: سید صادق حقیقت، 3 دی 1390.
95. سلیمی، مهرعلی، پشت فلسفه سیاسی و فلسفه تعلیم و تربیت در غرب (افلاطون و روسو)، ا.ر: محمد مهدی مجاهدی، ا.م: علیرضا صادق زاده، قمصری، 24 آبان 1386، 213ص.

96. سوادى، محمدعلى، مقایسه نسبت آزادی و عدالت در اندیشه شهید مطهری و آقای مصباح، ا.ر: سید علی میرموسوی، ا.م: سید صادق حقیقت، 31 شهریور 1383، 153ص.

97. سیاحت اسفندیاری، عباس، سیره سیاسی امام صادق (ع) در برخورد با خلفای عباسی، ا.ر: غلامرضا بهروز لک، ا.م: سید محمدعلی حسینی زاده، گرایش اندیشه سیاسی در اسلام، 14 آبان 1390، 89ص.

98. سیاقی، علیرضا، اومانيسم در اندیشه سیاسی اسلام معاصر (با تاکید بر اقبال لاهوری)، ا.ر: سید احمد موثقی، ا.م: سید صادق حقیقت، 5 دی 1381، 170ص.

99. سیدی، سید علی، اندیشه سیاسی و آرای سیاسی علامه محمد حسین فضل الله، ا.ر: سید صادق حقیقت، ا.م: سید علی میرموسوی، گرایش اندیشه سیاسی، 27 آبان 1387، 185ص.

100. شاکری خوبی، احسان، رابطه معنا و زمینه در اندیشه سیاسی نائینی و شیخ فضل الله نوری، ا.ر: داود فیرحی، ا.م: سید علی میرموسوی، گرایش اندیشه سیاسی، 17 شهریور 1383، 257ص.

101. شاکری، لاله، بازخوانی انتقادی مفهوم قدرت هابزی، ا.ر: محمدمهدی مجاهدی، ا.م: احمد خالقی، گرایش اندیشه سیاسی، 2 خرداد 1387، 150ص.

102. شاهینی، غلامرضا، بررسی شکل بندی ها و فرآیند های توسعه در دوران هاشمی رفسنجانی (76- 1368)، ا.ر: ابراهیم متقی، ا.م: سید ابراهیم ابوالحسنی، 23 اردیبهشت 1383، 167ص.

103. شرفی، جبار، آزادی از دیدگاه امام خمینی (ره)، ا.ر: علیرضا صدرا، ا.م: سید صادق حقیقت، 11 مهر 1381.

104. شریفی، مهسا، تاثیر عملیات پیشدستی کننده آمریکا بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، ا.ر: ابراهیم متقی، ا.م: محمد ستوده.

105. شفق خواتی، محمد، عقلانیت و ساخت قدرت در افغانستان معاصر، ا.ر: سید صادق حقیقت، ا.م: عبدالقیوم سجادی، 9 آذر 1388، 451ص.

106. شفیعی، محمد، نقش و جایگاه شورا در استان خراسان جنوبی، ار: سید رحیم ابوالحسنی، ام: سید محمدعلی حسینی زاده، گرایش مسائل ایران، 23 فروردین 1386، 221 ص.

107. شهریور، سیاوش، تحلیل اندیشه سیاسی نهضت آزادی ایران، ار: مسعود پدرام، ام: سید علی میرموسوی، گرایش اندیشه سیاسی، 23 اسفند 1385، 152 ص.

108. شهیدی، سید شمس الدین، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی، ار: مهدی سنایی، ام: محمود شفیعی، 7 آبان 1390.

109. صابری، محسن، جهانی شدن فرهنگ و هویت ملی ایرانیان، ار: احمد موثقی، ام: سید صادق حقیقت، 19 اردیبهشت 1387، 151 ص.

110. صادقی، حجت اله، آرمان‌گرایی واقع‌گرایی در سیاست خارجی در اندیشه و عمل امام خمینی، ار: ابراهیم متقی، ام: ستوده، 28 فروردین 1382، 120 ص.

111. صادقی، داود، تأثیرات دوگانه اقبال بر نواندیشان و نوگرایان دینی در ایران، ار: سید احمد موثقی، ام: سید محمد علی حسینی زاده، 24 آبان 1386، 194 ص.

112. صادقی، صالح، تجددگرایی مذهبی - سیاسی در ربع اول قرن بیستم در امپراطوری عثمانی، ار: سید احمد موثقی، ام: محمود شفیعی، 9 دی 1389.

113. صدیق، عباس، از فقه فردی تا فقه اجتماعی (مقایسه رویکردهای فقهی سیاسی شیخ انصاری و شهید صدر)، ار: سید علی میرموسوی، ام: سید صادق حقیقت، گرایش اندیشه‌های سیاسی، 5 آبان 1386، 140 ص.

114. صفری الموتی، نجیب اله، اخلاق و سیاست در اندیشه و رفتار امام خمینی، ار: محمود شفیعی، ام: سید علی میرموسوی، گرایش اندیشه سیاسی، 20 دی 1386، 111 ص.

115. صمصامی، عبدالحسین، چپ و اصلاح طلبی: راه سوم و مساله بازسازی در سوسیال دموکراسی معاصر، ار: جهانگیر معینی علمداری، ام: سید علی میر موسوی، 1 دی 1384، 198 ص.

116. صیاد رودکار، اسحق، **تاثیر دیپلماسی هسته ای بر امنیت ملی جمهوری ایران (در فاصله سال های 1376 تا 1384)**، ا.ر: محمد ستوده آرانی، ا.م: محمود شفیعی، گرایش مسائل ایران، 31 شهریور 1387، 210ص.
117. ضیایی رحیمیان، حمیدرضا، **موانع شکل گیری و نهادینه شدن مشارکت اپوزیسیون در فرآیندهای سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران**، ا.ر: سید رحیم ابوالحسنی، ا.م: متقی، گرایش مسائل ایران، 20 اسفند 1382، 209ص.
118. طاهری، سید مهدی، **بازتاب انقلاب اسلامی ایران بر شیعیان لبنان**، ا.ر: محمود شفیعی، ا.م: مصطفی ملکوتیان، گرایش مسائل ایران، اسفند 1386، 324ص.
119. طوسی، محمدجواد، **بررسی گفتمان های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، ا.ر: محمد ستوده آرانی، ا.م: سید عبدالقیوم سجادی، گرایش مسائل ایران، 29 تیر 1384، 148ص.
120. طیبی پور، میثم، **جمهوری اسلامی و جریان راست روشن فکری با تاکید بر احمد فردید**، ا.ر: سید علی میرموسوی، ا.م: سید محمدعلی حسینی زاده، 1 مهر 1391.
121. عاشوری نیا، تقی، **شهروند در اندیشه سیاسی اسلام معاصر شیعه (در دوره جمهوری اسلامی ایران)**، ا.ر: سید علی میرموسوی، ا.م: سید صادق حقیقت، گرایش اندیشه سیاسی در اسلام، 1 شهریور 1390، 188ص.
122. عباس آبادی عربی، مهدی، **تاثیر سیاست خارجی ایران در دولت نهم بر سیاست های منطقه ای اسرائیل**، ا.ر: محسن اسلامی، ا.م: یوسف خان محمدی، 9 آذر 1390، 248ص.
123. عبدالله نیازجاری، رضا، **موانع تعامل روحانیت و روشنفکران دینی**، ا.ر: سید علی میرموسوی، ا.م: محمود شفیعی، گرایش مسائل ایران، 25 آذر 1387، 129ص.
124. عبدلی، کرامت، **گفتمان اسلام سیاسی فقهاتی و حقوق بشر**، ا.ر: سید صادق حقیقت، ا.م: سید محمد قاری سید فاطمی، اندیشه سیاسی، 21 تیر 1389، 172ص.
125. عثمانی، محمد، **مقایسه تطبیقی عقل سیاسی (میان عبدالکریم سروش و محمد عابد الجابری)**، ا.ر: داود فیرحی، ا.م: سید صادق حقیقت، گرایش اندیشه سیاسی، 17 شهریور 1383، 195ص.

126. عرفانی، محرمعلی، بررسی موانع توسعه سیاسی شمال غرب ایران، ا.ر: سید رحیم ابوالحسنی، ا.م: صادق زیبا کلام، گرایش مسائل ایران، 16 اردیبهشت 1383، 355 ص.

127. عرفانی، محمدقیوم، گفتمان دموکراسی و مشروعیت سیاسی در افغانستان پسا طالبان، ا.ر: سید صادق حقیقت، ا.م: سید محمدعلی حسینی زاده، 20 اسفند 1390.
128. عطری، اکبر، بررسی امکان تحقق آزادی در جامعه دینی تحت رهیافت فقهی با تاکید بر آرای علامه نائینی، ا.ر: حاتم قادری، ا.م: داود فیرحی، 22 اردیبهشت 1382.

129. علی بخشی زاده، زهرا، جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در اندیشه سیاسی معاصر شیعه با تاکید بر دیدگاه امام خمینی (ره)، ا.ر: محمدباقر خرمشاد، ا.م: سید صادق حقیقت، 23 خرداد 1391، 138 ص.

130. علی بخشی زاده، زهرا، جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در اندیشه سیاسی معاصر شیعه با تاکید بر دیدگاه امام خمینی، ا.ر: محمدباقر خرمشاد، ا.م: سید صادق حقیقت، 23 خرداد 1391.

131. علی حسینی، علی، حاکم و مدینه در اندیشه سیاسی یونان و اسلام (با تاکید بر آرای افلاطون و فارابی)، ا.ر: داوود فیرحی، ا.م: سید صادق حقیقت، گرایش اندیشه سیاسی، 1 مرداد 1382، 265 ص.

132. علیجانی، نعمت الله، موانع توسعه سیاسی در ایران با تاکید بر اندیشه های امام خمینی (ره)، ا.ر: ابراهیم متقی، ا.م: سید احمد موثقی، 3 آبان 1380، 184 ص.

133. علیمحمدی، علی، تاثیر سیاست خارجی امریکا در قبال ایران بر پایگاه اجتماعی رژیم پهلوی دوم (1357 - 1332)، ا.ر: محمود شفیعی، ا.م: محمد ستوده، 30 آبان 1390، 178 ص.

134. عنبرمو، منصور، تفسیر حزب توده از مارکسیسم، ا.ر: فریرز محرم خانی، ا.م: محمود شفیعی، 3 تیر 1391.

135. غضنفری، عزیز، همگرایی منطقه ای در خلیج فارس و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ار: سعید تائب، ام: علی لاریجانی، گرایش مسائل ایران، 23 اردیبهشت 1389، 131ص.
136. غفارپوردامنا، نیلوفر، مقایسه توسعه سیاسی دولت هاشمی و خاتمی، ار: ابراهیم متقی، ام: نجف لک زایی، گرایش مسائل ایران، 14 دی 1385، 305ص.
137. غفاری، ابوالفضل، مبانی معرفتی نسبت دین و سیاست از دیدگاه فقهای معاصر، ار: سید علی میرموسوی، ام: محمد مهدی مجاهدی، 2 خرداد 1387، 110ص.
138. غفاری، علیرضا، نسبت بین معرفت شناسی و اندیشه سیاسی کارل پوپر، ار: سید صادق حقیقت، ام: داود فیرحی، 15 اردیبهشت 1384، 120ص.
139. غلامی، روح الله، تحلیل انتقادی نظریه روانشناختی ماروین درباره انقلاب اسلامی، ار: محمود شفیعی، ام: مصطفی ملکوتیان، گرایش مسائل ایران، 26 بهمن 1385، 174ص.
140. فراستی، سیف الله، مفهوم و ماهیت انقلابهای رنگی در خاور میانه بزرگ، ار: ملکوتیان، ام: ستوده، 2 اسفند 1385، 153ص.
141. فروغی، مصطفی، بحران علوم سیاسی در ایران و تاثیر آن بر ناکامی دولت اصلاحات، ار: سید محمد علی حسینی زاده، ام: سید صادق حقیقت، 19 تیر 1386، 131ص.
142. فلاح لاله زاری، فرشید، سیاست های مطبوعاتی دولت جمهوری اسلامی ایران و تاثیر آن بر توسعه مطبوعات از بدو پیروزی انقلاب اسلامی تا پایان برنامه سوم توسعه، ار: هادی خانیکی، ام: سید محمد علی حسینی زاده، 18 بهمن 1386، 108ص.
143. فلاح، محمود، روشنفکری دینی و مسئله زبان در ایران معاصر (بررسی زمینه های زبانی - تاریخی روشنفکری دینی)، ار: داود فیرحی، ام: سید علی میرموسوی، 20 دی 1386، 257ص.
144. فودازی، مریم، تاثیر سیاست های خاورمیانه ای اسرائیل بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، ار: صادق زیبا کلام، ام: متقی، 11 اسفند 1384، 234ص.

145. قرشی، سید علیرضا، بررسی مقایسه ای اندیشه سیاسی محمدحسین نائینی و علی عبدالرزاق، ا.ر. سید احمد موثقی، ا.م. داود فیرحی، گرایش اندیشه سیاسی، 10 بهمن 1381، 125 ص.

146. قشقاوی، عبدالعظیم، آسیب شناسی انقلاب اسلامی از دیدگاه امام خمینی (ره)، ا.ر. مصطفی ملکوتیان، ا.م. محمدباقر حشمت زاده، 21 شهریور 1381، 165 ص.

147. قندادی، عیسی، تاثیر اسلام گرایان عرب بر متفکران اسلام سیاسی، ا.ر. محمدعلی حسینی زاده، ا.م. سید صادق حقیقت، گرایش علوم سیاسی.

148. کارخانه، علی، سیره سیاسی امام رضا (ع) با تاکید بر مسأله ولایتعهدی، ا.ر. سید علی میرموسوی، ا.م. سید علیرضاواسعی، گرایش اندیشه سیاسی در اسلام، 18 دی 1390، 205 ص.

149. کاظمی، مهدی، اندیشه سیاسی داوری اردکانی، ا.ر. سید علی میرموسوی، ا.م. داود فیرحی، گرایش اندیشه، 13 دی 1385، 179 ص.

150. کاویانی، مسعود، بررسی مقایسه ای یهودی با صهیونیسم مسیحی، ا.ر. سید صادق حقیقت، ا.م. عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، گرایش اندیشه، 12 آبان 1386، 233 ص.

151. کرمی، سجاد، روان شناسی سیاسی هاشمی رفسنجانی (با تاکید بر نظریه اریکسون)، ا.ر. سید صادق حقیقت، ا.م. مسعود آذربایجانی، 19 مهر 1390، 147 ص.

152. کریم الدینی، امین، امام خمینی و دولت مدرن (تحلیل نظریه دولت و فرآیند سیاست گذاری عمومی در اندیشه ی امام خمینی با روش هرمنوتیک معطوف به قصد)، ا.ر. داود فیرحی، ا.م. سید صادق حقیقت، 10 آبان 1384، 467 ص.

153. کریمی زاده، سید کرامت الله، تاثیر اخوان المسلمین بر فداییان اسلام، ا.ر. سید احمد موثقی، ا.م. محمود شفیعی، گرایش اندیشه سیاسی، 25 شهریور 1388، 136 ص.

154. کریمی واسوکلایی، قربان، انقلاب اسلامی و بحران کردستان (1360-1357)، ا.ر.

سید محمدعلی حسینی زاده، ا.م: عبدالله رمضان زاده، گرایش مسائل ایران، 12 مرداد 1387، 186ص.

155. کمالی زاده، محمد، بررسی جنبش و اندیشه سیاسی اسماعیلیان تزاری در دوره الموت، ا.ر: داود فیرحی، ا.م: سیدعلی میرموسوی، 9 آذر 1389، 120ص.

156. کوشش، پریسا، حقوق سیاسی - اجتماعی زن در گفتمان اسلام سستی و اندیشه دینی در ایران معاصر، ا.ر: محسن کدیور، ا.م: سید محمد علی حسینی زاده، 14 شهریور 1386.

157. کوشش، پریسا، حقوق سیاسی - اجتماعی زن در گفتمان سستی و نواندیشی دینی در ایران معاصر، ا.ر: محسن کدیور، ا.م: سید محمد علی حسینی زاده، گرایش اندیشه سیاسی، 14 شهریور 1386، 216ص.

158. کیاکجوری، جواد، مبانی اندیشه های سیاسی در مرزبان نامه، ا.ر: سید علی میرموسوی، ا.م: ایرج سام دلیری، 18 شهریور 1391.

159. لاهیجانیان، رشید، تحول گفتمان تشیع در عهد صفویه بررسی زمینه ها و کارکردهای سیاسی تشیع، ا.ر: سید علی میرموسوی، ا.م: سید صادق حقیقت، گرایش اندیشه سیاسی، 18 تیر 1386، 119ص.

160. لولاکی، سید محمد، جریان شناسی چپ اسلامی با تاکید بر روشنفکران دینی در ایران 1320 الی 1357، ا.ر: داوود فیرحی، ا.م: مسعود پدرام، گرایش اندیشه سیاسی، 2 مهر 1384، 122ص.

161. مبلغی، عبدالمجید، گفتمان شیعه در عهد صادقین (ع)، ا.ر: سید صادق حقیقت، ا.م: سید محمد علی حسینی زاده، 3 مهر 1384، 123ص.

162. متولی زاده اردکانی، آزاده، تهدیدات اسرائیل علیه امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران؛ راهکارها و استراتژی ها، ا.ر: سعید تائب، ا.م: امیر محمد حاجی یوسفی، گرایش مسائل ایران، 27 مهر 1388، 79ص.

163. متولیان، محمدعلی، تبارشناسی مکتب فرانکفورت (نسل اول مکتب)، ا.ر: سید صادق حقیقت، ا.م: داوود فیرحی، 21 اسفند 1382، 210ص.

164. مجتهدی زنجیر اباد، ابوالقاسم، بررسی و نقد روش شناسانه روش مطالعاتی دکتر جواد طباطبایی، ا.ر: سید صادق حقیقت، ا.م: احمد بستانی، گرایش اندیشه سیاسی در اسلام، 22 آذر 1390، 141 ص.

165. مجرد، زاهد، مبانی و حدود آزادی در مکتب قرارداد (با تاکید بر اندیشه هابز، لاک و روسو)، ا.ر: سید صادق حقیقت، ا.م: داود فیرحی، گرایش اندیشه سیاسی، 7 آذر 1383، 209 ص.

166. مجیدی، محمدحسین، نقش تصوف در فرهنگ و سیاست عصر صفوی، ا.ر: موسی نجفی، ا.م: سید محمدعلی حسینی زاده، گرایش اندیشه سیاسی، 15 اردیبهشت 1387، 165 ص.

167. محرابی، سکینه، مشارکت سیاسی زنان افغانستان مقایسه دوران طالبان و پس از طالبان، ا.ر: محمدعلی حسینی زاده، ا.م: عبدالقیوم سجادی، گرایش اندیشه سیاسی، 21 اردیبهشت 1389، 179 ص.

168. محلوچی، جواد، دولت و جنبش دانشجویی در ایران (1388 - 1378)، ا.ر: سید محمدعلی حسینی زاده، ا.م: محمد شفیعی، گرایش مسائل ایران، 15 مهر 1389، 160 ص.

169. محمدزاده، حسن، نیروهای درگیر در جنبش ملی شدن صنعت نفت، ا.ر: محمود شفیعی، ا.م: حسینی زاده، 8 اردیبهشت 1384، 109 ص.

170. محمدلو، محمد، گسترش ناتو به شرق و تاثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، ا.ر: محمد ستوده آرانی، ا.م: مصطفی ملکوتیان، 8 اسفند 1381، 146 ص.

171. محمدی، محمدشریف، فرصت‌ها و محدودیت‌های مشارکت سیاسی شیعیان در افغانستان معاصر، ا.ر: محمدعلی حسین زاده، ا.م: محمود شفیعی، 26 شهریور 1391.

172. محمدی کیا، طیه، وحی در اندیشه ابن سینا و امام محمد غزالی، ا.ر: سید صادق حقیقت، ا.م: سید محمد انتظام، 23 آذر 1385.

173. محمدی، مهدی، عملیات روانی آمریکا و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، ا.ر: ملکوتیان، ا.م: سید علی میرموسوی، 22 آذر 1385، 116 ص.

174. محمدیان ندیک، مهدی، تحول مفهوم امنیت پس از دوم خرداد، ار: سید صادق حقیقت، ام: سید رحیم ابوالحسنی، 17 دی 1383، 151 ص.
175. محمودی زاده دهبازی، محمودرضا، آیین شهریاری در گاهان زرتشت (بررسی معنی شناختی)، ار: داوود فیرحی، ام: سید صادق حقیقت، 16 اسفند 1382، 292 ص.
176. محمودی، غلامرضا، جهانی شدن و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، ار: محمد ستوده، ام: سجادی، گرایش مسائل ایران، 1 آبان 1384، 185 ص.
177. محمودی، مرتضی، ناسازه های آرمان های اصولگرای (رادیکال) در ایران، ار: داود فیرحی، ام: سید علی میرموسوی، گرایش اندیشه های سیاسی، 20 فروردین 1387، 207 ص.
178. مختاری، مختار، چالش های نظریه های مردم سالاری دینی در ایران معاصر، ار: میر حسین موسوی، ام: داوود فیرحی، 22 آذر 1382، 642 ص.
179. مرادخانی، وهاب، نقش روحانیت در وقوع و پیروزی انقلاب اسلامی ایران، ار: مصطفی ملکوتیان، ام: میرموسوی، گرایش اندیشه سیاسی، 13 مهر 1385، 143 ص.
180. مرادی، فریبا، شریعتی و اسلام سیاسی در ایران، ار: سید محمد علی حسینی زاده، ام: محمود شفیعی، گرایش مسائل ایران، 7 مرداد 1388، 171 ص.
181. مرسلی گلپوش، هادی، تبارشناسی فره ایزدی و بازتولید آن در اندیشه سیاسی ایران در دوره میانه اسلامی، ار: سید علی میرموسوی، ام: سید صادق حقیقت، 20 دی 1390.
182. مظفری، محمد حسین، جهاد ابتدایی در اندیشه سیاسی شیعه، ار: سید صادق حقیقت، ام: سید علی میر موسوی، اندیشه های سیاسی، 29 تیر 1389، 240 ص.
183. معصومی، محمد علی، بررسی فکر آزادی در عصر مشروطه، ار: بهروز لک، ام: محمود شفیعی، 24 شهریور 1388، 135 ص.

184. مقدم فر، گلناز، بحران هویت و شکاف نسلی در ایران پس از جنگ تحمیلی، ا.ر: سید احمد موثقی، ا.م: سید محمد علی حسینی زاده، 19 اردیبهشت 1387، 207 ص.

185. مقیمی فر، محمود، رابطه فقه و سیاست از منظر دو دیدگاه حداقلی و حداکثری با تاکید بر اندیشه های آیت الله جوادی آملی و حجه الاسلام مجتهد شبستری، ا.ر: سید علی میرموسوی، ا.م: نجف لک زایی، گرایش اندیشه سیاسی، 15 آذر 1383، 179 ص.

186. مکارم، مهدی، شیعه، فقه و رویکرد اسلامیسیم، ا.ر: سید علی میرموسوی، ا.م: سید صادق حقیقت،

187. مکارم، مهدی، شیعه، فقه و رویکرد پان اسلامیسیم، ا.ر: سید علی میرموسوی، ا.م: سید صادق حقیقت، گرایش مسائل ایران، 29 شهریور 1391، 201 ص.

188. مکتبی، احسان، دین مدنی در اندیشه اصحاب قرارداد اجتماعی (هابز، لاک و روسو)، ا.ر: سید علی میرموسوی، ا.م: سید صادق حقیقت، گرایش اندیشه سیاسی، 19 مهر 1388، 111 ص.

189. ملک علی پور، غلامرضا، مقایسه سیاست خارجی دولت سازندگی و اصلاحات با تاکید بر منافع ملی (1368 - 1384)، ا.ر: محمد ستوده آرانی، ا.م: سید صادق حقیقت، گرایش مسائل ایران، 26 شهریور 1385، 208 ص.

190. ملوندی، موسی الرضا، اندیشه های سیاسی محمد مجتهد شبستری، ا.ر: سید علی میرموسوی، ا.م: سید صادق حقیقت، گرایش اندیشه سیاسی، 16 شهریور 1389، 154 ص.

191. موثق، محمدرضا، رابطه دین و سیاست (مقایسه آرای سروش و مصباح یزدی)، ا.ر: سید علی میرموسوی، ا.م: سید صادق حقیقت، گرایش اندیشه سیاسی، 1 اردیبهشت 1384، 218 ص.

192. موسائی گله، عباس، بررسی سیر تطور رعیت/ شهروند در دوره ی مشروطیت ایران (1304 - 1285 ه.ش)، ا.ر: محمود شفیعی (محسن کدیور)، ا.م: سید محمد علی میرموسوی، گرایش اندیشه سیاسی، 6 بهمن 1388، 237 ص.

193. موسوی شهرکی، سید مجید، جریان اصلاح طلبی در عصر مشروطه و جمهوری اسلامی، ار: سید علی میرموسوی، ام: سید صادق حقیقت، 15 شهریور 1386، 138 ص.

194. موسوی، سید محمود، اسلام سیاسی و تجدد (مدرنیزاسیون) در جمهوری اسلامی ایران، ار: نجف لکزایی، ام: محمد علی حسینی زاده، اندیشه های سیاسی، 7 بهمن 1389، 229 ص.

195. موسوی، سید محمود، بررسی تطبیقی نظریه کرین بریتون با انقلاب اسلامی، ار: مصطفی ملکوتیان، ام: محمدباقر حشمت زاده، 21 شهریور 1381، 228 ص.

196. موسوی، سید یاسر، اندیشه و رفتار سیاسی سید ابوالفضل موسوی زنجانی، ار: یوسف خان محمدی، ام: سید علی میرموسوی، 24 تیر 1391.

197. میر، یاسر، موانع و راه کارهای توسعه استان سیستان و بلوچستان در حوزه های سیاسی و اجتماعی با تاکید بر نقش دولت در دوره جمهوری اسلامی، ار: نجف لک زایی، ام: محمد علی حسینی زاده، گرایش مسائل ایران، 7 بهمن 1389، 166 ص.

198. نادری بنی، احسان، جهانی شدن و فرهنگ سیاسی جمهوری اسلامی ایران، ار: محمد ستوده، ام: ابراهیم متقی، گرایش مسائل ایران، 19 بهمن 1385، 224 ص.

199. ناصری، محمد امیر، تبار شناسی فرهنگ سیاسی شیعه، ار: سید علی میرموسوی، ام: داوود فیرحی، 18 خرداد 1385، 326 ص.

200. نان داری، علیرضا، اصلاحات امیرکبیر و ساختار قدرت در ایران، ار: محمود شفیعی، ام: سید علی میرموسوی، 9 دی 1389، 121 ص.

201. نوروزی، محمد حسین، عقلانیت سیاسی در جمهوری اسلامی، ار: سید صادق حقیقت، ام: داود فیرحی، 24 اسفند 1390.

202. هادیان، علی، بررسی مقایسه ای نقش روحانیت در انقلاب های مشروطه و اسلامی ایران، ار: مصطفی ملکوتیان، ام: سید علی میرموسوی، 1 مرداد 1382، 136 ص.

203. هاشمی، سید هاشم، نقش و جایگاه عقل و خیال در فلسفه سیاسی فارابی، ا.ر: سید علی میرموسوی، ا.م: سید صادق حقیقت، گرایش اندیشه سیاسی، 14 آذر 1389، 163 ص.
204. هوسمی، علیرضا، نقش نیروهای خارجی در جنبش های اسلامی لبنان، ا.ر: سید احمد موثقی، ا.م: سید صادق حقیقت، گرایش مسائل ایران، 1 مهر 1382، 209 ص.
205. یاری، محمدجواد، نظام انتخاباتی و توسعه سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، ا.ر: نجف لک زایی، ا.م: سید صادق حقیقت، گرایش مسائل ایران، 21 شهریور 1385، 265 ص.



The Concept of policy (Maslahaat) in Islamic jurisprudence before and after of Safavieh period

Mohsen AleNabi

The M.A. student of political science at Mofid University

Summary:

The present essay tries to explain the concept of "Maslahaat" in Safavieh period and it defends the viewpoint of policy's same meaning at these periods. First it would name different kinds of policy, and then it would evaluate its concept in Safavi's jurisprudential texts and concepts such as legitimacy, collaborating king and legitimacy of banishment which are propounded at this time.

Keywords: policy, jurisprudence, striving, legitimacy, reservation.

Habermas' reforming of Veber's rationality

Asadollah Ehsani

The M.A. student of political science at Mofid University

Summary:

Although Veber's name is inseparably associated with rationalism and intellectualization, but from Habermas viewpoint it's not possible to get access to the phenomenon which Veber was in the hope of, without making some changes in Veber's theory. Therefore, Habermas takes the responsibility of using some kinds of communication sources to overcome the difficulties being in Veber's theory in order to get a better understanding of what Veber takes for improving and intellectualizing: lack of liberty in a society which becomes increasingly bureaucram and lack of unity in a world in which fancy has no basis. Habermas aims at showing wisdom based and mere rationalism are insufficient and for this reason Veber's process of intellectualizing is a threat for human being.

Keywords: Rationalism, communication, Habermas, Vebe, Rationality.

The notion of Government in Afghanistan

Zohreh Ahmadi

The B A. Graduate in political science at Mofid university.

Summary:

We know that throughout the history, Third World Countries or Asian countries and Middle East countries were conquered by different nations and states. Afghanistan is one of those countries which suffered a lot of direct and indirect onslaught from such countries as USA, the Soviet Union, Pakistan etc. and each of these states tried to destroy or at least to build the insecure environment in Afghanistan and to gain some profits by this way. There was making an attempt to review the subject on "The Government on the Concept of International Law" on the base of modern people realities and by using the newest books and with the ways of analysis. The aim of this essay is the review of the concept of government in its international law meaning which is the very "political and legal freedom of each country beyond the foreign control and interfere".

Keywords: Political Review, Political Science, government, Afghanistan.

Evaluation the role of Islam in Middle Asia based on foreign policy Of Islamic Republic of Iran in that countries

Heidar BabaNasab

The M.A. student of political science at Mofid University

Summary:

Changing of Islam from an individual religion and limited ideology to a social power was expected by the distortion of Soviet in latele 1991 and rebirth of Middle Asia nations. But after a while it became clear that structure of power in these new decolonized countries has prevent the appearance of Islam as an active power in the establishment of government nation and their social life. Islam's role and political social function in Middle Asia during the time of liberty is the same as the time of communist domination. In addition to the evaluation of Islam's role and position in these countries, what's the position of foreign policy of the Islamic Republic of Iran in these changes, will be answered. Beside the explanation of mentioned elements; the challenges and opportunities of foreign policy of the Islamic Republic of Iran should be distinguished. The essay will analyze the above issues.

Keywords: Middle Asia, foreign policy of Islamic Republic of Iran, structure of power, Islamism.

Barriers of Convergence in Persian-speaking countries

Asadollah Zayeri

The M.A. Graduate in political science at Mofid university.

Summary:

The present paper is to explain the barriers to Convergence in Persian-speaking Countries. Convergence in the Persian-speaking countries is faced with internal (political and economic) and external obstacles with cross-regional as well as regional actors playing an effective role. As for the internal obstacles, imbalanced political structures, political underdevelopments, lack of political pluralism constitute the most important barriers to convergence. When it comes to external obstacles, the presence of regional and cross-regional players plays a negative role.

keywords: Persian-speaking, convergence, obstacles
Convergence, Iran, Afghanistan, Tajikistan.

Conversational analysis of democracy in Afghanistan after Taliban

Mohammad Ghayoom Erfani

The M.A. student of political science Mofid
University

Summary:

The present research aims at analyzing democracy in Afghanistan after Taliban by the use of conversational method between Lockla and Muff. Therefore at first it would discuss the reasons of success and fortune of most Afghans. Then it would turn to establishment process, a state in which facts are told implicitly, rousing zeal, laying aside democracy, and the way of connection of different periods according to democracy conversation. At last it would conclude from these debates.

Keywords: conversation, democracy, Afghanistan, after Taliban.

The look of Traditional Shiite and political Shiite to the philosophy of Ashura

Abolfazl Ghaffari

The M A. Graduate in Political Science at Mofid
University.

Summary:

One of the important events which took place in 61 A.H. affecting on Shiite society was the great event of Karbala. Analysis of nature and aims of Imam Hussein's insurrection is different from political jurists and non-political jurists' viewpoint. Religious thinkers have various points of view about questions such as what has been the nature of Imam Hussein's insurrection and what have been its aims basically. Political viewpoint believes that the purpose of insurrection has been establishing Islamic government, while the opposite viewpoint doesn't consider such a goal for Imam Hussein's insurrection.

Keywords: Imam Hussein, Traditional Shiite, Political Shiite, philosophy of Ashura.

Growth of democracy in Arab Middle East Contries

Najibollah Mahmoodi

The B.A. student of political science at Mofid
University

Summary:

Arab Middle East countvies are observing a qualitative and fundamental change at the first years of third millennium. since some equal cultural elements in internal policy of Arabs society have caused liberal movements after a few decades of domination's dominance. Up to now the protests have shown that people want the presence of different groups of society in the structure of politic which is taken from ruling in most countries. The demand may not be fulfilled but it would be better than the present condition in which the power is at the hands of some limited people. The public protest begins from Morocco and continues to another arab countries. Also it has influenced regional and global relations and the policies superpowers have in their mind for forming a regional regularity.

Keywords: Arab Middle East countries, internal policy, Arabs society, regional regularity.

Democracy and Media

Zeinab Moradi

The B.A. student of political science at Mofid University

Summary:

Medium, whether governmental or nongovernmental and apart from to what kind of rule it belongs, is faithful to its investors and in spite of considering public benefits and reflecting different viewpoints, is influenced by power and wealth and generally cares the benefits of minority owners.

Keywords: media, public thought, publicity, Democracy.

Primary Jihad during Occultation

Mohammad Hussein Mozafari

The M.A. student of political science at Mofid University

Summary:

The subject being discussed in this essay is Primary jihad during occultation and the main question is that whether Primary jihad during occultation is allowed or not. There are two theories in this regard: one is allocation of primary jihad to the time of Innocent One. The other is its impermissibility at this time and it's permissible during occultation. From most of the jurists viewpoint one of the important reasons for necessity of primary jihad is the presence of Innocent One which needs allowance of Imam or his successor. many contemporary jurists such as Ayatollah khoei not only don't deem it necessary, but also consider it lawful during occultation by allowance of priest as the general successor of Imam. These two theories will be evaluated in this essay.

Keywords: Jihad, Primary jihad, the time of occultation, Imam Mahdi, Islamic Jurisprudence.

راهنمای نگارش مقاله برای دانش پژوهان

نشریه دانش پژوهان به منظور رشد و گسترش اندیشه‌ورزی در علوم انسانی، پذیرای مقاله‌های طلاب و دانشجویان گرامی است. برای نگارش مقاله لازم است موارد زیر مورد توجه قرار گیرد:

الف: شرایط علمی

1. مقاله بایستی ثمره تلاش‌های نویسنده باشد و او در برابر اعتراض‌ها یا ادعاهای احتمالی پاسخگو خواهد بود. در صورت کشف خلاف، نشریه حق خود می‌داند که موارد را در شماره بعدی به اطلاع مخاطبان برساند.
2. مقاله باید دارای اصالت، نوآوری، و حتی المقدور به صورت تحلیلی باشد.
3. ارسال مقاله به دانش پژوهان به معنای آن است که مقاله در جای دیگری منتشر نشده و همزمان برای نشریات دیگر نیز ارسال نشده است.
4. نگارش مقاله باید تابع شیوه نامه تحقیقات علمی باشد و در تدوین آن از منابع معتبر و اصیل استفاده شده باشد.

ب: شرایط نگارش

1. مقاله باید دارای سیر منطقی و ساختار محکم و استوار بوده، و اصول فصاحت و بلاغت در آن رعایت شده باشد.
2. عنوان مقاله کوتاه و گویا باشد.
3. نام مولف یا مولفان همراه با درجه علمی، مقطع تحصیلی و دانشگاه یا حوزه محل تحصیل، همچنین شماره تلفن و پست الکترونیکی (ایمیل) ذکر شود.
4. مقاله دارای چکیده فارسی و انگلیسی، هر کدام حداکثر در 150 کلمه، باشد.
5. واژگان کلیدی به زبان فارسی و انگلیسی، هر کدام پنج واژه، در ذیل چکیده‌ها ذکر شود.
6. مقاله باید دارای سوال اصلی، فرضیه تحقیق، و مقدمه دقیق و روشن باشد به گونه‌ای که خواننده را برای ورود به بحث اصلی آماده نماید.
7. در بحث اصلی، موضوع و مدعای مقاله باید به خوبی تبیین و تحلیل شود. همچنین در صورت لزوم، نتیجه‌گیری و جمع‌بندی در پایان آورده شود.

8. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم در پاورقی ذکر شود.
9. آدرس دهی به صورت درون متنی باشد. به این صورت که درون پرانتز، فامیل نویسنده، سال نشر کتاب یا مقاله، و شماره جلد و صفحه بیاید. مانند: (مطهری، 1380: 45/2 - 47).
10. منابع تحقیق در پایان مقاله به صورت زیر تنظیم شود:

الف: کتاب

نام خانوادگی، نام نویسنده، سال انتشار (درون پرانتز)، نام کتاب، نام مترجم یا مصحح، محل نشر: ناشر، نوبت چاپ.

ب: مقاله

نام خانوادگی، نام نویسنده (تاریخ انتشار)، عنوان مقاله «داخل گیومه»، نام مترجم یا گردآورنده، عنوان مجله یا مجموعه مقالات، محل نشر، شماره جلد و صفحات.

ج: منابع اینترنتی

نام خانوادگی، نام نویسنده، عنوان، نشانی اینترنتی، تاریخ مراجعه به سایت.
11. مقاله باید در حدود 25 صفحه 300 کلمه ای باشد و با برنامه word 2007 و بالاتر و با قلم B Zar سایز 12/5 به صورت پرینت شده و همراه با فایل آن ارسال شود.
12. مقالات ارسالی به هیچ عنوان برگشت داده نمی شود.
13. مجله در پذیرش مقالات و ویراستاری آن آزاد است.
14. استفاده از مطالب مجله با ذکر منبع مجاز است.

راهنمای اشتراک مجله دانش پژوهان

جهت دریافت منظم و اشتراک مجله لطفا به موارد زیر توجه فرمایید:

1. فرم اشتراک یا کپی آن را به صورت کامل تکمیل کرده و حتما کد پستی خود را ذکر کنید.
2. حق اشتراک را در یکی از شعبه‌های بانک تجارت به حساب زیر واریز نمایید:
حساب شماره «49740» بانک تجارت شعبه صندوق قم (کد شعبه 15040) به نام دانشگاه مفید.
3. اصل فیش بانکی را به همراه فرم تکمیل شده زیر به آدرس نشریه ارسال فرمایید.
4. هرگونه تغییر در نشانی را به دفتر مجله اطلاع دهید.
5. حق اشتراک برای یک سال (چهار شماره) 100,000 ریال است.

فرم اشتراک

شغل:

نام و نام خانوادگی:

نام شرکت یا موسسه:

سابقه و شماره اشتراک قبلی:

شماره های مورد درخواست:

نشانی دقیق:

.....

.....

صندوق پستی:

کد پستی:

تلفن:

پست الکترونیک:

امضا

تاریخ: